معاد

نویسنده: محسن قرائتي

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# سخن ناشر

با تاءسيس مركز فرهنگى درسهايى از قرآن در سال ٧٥، تاءليفات حجّت الاسلام والمسلمين محسن قرائتى كه به صورت پراكنده توسط ناشران محترم چاپ و منتشر مى گرديد، جهت تصحيح و تكميل در اختيار اين مركز گذاشته شد و بحمداللّه همه آنها خصوصا مجلّدات اوّليه تفسير نور پس از بازبينى و ويراستارى در مسير نشر قرار گرفت .

كتاب توحيد نيز پس از طىّ مراحلِ بازنگرى ، تكميل مطالب و پاورقى ها و ويراستارى نهايى ، توسط اين مركز منتشر مى گردد.

اميد است كه خوانندگان گرامى ما را از پيشنهادات و نظرات خود بهره مند نموده و مطالب خود را به نشانى : تهران صندوق پستى ٥٨٦ / ١٤١٨٥ ارسال نمايند.

مركزفرهنگى درسهايى ازقرآن

# مقدّمه مؤلف

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

الحمدللّه ربّ العالمين و صلّى اللّه على سيّدنا محمّد و آله الطاهرين

به لطف خداوند كتاب هاى توحيد، عدل ، نبوّت و امامت در سالهاى قبل در تيراژ فراوانى به چاپ رسيد و توجّهى كه نسل نو در سايه جمهورى اسلامى به مطالعه كتاب هاى معارف اسلامى پيدا كرده است ، مرا بر آن داشت كه كتاب معاد را هم بنويسم .

براى اين منظور يك دوره تمام قرآن و رواياتى را كه درباره معاد بود مطالعه كردم و يادداشت هايى برداشتم و پس از تدريس در برنامه درسهايى از قرآن سيماى جمهورى اسلامى ، با اضافاتى به كمك دوستان تنظيم و اصلاح نمودم و در اختيار چاپ قرار دادم .

# خصوصيّات اين كتاب

گرچه درباره معاد كتاب هاى زيادى نوشته شده كه خداوند به نويسندگان و خوانندگان آنها اجر بزرگ مرحمت كند امّا اين كتاب داراى ويژگى هايى است ، از جمله :

١ - حدود هفتصد آيه قرآن و سيصد حديث از منابع معتبر شيعه و سنّى در اين كتاب آمده است ، لذا ٩٥ درصد اين كتاب را قرآن و حديث تشكيل مى دهد و اين به خاطر آن است كه غير از اصل معاد كه بايد با دليل عقل ثابت شود، براى آشنايى با خصوصيات آن جز راه وحى راه ديگرى نداريم .

٢ - سادگى بيان و قلم كه آن هم لطف خداست ، ضمنا يادآورى مى شود كه آيات و روايات كمى آزاد ترجمه شده است و در بيان مثل ها چون عنايت به فهم عموم بوده ، از زشت و زيبايى آن پروا نكرده ايم .

٣ - از آنجا كه در كلاسدارى نياز به مطالب دسته بندى شده مى باشد، اين كتاب براى معلّمان و همكاران كمك خوبى مى تواند باشد، زيرا مطالب آن به سبك كلاسدارى تنظيم شده است .

٤ - علاوه بر مثل هاى بسيار مفيد و دسته بندى هاى سودمند، مطالب جديدى با الهام از آيات قرآن در اين كتاب آمده است .

اگر از اين كتاب بهره اى برديد، به رهبران آسمانى درود بفرستيد كه با بيان وحى راه ما را روشن كردند و از علمايى ياد كنيد كه در طول قرنها با خون دل در حفظ ميراث انبيا كوشيدند و بايد ثواب كارمان را (اگر ثوابى داشت ) به روح شهدايى نثار كنيم كه با خون پاكشان زمينه نشر اينگونه مسائل را در شعاع وسيعى فراهم كردند.

با سلام به تمام انبيا مخصوصا پيامبر عزيز اسلام و دوازده امام معصوم و جانشينان بر حقّ آن بزرگواران و سلام بر امام عزيز رهبر كبير انقلاب اسلامى ايران و سلام بر اساتيدى كه در خدمتشان درس خواندم و سلام بر شهدا و اسرا و مفقودين جنگ تحميلى و تمام كسانى كه برگردن ما حقّ دارند، اين مقدّمه را به پايان برده و از خداوند متعال پيروزى حقّ بر باطل و مستضعفان بر مستكبران را خواهانم .

خدايا! فهمِ صاف ، قلمِ روان ، بيانِ ساده و قصد قربت به ما مرحمت فرما تا بتوانيم اين كتاب را همان گونه كه مورد رضايت تو است به پايان برسانيم .

خدايا! اين كتاب را ذخيره آن روزى قرار ده كه در پيرامونش گفتگو كرده ايم .

محسن قرائتى

٩/١/٦٣

# جايگاه معاد

معاد، در عقل و فطرت هر انسانى جايگاه قابل توجّهى دارد، زيرا كيست كه نپرسد و يا نخواهد بداند كه آينده انسان و جهان چه مى شود؟ پايان عمر و تلاش ما به كجا مى رسد؟ نتيجه و هدف از زندگى چيست ؟ آرى اين سؤ الها براى همه مطرح است .

در پاسخ به اين سؤ ال ها دو جواب داريم :

الف : تمام اديان الهى با استدلالى كه در آينده بيان خواهيم كرد، آينده جهان و انسان و نتيجه كارها و تلاش او را بسيار روشن واميدوار كننده و روح بخش مى دانند، قرآن مى گويد : (و اءنّ اِلى ربّك المنتَهى )(١) همانا نهايت و پايان به سوى پروردگارت مى باشد.

ب : مكتب هاى مادّى ، آينده جهان و انسان را بن بست ، تاريك ، فانى و نيستى مى دانند و اين ديد بسيار خطرناك و ياءس آور است ، علاوه بر اين چنين مكتب هايى هيچ گونه دليل علمى هم براى عقيده خود ندارند.

قرآن دراين باره مى فرمايد:( و قالوا ما هِىَ الاّ حياتُنَا الدُّنيا نَموتُ و نَحيى و ما يُهلكُنا الاّ الدّهر و ما لَهم بِذلكَ مِن عِلمٍ اِنْ هم الاّ يَظنُّون) (٢)

كسانى كه ايمان به قيامت ندارند گفتند: زندگى جز همين چند روز دنيا نيست كه ما هم در آن مرگ و حياتى داريم وبعد هم روزگار ما را نابود مى كند.

ولى اين انكار و گفته ها روى علم و دليل نيست ، بلكه تنها يك سرى وَهم و خيالى باطلى است كه آنها دارند.

ريشه ها و زمينه هاى فطرى گرچه افرادى به زبان معاد را نمى پذيرند، ولى ناخودآگاه در عمق جان خود احساس ابديّت براى انسان دارند و گاه وبيگاه از خود علامت هايى نشان مى دهند كه دليل آن است كه با وجود مرگ و پوسيده شدن جسم ، حاضر نيستند انسانيّت و شخصيّت واقعى او را نابود و نيست شده بدانند. ما نمونه هايى از اين علامت ها را در اينجا بيان مى كنيم :

١ - تمام منكران معاد به قبر نياكان خود احترام مى گذارند.

٢ - نام شخصيّت هاى مرده را بر روى خيابان ها و مؤ سسات و مدارس و دانشگاه ها و... مى گذارند.

٣ - همه آنها ميل دارند كه بعد از مرگ نامشان به نيكى برده شود.

٤ - نام نياكان خود را روى فرزندان خود مى گذارند.

٥ - گاهى مردگان خود را موميايى مى كنند تا فاسد نشود.

اگر منكران معاد ، مرگ را نابودى انسان مى دانند، اين قبيل اعمال چه توجيهى دارد؟ و چون آنان مردن را نيستى و هيچ مى دانند، پس به گفته خودشان احترام مرده يعنى احترام هيچ و نام مرده يعنى نام نيستى و چرا براى نيست و هيچ شده ، مقبره مى سازند و دسته گل روى قبر مى گذارند و به نام مردگان نامگذارى مى نمايند؟! آرى اينها همه نشان مى دهد كه مخالفان معاد هم در دل يك نوع ايمانى (گرچه بسيار ضعيف ) به بقاى روح ، انسانيّت و شخصيّت انسانى دارند كه با مرگ از بين نمى رود. باز هم كمى توضيح دهيم :راستى اگر مردن نابودى است ، موميايى كردن مردگان كه در طول تاريخ بوده چه تفسيرى دارد؟

اگر مرگ را نابودى مى دانند، چرا اقوام و نسل ها نام نياكان خود را روى فرزندان خود مى گذارند و به آنان افتخار مى كنند؟ و اگر كسى به قبر پدرشان بى احترامى كند، با او مى جنگند و ساختمان هاى با عظمت بر قبر آن بنا مى كنند و در فرقه هايى حتّى همراه مردگان خود، طلا، شمشير و لباس دفن مى كنند؟

آيا كسى حاضر است نام هيچ را روى فرزندش بگذارد؟ يا به خاطر لگدى كه به قبر هيچ مى خورد بجنگد؟ يا بر قبر هيچ ساختمان بسازد؟ يا با هيچ ، طلا و شمشير دفن كند؟ يا به نام هيچ ، افتخار كند؟ آيا انسان حاضر است در برابر قبر هيچ ، اداى احترام كند؟(٣)

آرى ، انسان از درون فطرت خود احساس بقا و جاودانگى مى كند و يكى از وسائل تشويق را نام نيك در تاريخ مى داند. اين از يك سو و از سوى ديگر يكى از احساسات درونى انسان احساس غربت است ، دنيا براى او تنگ است ، با همسر، باغ و مسافرت هم موقّتاً خود را سرگرم مى سازد، ولى پس ‍ از چندى باز از درون احساس كمبود مى كند، همه وسائل رفاه هم او را سير نمى كند، گاهى به فكر خودكشى مى افتد، گاهى مى پرسد هدف آفرينش ‍ چيست ؟ چرامن هستم ؟ تمام اين وسوسه هاى درونى نشان مى دهد كه انسان احساس غربت مى كند و اين جهان با تمام گستردگيش براى او تنگ ، جسم براى او قفس و دنيا براى او زندان است كه اين احساس نيز يكى از زمينه هاى ايمان به روزى است كه در آنجا انسان سير مى شود و به تمام آرزوها و اهدافش مى رسد، زيرا پاسخ هر نياز و احساس و وسوسه درونى در بيرون موجود است . مثلاًاحساس تشنگى با آب و احساس شهوت با زناشويى و احساس غربت هم با معاد پاسخ داده مى شود.

هدايت صحيح ريشه ها هر احساسى كه در نهاد انسان است ، دو گونه مى توان به آن پاسخ داد:

١ - پاسخ موقّت ، كاذب و موهوم .

٢ - پاسخ مستدلّ، دائمى و صادق .

مثلا شخصى كه احساس تشنگى مى كند، هم مى توان او را به چشمه هاى زلال هدايت كرد و هم مى توان او را به سراب و آب نماهايى دروغين معرفى نمود، و يا طفلى كه از درون احساس گرسنگى مى كند، هم مى توان او را به پستان پر شير مادر رساند و هم مى توان پستانك خشك را به جاى پستان در دهن او قرار داد.

آرى ، تمام احساس هاى صادقانه را دو گونه مى توان پاسخ داد؛ پاسخى واقعى و دائمى و يا پاسخى كاذب و موقّت .

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد تا مردم را از بندگى بت ها به بندگى خدا و از اطاعت خلق به اطاعت خالق هدايت كند.(٤)

بنابراين اصل و اساس ستايش و عشق در انسان وجود دارد كه اگر اين ميل درونى به حق هدايت نشود، از موهومات و خرافات سر در مى آورد.

پاسخ خداوند توسّط پيامبران تا كنون گفتيم كه همه انسان ها در درون خود احساس جاودانگى و ميل به بقا دارند و اين احساس بايد صادقانه و مستدلّ پاسخ داده شود. حال ببينيم پيامبران در اين زمينه چه مى گويند، البتّه ما سيمايى از اين پاسخ ‌ها را نقل و در صفحات آينده ان شاءاللّه استدلال اين پاسخ ‌ها را هم بيان خواهيم كرد، انبيا مى گويند:

١ - انسان بيهوده آفريده نشده است ؛ (اءفَحَسِبتم انّما خلقناكم عَبَثا)(٥)

٢ - در آفرينش انسان هدفى بس بزرگ در كار است و آن انتخاب راه حق از ميان تمام راهها و بندگى و تسليم خدا از از ميان تمام انواع بندگى ها و تسليم ها است ؛( و ما خَلقتُ الجِنّ و الانس اِلاّ ليعبدون) (٦)

٣ - براى آنكه انسان در هدفش موفق شود، تمام امكانات طبيعى را براى او قرار داده و همه چيز را مسخّرش نموده ايم ؛( سَخَّر لكم ما فى الارض )(٧)

٤ - به او بشارت و هشدار داديم كه كار نيك و بد تو در هر شرايط و هر مقدارى كه باشد، زير نظر و مورد حساب قرار مى گيرد؛( فَمَن يَعمل مِثقالَ ذَرّة خيرا يَرَه و مَن يَعمل مِثقالَ ذَرّة شرّا يَرَه )(٨)

٥ - انسان در گرو عمل خويش است ؛( كلّ نَفسٍ بِما كَسَبت رَهينَة) (٩)

٦ - حتّى از گوش ، چشم و دل انسان واز شنيدنى ها، گفتنى ها و فكر كردنى ها بازپرسى مى شود؛( اِنّ السَّمعَ و البَصَر و الفُؤ ادَ كلّ اولئِكَ كان عنه مَسئولا)(١٠)

٧ - خداوند پاداش نيكوكاران را ضايع نمى كند؛ (اِنّ اللّه لايُضيعُ اءجرَ المحسِنين )(١١)

اين ديدگاه ها، پاسخى است كه انبيا به آن زمينه هاى فطرى مى دهند، البتّه هر يك از بيانات فوق وابسته به يك سرى دلائل عقلى است كه به خواست خداوند در بخش هاى آينده مطرح كرده وبررسى مى كنيم .

راههاى اثبات معاد مراحل وجود و هستى براى اثبات هر وجود و موجودى سه شرط و مرحله لازم است :

الف : امكان شدن .

ب : دلائل وقوع .

ج : نبود مانع .

بنابراين بهتر است ببينيم اساساً معاد يك واقعيّت شدنى است يا نشدنى ؟ يعنى آيا از نظر عقل محال نيست ؟ و بعد از آنكه امكان آن براى ما روشن شد، دليل معاد چيست ؟ زيرا تنها ممكن بودن كافى نيست ، بلكه هر كار ممكنى تا دليل و علّت نداشته باشد واقع نمى شود، و در مرحله سوّم بحث در اين است كه مانعى براى معاد نيست .

اين سه شرط براى معاد نيز وجود دارد كه به ترتيب بيان مى كنيم :

الف : امكان معاد در طول تاريخ ، هيچ كس دليل علمى براى نبودن معاد نياورده است و تنها چيزى كه مخالفان معاد زمزمه مى كنندآن است كه مگر مى شود انسانِ مرده اى كه ذرّاتش پوسيده و پخش شده است بار ديگر زنده شود؟ آيا اين محال نيست ؟

پاسخ عقل و قرآن آن است كه بدون شك و ترديد اين كار شدنى است ، زيرا هم در فكر قابل تصوّر است و هم دائماً در شبانه روز نمونه هايى از زنده شدن مردگان را به چشم خود مى بينيم .

گرچه استدلال هاى ما از قرآن است ، ليكن قرآن فكر و عقل ما را دعوت به انديشه مى كند و مى گويد: آيا كسى كه نمونه هاى كارش را هر روز و شب و در هر فصل و سال مشاهده مى كنيد، باز جايى براى استبعاد و انكار عمل و كارى از او وجود دارد؟!

امام جوادعليه‌السلام مى فرمايد: خوابيدن و بيدارشدن ، بهترين نمونه اى است كه مردن و زنده شدن را براى ما قابل درك مى كند. آرى مرگ يك خواب طولانى و شديدى بيش نيست . بهار و پائيز درختان ، نمونه ديگرى از زنده شدن و مردن گياهان است ، در سوره فاطر مى خوانيم : خداست كه بادها را مى فرستد تا ابرها را برانگيزد و آنرا به شهرها و مناطق مرده روانه مى كند و پس از باريدن ، آن شهر مرده را زنده مى كند، سپس مى فرمايد:( كذلِكَ النُّشور)(١٢) يعنى زنده شدن مردگان هم مانند زنده شدن درختان و گياهان است .

در جاى ديگر مى فرمايد: (و اَحيَينا بِهِ بَلدَةً مَيّتا كذلِكَ الخُروج )(١٣) ما به واسطه باران شهر مرده را زنده كرديم ، همچنين است خروج شما در قيامت .

بنابراين ، نمونه هاى زنده شدن در آفرينش و جهان هستى هر روز و شب و هر سال و فصل پيش چشم ما مى درخشد و مساءله زنده شدن مرده (با آن همه عظمت ) را براى ما ساده و ممكن جلوه مى دهد.

# نمونه هاى ديگر براى امكان معاد

قرآن براى اثبات اينكه زنده شدن مردگان كار محالى نيست ، نمونه هاى فراوانى را بيان مى كند، از جمله :

الف : شخصى استخوان پوسيده اى را از ديوار كند و با فشار دست آن را پودر كرد (و با يك دنيا غرور و نِخوت ) به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت : كيست كه دوباره اين استخوان پوسيده متلاشى شده را زنده كند؟

خداوند به پيامبرش مى فرمايد:( قل يُحيِيهَا الّذى اءنشَاءها اوّلَ مَرّة )(١٤) به او بگو: همان خدايى كه مرتبه اوّل او را آفريده ، بعد از متلاشى شدن هم مى تواند دوباره آن را خلق كند.

اگر سازنده كالايى بگويد كه من محصول كارخانه ام را باز كرده و دوباره بهم متّصل مى كنم ، سخن گزافى نگفته است ، زيرا ساختن از باز كردن و دوباره بستن مهم تر است .

ب : حضرت عُزيرعليه‌السلام (١٥) در سفرى از كنار آبادى خراب شده اى عبور مى كرد، از روى تعجّب (نه انكار) پرسيد: چگونه خدا اينها را پس از مرگ زنده مى كند؟! خداوند همانجا جان او را گرفت و بعد از صد سال زنده كرد و از او پرسيد: چقدر در اينجا مانده اى ؟ آن پيامبر گفت : يك روز يا نصف روز.

خداوند فرمود: تو صد سال است كه اينجا هستى ، به الاغى كه سوارش ‍ بودى و غذايى كه همراه داشتى نگاه كن و قدرت خدا را درياب كه چگونه الاغ ، مرده و پوسيده و متلاشى شده ، ولى غذايى كه بايد بعد از يكى دو روز فاسد شود، صد سال است كه سالم نگاهدارى شده است ، حالا براى اينكه زنده شدن مردگان را با چشم خود ببينى نگاهى به همين استخوان هاى پوسيده الاغ كن كه در جلو چشم تو آنرا از زمين بلند و گوشت و پوست و روح را به او بر مى گردانيم تا براى آيندگان نشانه ودرسى باشد.

آن حضرت زمانى كه هم زنده شدن الاغ و سالم ماندن غذاى صدساله را ديد گفت : مى دانم كه خدا بر هر كارى قدرت دارد.(١٦)

ج : حضرت ابراهيم عليه‌السلام از كنار دريايى مى گذشت ، لاشه اى را ديد كه گوشه اى از آن در دريا و قسمت ديگرش در خشكى قرار داشت و حيوانات دريايى و صحرايى و پرندگان بر سر آن ريخته و هر ذرّه اى از آن را يك نوع حيوانى مى خورد، همين كه اين منظره را ديد از خدا پرسيد: روز قيامت چگونه مردگان را زنده مى كنى ؟ (در حالى كه ذرّات اين لاشه در دريا و صحرا و فضا پخش شده و هر قسمت بدنش جزو بدن حيوانى گرديده است )

خداوند از ابراهيم پرسيد: آيا ايمان به معاد و قدرت من ندارى ؟ گفت : چرا ولى با مشاهده عينى ، آرامش دل پيدا مى كنم .

آرى ، استدلال و منطق تنها مغز و فكر را آرام مى كند، ولى تجربه و مشاهده دل را آرامش مى بخشد.

خداوند به ابراهيم فرمود: چهار نوع پرنده را بگير و پس از ذبح و كشتن ، گوشتشان را در هم مخلوط كن و بر بالاى چند كوه بگذار و سپس يك يك آن پرندگان را صدا كن و ببين چگونه ذرّات مخلوط، از هم جدا شده و در كنار هم قرار مى گيرد و به شكل پرنده اوّل ساخته مى شود.

حضرت ابراهيم عليه‌السلام خروس ، كبوتر، طاووس و كلاغ را گرفت و ذبح نمود و گوشتشان را كوبيده و در هم مخلوط كرد و بر سر ده كوه نهاد، سپس هر يك از آن پرنده ها را صدا زد، تمام ذرّات گوشت آنها كه بر سر هر قله كوهى بود، بهم متّصل شد و در برابر چشمان او به صورت همان چهار پرنده كامل در آمدند.(١٧)

آرى ، خداوند براى امثال حضرت ابراهيم كه در كلاسهاى ابتدايى و متوسطه قبول شده اند، مرحله بالاترى دارد و آنان را به آزمايشگاه هاى مخصوص خود در نظام هستى مى برد، ولى براى كسانى امثال ما كه از پلّه هاى اوّل هم بالا نرفته ايم ، از مقام شهود، حضور، معراج ، ملكوت و يقين خبرى نيست .

بنابراين وسوسه منكران معاد در دو چيز است :

اوّل اينكه آيا مى شود استخوان پوسيده زنده شود؟ (و قالوا ءاِذا كنّا عِظاما و رُفاتا ءانّا لَمبعوثون خَلقا جَديدا)(١٨) مى گويند: آيا هنگامى كه ما استخوان هاى پوسيده و پراكنده اى شديم ، دگر بار آفرينش تازه اى خواهيم يافت ؟!

دوّم اينكه بر فرض زنده شدن استخوان هاىِ پوسيده ممكن باشد، اين كار توسّط چه كسى انجام خواهد گرفت ؟ (فسيَقولونَ مَن يُعيدُنا قُلِ الّذى فَطَركم اوّلَ مَرّة )(١٩) مى پرسند چه كسى دوباره ما را برمى گرداند؟ به آنها بگو: همان خدايى كه بار اوّل شما را آفريد.

كسانى كه اينقدر بهم پيوستن اجزاى متلاشى مردگان و زنده شدن آنها را بعيد مى دانند، چرا در اصل آفرينش شكى ندارند؟ اصل آفرينش كه از دوباره آفريدن مشكل تر است ! اگر يك كارگر ساده خشت مال بگويد كه من خشت خودم را خرد مى كنم و دوباره از نو از همان خاك ، خشت تازه اى مى سازم ، آيا اينقدر تعجّب مى كنند؟! اگر كسى كه هواپيما مى سازد بگويد: من اين هواپيما را باز مى كنم و درهم مى ريزم و دوباره مى سازم ، آيا بايد در سخن او شك كرد؟ هرگز، زيرا بازكردن و بستن به مراتب از ساخت اوّل آسانتر است و كسى كه كار مشكلى انجام داد، كار آسان تر را هم مى تواند انجام دهد. (گرچه نزد خدا و قدرت بى نهايت او هيچ چيز مشكل نيست .)

به سراغ قرآن مى رويم كه در اين زمينه مى فرمايد: او خدايى است كه خلق و آفرينش را پديد آورد و سپس آن را باز مى آورد و باز آوردن آسان تر است

.( هُو الّذى يَبدؤ ا الخَلقَ ثمّ يُعيدُه و هُو اَهوَنُ عَليه )(٢٠)

باز هم چند مثال ساده ديگر بياوريم كه چگونه از ذرّات پخش شده و بى جان ، موجودى جاندار ساخته مى شود:

١ - گاو علف مى خورد و از ذرّات علف شير بيرون مى آيد.

٢ - انسان قطعه نانى ميل مى كند و از درون آن اشك ، خون ، استخوان ، مو، ناخن و گوشت و... ساخته مى شود.

٣ - بسيارى از پارچه ها از نخى است كه از دل نفت بيرون كشيده شده است .

٤ - فلزى كه ذوب مى شود، كف هاى درون خود را خارج و بيرون مى ريزد.

٥ - مَشك دوغى را مكرر تكان مى دهيد، سپس ذرّات پخش شده چربى همه يكجا و بر روى آن جمع مى شود.

چگونه قبول مى كنيد كه دستگاه گوارش گاو بتواند شير را از علف بيرون كشد، انسان بتواند نخ را از دل نفت بيرون آورد و شما بتوانيد با حركتى كه به مشك مى دهيد ذرّات پخش شده چربى را جمع نماييد، امّا همين كه مى شنويد خدا زمين را حركت مى دهد؛( اِذا زُلزِلَت الارضُ زِلزالَها)(٢١) و ذرّات استخوان هاى پوسيده ما را از هر جايى كه باشد يك جا جمع مى كند، قبول نمى كنيد؟

در پايان اين بحث ، چند آيه ساده و كوتاه است را متذكّر مى شوم ، از جمله :

(كما بَدَاءكم تَعُودون )(٢٢) همان گونه كه شما را در آغاز پديدآورد، زنده مى كند.

(و لَقَد عَلِمتُم النَشاءةَ الاُولى فَلولا تَذَكّرون )(٢٣) اى منكران معاد! شما كه به آفرينش نخستين آگاهى داريد، پس چرا پند نمى گيريد و باز لجاجت مى كنيد؟

(فَليَنظُرِ الانسانُ مِمّ خُلِق خُلِقَ من ماءٍ دافِق يَخرُجُ من بَين الصُّلبِ و التّرائِب اِنّه على رَجعِه لَقادِر)(٢٤) بايد انسان بنگرد كه از چه خلق شده ، از آبى جهنده آفريده شده كه اين آب جهنده از ميان كمر و دنده ها بيرون مى آيد. آرى ، خدايى كه شما را از چنين آبى آفريد از برگردانيدن انسان و دوباره زنده كردنش تواناست .

(اءلَيس ذلِكَ بِقادرٍ على اءن يُحيِى المَوتى )(٢٥) آيا خدايى كه شما را از نطفه آفريد، نمى تواند دوباره مردگان را زنده كند؟

(اءفَعَيِينا بِالخَلقِ الاوّلِ بل هم فى لَبسٍ من خَلقٍ جَديد)(٢٦) مگر ما از خلقت اول وامانده شديم كه آنها از خلقت جديد و دوباره در شك و شبهه افتاده اند.

(اءوَلَم يَروا انّ اللّه الّذى خَلَق السّمواتِ و الارضَ قادِرٌ على اءن يَخلُقَ مِثلَهم )(٢٧) آيا مشاهده نمى كنند خدايى كه آسمان ها و زمين را آفريد، مى تواند مثل اين مردم را نيز بيافريند؟

(اءوَلا يَذكُر الانسان اءنّا خَلقناه من قَبل و لم يَكُ شَيئا)(٢٨) آيا كسى كه معاد را باور ندارد به ياد ندارد كه ما از اوّل او را آفريديم در حالى كه هيچ نبود؟

چون بناى اين نوشتار بر فشرده گويى است ، بنابراين از نمونه هاى ديگرى كه در قرآن آمده و از ماجراهايى نظير داستان اصحاب كهف كه بيدارشدن يك عدّه جوانمرد خداشناس بعد از ٣٠٩ سال خواب است ، صرف نظر مى كنيم .

ب : دلائل معاد گفتيم كه براى باور به وقوع هر امرى و هر كارشدنى سه مرحله لازم است : اوّل امكان شدن آن است كه توضيح داديم .

دوّمين مرحله علّتِ شدن و يا دلائل معاد است ، زيرا تنها امكان زنده شدن كافى نيست . مثلاً انسان بسيارى از كارها را انجام مى دهد و امكان انجام دادن آن را دارد، ليكن دليلى هم مى خواهد. آرى آب خوردن براى همه ما امكان دارد امّا تا تشنگى نباشد آن را نمى آشاميم ، حرف زدن ، راه رفتن و ساير كارها، انجام همه آنها براى ما امكان دارد، امّا تا علّت و دليلى نباشد انجام نمى دهيم .

بنابراين هر كار ممكنى غير امكان آن ، دليل هم مى خواهد. ما در اينجا به خواست خداوند دلائل معاد را فشرده و ساده بيان مى كنيم ، زيرا در اين زمينه مفصلاً كتاب هايى نوشته شده كه خداوند به نويسندگان و خوانندگان آنها اجر بزرگ عطا فرمايد.

براى معاد دلائل محكمى مى توان بيان كرد كه هم عقل و هم قرآن آن را تاءييد فرموده باشد و ما تنها به دو دليل اكتفا مى كنيم : يكى عدل خداوند و ديگرى حكمت خداوند.

# دليل اوّل معاد: عدل خدا

در قرآن آيات فراوانى به چشم مى خورد كه از عقل ها و وجدان ها سؤ ال مى كند كه آيا خوبان وبدان با هم مساوى هستند و هيچ تفاوتى نخواهند داشت ؟

(اءم نَجعَلُ الّذينَ آمَنوا و عَمِلوا الصّالِحاتِ كالمفسِدينَ فِى الارض اءم نَجعَل المتّقين كالفُجّار)(٢٩) آيا مؤ منين وكسانى كه عمل شايسته انجام داده اند مانند مفسدين قرار داده ايم و آيا متّقين را همچون فجّار و جنايتكاران يكسان قرار مى دهيم ؟!

در جاى ديگر مى خوانيم : (اءفَنَجعلُ المسلِمينَ كالمُجرِمين )(٣٠) آيا ما مسلمانان را همچون مجرمان قرار مى دهيم ؟!

(اءفَمَن كان مؤ مِنا كمَن كانَ فاسِقاً لايَستَوون) (٣١) آيا مؤ من و فاسق يكسانند؟! هرگز چنين نيست .

(اءم حَسِبَ الّذينَ اجْتَرِحوا السّيئاتِ اءن نَجعلهم كالّذين آمَنوا و عَمِلوا الصّالِحات )(٣٢) آيا گناهكاران گمان دارند كه ما آنها را همچون مؤ منين و كسانى كه عمل صالح انجام داده اند قرار مى دهيم ؟

چون خداوند عادل است بايد معاد و حسابرسى باشد و چون دنيا محدود است بايد معاد باشد واگر قيامت نباشد به عدالت خداوند ضرر مى زند.

توضيح آنكه مردم در برابر فرمان هاى خدا و انبيا دو دسته هستند: عدّه اى موافق و گروهى مخالف . قرآن نيز در بيان اين حقيقت مى فرمايد:( فَمِنكُم كافِرٌ و مِنكُم مؤ من )(٣٣) بعضى از شما ايمان آورده ايد و گروهى هم كافر شديد.

از سوى ديگر در دنيا يا جزاى واقعى اعمال نيست و يا به ندرت گوشمالى هايى جزئى به چشم مى خورد، كه اگر باشد به اندازه متعادل نيست و دير يا زود خوبان و بدان از دنيا مى روند و اگر حساب و جزايى در جاى ديگر مثل قيامت در كار نباشد و با مردن همه نابود شوند، پس عدالت خدا چه مى شود؟ آرى چون خداوند عادل است و در دنيا هم جزاى كافى نيست ، پس بايد در سراى ديگر جزا و پاداش باشد.

پرسش و پاسخ

سؤ ال : چرا خداوند در همين دنيا جزا نمى دهد؟ آيا بهتر نبود معامله نقدى مى شد و هر نيكوكار يا گناهكار در اين دنيا حسابش تصفيه مى گرديد تا ديگر نيازى به قيامت نداشته باشيم ؟

اين سؤ ال پاسخ ‌هاى متعدّدى دارد كه ما به بعضى از آنها اشاره مى كنيم :

پاسخ اوّل : به ديگران هم سرايت مى كند

توضيح آنكه : برفرض من يك سيلى به صورت مظلومى زدم و خداوند در همين دنيا مرا كيفر داد و مثلاً دستم فلج شد، هنگامى كه به منزل مى روم تمام بستگان كه دست فلج مرا مشاهده مى كنند رنج مى برند، در حالى كه بستگان من گناهى نكرده اند.

آرى ، دنيا جاى سرايت است ، يعنى رنج و خوشى من به ديگران هم سرايت مى كند و در اين صورت اگر جزا در اين دنيا باشد، نوعى بى عدالتى و ظلم است . امّا در قيامت پيوندها گسسته و هر كسى به فكر خويش است و به گفته قرآن حتّى انسان از فرزند و همسر خود فرار مى كند و فقط در فكر نجات خويش است . در آنجا اگر بلايى بر سر مجرم آمد به ديگران سرايت نمى كند.

ممكن است بگوييد: پس ما هيچ مجرمى را تاءديب نكنيم ، زيرا بستگانش ناراحت مى شوند؟ ولى پاسخ اين است كه هرگاه بخاطر ناراحت شدن چند نفر از بستگان دزد، مثلاً دست او قطع و يا با شلاق ادب نشود، يك نوع دلهره در كلّ جامعه از طريق افراد فاسد به وجود مى آيد و در اينجا باز بى عدالتى است كه ما به خاطر ناراحت شدن بستگان يك مجرم ، امنيّت كلّ جامعه را به خطر اندازيم و لذا در اين موارد چاره اى نيست كه ما مصلحت جامعه را بر مصلحت افراد مقدّم بداريم .

پاسخ دوّم : مخالف اختيار و آزادى مردم است اگر خداوند در دنيا پاداش و كيفر دهد، مردم يا از ترس و يا از روى طمع ، عمل بد انجام نمى دهند و خوب مى شوند و اين نوع خوبى قهرى است و چندان ارزش ندارد. انسان بايد مختار و آزاد باشد و گناه نكند.

اگر خداوند به هر فردى كه كار خيرى انجام داد، فلان باغ ، كاخ ، مال و مدرك را در دنيا بدهد، همه مردم زاهد، عابد و مسلمان مى شوند و اين ارزشى ندارد، شرف انسان به آزادى و انتخاب اوست وگرنه عبادت قهرى را ميليون ها ميليون ملائكه داشتند، ولى خدا انسان را آفريد تا در ميان هواها و هوسها و گرايش هاى ضد و نقيض ، يكى را انتخاب نمايد.

# انتخاب ، معيار ارزش در اسلام

اساساً قرآن از كسانى بيشتر ستايش مى كند كه در ميان دو راه حق و باطل ، با وجود كشش هايى كه باطل دارد هوسها را زير پا گذاشته ، جاذبه ها را ناديده گرفته وآنگاه راه خدا را انتخاب نمايند. در اين باره نمونه هاى زيادى در قرآن داريم ، از آن جمله :

١ - حضرت يوسفِ زيبا و جوان از يك سو و زليخاى آماده و درهاى بسته از سوى ديگر، ولى او با شعار معاذَ اللّه (٣٤) دامن خود را حفظ مى كند.

٢ - حضرت ابراهيم عليه‌السلام حدود صد سال به انتظار فرزند نشسته و آنقدر دعا كرده تا خداوند فرزندى همچون اسماعيل به او عطا كرده است ، در اين حال فرمان خدا مى رسد كه بايد با دست خودت اين فرزند را در راه خدا ذبح نمائى ! در اينجا حضرت ابراهيم عليه‌السلام از طرفى در فشار عواطف و غريزه فرزند دوستى قرار گرفته واز طرفى نداى خدا را بايد جواب دهد، در اين ميان وظيفه را انجام مى دهد و غريزه را مهار مى كند.

اين است مقام والاى انسانى كه قرآن مى فرمايد:

( فَلمّا اَسلَما وَ تَلّه لِلجَبين )(٣٥) ابراهيم و اسماعيل هر دو تسليم فرمان خدا شدند و حضرت ابراهيم صورت فرزند را براى ذبح بر روى خاك گذارد.

٣ - حضرت على و فاطمه وحسن و حسين عليهم‌السلام در لحظه افطار با كمال نياز و گرسنگى غذاى خود را به فقرا داده و به جاى غذا با آب افطار مى نمايند. درباره اين ايثار و گذشت قرآن مى فرمايد:( وَ يُطعِمون الطَّعامَ عَلى حُبّه )(٣٦) با كمال نياز طعام خودشان را به ديگران دادند.

٤ - مردان خدا در دل شب با آن همه جاذبه اى كه خواب دارد، براى استغفار و مناجات با خدا از رختخواب برمى خيزند. قرآن در اين باره مى فرمايد:( تَتَجافى جُنوبَهم عَنِ المَضاجِع )(٣٧) آنان پهلوى خود را از بستر خواب مى كَنند، (و بِالاَسحارِ هُم يَستَغفِرون )(٣٨) و سحرخيزند و در سحرها مشغول استغفار هستند.

كوتاه سخن آنكه معيار ارزش عمل در بينش الهى آن است كه انسان آنرا با كمال آزادى و از لابلاى جاذبه هاى مادى و كشش هاى غريزى انتخاب نمايد و گرنه ارزشى ندارد.

آرى ، اگر انسانى كه داراى زبان است عصبانى شد، كلام بدى نگفت ارزش است ، انسانى كه لال باشد و يا در حال عادّى ناروا نگويد، چندان كمال نيست .

چنانكه گفتيم اگر در دنيا جزا باشد، مردم از ترس يا طمع خوب مى شوند و اين نوع خوبى چندان ارزش ندارد، ولى در اينجا سؤ الى پيش مى آيد و آن اينكه مگر وعده و بشارت به بهشت و هشدار به عذاب و جهنّم ، مردم را از ترس دوزخ و يا طمع به بهشت خوب و درستكار نمى كند؟

در پاسخ مى گوييم : چون بهشت و دوزخ در اين دنيا نيست ، انسان در نيكوكارى و خوب شدن خود اجبارى احساس نمى كند. آرى فرق است ميان كسى كه فردا بدهكارى دارد يا كسى كه بدهى او چندين ماه ديگر است ؛ اوّلى در نگرانى و دلهره است ، ولى دوّمى كه چند ماه فرصت دارد، به نوعى آرامش دارد.

همچنين كيفر و پاداش فورى با كيفر و پاداش مدّت دار آن هم مدّت طولانى ، در نوع احساس انسان فرق دارد.

بنابراين خداوند پاداش و كيفر را به تاءخير انداخته تا با كمال آزادى از لابلاى غرائز، هوسها و گرايش ها، راه حق را برگزينند.

پاسخ سومّ: در دنيا امكان جزا نيست

سوّمين پاسخ اين است كه دنيا به خاطر محدوديّت هايى كه دارد، امكان جزا براى نيكوكاران و جنايتكاران در آن نيست .

مثلاً رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه با تحمّل رنجهاى فراوان و طاقت فرسا و با آوردن قرآن و احكام اسلامى ودر سايه تلاش پيگير خود، قرن ها نسل هاى بشر را از گمراهى ، شرك ، جهل و تفرقه نجات داد، در دنيا چه خيرى مى توان به او داد كه جبران همه آنها باشد؟! آيا غذايى بهتر از عسل و كباب ، فرشى بهتر از ابريشم و مَركبى بهتر از هواپيما و امثال آن داريم ؟ آيا اينها همان چيزهايى نيست كه گاهى جنايتكاران هم مورد استفاده خود قرار مى دهند؟ پس پاداش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در دنيا چه خواهد بود؟ آيا شهيدى كه براى هدف مقدّسى از جان خود گذشته ، اكنون در دنيا هست تا به او جزا بدهيد؟

به علاوه گاهى جنايتكارانى پيدا مى شوند كه صدها بلكه هزاران نفر بى گناه را مى كشند، چگونه در دنيا مى توان چنين فردى را به كيفر رساند؟ بر فرض او را اعدام كنيم ، قتل او در برابر يك نفر از هزاران اشخاصى است كه كشته است ، پس خون باقى بى گناهان چه مى شود؟

# كيفر در دنيا

شكّى نيست كه جزاى كلّى بايد در سراى ديگر باشد و اين با بعضى از كيفرهاى موقّت ويا گوشمالى هايى كه به بعضى در دنيا داده مى شود، منافات ندارد و در آيات متعدّدى از قرآن نمونه هايى از جزاى دنيوى مجرمان بيان شده است ، نظير: (ظَهَر الفَسادُ فِى البَرّ و البَحر بِما كَسَبت اءيدِى النّاس لِيُذيقَهم بَعض الّذى عَمِلوا لَعلّهم يَرجِعون) (٣٩) به خاطر كار مردم در دريا و خشكى فساد پديد آمده تا خدا سزاى بعضى از اعمالشان را به ايشان بچشاند، شايد از گناه باز گردند.

همچنين آيات فراوانى داريم كه در باره مجرمان مى فرمايد: (لَهم فِى الدّنيا خِزىٌ )در دنيا نيز براى گناهكاران ذلّت و خوارى و شرمندگى است ، ليكن اين جزا در حقيقت گوشه و جزئى از كيفرى است كه بايد ببيند.

بد نيست در اينجا به چند آيه كوتاه در اين زمينه اشاره كنيم :

قرآن مى فرمايد: (لَهم عَذابٌ فِى الحَيوةِ الدّنيا و لَعذاب الا خرة اءشقّ)(٤٠) براى آنها در دنيا عذاب است ، ولى عذاب روز قيامت سخت تر است .

در آيه ى ديگر بعد از آنكه مى فرمايد: هر كه از ياد ما اعراض كند او را به زندگى و روزگار سختى در دنيا گرفتار مى كنيم ، چنين ادامه مى دهد:( و لَعَذاب الا خرةِ اَشدُّ واَبقى) (٤١) عذاب روز قيامت سخت تر و پايدارتر است .

در جاى ديگر مى خوانيم : (ولَنُذيقنَّهم من العذاب الاَدنى دون العذاب الاكبر لعلّهم يَرجِعون )(٤٢) ما حتما عذاب نزديك را زودتر از عذاب بزرگ به آنها مى چشانيم تا شايد به فكر راه خطاى خود افتاده وبرگردند.

درباره كسانى كه بدون دليل و برهان (فقط به خاطر تكبّر در برابر حق ) هر چه مى شنوند انكار كرده و شانه بالا مى اندازند مى فرمايد:( لَه فِى الدّنيا خِزىٌ و نُذيقهُ يَومَ القيامَةِ عَذابَ الحَريق )(٤٣) به اين افراد پر مدّعاى بى علم ، هم در دنيا خوارى و هم در قيامت عذاب سوزانى مى چشانيم .

باز در جاى ديگر چنين مى خوانيم : (لِنُذيقَهم عَذابَ الخِزىِ فى الحَيوة الدّنيا و لَعذابُ الا خِرَةِ اَخزى )(٤٤) ما براى قوم عاد كه در برابر پيامبرشان تكبّر ورزيدند بادى شديد و سرد آنهم در روزهاىِ شوم و ناگوار فرستاديم ، ليكن اين گوشه اى از جزاى تكبّرشان است وعذاب خواركننده تر را در قيامت مى چشند.

البتّه در روايات متعدّدى نيز جزاى دنيوى به چشم مى خورد از جمله : در حديث مى خوانيم : هر كه براى ديگرى چاهى بكند خودش در آن واقع مى شود و خداوند جزاى بى احترامى به والدين و ظلم به مردم و كفران خدمات مردم را در همين دنيا داده و به قيامت حواله نمى دهد.(٤٥)

# پاداش در دنيا

همان گونه كه كيفر و عذاب واقعى در قيامت است ، همچنين پاداش ‍ اصلى و كامل در قيامت است ، چون دنيا براى پاداش نيكوكاران نيز كوچك است ، ولى منافاتى با پاداش و ثواب در دنيا ندارد.

در اينجا نيز نمونه هايى از آن را نقل مى كنيم :

در سوره آل عمران بعد از بيان شهامت و استقامت رزمندگانى كه هوادار انبيا بودند مى فرمايد:( فَاءتاهُم اللّهُ ثَوابَ الدّنيا و حُسْنَ ثَوابِ الا خِرة) (٤٦) خداوند به آنان هم ثواب دنيا و فتح و پيروزى مرحمت فرمود و هم پاداش نيك آخرت را.

درباره حضرت ابراهيم عليه‌السلام نيز چنين مى خوانيم : (وَ آتَيناهُ فِى الدّنيا حَسَنة) ما در دنيا به ابراهيم نيكى عطا كرديم .

درباره پيامبران بزرگوار و طرفدارانشان مى خوانيم : (اِنّا لَنَنصُرُ رسُلَنا والّذين آمنوا فِى الحَيوةِ الدّنيا)(٤٧) ماپيامبران خويش و كسانى را كه ايمان آورده اند در همين دنيا يارى مى دهيم .

همانطور كه گفتيم در دنيا امكان و ظرفيّت پاداش نيست و اگر در آياتى سخن از پاداش يا كيفر در دنيا مى شود تنها گوشه و نمونه اى از پاداش و كيفر است ، ولى اصل جزا و پاداش در قيامت است .

پاسخ چهارم : نظام زندگى بهم مى خورد

جواب ديگر از آيه ٦١ سوره نحل استفاده مى شود كه مى فرمايد:( ولو يؤ اخِذُ اللّهُ النّاسَ بِظُلمِهم ما تَرَك عَليها مِن دابّةٍ و لكن يُؤ خّرهم الى اءجَلٍ مُسمّىً)(٤٨) اگر خداوند مردم را بخاطر ظلم و گناهشان كيفر دهد، هيچ جنبنده اى را بر زمين باقى نخواهد گذارد، ليكن خداوند زود كيفر نمى دهد و تا مدّتى كه خودش مى داند به آنها مهلت داده و كيفر را تاءخير مى اندازد.

نظير همين آيه را در سوره فاطر مى خوانيم :( ولَو يُؤ اخِذُ اللّهُ النّاسَ بِما كَسَبوا ما تَرك على ظَهرِها مِن دابّة) (٤٩) هر گاه خدا بخواهد در دنيا جزا بدهد، هيچ كس و جنبنده اى روى زمين باقى نخواهد ماند و اساساً نظام زندگى بشر بهم خورده و پرونده انسان و زندگى او در زمين خاتمه مى يابد.

بنابراين چون حكمت و اراده خدا بر آن است كه موجودى آزاد و انتخابگر به نام انسان براى مدّتى روى زمين زندگى كند بايد به خلافكاران هم مهلت دهد وگرنه هر گاه خلافى شد اگر خداوند هلاك كند، بشرى باقى نخواهد ماند، كيست كه در برابر ذات مقدّس او خلافى نكرده باشد؟ و مگر بى ادبى وگناه در برابر فرمان او جزايى كمتر از نابودى دارد؟

پاسخ پنجم : كيفر در دنيا كم لطفى است

گر چه گوشمالى ها و كيفرهاى موقّت در دنيا عامل هوشيارى و توجه و زنگ بيدار باش است ، امّا اگر بطور كلّى در دنيا هر گناهكارى به كيفر برسد كم لطفى است ، زيرا شايد اين گناهكار توبه كند و خلافكارى خود را اصلاح نمايد و حقّى كه كتمان كرده افشا نمايد، چقدر ما نمونه هايى از گناهكاران را ديده يا شنيده ايم كه توبه كرده و دست از گناه برداشته اند؟ و حتّى جنايتكارانى در آخرين فرصت ها و نزديك مرگ تغيير مسير داده اند، بنابراين آيا بهتر نيست انسان ضعيفى كه اسير شهوت ها و هوسها مى باشد و در دام شيطان ها قرار گرفته است تا پايان عمر به او مهلت داده شود تا شايد با يك جرقّه همچون حُر عوض شود، گرچه بعضى از اين مهلت الهى سوء استفاده كنند و به ظلم و گناه خود ادامه دهند، ليكن در جمع به نفع انسان است . بنابراين لطف خدا اقتضا دارد كه انسان در دنيا كيفر نشود و تا هنگام مرگ به او مهلت توبه و جبران خطاها داده شود.

پاسخ ششم : گاهى كيفر و پاداش فورى عادلانه نيست

پاداش و كيفر زمانى عادلانه خواهد بود كه تنها به خود عمل توجه نكنيم ، بلكه به عوارض و لوازم آن هم دقّت كنيم و به قول قرآن :( وَ نَكتُبُ ما قَدّموا و آثارَهُم )(٥٠) ما هم عملكرد قبلى و هم آثار بعدى كارهايشان را ضبط مى نماييم .

فرض كنيد در يك مجلسِ با شكوهى شخصى آمد و چراغ را خاموش ‍ كرد و فرار كرد. خاموش كردن چراغ چندان جزائى ندارد، ليكن بايد ببينيم كه اين خاموشى چه مسائلى را به وجود آورده است ؛ گاهى آتش روى فرش ‍ مى افتد و فرش را مى سوزاند، گاهى شخصى با اسلحه يا چاقو ديگرى را مجروح و زخمى مى كند، گاهى افرادى در اثر تاريكى از پله ها پرت مى شوند و خسارات غير قابل جبران مى بينند. بنابراين نبايد تنها مسئله خاموش كردن چراغ را مطرح و بر آن حكم صادر كنيم ، بلكه جزاى عادلانه هنگامى است كه تمام مفاسدى را كه در اثر آن كار او پيدا شده به حساب بياوريم .

يا گاهى شخصى هروئينِ كشنده و يا داروى شفابخشى اختراع مى كند، دادن جزاى فورى به اين قبيل اشخاص عادلانه نيست ، زيرا بايد تا پايان عمر جهان صبر كنيم و ببينم هروئين چند نفر را كشت و يا داروى شفابخش ‍ او چه كسانى سالم را شفا داد، بعد جزابدهيم .

و يا شخصى با يك فيلم ، كتاب ، نوار و سخنرانى ، ايجاد يك فساد يا صلاح مى كند و براى سالها در مردم اثر خوب يا بد مى گذارد، در اين موارد نبايد در پاداش و كيفر عجله كرده تنها خود عمل را بررسى كنيم ، بلكه بايد تا پايان عمرِ جهان صبر كنيم تا شعاع كار خير و شرّ او را بسنجيم و سپس ‍ پاداش بدهيم ، اين حرف علاوه بر اينكه پشتوانه عقلى دارد، از استدلال هاى قرآنى و حديثى هم برخوردار است ؛ امّا قرآن همان آيه دوازدهم سوره يس كه در چند سطر پيش خوانديم . و امّا در روايات ، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: (مَن سَنّ سُنّة حَسَنة فلَه اَجرُ مَن عَمِل بها و مَن سَنّ سُنّة سَيّة فلَه وِزرُ مَن عَمِل بها)(٥١) هر كسى يك راه و يا كار خوبى را بنا نهد، او نيز در پاداش تمام كسانى كه در آن راه گام بردارند و آن عمل را انجام دهند شريك است ، بدون آنكه از اجر ديگران كم شود و بالعكس هر كه مركز فساد و يا راه فسادى را پيش پاى مردم قرار دهد، علاوه بر آنكه روندگان در آن راه گناهكارند، گناهى همچون گناه مرتكبان براى شخص ‍ مؤ سّس نيز ضبط مى شود.

خلاصه بحث : گفتيم دليل اوّل معاد، عدل الهى است يعنى با سه مقدّمه ثابت مى شود كه طبق عدالت بايد قيامتى باشد و آن مقدّمات عبارتند از:

١ - مردم در برابر گفتار و فرمان خدا و پيامبران دو دسته هستند: عدّه اى مخالف و گروهى هوادار.

٢ - دنيا نيز (به دليل همان شش پاسخى كه گفتيم ) جاى جزا نيست .

٣ - خداوند عادل است (و عدل او در جاى خود با دلائل محكم عقلى ثابت شده است .(٥٢) و عمل افراد را بدون پاداش و جزا نخواهد گذاشت .

بنابراين بايد جايى براى جزا وجود داشته باشد كه آن روز قيامت است .

دليل دوّم معاد: حكمت خدا تاكنون عدل خدا را به عنوان اوّلين دليل معاد بيان كرديم و اكنون دليل ديگرى را مطرح مى كنيم و آن اينكه اگر قيامتى نباشد اصل آفرينش انسان و جهان لغو و بيهوده و خلاف حكمت الهى است .

فرض كنيد: شخصى انواع غذاهاى لذيذ، آن هم به تعداد حساب شده اى را با توجّه خاصّى و بر اساس مهر و لطفى كه نسبت به مهمانان عزيزيش دارد تهيه نمايد و انواع خوردنى ها و نوشيدنى ها را در فضاى مناسب و زير سقفى زيبا با مسئولينى براى پذيرايى آماده كند و افراد بسيارى را به عنوان تدبير و نظارت و حفاظت بر اين مهمانان قرار دهد، ليكن بعد از همه اين تشريفات ، مهمانانى وحشى همچون گرگ ها، گربه ها و موش ها وارد اين فضا شوند و بر سر اين سفره به جان هم افتند و هم خودشان و هم سفره را بهم بريزند و آنگاه صاحب خانه سفره را جمع نمايد، راستى اين مهمانى چه تحليلى مى تواند داشته باشد؟

آرى ، اگر معاد نباشد كار خدا به مراتب از اين نوع پذيرايى و سفره چينى بيهوده تر است ، زيرا خداوند نيز سفره اى به اندازه جهان هستى پيش روى انسان گسترده است ، سفره اى نو وابتكارى كه اختراع كننده آن خوداوست ؛( بَدِيعُ السّمواتِ و الاَرض )(٥٣)

سفره اى بس نيكو و زيبا؛ (اءلّذى اءحسَنَ كلّ شَى خَلقه )(٥٤)

سفره اى حساب شده و با اندازه گيرى دقيق ؛ (و كلّ شَى عنده بِمقدار)(٥٥)

سفره اى بر اساس لطف و رحمت خداوند؛ (كَتَبَ على نَفسِه الرّحمَة )(٥٦) او لطف و رحمت را بر خود حتمى نموده است .

سفره اى پر از انواع نعمت ها؛( خَلَقَ لَكم ما فِى الاَرضِ جَمعيا)(٥٧) آن هم نعمت هاى دل پسند و لذيذ؛( وَ رَزَقناهُم مِنَ الطّيّبات )(٥٨)

سفره اى زير سقف و ستارگانى زيبا؛ (اِنّا زَيّنَا السّماءَ الدّنيا بِزِينَةٍ الكَواكِب )(٥٩)

سفره اى با كارگردانان بسيار كه مسئول تقسيم و تدبير هستند؛( فَالمقَسّماتِ اَمرا)(٦٠)، (فَالمُدبّراتِ اَمرا) (٦١)

# سفره اى همراه با پزشكى دلسوز.

حضرت على عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پزشكى بود كه چنان علاقه و سوزى نسبت به مردم داشت كه خودش ‍ مى گشت و مريضان را پيدا مى كرد و آنها را مداوا مى فرمود.(٦٢)

آيا مى توان قبول كرد كه خداى حكيم چنين سفره اى با آن همه ويژگى ها براى نسل بشر گسترانيده باشد، ولى مردم بدون مراعات برنامه هاى آن ، گروهى ظالم و در رفاه و آزاد و گروه ديگرى در بند و فقير و مظلوم باشند و پس از چند روزى همه مرده و بساط سفره بر چيده شود و همه چيز خاتمه پيدا نمايد؟ آيا اين كار از چنان حكيمى انتظار مى رود؟!

خدايا! تو از هرگونه كار بيهود و عيبى پاك و منزّه هستى ، هرگز اين آفرينش را پوچ و باطل نيافريدى .( رَبّنا ما خَلَقتَ هذا باطِلا سُبحانَك ) (٦٣)

آيا در قرآن كه حدود صد مرتبه خدا را به حكيم توصيف فرموده است و نشانه هاى حكمت او را در همه جا مشاهده مى كنيم مانند: مژه هاى چشم ، گودى كف پا، مِهر مادر، قدرت مكيدن طفل ، تناسب آب شور با چشم و آب شيرين با دهان ، تنفّس اكسيژن در انسان و تنفّس كربن در گياهان ، تناسب امواج با گوش و نور با چشم و خوردنى ها با دستگاه گوارش ، حركت آرام زمين و تاءمين تمام نيازمندى هاى انسان و نعمت هاى فراوانى كه به گفته قرآن اگر بخواهيم به شماره در آوريم قدرت آن را نداريم ، جهانى پر از اسرار كه حتّى دانشمندان مادّى براى فهميدن يك سرّ آن تمام عمر خود را صرف مى نمايد و شايد هم تا پايان عمر نفهمند، آيا اين جهان با آن همه دقّت ، استحكام ، لطافت ، نظم و نظارت ، براى چند روز زندگى و سپس پوچ شدن است ؟!

آيا مى توان باور كرد كه خداوند حكيم اين جهان را پس از چندى بدون جهت و بدون تبديل آن به عالم باعظمت آخرت ، با زلزله ، قارعه و انفجار همه را خراب نمايد؟

اگر معادى نباشد كار خدا اين است كه از خاك گندم و از گندم نطفه و از نطفه طفل و سپس جوان نيرومند و پس از چندى به صورت انسان سالخورده و سپس مرده و پوسيده و آنگاه خاك شود. راستى اگر بناست بعد از اين همه تغيير و تحوّل ما خاك شويم و معادى هم نباشد، مگر از اوّل ما خاك نبوديم آيا اين خلقت و برنامه ، بازى و عَبَث نيست ؟

آيا اين آسمان ، زمين ، دريا، خورشيد، گياهان و حيوانات ، براى انسان و انسان براى مردن و پوچ شدن كار صحيحى است ؟

آيا اگر معاد نباشد معناى زندگى ، جز ميليون ها ليتر آب را بول كردن و خروارها تن غذا را كود كردن چيز ديگرى است ؟ حالا يا پاى شمع و روى الاغ و يا سوار ماشين و زير برق ، در اصل زندگى فرقى ندارد.

راستى اگر بعد از آن همه كار و شعار و فريادِ خوراك ، پوشاك و مسكن براى زندگى ، بعد هيچ و پوچ شدن باشد كه اعتقاد ماركسيست است ، آيا بهتر نيست انسان ها قبل از آنكه آن همه زحمت بكشند، دست به خودكشى بزنند؟ تعمير ماشينى كه به سوى نابودى و سقوط در درّه است ، چه سود؟

هنگامى كه بناست ما با مردن هيچ شويم ، چرا اين همه زحمت بكشيم ؟

راستى جوانى كه چند روز ديگر مى ميرد، آيا اگر به فكر حنا بستن و آرايش و اتو كردن لباس خود باشد مسخره نيست ؟

اگر با مردن هيچ مى شويم ، چرا غريزه علاقه به بقا در نهاد ما نهفته است ؟

آرى ، در جهان بينى و بينش مادّى ، آينده جهان بن بست ، تاريك و كور، سرنوشت كارها تباهى و پايان عمر انسان پوچى است و با اين ديد است كه گاهى مى پرسد: چرا آفريده شدم و چرا هستم ؟ بر فرض كه هستم ، چرا گرگ نباشم و كاميابى نكنم ؟ گرچه به قيمت هلاك انسان ها باشد.

اكنون كه من و همه انسان ها به سوى نيستى مى رويم ، بگذار تا نيستىِ ديگران در راه لذّت من تمام بشود!

حالا كه همه فدا مى شوند، بگذار فداى لذّت من شوند!

اين تفكّر خطرناك مادّيگرى جهان را به وضعى رسانده كه در حالى كه در بعضى كشورها قحطى غوغا مى كند، كشورهاى پيشرفته دنيا به خاطر نگهدارى نرخ اجناس خود، گندم و محصولات غذايى و توليدات اضافى خود را به دريا ريخته يا زير خاك دفن كرده يا مى سوزانند و به ديگران نيز نشان مى دهند.

فكر مى كنم حرف كافى باشد به سراغ وحى برويم كه چگونه لزوم معاد را از راه حكمت الهى بيان كرده است ، قرآن در اين زمينه مى فرمايد:

(اءفَحَسِبتُم اءنّما خَلَقناكم عَبَثا و اَنّكُم الَينا لاتُرجَعون )(٦٤) آيا گمان مى كنيد كه ما شما را بيهوده آفريديم و شما به سوى ما باز نمى گرديد؟

(اءيَحسَبُ الانسانُ اءن يُترَك سُدى) (٦٥) آيا انسان گمان مى كند كه رها و بدون تكليف است ؟ و عاقبت مى ميرد و ديگر هيچ ؟!

در قرآن آيات فراوانى است كه مى فرمايد: ما در آفرينش نه اهل بازى و لعب هستيم و نه بى هدف و باطل كارى مى كنيم و نه هدف هاى سطحى و ساده و سرگرمى در كار است ، بلكه آفرينش طبق حق و براى رشد و آزمايش ‍ انسان ها بر مبناى قوانين و سنّت ها پايه ريزى شده و هدف از آفرينش ، شناخت ، عبادت و انتخاب راه خدا از ميان صدها راه غيرالهى است و دير يا زود راه شما به سوى خدا پايان مى يابد؛( اِنّا لِلّه و اِنّا اِلَيه راجِعون )(٦٦)

و اين دنيا مزرعه اى است كه در قيامت حاصل آن درو مى شود و عمل هر انسانى از مرد و زن پاداش داده مى شود؛ (وَلِتُجزى كلّ نَفسٍ بِما كَسَبَت) (٦٧) و انسان در گرو عمل خويش است ؛ (كلّ نَفسٍ بما كسبت رهينة ) (٦٨)

لقمان به فرزندش مى فرمايد: (يا بُنىَّ اِنّها اِن تَكُ مِثقالَ حَبَّة مِن خَردَلٍ فتَكُن فى صَخرة اءو فى السّموات اءو فى الاَرض يَاءتِ بهَا اللّه ) (٦٩) حتّى اگر به اندازه دانه خردلى كارى انجام دهى ، خواه اين كار در محكم ترين مناطق و در درون سنگ هاى سفت باشد و يا در دورترين مناطق و آسمان ها باشد و يا در عميق ترين جاها و در درون زمين و خاك ها باشد، بالاخره خداوند آن عمل را در روز قيامت مى آورد و هيچ كارى از ديدگاه خداوند مخفى نمى ماند.

راستى اين بينش چه نقش تربيتى عجيبى مى تواند در انسان داشته باشد.

# با يك آيه فقيه شد

شخصى وارد مسجد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شد وگفت : يا رسول اللّه ! به من قرآن بياموز! حضرت او را به يكى از يارانش سپرد، او دست اين تازه وارد را گرفت و به كنارى برد و براى تعليم او سوره زلزال را تلاوت كرد، همين كه رسيد به آيه( فَمَن يَعمَل مِثقالَ ذَرّةٍ خَيراً يَرَه و مَن يَعمَل مِثقالَ ذَرّةٍ شَرّاً يَرَه) (٧٠) هر كه به مقدار ذرّه اى خير يا شرّى انجام دهد آن را خواهد ديد. آن عرب كمى فكر كرد و به معلّم خود گفت : آيا اين جمله وحى است ؟ معلّم گفت : بله ، گفت : من درس خودم را از همين آيه گرفتم ، اكنون كه ريز و درشت كارهاى مخفى و آشكار ما در اين جهان حساب دارد، تكليف من روشن شد، همين جمله براى خط زندگى من كافى است و با معلّم خود خداحافظى كرد.

معلّم خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و گفت : اين شاگرد امروز ما كم حوصله بود و حتّى نگذاشت من بيش از يك سوره كوچك براى او بخوانم و گفت : اگر در خانه كس است يك حرف بس است ، من درسم را گرفتم . پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: رَجَع فَقيها او در حالى برگشت كه به مقام فقاهت و شناخت عميقى كه بايد برسد رسيده بود.

جاى تاءسّف است كه عربى بيابانگرد با يك جمله راه خود را شناخت ، هم فهميد و هم عوض شد و هم لقب فقيه را از رسول اللّه دريافت كرد، ولى افرادى مثل بنده سالها با آيات و روايات و دلائل عقلى و نقلى با چند بيان و گاهى با چند زبان با بهترين روشها و شيوه ها حرفها مى زنيم ، اما...

ج : نبود مانع بار ديگر متذكّر مى شويم كه براى معاد و امرى سه شرط لازم است : يكى امكان شدن و ديگرى علّت شدن كه اين دو مرحله گذشت و اكنون نوبت شرط و مرحله رسيد كه نبود مانع است كه براى معاد و زنده شدن هيچ مانعى نيست .

معمولا مانع براى قدرت هاى محدود است . فرض كنيد ماشينى كه مجبور است روى فلان جاده حركت كند و چاره اى هم جز آن ندارد، وجود يك قطعه سنگ بزرگ در جادّه مى تواند مانع حركت آن باشد، امّا اين سنگ براى پرنده اى كه مجبور نيست از يك جادّه خاصّى عبور كند، مانع نيست .

آرى ، هر چه قدرت و علم بيشتر باشد كمتر چيزى مى تواند به عنوان مانع و مزاحم قرار گيرد، زيرا زنده شدن مردگان و جمع ذرّات پخش شده دو شرط دارد: يكى علم بى نهايت و ديگرى قدرت بى نهايت .

با علم بى نهايت الهى كه مى داند هر ذرّه اى از كجا و در كجا و در چه شرايطى است ، چه مانعى مى توان فرض كرد؟( قَد عَلِمنا ما تَنقُص الاَرضَ مِنهم و عِندَنا كتابٌ حَفيظ)(٧١) ما مى دانيم كه زمين چقدر مستهلك مى كند و نزد ما كتابى است كه همه خصوصيات در آن هست .

و باقدرت بى نهايتى كه مى تواند ذرّات پخش شده را يكجا جمع كند، مانعى قابل تصوّر نيست چنانكه قرآن حدود چهل مرتبه مى فرمايد: (اِنّ اللّه على كلّ شَى ءٍ قَدير)

همين الا ن خود ما از ذرّات خاك پخش شده هستيم ، زيرا ما در همين دنيا از گندم فلان منطقه و برنج ، سبزى و ميوه منطقه ديگر تركيب شده و مدّتى به صورت نطفه پدر و پس از آن در رحم مادر قرار گرفته و سپس به دنيا آمديم . آرى الان هم هر سلول بدن ما از يك منطقه اى از زمين است . همان قدرتى كه در اين جهان از ذرات خاك هاى پخش شده ما را درست كرد، روز قيامت هم از ذرات پخش شده همان استخوان هاى پوسيده دوباره ما را زنده مى كند.

البتّه گاهى شيطان ما را به وسوسه مى اندازد كه اين كار بسيار مشكلى است ، امّا قرآن اين وسوسه را با آيات متعدّدى نظير (اِنّ ذلِكَ على اللّهِ يَسير) (٧٢) كه براى خداوند زنده كردن مردگان كار آسان و ساده اى است ، پاسخ داده است .

البتّه اشكال اصلى كار ما آن است كه ما قدرت و علم خدا را از روزنه ديد خود نگاه مى كنيم و چون خود ما محدود هستيم ، نمى توانيم بى نهايت را تصوّر كنيم ، در سرتاسر داستان هاى قرآن اين حقيقت به چشم مى خورد كه خداوند مى خواهد فكر ما را از انحصار اين چهار چوب مادّى بيرون كند و لذا اگر مى گويد: ما به زن بى شوهرى به نام مريم نوزاد داديم .(٧٣)

اگر مى گويد: ما به نوزاد در گهواره قدرت سخن گفتن داديم .(٧٤)

اگر مى گويد: ما توسّط پرندگانى به نام ابابيل ، فيل سواران را نابود كرديم .(٧٥)

اگر مى گويد: با زدن يك عصا، دوازده چشمه آب از سنگها بيرون آورديم .(٧٦)

اگر مى گويد: ما با نَفَس حضرت عيسى عليه‌السلام مردگان را زنده كرديم .(٧٧)

اگر مى گويد: ما به زكرياى پيرمرد و همسر نازاى او فرزندى به نام يحيى داديم .(٧٨)

واگر مى گويد: ما موسى را در دامن خودِ فرعون تربيت كرديم .(٧٩)

و صدها نمونه ديگر، همه و همه به خاطر آن است كه چشم انداز فكر انسان از چهارچوب آنچه با او در شبانه روز ماءنوس شده وسيع تر گردد و كمى هم به ماوراى طبيعت بينديشد، چنانكه سفارش به تلاوت قرآن براى تذكّر و مرور اين قبيل خاطرات است . آرى ، ما بايد با كمال احترامى كه به قوانين حاكم بر طبيعت مى نهيم ، هرگز فكر خود را در چهارچوب آنان محدود نكنيم و بدانيم كه خداوند هر چه را بخواهد همان مى شود.

كوتاه سخن آنكه در برابر قدرت نامتناهى و علم بى نهايت الهى ، هيچ مانعى قابل فرض نيست .

ايمان به معاد، دفع ضرر احتمالى در گفتگوهايى كه ميان رهبران معصوم ما با مخالفان خود صورت گرفته است روش جالبى به چشم مى خورد كه ما آن را فشرده در اينجا با عنوان دفع ضرر احتمالى بيان مى كنيم :

در زندگى روزمرّه ، به خبرهايى بر مى خوريم كه حاصل پيام مهم و هشدارهايى است ، برخورد ما با اينگونه گفته ها تفاوت دارد؛ يعنى هر چه احتمال ضرر يا منفعت بيشتر و يا نوع خطر مهم تر باشد، عكس العمل ما جدّى تر است . مثلاً اگر در معامله اى ٩٠ درصد احتمال سود داده شود، ليكن مقدار سود ٥ درصد باشد، در اين صورت گرچه سود كم است ، ولى چون اصل آن تقريباً قطعى است ، مردم اقدام نموده و وارد معامله مى شوند.

اگر احتمال سود به جاى ٩٠ درصد، ٧٠ درصد شد، ولى مقدار سود ٣٠درصد باشد باز هم مردم اقدام مى نمايند. زيرا گرچه احتمال سود كم شد ولى مقدار سود زياد است و اگر احتمال سود بردن ٤٠ درصد شد، امّا سود حاصل از آن خيلى زياد مثلا ٧٠ درصد است ، باز هم اقدام مى نمايند.

و حتّى اگر احتمال سود بردن احتمال بسيار ضعيف و كم رنگى شد، ليكن بر فرض موفقيّت سود بسيار خواهد بود، در اينجا نيز مردم اقدام مى نمايند كه ما نمونه آنرا در مسابقات ميليونى مشاهده مى كنيم كه در ميان ميلون ها شماره وبرگه فروخته شده يكى دو شماره بيشتر برنده ندارد و احتمال سود بردن و برنده شدن يك چند ميليونيم است ، امّا چون مبلغ جايزه يك ماشين يا يك دستگاه ساختمان است ، مردم باز براى همان احتمال بسيار ضعيف اقدام مى كنند. زيرا بر فرض برنده شدن ، مبلغ جايزه خيلى زياد است . از اين روش مى فهميم كه هر چه هم احتمال ضعيف وكم باشد، ولى اگر مبلغ بالا باشد همين ارزش بيشتر، جبران ضعف احتمال را مى نمايد.

حالا ما از گفتار اين همه پيامبران و امامان و اولياى خدا كه مردم را از زنده شدن بعد از مرگ و حساب دقيق الهى و دوزخ و بهشت خبر داده اند آنهم دوزخى كه قهر خدا و بهشتى كه از لطف بى نهايت الهى سرچشمه مى گيرد، چند درصد احتمال مى دهيم ؟ (البتّه ما كه با برهان هاى قوى يقين داريم ، ولى بناست با افراد بى تفاوت و بى دين سخن بگوييم ) در اينجا حتّى اگر يك درصد يا يك در هزار و يا يك درچند هزار هم احتمال بدهيم بايد اقدام نماييم ، زيرا گر چه احتمال ضعيف است ، امّا دوزخ ابدى و قهر خدا بزرگ است و بهشت ، جاودانه و جوار رحمت خداوند بسيار ارزشمند است . بنابراين كارى به احتمال قوى يا ضعيف نداريم ، امّا چون سود و زيانش خيلى مهم است بايد توجّه كنيم .

گاهى كودكى خبر از وجود زنبور در جايى را مى دهد و گاهى خبر از مار و افعى ، گاهى خبر از افتادن از يك پله مى دهد و گاهى خبر از غرق شدن در دريا، گاهى مى گويد صدتومان پيدا نموده ام و گاهى مى گويد ميليون ها تومان و يا كيسه اى از طلا وجواهرات ، در اين موارد توجه ما به گوينده نيست كه كودك است يا بزرگ ، براى ما يقين پيدا مى شود يا احتمال ، بلكه در اينجا توجه ما به ارزشها است : كيسه طلا، مار و افعى ، غرق در دريا و امثال اينها و همين ارزشها براى ما رمز حركت مى شود، گرچه كلام از گوينده اى قوى هم صادر نشده باشد. (بار ديگر از مقام اولياى خدا معذرت مى خواهم كه گفتار آن بزرگواران را باگفتار يك كودك مقايسه كردم ، زيرا هدفم سخن گفتن با بى دينان است )

كوتاه سخن آنكه : هر گاه انسان بخاطر سود يا ضررى كه خبر آنرا از كودكى خردسال شنيده عكس العمل نشان مى دهد، چرا درباره اين همه فرياد اولياى دين كه به گفته تاريخ از بهترين مردم روزگار بوده اند فكر نمى كند؟

آيا سخن پيامبرانى كه بدون داشتن كوچك ترين نقطه ضعف سالها دعوت به حقّ كرده و بر مبناى حقّ عمل نمودند و تا پاى جان استقامت كردند و با آوردن خبرهايى از عالم ديگر و دليل و معجزه هاى فراوان و در حالى كه ميليون ها نفر هم به سراغ آنان رفته و دعوتشان را از جان پذيرفتند، با همه اينها (بر فرض هم كه براى گروهى يقين پيدا نشود) آيا احتمال و شك هم در روح آنان بوجود نمى آورد؟

آيا انسان به مقدارى كه از گفته يك كودك خردسال در برابر احتمال سود و ضررى (به خصوص اگر سود و ضرر مهم و هميشگى باشد) عكس العمل نشان مى دهد، نبايد در برابر فرياد انبياى معصوم عكس العملى نشان دهد؟

بنابراين مقدار سود و ضرر و كمى و زيادى آن ، در حركت و گرايش انسان بسيار مؤ ثّر است .

سود مؤمن رضاى خدا و بهشت جاودانه است ، ضرر گناهكار قهر و دوزخ ابدى وهميشگى است ، سود وضررى بس بزرگ كه حتّى در فكر ما نمى گنجد، بنابراين آيا ما نبايد براى دفع آن ضررهاى بزرگ احتمالى و يا براى بدست آوردن آن نعمت هاى بى پايان احتمالى ، گامى برداريم ؟ گامى كه خروج از راه هوسهاى درونى وطاغوت هاى بيرونى وحركت در مسير انبيا وكمال خود است .

نقش ايمان به معاد تشويق و تهديد (حتّى اگر به مقدار كم باشد) در حركت انسان نقش ‍ مهمى دارد، تا چه رسد به اينكه تشويق كننده و يا غضب كننده خداوند متعال و نوع تشويق و تهديد دوزخ و بهشت جاودانه باشد.

ما اگر ايمان و يقين به معاد را در خودمان زنده كنيم ، اثر و نقش آن بر كسى پوشيده نيست ، كسى كه مى داند اين خانه حساب دارد، بازرس دارد، دادگاه و زندان و شكنجه دارد و ريز و درشت كارش زير نظر و مورد حساب قرار مى گيرد و تمام سختى ها و راحتى ها بازتاب عملكرد خود اوست ، قهراً نمى تواند يك انسان بى تفاوت و هرزه كار و متجاوز باشد، و كسى كه مى داند مقدار كمى از كارش هم بى حساب نمى ماند، نمى تواند دلگرم نباشد، قرآن در اين زمينه آياتى دارد كه ما نمونه هايى از آنرا در اينجا نقل مى كنيم :

نقش معاد در مسائل اقتصادى قرآن به كسانى كه داد و ستد دارند مى فرمايد: واى بركم فروشان ، كسانى كه وقتى از مردم پيمانه مى گيرند و خريد مى كنند، سعى دارند تمام بگيرند، ليكن هر گاه بنا دارند پيمانه بدهند و يا وزن نمايند و بفروشند كم مى دهند، سپس مى فرمايد:( اءلا يَظنُّ اولئك اءنّهم مَبعوثون لِيَومٍ عظيم ) (٨٠) آيا اين كم فرشان نمى دانند كه براى روزى بسيار بزرگ مبعوث خواهند شد؟ و در دادگاه عدل الهى بايد پاسخ آن همه كم فروشى را بدهند؟

در اينجا قرآن با يادآورى قيامت جلو كم فروشان را مى گيرد، البتّه اين نمونه اى از نقش معاد بود و گرنه ايمان به معاد در تمام مسائل اقتصادى اعمّ از توليد، توزيع ، مصرف ، مديريّت ، بازرگانى و تجارت و هر نوع فعّاليّت ديگر نقش مهمّى دارد، به خصوص در مساءله ولخرجى و اسراف .

نقش معاد در مسائل نظامى قرآن مى فرمايد: گروهى از بنى اسرائيل نزد يكى از پيامبران خود آمده و گفتند: ما بنا داريم در راه خدا با متجاوز ستمگر بجنگيم ، ليكن نياز به يك فرمانده لايق داريم ، پيامبر فرمود: من فكر نمى كنم كه شما مرد جنگ باشيد، آنان گفتند: با اين همه ستمى كه از متجاوز مى كشيم حتماً آماده جنگ در راه خدا هستيم . پيامبر گفت : خداوند طالوت را كه فردى شايسته و نيرومند و آشنا به مسائل رزمى است ، به عنوان فرمانده شما معرّفى مى كند.

آنگاه مردم در برابر اين وعده و فرمان پيامبر، به چند دسته تقسيم شدند:

گروهى از داوطلبان جبهه و جنگ بعد از شعارهاى زياد همين كه فرمان جنگ صادر شد در همان مرحله ى اوّل نافرمانى كرده و فرار نمودند.

گروهى ديگر فقر مالى فرمانده را بهانه قرار داده و از رفتن به جبهه سرباز زدند.

گروه ديگر با اينكه قول داده بودند كه در آزمايشى كه خداوند از آنها مى گيرد استقامت كنند، امّا بى صبرى كرده و مردود شدند.(٨١)

گروه ديگرى گرچه به هنگام صدور فرمان جنگ نترسيدند، امّا همين كه لشكر قدرتمند دشمن را ديدند خود را باخته و گفتند: ما امروز طاقت مبارزه نداريم .

تنها يك دسته كوچكى كه ايمان به معاد داشتند با شعار:(كَم مِن فِئَةٍ قَليلَة غَلَبت فِئَةً كثيرةً باِذنِ اللّه ) (٨٢) يعنى چه بسا گروه كمى كه بر گروه زياد به اذن خدا پيروز مى شوند، به دشمن حمله كرده ودشمن را از پاى در آوردند.

در اين ماجرا (كه به نام داستان طالوت و جالوت در سوره بقره آيات ٢٤٩ تا ٢٥١ مطرح شده )، رمز پيروزى و پايدارى در جبهه و جنگ را ايمان به معاد دانسته است ، زيرا مى فرمايد:( قَالَ الَّذِينَ يَظنُّونَ اءنّهُم مُلاقوا اللّه ) (٨٣) يعنى كسانى كه ايمان به ملاقات خدا و روز قيامت داشتند گفتند: پيروزى مربوط به جمعيّت زياد يا كم نيست ، بايد به دشمن حمله كنيم و به وظيفه الهى خود عمل كنيم كه خداوند با صابران است .

آرى ، تلاش و روحيّه رزم آورى رزمنده ، وابستگى كامل به نوع ديد و جهان بينى او دارد، رزمنده اى كه آينده خود را زندگى ابدى و بهشت جاودان و همسايگى رسول خدا و اولياى الهى مى داند، با رزمنده اى كه قتل خود را نابودى و پوچى مى داند قابل مقايسه نيست .

قرآن نسبت به كسانى كه در رفتن به جبهه سستى نشان مى دهند و به لذّات دنيوى دلبسته اند مى فرمايد: (اءرَضيتُم بالحَياة الدّنيا من الا خرة) (٨٤) آيا به جاى آخرت به دنيا راضى شديد؟!

نقش معاد در برخورد با طاغوتيان فرعون براى اينكه آبروى حضرت موسى را بريزد از همه شهرها ساحران را دعوت كرد تا با سحر و جادويشان معجزه حضرت موسى را خنثى نمايند، اين ساحرانى كه تا آن موقع ايمان به معاد نداشتند، همه چشم به يك سكّه دربار فرعون داشتند و حتّى آن روح گدايى خود را به زبان هم آورده و به فرعون گفتند: (اءئنّ لنا لا جراً) (٨٥) آيا اگر ما آبروى موسى را بريزيم پول و مزدى به ما مى دهى ؟ كه با پاسخ مثبت فرعون شروع به كار نمودند و هر چه در توان داشتند انجام دادند و سپس حضرت موسى عصاى خود را انداخت و اژدها شد و تمام بافته هاى آنان را نابود كرد.

ساحران كه فهميدند معجزه و كار موسى از سحر و نوع كارهاى محدود خودشان خارج بوده و كارى صددرصد الهى است ، در حضور فرعون به موسى عليه‌السلام گرويده و به او ايمان آوردند. فرعون كه خشمناك شده بود همه را تهديد كرد و گفت : آيا قبل از اجازه من ايمان مى آوريد؟! من دست و پاى شما را به عكس يكديگر(٨٦) قطع مى كنم و به شاخه ها و تنه هاى درخت خرما آويزانتان مى كنم .

امّا آنان كه تا ساعتى قبل ايمان نداشتند و چشم به جايزه هاى فرعونى داشتند، اكنون به خاطر ايمان به خدا و معاد، در برابر فرعون ايستاده و با كمال آرامش به او گفتند: (اِنّما تَقضى هَذهِ الحَياة الدُّنيا) (٨٧) هر كارى مى خواهى انجام بده ، زيرا زور و ستم تو بيش اين دنيا نيست ،( وقالوا لاضَيرَ إ نّا الى رَبّنا مُنقلِبون ) (٨٨) كشتن ما مهم نيست كه ما به سوى خداى خود بازمى گرديم .(٨٩)

راستى ايمان به معاد چه غوغايى در روح اين افراد بوجود آورد، دنيا وفرعون وسكّه ها و پاداشهايى را كه تا چند لحظه پيش براى آنها مهم ترين مسئله جلوه مى كرد، يكسره به هيچ مى انگارند و به ريش فرعون مى خندند وزور و قدرت او را محدود و ناچيز مى دانند.

آرى ، ايمان به معاد در اين افراد انقلاب فرهنگى بوجود آورد، روحشان رابزرگ نمود و آنها را تا عشق به شهادت پيش برد.

# نقش معاد در توجّه به محرومان

عقيل كه پيرمرد عيالوارى بود، خدمت برادر خود اميرالمؤ منين حضرت على عليه‌السلام رسيد و درخواست كرد تا از بيت المال به سبب خويشاوندى خود سهميه بيشترى به او بدهد. امام آهنى را داغ كرد و نزديك دست عقيل آورد، عقيل از ترس دست خود را مى كشد امام مى فرمايد: اگر تو از اين آتش ساده دنيا مى ترسى ، من از عذاب و قهر ابدى خدا مى ترسم .(٩٠)

امام حسن وامام حسين عليهما‌السلام در كودكى بيمار شدند و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همراه اصحابش به عيادت آنان آمدند، هنگام خروج از منزل ، مردم به حضرت على عليه‌السلام پيشنهاد كردند كه خوب است براى سلامتى اين دو كودك سه روز روزه نذر كنيد. امام پذيرفت و هنگامى كه بيمارى آنان برطرف شد حضرت على عليه‌السلام به همراه همسر خود حضرت زهرا عليها‌السلام بقيه خانواده روزه گرفتند.

هنگام افطار در حالى كه غذايى در منزل نبود و با زحمت بسيار كمى نان تهيه شده بود، همين كه نماز مغرب را بجا آورده و خواستند افطار كنند صداى در خانه را شنيدند كه شخصى مى گويد من فقير و نيازمند هستم به من كمك كنيد! آن بزرگواران نان خود را به فقير داده و تنها با آب افطار كردند.

شب دوّم باز همين كه خواستند افطار كنند صداى در بلند شد كه شخصى يتيم هستم ، و شب سوّم اسيرى از پشت در تقاضاى نان كرد. هر سه شب آن عزيزان با آب افطار نمودند و دليل اين فداكارى را در سوره انسان چنين مى خوانيم : (اِنّا نَخاف مِن ربّنا يَوماً عَبوساً قَمطَريراً... ) (٩١) ما از روز قيامت كه روزى گرفته و سياه و دردناك است مى ترسيم .

به راستى ايمان به معاد چگونه انسان را در برابر محرومان جامعه مسئول و متعهّد بار مى آورد. آرى ، كسانى كه در برابر محرومان بى تفاوت هستند، در قيامت اقرار مى كنند كه يكى از عوامل سقوط ما به دوزخ اين بى تفاوتى ها بود:( وَ لَم نَكُ نُطِعمُ المسكين )(٩٢) به مسكين و بيچاره ها غذا نمى داديم ، چنانكه در سوره ماعون دليل بى اعتنايى به يتيمان و محرومان ، نداشتن ايمان به قيامت عنوان شده است .

ايمان به معاد، پشتوانه تمام كمالات اكثر كمال ها و ايثارها و فضائل اخلاقى ، همراه با يك نوع محروميّت ، زندگى ساده ، تحمّل فشار و ناگوارى ها براى انسان حاصل شده و همراه آنان مى باشد، آن اهرمى كه بتوان با آن اين وزنه ها را حركت داد و آن همه ناگوارى را تحمّل كرد، همان ايمان به قيامت و جبران و تلافى هاى آن روز است .

ايمان به پاداشهاى اخروى الهى به انسان اين انگيزه را مى دهد كه اگر چند روزى در دنيا فشار و ناراحتى ديدى جاى دور نمى رود و فرداى قيامت كه روز نياز است ، اجر تمام زحمات را چندين و چند برابر مى گيرى .

به راستى با چه عاملى رزمندگان جان خود و ثروتمندان پول و ثروت خود را ايثار مى كنند، يا چه نيرويى مى تواند انسان را به كنار گذاردن هوسها و شهوت ها دلگرم كند؟

اگر عشق ملاقات خدا و اولياى او و سخن با ياد او نباشد با چه انگيزه اى اين همه راههاى پر پيچ و خم پيموده شود؟

اگر جزايى در كار نباشد، چرا انسان زير بار تكليف برود؟

اگر انتقامى نباشد، چه نيرويى انسان را از تجاوز باز دارد؟

اگر امروز مؤ منان اين همه زخم زبان و تهمت و متلك كافران را تحمّل مى نمايند، به خاطر وعده و بشارت هايى است كه در قرآن آمده است .

قرآن مى فرمايد: (فَاليومَ الّذينَ آمنوا مِن الكفّارِ يَضحَكون )(٩٣) امروز (كه روز قيامت است ) مؤ منان به كفّار مى خندند.

اگر زن فرعون به هيچ قيمتى جذب قدرت ، مال ، عنوان ، كاخ و طلاهاى فرعون نمى شود، چون او چشم به جاى ديگر دوخته است ، او مى گويد:( ربّ ابنِ لِى عِندك بَيتاً فِى الجنّة )(٩٤) خدايا! مرا از كاخ فرعون نجات ده و براى من در بهشت خانه اى در جوار رحمت خودت بنا كن .

آرى ، دل كه هواى بهشت كرد، كاخ فرعون هم برايش زندان مى شود و لذا حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:( اَخسَرُ النّاس مَن رَضَى الدّنيا عِوَضاً عن الا خرة )(٩٥) زيان كارترين مردم كسى است كه (به جاى آخرت ) به دنيا راضى و دلگرم باشد.

نقش ايمان به معاد، در تقوا، امانت ، امنيّت و در بسيارى از مسائل جزئى و كلّى بر كسى پوشيده نيست وما تنها به چند نمونه قرآنى و روايى اشاره كرديم .

ايمان همراه با ياد معاد تنها ايمان به معاد كافى نيست ، بلكه بايد ياد معاد نيز بود، همان گونه كه تنها ايمان به خداوند بدون ياد او فايده اى ندارد.

بر خلاف تصوّر بعضى كه گمان مى كنند ياد مرگ و معاد انسان را نسبت به دنيا و رشد مادّى بى تفاوت مى كند، عقيده ما آن است كه ياد قيامت وحسابرسى ، انسان را از لااُبالى گرى ، سرگردانى و هرج و مرج در آورده و او را انسانى هوشمند و با هدف مى كند و هرگز بى حساب كارى انجام نمى دهد.

چنانكه قرآن هوشيارى و توجّه را تنها مخصوص صاحبان عقل دانسته و فرموده است : (اِنّما يَتذكّر اولوا الالباب )(٩٦) يعنى تنها صاحبان عقل متذكّر شده و غافل نيستند.

آرى ، ايمان به معاد كافى نيست ، بلكه بايد ياد حساب و قيامت هم باشيم همان گونه كه ايمان و باور داشتن به گُل لذّت آفرين نيست ، بلكه بايد هر چند لحظه اى يكبار آن را بوييد.

لذا قرآن گاهى از كسانى كه ايمان به معاد ندارند انتقاد مى كند و گاهى هم از كسانى كه نسبت به آن غفلت ورزيده و فراموشكارند، به شدّت انتقاد مى كند: (يَعلمونَ ظاهراً مِنَ الحياة الدّنيا و هُم عَنِ الا خرةِ هُم غافِلون) (٩٧) اينان جز به ظاهر دنيا و زرق وبرق آن به چيزى توجّه ندارند و همانان از آخرت غافل هستند.

شايد دليل اينكه آن همه براى رفتن به قبرستان و زيارت اهل قبور سفارش شده اين باشد كه غافل نباشيم و كمى ياد مرگ باشيم ، چنانكه در هر شبانه روز واجب است در نماز چند بار جمله (مالِكِ يَوم الدِّين )را به زبان بياوريم تا همواره متوجّه قيامت باشيم .

# آثار ياد موت و معاد

امام صادق عليه‌السلام در نقش و ارزش ياد مرگ و معاد چنين مى فرمايد:

ذِكرُ المَوتِ يُميت الشَهَوات ياد مرگ شهوت ها رااز بين مى برد.

وَ يَقلَع مَنابِت الغَفلةَ ريشه هاى غفلت را يكسره بر مى كند.

وَ يُقَوّى القَلب بمَواعدِ اللّه دل انسان را با وعده هاى الهى محكم مى كند.

وَ يُرَقّ الطَبع روحيه انسان را از قساوت به لطافت سوق مى دهد.

وَ يُكسر اعلامَ الهَوى نشانه ها وعلامت هاى هوسها را مى شكند.

وَ يُطفى ء نارَ الحِرص و يُحَقّر الدّنيا آتش حرص را خاموش و دنيا را در جلو چشم انسان كوچك مى كند.

سپس امام صادق عليه‌السلام درباره معناى اين كلام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فرمود: يك ساعت فكر كردن از عبادت يك سال بهتر است ، مى فرمايد: فكر درباره آينده خود و بازپرسى ها و حساب ها و دادگاه عدل الهى و آمادگى براى پاسخ است .(٩٨)

در روايات مى خوانيم : زيرك ترين افراد كسانى هستند كه بيشتر ياد مرگ هستند.(٩٩)

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: اِنّ هذهِ القلوب تَصدَءُ كما يَصدءُ الحَديد. قيل : فما جلائها؟ قال : ذِكرُ الموتِ و تلاوةُ القُرآن (١٠٠) همانا اين دلها همانند آهن زنگ مى زند، پرسيدند جلا و صيقل آن با چيست ؟ فرمود: با ياد مرگ و تلاوت قرآن .

در جمله ديگرى از آن حضرت مى خوانيم : اَكثِروا ذِكرَ المَوت زياد ياد مرگ باشيد كه داراى چهار اثر است :

١ - گناهان شما را پاك مى كند. فانّه يُمحّض الذّنوب

٢ - علاقه مفرط شما را به دنيا كم مى كند. و يُزَهّد فِى الدّنيا

٣ - هرگاه در حال غنى وبى نيازى ياد مرگ كنيد، جلو مستى ها و طغيان هايى كه از سرمايه وثروت برمى خيزد را مى گيرد. فاِنْ ذَكرتُموه عند الغِنى هَدَمه

٤ - هر گاه در حال تندرستى و فقر انسان ياد مرگ افتد و فكر اين باشد كه چگونه بايد در دادگاه عدل الهى پاسخ درآمد ومصرف ، وپاسخ محرومان جامعه را بدهد، قهراً به همان مقدارِ كم راضى وخشنود مى شود. واِن ذَكَرتُموه عند الفَقر اَرضاكم بِعَيشكم (١٠١) زيرا مى بيند اگر مالى ندارد مسئوليتش هم كمتر است .

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:و مَن اَكثَر ذِكرَ الموتِ رَضِى من الدّنيا باليَسير(١٠٢) هر كه زياد ياد مرگ باشد، به مقدارى كمى از دنيا دلگرم و راضى است و ديگر حرص و بخل در او نيست .

اساساً دنيا گول زننده عاشقان خود است و كسى كه بتواند با توجّه به مرگ و قيامت ، دل خود را روانه سراى ديگر كند حيله ها و زرق و برق ها و جلوه هاى دنيا حريف او نيست .

آن حضرت مى فرمايد: مَن اَكثَر مِن ذِكر المَوت نَجى مِن خُداعِ الدّنيا(١٠٣) هر كه زياد ياد مرگ كند از حيله هاى دنيا رهايى پيدا مى كند.

در حديث ديگرى (درباره نقش ياد مرگ ) چنين مى خوانيم : مَن تَرقَّبَ المَوت سارَع اِلى الخَيراتِ(١٠٤) هر كه مرگ را در جلو خود ببيند و منتظرش باشد، نه تنها از كارهاى روزانه خود عقب نمى ماند، بلكه چون مى داند وقت كم و مرگ يك دفعه فرا مى رسد و ميدان كار براى او هميشه نيست ، هر چه بيشتر و سريع تر كارهاى خير انجام مى دهد.

حضرت على عليه‌السلام با يادآورى تاريخ پيشينيان كه چگونه مرگ آنها را ربوده ، مردم را تربيت مى كند و فرياد مى زند:

اءينَ العَمالِقَة واَبناءُ العَمالقة كجا هستند پادشاهان يمن و حجاز كه ريشه آنها نيز به باد رفته است ؟

اءينَ كَسرى و قِيصَر كجايند شاهان ايران و روم ؟

اءينَ الجَبابِرة واَبناءُ الجَبابِرَة كجايند ستمگران و دودمانشان ؟

اءينَ مَن حَصّنَ واَكّد وزخرف (١٠٥) كجا هستند كسانى كه دژها ساختند و محكم كارى ها كردند و با طلا و غيره زينت كردند؟

اءينَ مَن كان مِنكم اَطوَلَ اَعماراًو اَعظمَ آثاراً كجا هستند كسانى كه عمرشان از شما بيشتر و آثارشان از شما بزرگ تر بود؟(١٠٦)

آرى ، زنانى كه به فكر آينده دخترانشان هستند، از كودكى جهيزيه آنان را كم كم آماده مى كنند. تجّارى كه به فكر بدهى آينده خود هستند، از مدّتها قبل درآمدهاى خود را جمع مى نمايند. كسانى هم كه در فكر مرگ و قيامت هستند از همين امروز كارهاى خلاف را كنار مى گذارند و عملى انجام مى دهند كه بتوانند در قيامت پاسخگو باشند.

به مرحوم آية اللّه شيرازى كه از علماى بزرگ كربلا بود گفتند: اگر يك گوينده راستگويى به تو خبر دهد كه در پايان همين هفته مى ميرى ، تو در اين چند روز باقيمانده چه مى كنى ؟

او در پاسخ آنان گفت : هر كارى كه از اوّل جوانى تا كنون انجام داده ام الا ن هم همان عمل را انجام مى دادم ، زيرا من از نوجوانى هرگاه قصد كارى داشتم ، اوّل فكر قيامت و پاسخ آن را مى كردم . بنابراين خبر مرگ و مردن براى من سبب وحشت نمى شود.

آرى اينها شاگرد همان كسى هستند كه در صبح روز ١٩ ماه رمضان همين كه شمشير ابن ملجم (لعنت خدا بر او) بر فرق مباركش فرو آمد فرمود:

فُزتُ و ربّ الكَعبَة به خداى كعبه رستگار شدم .

همان امامى كه به فرزندش چنين سفارش مى كند: يا بُنىَّ اكثِر من ذِكرِ المَوت ... حتّى ياتيكَ و قد اَخذتَ منه حِذرَك (١٠٧) فرزندم ! زياد ياد مرگ باش تا به هنگام آمدن مرگ وسائل خودت را همراه داشته و غافل گير نشوى .

ياد مرگ در مناجات ها بخش مهمّى از مناجات ها را ياد مرگ و قيامت تشكيل مى دهد، مثلاً در دعاى ابوحمزه ثُمالى مى خوانيم :

خدايا! به غم و حسرت من در وقت مرگ رحم كن .

خدايا! به تنهايى من و دلهره و وحشتم در قبر رحم كن .

خدايا! به هنگام حسابرسى در دادگاه عدل خود، به ذليل بودن و پاسخ نداشتنم رحم كن .

خدايا! هنگامى كه دوستان دور جنازه ام را مى گيرند و مرا روى تخته اى به سوى ديار مردگان مى برند رحم كن .

اميرالمؤ منين در مناجات خود در مسجد كوفه مى فرمايد:

خدايا! روزى كه جز دلِ پاك ، مال و فرزند به درد نمى خورد به من اءمان بده .

خدايا! به من اءمان بده روزى كه ستمگر دست حسرت به دندان مى گزد و مى گويد: اى كاش به جاى اين و آن كه گمراهم كردند، با رسول خدا دوست و همراهى داشتم .

خدايا!

روزى كه از دست پدر و مادر هم كارى ساخته نيست ،

روزى كه عذرخواهىِ ستمگران فايده ندارد،

روزى كه انسان حتّى از برادر، مادر، پدر، فرزند و دوست فرار مى كند،

روزى كه تنها هر كسى مسئول پاسخگويى كار خودش است ،

به من رحم فرما و اءمانم بده .

خدايا! روزى كه انسان هاى گناهكار حاضرند تمام فرزندان ، دوستان ، برادران و فاميل ، بلكه تمام مردم زمين در آن روز به جاى ايشان گرفتار شوند تا خود نجات يابند، به من اءمان بده و از عذاب دوزخ مرا رهايى بخش .

اين مناجات ها دواى دلهاى غافل و روشنى بخش روح هاى تاريك است .

آرى ، اين توجّهات و مناجات ها انسان را خانه تكانى مى كند، چشم انداز او را از اين دنياى محدود به سراى بى نهايت انتقال مى دهد، انسان را بالا برده و رشد مى دهد. تمام جنايت ها از كسانى است كه يا ايمان به قيامت و پاسخگويى قيامت ندارند و يا اگر ايمانى دارند، غافل هستند.

چرا ياد مرگ نيستيم ؟ حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: من براى دو چيز بر شما هراسانم : يكى پيروى از هوا و هوسها و ديگرى آرزوهاى طولانى . فامّا اِتّباعُ الهَوى فَيصُدُّ عن الحقّ و امّا طولُ الاَمَلِ فَيُنسِى الا خرة (١٠٨) زيرا هواپرستى شما را از حق پرستى و آرزوهاى طولانى شما را از ياد قيامت جدا مى كند.

در حديث ديگر آن حضرت مى فرمايد: اَكثَرُ النّاس اءملاً اَقلّهم لِلموتِ ذِكراً(١٠٩)

كسانى كه آرزوهاى طولانى بيشترى دارند، آنانى هستند كه كمتر ياد مرگ و قيامت مى باشند.

# انگيزه هاى انكار معاد

١ - گريز از مسئوليّت قرآن مى فرمايد: (يُريدُ الانسانَ لِيَفجُرَ اَمامَه يَسئَلُ اءيّانَ يَومُ القيامَة )(١١٠) انسان مى خواهد براى فساد و عيّاشى راه هاى جلو خويش را باز كرده و آن را موجّه كند، لذا منكر قيامت شده و مى گويد: قيامتى نيست ، تا بتواند هر كارى مى خواهد انجام دهد.

گاهى انسان مى خواهد از درخت يا زمينى در بيابان استفاده كند، وجدان اخلاقى و روح تقوا به او مى گويد: اين كار را نكن كه صاحبش راضى نيست . او براى اينكه سر وجدان خود كلاهى بگذارد و راه را براى استفاده خود باز كند. مى گويد: اين زمين و درختان كه مالك ندارند.

يا مثلاً وقتى مى خواهد كسى را غيبت كند مى گويد: فلانى به قدرى شخص ناروايى است كه اساساً غيبت ندارد، تا بدين وسيله بتواند هرچه دلش مى خواهد نثار او كند.

گاهى براى توجيه نگاه به نامَحرم مى گويد: همه خواهر و برادريم .

گاهى كه مى ترسد امر به معروف و نهى از منكر انجام دهد و يا با طاغوت درگير شود، مى گويد: بايد تقيهّ كرد.

گاهى كه قاطعيّت كافى ندارد، مى گويد: بايد با مردم مدارا نمود.

آرى ، انسان چنان قدرت توجيه دارد كه گاهى خود او هم ناخودآگاه آن را باور مى كند. ما اين انگيزه ها را كه ريشه روانى دارد، به عنوان گريز از مسئوليّت نام مى نهيم .

٢ - عدم ايمان به قدرت و علم خدا در آيات متعدّد قرآن مى خوانيم كه مخالفان و منكران معاد هيچ دليل و برهان علمى براى انكار قيامت ندارند، بلكه تنها زنده شدن را بعيد مى دانند كه ما نمونه هاى آن را در اينجا بيان مى كنيم :

(و ما لَهم بِذلِك مِن عِلمٍ اِنْ هُم اِلاّ يَظنُّون )(١١١) كسانى كه منكر معاد هستند هيچ گونه دليل علمى ندارند، تنها با خيال و گمان حرف هايى مى زنند.

(زَعَم الّذينَ كَفروا اءن لَن يُبعَثوا)(١١٢) كفّار گمان مى كنند كه بعد از مرگ ديگر زنده نمى شوند.

(اِذا ضَللنا فِى الارضِ ءانّا لَفِى خَلقٍ جَديد)(١١٣) آيا هر گاه ما مرده و پوسيده شديم و ذرّات بدن ما در زمين پراكنده و گم شد، دوباره آفريده مى شويم ؟!

(ءاذا كنّا تُراباً ءاِنّا لَفِى خَلقٍ جَديد)(١١٤) آيا هرگاه ما بعد از مرگ پوسيده و خاك شديم باز هم زنده مى شويم ؟!

با توجّه به گفته هاى مخالفان مى بينيم كه تنها بهانه آنها استبعاد و بعيد دانستن قيامت است ، ليكن قرآن جواب هاى روشنى به آنها مى دهد كه ما نمونه هايى از آن را در بحث (امكان معاد) بيان كرديم و در اينجا هم حديثى را اضافه مى كنيم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (اذا راءيتُم الرَّبيعَ فَاكثروا ذكر النُّشور)(١١٥) هر گاه فصل بهار را مشاهده مى كنيد زياد به ياد قيامت و زنده شدن بعد از مرگ خودتان باشيد.

آيات قرآن هم مكرّر اين مساءله را دنبال مى كند كه زنده شدن مردگان چيزى است مثل زنده شدن زمين و درختان .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اين بهار نو ز بعد برگ ريز |  | هست برهان بر وجود رستخيز |
| در بهاران سرّها پيدا شود |  | هرچه خورده است اين زمين رسوا شود |

(١١٦)

آرى ، دليل انكار معاد همان است كه انسان ايمان به قدرت خداوند ندارد، لذا قرآن براى مخالفان نمونه هايى از قدرت الهى را نقل مى كند و مى فرمايد: همان قدرتى كه تو را ساخت مى تواند متلاشى كرده و دوباره از نو بسازد و ناگفته پيداست كه متلاشى و بهم پيوستن از اصل آفريدن آسان تر است (گر چه براى خدا هيچ كارى ، مشكل نيست ).

٣ - آگاهى نداشتن به زمان قيامت بهانه ديگر مخالفان معاد اين است كه زمان قيامت چه وقت است ؟

در قرآن مى خوانيم كه پس از شنيدن جواب هايى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به جاى قبول كردن با تعجّب و مسخره سر خود را تكان داده و مى گفتند: (و يَقولون مَتى هو)(١١٧) قيامت چه وقت است ؟ غافل از آنكه زمان وقوع قيامت را جز خدا كسى نمى داند، ولى ندانستن تاريخ هرگز دليل انكار نيست . آيا اگر كسى ساعت مردن خود را نداند بايد اصل مردن را انكار كند؟

٤ - زنده كردن مردگان از بهانه هاى منكران معاد اين است كه به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گفتند:( قالوا ائتُوا باَّبائنا)(١١٨) اگر خداوند مردگان را زنده مى كند پس تو همين الآن پدران ما را زنده كن ! و يا مى گفتند: (فَاتوا بِاَّبائنا اِن كنتم صادقِين )(١١٩) اگر شما راست مى گوييد كه قيامتى هست ، پس ‍ پدران ما را زنده نماييد!

انسان اگر بناى لجاجت نداشته باشد همين خواب و بيدارى خود و بهار و پائيز درختان براى قبول كردن معاد كافى است و اگر بناى لجاجت داشته باشد بر فرض پدرش هم زنده شود، مى گويد: خود ما را جوان كن و بالاءخره تقاضاى بهم ريختن دستگاه آفرينش را مى كند و آخر هم ايمان نمى آورد!!

مگر ماه را آن بزرگوار براى آنان دو نيم نكرد؟(١٢٠) مگر حضرت صالح براى قومش شتر ماده اى را به عنوان معجزه خود به اذن خدا از دل كوه بيرون نياورد، امّا آنان شتر را پى كردند و كشتند و مستوجب عذاب گرديدند؟(١٢١)

مگر بعداز دو نيم شدن ماه به جاى ايمان آوردن نگفتند كه اينها همه سحر و جادو است ؟

و مگر حضرت عيسى عليه‌السلام كه مرده زنده مى كرد توانست همه مردم را تسليم قدرت خدا كند؟

مگر در قرآن نمى خوانيم كه عدّه اى نزد پيامبر بزرگوار آمدند و گفتند: ما به تو ايمان نمى آوريم تا اينكه آسمان را بر زمين فروآورى يا خداوند و ملائكه را نزد ما احضار كنى .(١٢٢)

غافل از آنكه وظيفه پيامبران عزيز بيان استدالال و نشان دادن نمونه هايى از قدرت الهى است ، نه اجابت خواسته ها و هوا و هوس اين و آن .

مگر به خاطر ايمان آوردن اين و آن مى توان نظام هستى را بهم ريخت ؟

مگر خداوند جسم است تا نزد اين و آن احضار شود؟

خداوند در پاسخ كسانى كه زنده شدن مردگان را كار محال و ناشدنى مى پندارند چنين مى فرمايد:( اءوَلَم يَروا اَنّ اللّه الّذى خَلَق السّموات و الارضَ قادِرٌ على اءن يَخلُقَ مِثلَهم و جَعَل لهم اءجلاً لاريبَ فيه فاءبَى الظالمون الاّ كفوراً)(١٢٣)

مگر نمى دانند خدايى كه آسمان ها و زمين را آفريده است مى تواند مانند آنها را نيز بيافريند، براى اين مردم مهلت و مدّتى قرار داده كه ترديدى در آن نيست ، ولى ستمگران جز انكار كارى نمى كنند.

كوتاه سخن آنكه اگر ايمان مردم نياز به معجزه دارد كه انبيا آوردند و اگر ايمان هر فردى مستلرم بهم ريختن نظام آفرينش است كه هرگز انبيا تسليم اميال يك عدّه هوسران لجوج نخواهند شد.

٥ - مرگ ، پايان قدرت خدا و نيستى منكران معاد مى گويند: مردن ، يعنى تمام شدن قدرت خدا و پيروزى عوامل مرگ بر اراده خدا، در حالى كه مردن نيز از مقدّرات الهى و تحت اراده و قدرت خداوند است . قرآن مى فرمايد:( نَحن قَدّرنا بَينكُم الموتَ و ما نَحنُ بِمَسبوقِين) (١٢٤) ما خودمان مرگ را در ميان شما مقدّر نموديم و هيچ عاملى در هستى بر ما پيروز نشده و سبقت نمى گيرد. آنان مى گويند: مردن ، يعنى نيستى و فانى شدن ! غافل از آنكه نيستى كه آفريدن نمى خواهد. چنانكه در قرآن مى خوانيم :( خَلَق الموتَ و الحَياة )(١٢٥) خداوند هم مردن و هم زندگى و حيات را آفريد.

بنابراين مرگ نيستى نيست ، بلكه انتقال از منزلى به منزل ديگر است .

جالب اينكه قرآن از مردن ، ١٤ مرتبه با واژه تَوفىّ كه به معناى تحويل گرفتن است نام مى برد، يعنى با مردن ، شما نابود نمى شويد بلكه ما داده خود را بدون كم و كاست پس گرفته و موقّتاً تحويل ماءموران خودمان مى دهيم .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز فرمودند: گمان نبريد كه با مرگ نابود مى شويد، بلكه از خانه اى به خانه ديگر كوچ مى نماييد.

# سيمايى از مرگ و جان دادن

مرگ از ديدگاه معصومين عليهم‌السلام در كلمات پيشوايان معصوم براى مرگ تعبيرات جالبى بكار برده شده كه ما گوشه اى از آنرا در اينجا بيان مى كنيم :

پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: خروج افراد مؤ من از دنيا همچون بيرون آمدن طفل از شكم مادر است كه از تاريكى ها و تنگى ها و فشارها به فضاى روشن و بزرگ وارد مى شود.(١٢٦)

از امام حسن عليه‌السلام سؤ ال شد كه مرگ چيست ؟ فرمود:اَعظَم سُرورٍ يَرِدُ عَلى المُؤ من (١٢٧) مرگ بهترين شادى هايى است كه بر مؤ من وارد مى شود.

امام حسين عليه‌السلام مى فرمايد:فَما المَوت الاّ قِنطَرة (١٢٨) مرگ پلى است كه شما را از دردسرهاى دنيا به رفاه و لطف خدا مى رساند، همان گونه كه براى دشمنان خدا انتقال از كاخ به زندان است .

امام سجادعليه‌السلام مى فرمايد:المَوتُ للمؤ من كنَزعِ ثيابٍ وَسِخَة قُمّلَةٍ و فَكّ قُيودٍ و اغلال ثَقيلة والاستبدال باَفخَر الثياب و اطيبها(١٢٩) مرگ براى افراد با ايمان همچون بيرون آوردن لباس كثيف و سپس پوشيدن بهترين لباس هاى خوشبو و ارزشمند و آزاد شدن از قيد و بندهاى سنگين است . سپس امام سخنان خود را چنين ادامه مى دهد: همين مرگ ، براى افراد كافر مانند كندن لباسهاى فاخر و پوشيدن لباسهاى آلوده و خشن و خروج از منزل هاى دل نشين و حركت به منزل هاى وحشتناك است .

امام باقرعليه‌السلام مى فرمايد: الموتُ هو النَّوم الّذى يَاتِيكم فى كلّ لَيلةٍ الاّ اِنّه طَويلٌ مدّته ...(١٣٠) مرگ همان خوابى است كه هر شب به سراغ شما مى آيد، ليكن مدّتش طولانى است . البتّه نظر مبارك امام مساءله مرگ و برزخ است .

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: الموتُ للمؤ من كاَطيَب رِيحٍ يَشُمّه ... وللكافر كلَدغ الاَفاعى و كلَسعِ العَقارب ...(١٣١) مردن براى مؤ من همچون بو كردن بهترين بوييدنى ها است و براى كافر همچون نيش ‍ عقرب ها و افعى ها است .

در روايات ديگر مى خوانيم : مرگ براى مؤ من همچون دوا مى باشد. يا مردن براى مردان خدا همچون حمّام رفتن است كه گرچه كمى زحمت دارد، امّا وسيله پاكى و سبكى و نشاط است .

اين بحث را با حديثى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به پايان مى رسانيم كه فرمود: اِنّ المَوتَ عِندى بِمنزلَةِ الشّربَة البارِدَةِ فى اليَوم الشدّيدِ الحَرّ(١٣٢) مرگ در ديدگاه من مانند نوشيدن شربت خنكى است كه انسان تشنه در روز بسيار گرم ميل مى كند.

انواع جان دادن در آيات و روايات چهار نوع جان دادن داريم كه براى هر يك بيان لطيفى آمده است :

١ - خوبانى كه راحت جان مى دهند. حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: هنگام مرگ خوبان ، بشارتى به آنان داده مى شود كه چشمشان روشن و به مرگ علاقه پيدا كرده و راحت جان مى دهند.(١٣٣)

٢ - خوبانى كه سخت جان مى دهند. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: الموتُ كفّارة لذُنوبِ المؤ منين (١٣٤) مرگ و سختى هاى آن سبب جبران گناهان اندكى است كه مؤ منان دارند تا پس از مرگ كيفر ديگرى نداشته و پاك و پاكيزه نزد خدا روند.

٣ - بدانى كه راحت جان مى دهند. امام كاظم عليه‌السلام مى فرمايد: و تُصَفّى الكافرين من حسناتهم (١٣٥) راحت مردن كافر بخاطر تسويه حسابى است كه خداوند نسبت به كارهاى نيك آنان انجام مى دهد، چون بعضى كافران نقاط خوبى در زندگى دنيوى خود دارند كه آسان مردن جزاى آنهاست .

٤ - بدانى كه به سختى جان مى دهند، كه اين اوّلين عقاب الهى است .

البتّه در حديثى تمام چهار مرحله يكجا آمده است ،(١٣٦) و ان شاءاللّه در بحث هاى آينده در اين باره مفصّل سخن مى گوييم .

انواع مرگ در اسلام چند نوع مردن و مرگ داريم :

١ - مرگ دلها قرآن كسانى كه داراى روح بى تفاوت و قساوت قلب هستند را مردگان دانسته است و به پيامبرش مى فرمايد: (اِنّك لاتسمع المَوتى )(١٣٧) تو نمى توانى مرده دلان را شنوا كنى .

حضرت على عليه‌السلام در باره انسانى كه دلبستگى به دنيا دارد مى فرمايد: و اَماتت الدّنيا قَلبه (١٣٨) دنيا دل او را از كار انداخته است .

در نهج البلاغه مى خوانيم : كسانى كه فساد و منكرات را مشاهده مى كنند و هيچ گونه عكس العملى از خود نشان نمى دهند و نه تنها با دست و بيان جلوگيرى نمى كنند بلكه قلبشان هم از گناه ناراحت نيست ، اينان مردگانى هستند در ميان زنده ها.

اگر در قبرستان مردگان به حال افقى هستند، اين بى تفاوت ها مردگان عمودى و زنده نما هستند، فذلك مَيّتُ الاَحياء(١٣٩)

در مناجات ها نيز چنين مى خوانيم : واءماتَ قَلبِى عَظيمُ جِنايَتى (١٤٠) خدايا! گناهان بزرگ دل مرا ميرانده است .

٢ - مرگ جامعه ها همان گونه كه به انسان بى حركت و بى تفاوت و وابسته و بى توجّه مرده مى گويند، به جامعه هاى بى حركتى كه رشدى ندارند و در برابر فسادها بى تفاوتند و در حوادث تلخ و شيرين بى توجّه و در اقتصاد و فرهنگ وابسته هستند نيز مرده گفته مى شود.

قرآن مى فرمايد: (ولَكم فِى القِصاصِ حَياةٌ يا اولِى الاَلباب )(١٤١) اى خردمندان ! براى شما در قانون قصاص و انتقام از ستمگران ، زندگى است .

آرى ، اگر در جامعه اى كه حق مظلوم از ظالم گرفته نشود، اين جامعه مرده است . جامعه اى كه امر به معروف و نهى از منكر و انتقاد و آزادى و عدالت ندارد، مرده است .

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: فَالمَوتُ فِى حَياتِكم مَقهورينَ والحَياة فى مَوتِكم قاهرين (١٤٢) مرگ حقيقى آن وقتى است كه شما خوار و ذليل و توسرى خور باشيد و حيات وزندگى شما در وقتى است كه در اهداف مقدّستان پيروز باشيد.

در حديث ديگرى آن حضرت فرمود: الفَقرُ المَوتُ الاكبر(١٤٣) فقر، همان مرگ بزرگ است . بنابراين جامعه وابسته ، بى تحرّك و ناتوان ، جامعه اى مرده است .

٣ - مرگ سرخ و شهادت در اسلام بهترين نوع مردن ، شهادت در راه خداوند است .ارزشى كه اسلام به شهادت داده در هيچ مكتبى مشاهده نمى كنيد.

در قرآن در عظمت شهادت و شهدا آيات فراوانى آمده تا جايى كه خطاب به مردم مى فرمايد:( ولا تَحسبنَّ الّذينَ قُتِلوا فى سَبيلِ اللّهِ اَمواتا بَل احياءٌ عندَ ربّهِم يُرزَقون )(١٤٤) گمان نكنيد كسانى كه در راه خدا كشته شده اند، مرده اند بلكه زنده هستند و نزد خداوند در حال شادى و بهره گيرى از رزق و روزى او مى باشند.

يا مى فرمايد:( لاُكفّرَنَّ عنهم سيّئاتهم) (١٤٥) ما از لغزشهاى شهيدان صرف نظر مى كنيم (و نوتِيه اءجراً عَظيما)(١٤٦) وپاداش بسيار بزرگى به آنان مى دهيم .

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: والّذى نَفسُ علىّ بِيَده لا لفُ ضَربةٍ بِالسّيفِ اَهونُ من موَتَةٍ واحدةٍ على الفِراش (١٤٧) سوگند به آن قدرتى كه جان من در دست اوست ، هزار ضربه شمشير در جبهه جنگ ، از يك بار مردن در بستر براى من آسانتر و گواراتر است .

يا آنكه مى بينيم ياران و اصحاب رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد پيامبر مى آمدند و براى رفتن به ميدان جنگ از آن حضرت ، اسب و شمشير مى خواستند، ولى چون وسيله اى نداشت كه به آنها بدهد، آنان گريه مى كردند.(١٤٨)

تمام رهبران اسلام هر يك به نوعى به شهادت رسيده اند وتربيت شدگان امامان ما نيز همه عاشق شهادت بوده اند، در كربلا حضرت قاسم نوجوان ١٣ساله امام حسن عليه‌السلام در پاسخ عموى بزرگوارش ‍ امام حسين عليه‌السلام كه پرسيد شهادت در نزد تو چگونه است ؟ مى گويد: شهادت در راه خدا در كام من از عسل شيرين تر است . چنانكه على اكبر امام حسين عليه‌السلام به پدر عرض مى كند: هرگاه راه ما حق است ، ذرّه اى از شهادت هراس نداريم .

در دعاها و مناجات هاى امامان معصوم مى بينيم كه چگونه از خداوند توفيق شهادت در راهش را آرزو و درخواست مى كنند.

آرى ، در ديدگاه اسلام ، بالاتر از شهادت كار نيكى نيست ، چنانكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: فوقَ كلّ ذِى بِرٍّ بِرُّ حتّى يُقتَل فى سبيل اللّه فاذا قُتِلَ فى سبيل اللّه فليس فوقَه بِرّ(١٤٩) برتر از هر خوبى ، خوب ديگرى هست تابرسد به شهادت كه هر گاه انسانى در راه خدا كشته شد، ديگر بالاتر از آن خيرى وجود ندارد.

اين نكته نيز لازم به يادآورى است كه هر گاه انسان در خط رهبرى معصوم باقى بماند و حوادث تلخ و شيرين ، او را منحرف نكند و طاغوت ها و تهديد، تطميع و تبليغات آنها هيچ يك در او اثر نكند و در آن حال بميرد، شهيد مى باشد، گرچه خونش بر زمين نريخته باشد. زيرا عمرى خون دل خورده و از پيروى رهبر معصوم دست برنداشته وآن را حفظ كرده است . چنانكه حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: فانّه مَن ماتَ منكُم على فِراشِه و هو على مَعرفَةِ حقّ ربّه و حقّ رسولِه و اهل بيتِه ماتَ شهيداً و وَقَع اءجرُه على اللّه (١٥٠) بدون شك هر كدام از شما در بستر خود جان دهد، در حالى كه نسبت به حقّ خدا و رسول او و امامان معصوم پايدار باشد، شهيد از دنيا رفته و پاداشش بر خداوند است .

٤ - مرگ با قصاص واعدام نوع چهارم مردن و مرگى است كه با حكم اعدام و يا اجراى قانون قصاص ، گريبانگير انسان مى شود.

اگر كسى انسانِ ديگرى را به ناحقّ به قتل رسانده باشد، در اسلام به خانواده و اولياى مقتول حقّ قصاص مى دهند، يعنى آنها مى توانند قاتل را قصاص كرده و جانش را بگيرند.

اعدام نيز نوعى مجازات شرعى براى بعضى كارهاى خلاف است . كسى كه آن خلاف را انجام داده باشد، با حكم حاكم شرع اعدام مى شود.

چرا از مرگ مى ترسيم ؟ ترس مى تواند ريشه هاى گوناگونى داشته باشد، كه با بيان يك مثال ، موارد آن را بيان مى كنيم :

در ديدگاه اسلام دنيا محل عبور است و انسان عابر و اموال دنيا وسيله مى باشد، و ترس از مرگ همانند ترس يك راننده در شرايط مختلف است :

١ - گاهى راننده مى ترسد، چون مى بيند ماشين او در آستانه سقوط و رو به نابود شدن است .

افرادى كه ايمان به معاد ندارند و مردن را نيست شدن مى دانند، بايد از مرگ هم بترسند چون مرگ در چشم آنها يك نوع سقوط و نابودى است .

٢ - گاهى راننده اى كه ماشين خود را با خون دل تهيه كرده و علاقه زيادى به آن دارد، مى ترسد كه مبادا كسى وسيله او را بگيرد و از تصوّر جدايى آن رنج مى برد و خيال مى كند بهتر از اين ماشين چيز ديگرى نيست .

كسانى كه علاقه زيادى به دنيا دارند، جدايى آنها از دنيا بزرگ ترين شكنجه است ، ولى اگر انسان در دنيا زاهد باشد و نسبت به آن دلبستگى و وابستگى نداشته باشد، مردن و جدا شدن از آن براى او آسان و راحت وبدون ترس است .

شخصى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيد: چرا از مرگ مى ترسيم ؟ حضرت فرمود: آيا مال و ثروت دارى ؟ گفت : بله ، فرمود: آيا چيزى از آن را در راه خدا انفاق كرده اى ؟ گفت : نه ، فرمود: به همين خاطر است كه از مرگ مى ترسى .

نظير همين سؤ ال را شخصى از امام حسن عليه‌السلام كرد امام جواب داد: اِنّكم اَخرَبتُم آخرتَكُم و عَمّرتُم دُنياكم فَاءنتم تَكرَهونَ النَّقلَة مِنَ العُمرانِ الىَ الخَراب (١٥١) شما تمام كوشش خود را صرف آبادى دنياى خود كرده ايد و براى آخرت كار نيكى انجام نداده ايد و به همين خاطر از مرگ مى ترسيد كه از جاى آباد به جاى خراب منتقل مى شويد.

٣ - گاهى ترس راننده بخاطر آن است كه جاده را نمى شناسد و اين ناآگاهى او را زجر مى دهد.

امام هادى عليه‌السلام به عيادت يكى از ياران كه مريض بود رفت ، ديد آن مريض گريه مى كند و از مردن مى ترسد. امام هادى عليه‌السلام فرمود: تَخافُ مِنَ المَوتِ لانّك لاتَعرِفُه (١٥٢) تو از مرگ مى ترسى ، چون نسبت به آن شناخت ندارى .

آرى ، نا آگاهى و بى خبرى و شناخت ناقص نسبت به مرگ و معاد، يكى از عوامل ترس از مرگ است .

٤ - گاهى ترس راننده بخاطر از دست دادن ماشين و يا ناآگاه بودن از جاده نيست ، بلكه چون جاده بسيار طولانى است و او سوخت كمى همراه دارد يا آنكه وسيله او قدرت و استحكام چندانى ندارد، مى ترسد.

در مورد آخرت نيز بعضى از طولانى بودن راه وكمى زاد و توشه مى ترسند.

حضرت على عليه‌السلام در نهج البلاغه مى فرمايد: آه من قِلَّةِ الزّادِ و طُولِ الطَّريقِ و بُعدِ السّفَر و عَظيمِ المَورِد(١٥٣) آه كه توشه راهم كم است و راه طولانى و سفر دور و جايگاه و مقصد بس بزرگ است .

٥ - گاهى وسيله دارد و از كمبود سوخت و سالم بودن لاستيك و موتور هم دلهره اى ندارد، ولى باز راننده ترس دارد. زيرا او در گذشته تخلّفاتى مرتكب شده و پا به فرار گذارده است و اكنون مى ترسد كه در جلو راهش ‍ پليس باشد آن هم پليسى كه پرونده تمام تخلّفاتش را در دست دارد. به علاوه خود عقربك ماشين و كيلومترشمار نشان مى دهد كه طبق قوانين عمل ننموده است ، حرارت ماشين ، خستگى مسافران نيز گواه ديگرى بر تخلّف اوست ، قهراً اين راننده خود را باخته كه بايد پاسخگوى تمام فرارها و تخلّفات خودش باشد.

در مورد مرگ نيز بعضى چنين هستند، چنانكه در سوره جمعه مى خوانيم : (ولايَتمنّونَه اءبَداً بما قَدّمتْ اءيديهِم )(١٥٤) حتّى كسانى كه خيال مى كنند از اولياى خدا هستند، بخاطر تخلّفات خود هرگز آرزوى مرگ نمى كنند.

در مناجات امامان معصوم عليهم‌السلام نيز هر گاه مساءله ترس از معاد مطرح است ، بيشتر به همين دليل اشاره شده كه چگونه در دادگاه عدل خداوند پاسخگوى عمرهاى تلف شده ، واجبات از دست رفته ، گناهان انجام شده و در خط ولايت و رهبرى هاى غير صحيح بودن و انواع درآمدها و مصرف هاى نابجا باشيم ؟!(١٥٥)

٦ - گاهى دلهره راننده به خاطر هيچ يك از موارد گذشته نيست ، بلكه ترس او از اين است كه بعد از آنكه به مقصد برسد چه سرنوشتى در انتظار اوست و بر سر او چه خواهد آمد. بر فرض گرفتار جريمه تخلّفات نشود، آيا طبق تمايلات و خواسته هاى او مورد مهربانى قرار خواهد گرفت ؟ و آيا پس ‍ از طىّ اين راه پر پيچ و خم ، ارزش مهمانى در مقصد را خواهد داشت يا نه ؟

و هر گاه بداند پايان راهِ سياه و تاريك ، صبح سفيد و نورانى و برخوردار از انواع نعمت هاى بى پايان است ، هرگز ترسى نخواهد داشت .

از حضرت على عليه‌السلام سواءل شد: چرا شما مرگ را دوست داريد و گاهى مى فرماييد: اُنس من به مردن از علاقه طفل به پستان مادرش بيشتر است ؟ آن حضرت در پاسخ فرمود:

لمّا راءيتُهُ قد اِختارَلى دينَ ملائِكَتِه و رُسُلِه و اَنبيائِه عَلِمتُ اءنّ الّذى اءكرمَنى بهذا ليس يَنسانى فَاءحبَبتُ لِقائَه (١٥٦)

چون نمونه الطاف خدا را در دنيا ديدم ، يقين پيدا كردم آن خدايى كه در دنيا آنقدر به من لطف كرد و مرا در راه فرشتگان و پيامبرانش سوق داد، در روز قيامت هم مرا فراموش نخواهد كرد.

آرى ، من از مقصد و نوع برخورد و پذيرايى هاى آن خداى بزرگ در آن روز حسّاس دلهره اى ندارم .

چه كنيم تا از مرگ نترسيم براى اينكه از مرگ نترسيم ، ابتدا بايد چيزهايى را كه از عوامل ترس ‍ است از بين ببريم ، يعنى اگر ريشه ترس ، ناآگاهى و ضعف شناخت و خيال نابودى و سقوط است ، بايد به دليل عقل و راهنمايى هاى قرآن بدانيم كه مرگ به معناى نيستى نيست و بدين وسيله با اوّلين عامل ترس از مردن مبارزه كنيم .

اگر ترس به خاطر دلبستگى به دنيا و جدايى از مال و فرزند و همسر است ، بايد بدانيم كه اگر خداوند در آستانه مرگ ما را از خانه و مال و فرزند فانى جدا مى كند، در عوض نعمت هاى ديگر (كه قابل قياس با نعمت هاى دنيا نيست ،) در اختيارمان قرار مى دهد. پس بايد در دنيا سعى كنيم كه زاهد باشيم و نگذاريم حبّ دنيا در دل ما آنچنان اثر كند كه جدايى از آن مثل كندن چسب زخم از پشت دست ، سبب زجر ما شود.

البتّه منظور اين نيست كه مال و ثروت بد است ، بلكه علاقه و وابستگى به آن خطرناك است كه سبب ترس از مرگ و جدايى از آن مى شود. زيرا مالى كه بتوان با آن آخرت را آباد كرد، باعث اشتياق انسان به مرگ و ترك دنيا مى شود.

اگر ترس به خاطر تصوّر ورود به يك مرحله مبهم و تاريك و خطرناك است ، بايد بدانيم كه راه مرگ تاريك نيست ، بلكه پا گذاردن به يك مرحله از مراحل تكاملى انسان است و در جاى خود لازم و زيباست . زيرا مرگ و حركت به سراى ديگر و طىّ كردن مراحل تكاملى ، يكى پس از ديگرى سبب رشد و امرى لازم و ضرورى است .

اگر بيم مرگ به خاطر كمى توشه راه و ايمان و عمل صالح است ، بايد خودمان را با توشه تقوا مجهز نماييم . همان گونه كه قرآن كريم سفارش ‍ مى فرمايد:( وتَزوّدوا فَانّ خَيرَ الزّادِ التَّقوى) (١٥٧) توشه برداريد كه بدون شك بهترين توشه هاى راه شما تقوا مى باشد.

اگر به خاطر تخلّفات و گناهان بسيارى است كه مرتكب شده ايم ، بايد ضمن توبه و جبران آن ، بدانيم كه خداوند ارحم الرّاحمين است و رحمت او بر غضبش پيشى دارد.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: لو تَعلَمونَ قَدرَ رَحمَةِ اللّه لَاتّكلتُم علَيها(١٥٨) اگر مى دانستيد كه چقدر لطف و رحمت خداوند بزرگ است ، بر آن تكيه واعتماد مى كرديد و هرگز به خود ترس راه نمى داديد.

آرى ، اساس ترس ما از مردن ، همان ضعف عملكرد و تخلّفات زياد ماست كه آن هم با توبه و كارهاى خوب و اميد صادقانه ، قابل جبران است .

توبه ، ابعاد و شرايط آن پس از پاسخگويى به علل ترس از مرگ و بررسى دلائل و ريشه هاى ترس ، اكنون در باره توبه و جبران تخلّفات گذشته كه تنها راه نجات است ، به سراغ قرآن و روايات مى رويم :

# معناى توبه

توبه به معناى برگشت است ، لذا در قرآن ، هم به خداوند نسبت داده شده و هم به انسان .(١٥٩) توبه خدا يعنى برگرداندن لطف و رحمت خود بر بندگان و توبه انسان به معناى برگشت او از حالات و اعمال فاسد گذشته خود است و لذا در هر توبه انسان دو توبه از خدا مى بينيم ؛

يكى برگرداندن لطف خودش به بندگان گناهكار است كه با اين لطف انسان متوجه بدى هاى خود مى شود و پس از اين توجه ، انسان نيز توبه كرده و از افكار و اعمال خودش پشيمان شده و برمى گردد. و ديگرى پذيرش توبه انسان است كه بار ديگر خدا لطف كرده و توبه او را مى پذيرد.

همانند پدرى كه لطف مى كند و سرمايه اى را به فرزندش مى بخشد و اين فرزند با همان سرمايه ، اجناسى تهيه مى كند، دوباره پدر، آن اجناس را با قيمت چند برابر از پسرش مى خرد كه در واقع يك تجارت و سود فرزند، ميان دو لطف پدر قرار دارد.

بنابراين يك توبه انسان ميان دو توبه خدا قرار گرفته است ، بدين ترتيب كه ابتدا خداوند توفيق توجه به عيب ها را به انسان عطا مى فرمايد،

آنگاه انسان پشيمان شده و از آن عيب ها و گناهان توبه مى كند،

و سپس خداوند توبه او را مى پذيرد كه اين لطفى ديگر است .

قرآن اين حقيقت را چنين بيان مى فرمايد:

(ثمّ تابَ عَليهِم لِيَتوبُوا اِنّ اللّه هو التَّوابُ الرَّحِيم )(١٦٠)

خداوند لطف خودش را بر آنها شامل مى كند و مى فهمند كه بد كرده اند، سپس آن افراد توبه مى كنند و بار ديگر خداوند رحيم توبه آنان را پذيرفته و آنان را مى بخشد.

# مراحل توبه

حضرت على عليه‌السلام توبه را داراى چهار مرحله دانسته و مى فرمايد:

التَّوبَةُ نَدمٌ بِالقَلبِ و استِغفارٌ باللسانِ و تَرك بالجَوارح ، واِضمارُ الاّ يَعود(١٦١)

توبه چهار مرحله دارد:

اوّل : پشيمان شدن قلبى .

دوّم : اقرار و اعتراف و آن پشيمانى را در قالب استغفار به زبان آوردن .

سوّم : ترك و رها كردن گناهان گذشته .

چهارم : تصميم بر اينكه در آينده هم آن گناهان را تكرار نكند.

ابعاد توبه حقيقى در حديث بسيار عالى و جالبى رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم توبه را در ابعاد گوناگون بيان كرده و خطاب به اصحاب خود مى فرمايد: اءتَدرونَ مَن التّائب ؟ قالوا: الّلهم لا آيا مى دانيد توبه كننده حقيقى كيست ؟ آنان گفتند: نه . آنگاه حضرت آنان را به چند گروه تقسيم كرده و فرمودند:

١ - اذا تابَ العَبدُ و لَم يُرضِ الخُصَماءَ فَلَيس بِتائِب هر گاه انسان به زبان و دل توبه كند، ولى طلبكاران و ستم كشيدگان را از خود راضى ننمايد، در حقيقت توبه نكرده است .

٢ - مَن تابَ و لم يَزِد فِى العِبادةِ فَلَيسَ بِتائِب كسى كه توبه كند، ولى به عبادتش چيزى اضافه نشود، او هم توبه نكرده است .

٣ - مَن تابَ و لَم يُغَيِّر لِباسَه فَلَيسَ بِتائبٍ هر گاه كسى توبه كند، ولى در لباس و قيافه ظاهرى او تغييراتى داده نشود، باز هم توبه نكرده است . يا مقصود اين است كه اگر لباس حرام و گناه را به لباس تقوى تغيير ندهد، تائب شمرده نمى شود.

٤ - مَن تابَ و لَم يُغيِّر رُفقائَه فَلَيسَ بِتائِب هر گاه شخصى توبه كند، ولى در مسائل اجتماعى روابط قبلى خود را با افراد فاسد همچنان ادامه دهد و آنان را عوض نكند، گويا اصلاً توبه نكرده است .

٥ - مَن تابَ ولَم يُغيِّر مَجلِسَه فَلَيس بِتائِب هر گاه توبه كند، ليكن در نشست و برخاست ها و دعوت ها و پذيرايى هاى او چهره اسلامى مشاهده نشود، باز هم توبه او اساسى نيست .

٦ - مَن تَابَ ولَم يُغَيّر فِراشَه و وِسادَتَه فَلَيس بِتائِب هر گاه كسى توبه كند، ولى در مسائل خانوادگى ، زناشوئى وتربيت فرزند، اخلاق و رفتار اسلامى نداشته باشد و در مسائل جنسى از راه انحرافى كه رفته باز نگردد، او نيز توبه نكرده است .

٧ - مَن تَابَ وَ لَم يُغَيِّر خُلقَه و نِيّتَه فَليسَ بِتائِب هر گاه كسى توبه كند، ولى در حالات روحى ، فكرى ، قلبى و برخوردهاى اجتماعى او تغييراتى حاصل نشود و به جاى راضى كردن خدا به فكر راضى كردن اين و آن باشد و تكبّر، كينه ، حسادت ، بُخل و ريا را كنار نگذارد و انگيزه ها و هدف هاى مادّى خود را به قصد قربت و اخلاص تبديل نكند، باز هم توبه او ريشه و اساس ندارد.

٨ - مَن تَابَ و لَم يَفتَح قَلبَه و لَم يُوَسِّعْ كَفّه فلَيسَ بتائِب هر گاه توبه كند، امّا روحش باز و رويش گشاده نباشد، بلكه همان تنگ نظرى هاى قبلى را داشته باشد و از كمك به ديگران خوددارى كند، او هم توبه نكرده است .

٩ - .مَن تابَ و لم يُقَصِّر اءمَلَه ولَم يَحفَظ لِسانَه فَليسَ بِتائب هر گاه كسى توبه كند، ولى از خيال پردازى و آرزوهاى واهى ودور و دراز خويش دست برندارد و زبانش را از انواع تهمت ها، دروغ ها، غيبت ها، ناسزاها، شايعه سازى ها، ياوه گويى ها، سخن چينى ها، سوگندهاى نابجا و گواهى دادن هاى ناروا و... بازندارد، در حقيقت توبه اى نكرده است .

١٠ - .مَن تَابَ ولَم يُقَدِّم فَضلَ قُوتِه مِن بَدَنِه فَلَيسَ بِتائِب كسى كه توبه كند، ولى در مسائل اقتصادى و مصرف مال و توجه به محرومان و گرسنگان جامعه بى تفاوت باشد و حاضر نباشد كمى از تشريفات زندگى خود را در راه رفاه ديگران صرف نمايد، او هم توبه نكرده است .

سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخن خود را چنين ادامه دادند:

اذا استَقام عَلى هذِهِ الخصال فذاك التّائِب (١٦٢) هر گاه توبه كننده اين صفات دهگانه را مراعات كرد، براستى او توبه كرده است .

# شرايط و انواع توبه

همان گونه كه براى هر نوع بيمارى دوايى مخصوص است ، براى هر نوع گناهى هم توبه خاصّى لازم است كه مناسب با آن گناه مى باشد.

مثلاً توبه كتمان حقائقى كه بايد براى مردم گفته مى شد به اين است كه انسان آن مسائل را با بيان رسا و گويا بيان نمايد.

قرآن بعد از آنكه كتمان كنندگان رابه سخت ترين نفرين ها تهديد مى كند مى فرمايد: (الاّ الّذينَ تابوا واَصلِحوا و بَيّنوا فَاُولئك اءتوبُ عليهم واءنَا التّوابُ الرّحيم )(١٦٣) هرگاه افراد كتمان كننده توبه نمايند و خرابى ها را اصلاح كنند و به جاى كتمان هاى خود دست به بيان حقايق دينى مكتوم در مورد خود بزنند، من نيز لطف و رحمتم را بر آنان بر مى گردانم و من توبه پذير رحيمى هستم .

در اين آيه چگونگى توبه با نوع گناه كاملاً تناسب و سنخيّت دارد.

در قرآن شايد آيه اى نباشد كه در كنار توبه ، وظيفه اى را بيان نكرده باشد، مثلاً مكرّر در كنار جمله تابوا جمله اصلحوا هم آمده است ،(١٦٤) يعنى علاوه بر توبه و پشيمانى قلبى ، بايد انسانِ توبه كننده خرابكارى هاى گذشته خود را اصلاح نمايد.

در كنار توبه منافقان ، وظائف متعدّدى بيان شده است ، از جمله اينكه مى فرمايد: (الاّالّذينَ تابوا واَصلِحوا واعتَصِموا باللّه واَخلِصوا دينَهم لِلّه فاُولئك مَع المؤ منين )(١٦٥) گر چه منافقان در قعر دوزخند، ليكن هر گاه توبه كنند و خرابى هاى گذشته را اصلاح نمايند، واصلحوا وبه جاى وابستگى به غير مسلمانان (شرق و غرب و طاغوت ها) تنها به خدا متوسّل شوند، واعتصموا باللّه وبه جاى بدعت و ايجاد مكتبى التقاطى ، تنها از قانون خدا و سنّت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيروى نمايند، واخلصوا دِينَهُم لِلّه و دين و اعمال دينى را خالص ‍ براى خدا انجام دهند و در كنار توبه به اين وظائف عمل نمايند و نشان دهند كه به راستى از راهى كه رفته اند پشيمان شده اند، ما نيز اينان را همراه مؤ منان قرار مى دهيم . فاولئك مع المؤ منين

در بعضى آيات (١٦٦) در كنار جمله تابوا جملات ديگرى از قبيل اءقاموا الصلوة و آتوا الزّكوة آمده يعنى مشركين كه توبه مى كنند بايد نماز را هم بپادارند و زكات را بپردازند...

و در آيات ديگر مى بينيم كه در كنار توبه ، شرط عمل صالح و ايمان بيان شده است .(١٦٧)

كوتاه سخن آنكه : توبه تنها پشيمانى نيست ، بلكه بايد هم حقّ مردم به آنها داده شود و هم حقّ خدا انجام گيرد و خرابى ها اصلاح و كتمان حقايق دين افشا و كفرها ايمان و شرك ها توحيد گردد و... تا توبه حقيقى صورت گيرد.

همراهى ولايت اگر تمام عبادات انجام گيرد و حقوق الهى و حقوق مردم پرداخت شود و پشيمانى قلبى هم صددرصد باشد، ولى در مسائل سياسى و اجتماعى انسان دچار لغزش شود، يعنى خط ولايت و رهبرى او سالم نباشد، تمام كارها و جبران ها و توبه ها نقش برآب است . زيرا اين فرياد قرآن است كه مى فرمايد:

(و اِنّى لَغفّار لِمَن تابَ و آمَن و عَمِلَ صالِحاً ثمّ اهتَدى )(١٦٨) بدون شك من آمرزنده كسانى هستم كه توبه نمايند و ايمان آورده و عمل شايسته انجام دهند، ليكن هدايت آنان نيز صحيح باشد.

در روايات پيرامون اين آيه مى خوانيم : مراد از جمله اِهتَدى در پايان آيه آن است كه علاوه بر تمام كارهاى گفته شده بايد تابع رهبرى الهى و هدايت به سوى ولايت پيامبر و اهل بيت اوعليهم‌السلام و در مسير خدا باشد.(١٦٩)

در آيه اى ديگر مى خوانيم كه حضرت نوح به مردم مى گويد: (اءنِ اعبُدوا اللّه و اتّقوهُ و اءطيعونِ يَغفِرْ لكم )(١٧٠) شما بندگى خدا كنيد و تقوا داشته باشيد و از رهبرى من پيروى نماييد تا خداوند شما را بيامرزد.

بنابراين شرط اساسى تمام اعمال صالح ، ولايت وپيروى از رهبر الهى است .

راههاى توبه و جبران در آيات قرآن و روايات براى آمرزش و جبران گناهان ، دستورات و رهنمودهايى رسيده كه ما چند نمونه از آنها را بيان مى كنيم :

١ - صدقات و كمك هاى پنهانى .

قرآن مى فرمايد:( اِن تُبدُوا الصَّدَقاتِ فَنعِمّا هِىَ واِن تُخْفوها وتُؤ تُوهَا الفُقراءَ فهوَ خَيرٌ لكم و يُكفِّرُ عنكم من سيّئاتِكم )(١٧١) اگر به فقرا آشكارا كمك كنيد كار نيكويى انجام داده ايد، ولى اگر همين صدقات و رسيدگى به فقرا پنهانى و مخفيانه باشد، براى شما بهتر است و كفّاره گناهان و سبب جبران بدى هاى شما مى شود.

٢ - هجرت و جهاد.

در قرآن مى خوانيم :( فَالّذين هاجَروا واُخرِجوا مِن ديارِهم واُوذوا فى سَبيلى و قاتَلُوا وقُتِلوا لاُكفِّرنّ عنهم سيّئاتِهم ) (١٧٢) كسانى كه هجرت كرده اند و بخاطر حمايت از حق از خانه هايشان آواره و اخراج شده اند و در راه من آزارها ديده اند و جهاد كرده و به شهادت رسيده اند، به يقين من گناهانشان را پوشانده و آنان را خواهم بخشيد.

٣ - دورى از گناهان كبيره .

قرآن در اين باره مى فرمايد: (اِن تَجتَنِبوا كَبائِرَ ما تُنهَونَ عَنه نُكَفِّر عَنكُم سَيّئاتِكم )(١٧٣) اگر شما از گناهان بزرگى كه از آن نهى شده ايد دورى نماييد، ما گناهان ديگرتان را مى بخشيم .

گناهان كبيره به آن گناهانى گفته مى شود كه يا در قرآن وعده عذاب بدان داده شده باشد و يا روايات و يا عقل و يا مؤ منين آن را گناه بزرگ بشمارند، گرچه نام مخصوصى از آن در قرآن نباشد. نظير فاش كردن اسرار مسلمانان و جاسوسى براى كفّار كه هم به حكم عقل و هم در ديدگاه جامعه اسلامى گناهى بس بزرگ است ، بر فرض كه آيه و حديثى در باره آن نباشد.(١٧٤)

٤ - انجام كارهاى نيك .

در قرآن مى خوانيم :(اِنّ الحَسَناتِ يُذهِبنَ السّيّئاتِ)(١٧٥) بدرستى كه حسنات و كارهاى نيك ، كارهاى بد را از بين مى برد. لذا در اسلام به ما سفارش شده كه هر گاه مرتكب خلافى شديد سعى كنيد به جبران آن ، كارهاى نيكى انجام دهيد كه يكى از آثار كار نيك ، خنثى كردن آثار دنيوى و اُخروى كارهاى بد است .(١٧٦)

٥ - وام و قرض دادن .

قرآن مى فرمايد: (اِنْ تُقرِضُوا اللّه قَرضاً حَسَنا يُضاعِفْه لكم و يَغْفِرْلكم )(١٧٧) هر گاه شما به خدا (بندگان نيازمندش ) قرض نيكو بدهيد، وامى كه در آن بهره و آزار و توقّع و ذلّت نباشد، خداوند پاداش چند برابر عطا مى فرمايد و گناهان شما را هم مى آمرزد.

٦ - تقوى .

در قرآن مى خوانيم : (اِنْ تَتَّقوا اللّهَ يَجعَلْ لَكم فُرقانا و يُكَفِّر عَنكم سَيّئاتِكم و يَغفِر لَكم )(١٧٨) هر گاه تقوا داشته باشيد و از گناه دورى نماييد، خداوند به شما ديد خاصّى (فُرقان ) مى دهد كه به راحتى بتوانيد حقّ را از باطل تشخيص دهيد، به علاوه گناهان شما را مى پوشاند و از تقصير شما در مى گذرد.

٧ - دعاى ديگران .

علاوه بر توبه و ندامت خود انسان ، دعاى مؤ منين و اولياى خدا درباره او را نيز مى توان از عوامل بخشش خداوند برشمرد كه در آيات و روايات منابع اسلامى بسيارى ذكر شده است .

چند تذكّر

١ - كسانى كه از مردن مى ترسند بدانند كه راه توبه باز و خداوند بسيار بخشنده است . در قرآن حدود سيصد مرتبه خود را با صفات رحمان ، رحيم ، غفّار، غفور، ودود ستوده است .

آنان با يك اراده وتصميم وبازگشت به خدا، مى توانند تمام خلافكارى هاى خود را جبران كنند وبدانند كه خداوند نيز آنان را مى پذيرد؛ زيرا خودش فرموده است : توبه ها را قبول مى كند،( قابِلُ التَّوبِ)(١٧٩) و توبه كننده را نيز دوست دارد. ( اِنّ اللّه يُحِبُّ التّوّابِين ) (١٨٠)

٢ - توبه تنها يك سفارش اخلاقى نيست ، بلكه يك وظيفه واجب وضرورى است كه قرآن هفت مرتبه با جمله تُوبوا به همه مردم فرمان توبه داده است .

٣ - توبه بايد فورى باشد و توبه هايى كه انسان در آستانه مرگ و لحظه برخورد با قهر خدا دارد، بى فايده است . زيرا در لحظه خطر در حقيقت انسان بطور اجبار توبه مى كند، نه بر اساس معرفت و ندامت واقعى ، چنانكه فرعون هم در آستانه هلاكت و غرق شدن توبه كرد، ولى چه سود؟

در قرآن مى خوانيم :( فَلمّا رَاءوا باءسَنا قالوا آمَنّا بِاللّه ... فَلَم يَك يَنفَعُهم اِيمانُهُم لَمّا راءوا باءسَناً...)(١٨١) گروهى به هنگام مشاهده آثار غضب خدا توبه كرده و يا ايمان مى آورند، ولى اين توبه و ايمان سودى ندارد.

در جاى ديگر چنين مى خوانيم : (و لَيسَتِ التّوبَةُ لِلّذينَ يَعمَلونَ السّيّئاتِ حتّى اِذا حَضَر اءحدَهُم المَوتُ قالَ اِنّى تُبتُ الا ن )(١٨٢)

توبه براى كسانى نيست كه جنايات زيادى را انجام داده و تا لحظه مرگ غافل و سرمست هستند، ولى همين كه مرگِ يكى از آنها فرارسد و ببيند مردن جدّى است ، مى گويد: خدايا! اكنون توبه كردم .

آرى ، در مورد مسائل سياسى و اجتماعى نيز در قرآن چنين مى خوانيم : مردم محارب و مفسد بايد اعدام گردند، يا به دار كشيده شوند، يا دست راست و پاى چپشان قطع گردد و يا تبعيد شوند، مگر كسانى كه قبل از دستگيرى توبه نمايند، (الاّ الّذين تابُوا مِن قَبلِ اءن تَقدِروا عَلَيهِم )(١٨٣) بنابراين هر گاه فسادگران قبل از دستگيرى توبه كنند، قابل عفو و بخشش هستند.

٤ - همان گونه كه قبلاً هم اشاره كرديم ، توبه هر گناهى به نوعى است ؛ اگر شخصى نماز نخوانده ، توبه اش به آن است كه قضاى آن را انجام دهد و اگر شخصى به آبرو يا مال مردم تجاوزى كرده بايد از شخصى كه مورد ظلم قرار گرفته عذر خواهى كند و او را راضى نمايد.

٥ - اثر توبه تنها آمرزش گناهان نيست ، زيرا در قرآن و روايات آثار ديگرى را هم مى بينيم از جمله :

الف : زندگى شيرين و نيكو مى شود. (تُوبوا اليه يُمتِّعكُم مَتاعاً حَسَناً)(١٨٤) هر گاه شما توبه كنيد، خداوند شما را به بهره اى نيكو كامياب مى نمايد.

ب : علاوه بر بخشش گناهان ، همان لغزشها به حسنات تبديل مى شود.( الاّ مَن تابَ و آمَنَ وعَمِل صالِحاً فَاُولئِك يُبَدّلُ اللّهُ سَيّئاتِهم حَسَناتٍ)(١٨٥) كسى كه توبه كرده و ايمان آورده و عمل صالح انجام دهد، خداوند بدى هاى آنان را به حسنات تبديل مى نمايد.

ج : سبب نزول رحمت و موجب قدرت وتوانمندى بيشترى مى شود.( ثمّ تُوبُوا اليه يُرسِل السّماءَ عَليكُم مِدراراً و يَزِدكُم قُوّةً الى قُوّتِكم )(١٨٦) توبه كنيد تا خداوند آسمان را براى شما به باريدن فراوان بگمارد و نيرويى بر نيرويتان بيافزايد.

د: رزق و امدادهاى غيبى را در پى دارد. (اِستَغفروا ربّكم اِنّه كانَ غَفّاراً يُرسِلِ السّماء عليكم مِداراً ويُمدِدكُم باَموالٍ و بَنينَ و يَجعَل لَكم جَنّاتٍ و يَجعَل لَكُم اَنهاراً)(١٨٧)

استغفار كنيد زيرا خداوند غفّار و بخشنده است ، تا آسمان را به باران فراوان بر شما بگمارد و شما را به مال ها و فرزندان كمك كند و برايتان باغ ها و جويبارها پديد آرد.

٦ - همان گونه كه توبه واقعى اين همه آثار خير را بدنبال دارد، اگر كسى به ظاهر توبه كند، ولى همچنان بر اعمال خلاف خود باقى بماند، گويا خداوند را مسخره كرده است .

امام باقرعليه‌السلام فرمود: اَلمُقيمُ علىَ الذّنبِ و هو يَستَغفِرُ منه كالمستَهزِء(١٨٨) كسى كه به گناه پافشارى كند و مرتّب استغفار كند، مانند كسى است كه به تمسخر عملى را انجام دهد.

# برخورد با گناهكار

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حديث بسيار جالبى وظيفه مردم را در برخورد با گناهكاران چنين بيان مى فرمايد:

يُحِبّونَ التّائِبَ مردم بايد كسانى را كه به راه حقّ برگشته و توبه كرده اند، مورد محبّت خود قرار دهند.

و يُرحَمونَ الضَّعِيفَ و يُعينون المُحسن نسبت به افراد ضعيف رحم نمايند و نيكوكاران را يارى كنند.

و يَستَغفِرون لِلمُذنِب (١٨٩) و براى گناهكاران هم دل بسوزانند وطلب آمرزش نمايند.

.

در آستانه مرگ سعادت و شقاوت يكى از بحث هايى كه سزاوار است در آستانه بحث مرگ و معاد مورد بررسى قرار گيرد، مساءله حسن عاقبت و سوء عاقبت است كه چون در منابع اسلامى در اين باره توجّه خاصّى شده ما هم كمى درباره آن گفتگو مى كنيم .

خدايا! به آبروى امام حسن مجتبى عليه‌السلام كه در روز تولّدش (نيمه رمضان ٦٢) اين جملات را مى نويسم ، به همه ما حسن عاقبت مرحمت بفرما.

# حسن عاقبت و سوء عاقبت

حضرت على عليه‌السلام فرمود: اِنّ حَقيقَةَ السّعادَةِ اءن يَختِمَ لِلمَرءِ عَمَلُه بِالسّعادَة و اِنّ حَقيقَةَ الشّقاءِ اءن يَختِمَ لِلمَرءِ عَمَلُه بِالشّقاءِ(١٩٠) حقيقت سعادت اين است كه كار انسان به سعادت پايان پذيرد و حقيقت شقاوت و بدبختى به آن است كه پايان كار انسان شقاوت و بدبختى باشد.

لذا همواره اولياى خدا از عاقبت و سرانجام خود ترس داشته و از خداوند سعادت و حسن عاقبت را درخواست مى كردند.

حدود سى سال قبل از شهادت حضرت على عليه‌السلام كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشغول خطبه درباره اهميّت ماه رمضان بودند، خبر شهادت على عليه‌السلام را اعلام فرمودند، ليكن حضرت على عليه‌السلام به جاى اينكه بپرسد قاتل كيست ؟ هدفش چيست ؟ چگونه و چرا و چه وقت شهيد مى شوم ؟ پرسيد: يا رسول اللّه ! آيا لحظه مرگ و شهادت ، در ايمان و دين ثابت قدم و در سلامتى فكرى و ايمانى خواهم بود؟ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بشارت داد: بله ، آن هنگام در سلامتى از ايمان خواهى بود.(١٩١)

در كتاب اصول كافى (١٩٢) رواياتى تحت عنوان باب المُعارين به چشم مى خورد مُعار به كسانى گفته مى شود كه ايمانشان عاريه اى است و در لحظه مرگ آن را رها كرده و از دست مى دهند و بدون ايمان از دنيا مى روند.

در يكى از دعاهاى امام سجادعليه‌السلام در سحرهاى ماه رمضان مى خوانيم : الّلهمّ اِنّى اءسئَلُك اِيماناً لااءجَلَ لَه دون لقائك (١٩٣) خدايا! ايمانى به من مرحمت فرما كه تاريخ آن موقّت نباشد، بلكه تا بعد از مرگ وحضور در پيشگاهت آن ايمان ادامه داشته باشد.

در بعضى دعاها مى بينيم كه اولياى خدا در حال آرامش و سلامتى ، عقائد خود را با خدا مطرح كرده و سپس از خدا مى خواهند: فَرُدَّه على وَقت حُضورِ مَوتِى (١٩٤) پروردگارا! اين عقائدى كه الان با آرامش و بدون اضطراب گفتم ، به هنگام فرا رسيدن مرگ كه انواع وحشت ها در كار است ، به من برگردان .

در قرآن مى خوانيم : افرادى بعد از ايمان آوردن ، كافر مى شوند: (آمنوا ثمّ كَفَروا)(١٩٥) و در قرآن و فقه اسلامى بحث ارتداد مطرح شده و معناى آن هم برگشت از ايمان و گراييدن به كفر است .

قرآن از قول راسخان در علم نقل مى كند كه آنان هميشه از انحراف هايى كه در جلو راه انسان قرار مى گيرد و مسير فكرى او را عوض مى كند هراسانند و از خدا چنين مى خواهند: (رَبّنا لاتُزِغ قُلوبَنا بَعدَ اِذ هَدَيتَنا)(١٩٦) خدايا! قلب هاى ما را بعد از آنكه هدايت كردى ، منحرف مگردان .

از الطاف خدا نسبت به مؤ منان اين است كه در لحظه مرگ كه به فرموده امام صادق عليه‌السلام شيطان از هر سو براى ايجاد شكّ و گرفتن ايمان مؤ منان تلاش مى كند.(١٩٧) آنان را در ديندارى پايدار و ثابت قدم نگاه مى دارد. چنانكه قرآن مى فرمايد: (يُثَبّتُ اللّه الّذينَ آمَنوا بِالقَولِ الثّابِتِ فِى الحَياةِ الدّنيا و فِى الا خِرَة )(١٩٨)

يكى از دعاهاى مؤ منان در قرآن اين است كه مى گويند: (وتَوفَّنا مَعَ الاَبرار)(١٩٩) پروردگارا! ما را با افراد شايسته و در مسير و راه و رسم آنان بميران .

و همچنين يكى از دعاهاى ساحرانى كه با عشق و خلوص تمام به حضرت موسى ايمان آوردند و از تهديدهاى فرعون نهراسيدند اين بود كه (وَ تَوفَّنا مُسلِمين )(٢٠٠) خدايا! ما را مسلمان و تسليم راه خودت بميران .

حضرت ابراهيم و يعقوب عليهما‌السلام هم به فرزندان خود چنين وصيّت مى كنند:( فلاتَموتُنّ الاّ و اءنتُم مُسلِمون )(٢٠١) بكوشيد كه به هنگام مرگ ، با ايمان و تسليم در برابر خدا باشيد.

خداوند به مؤ منين بعد از امر به تقوا مى فرمايد:( و لاتَمُوتُنَّ الاّ و اءنتُم مُسلِمُون )(٢٠٢) سعى كنيد مرگتان در حالى باشد كه مسلمان و اهل تسليم فرامين الهى باشيد.

با اينكه براى حضرت يوسف صحنه هاى گوناگونى از قبيل به چاه افتادن ، زندانى شدن و به كاخ و دربار رسيدن پيش آمده بود، ولى چندان هراسى نداشت ، امّا بعد از آنكه به مقام و مسئوليّت رسيد، از خداوند درخواست كرد:( تَوَفّنِى مُسلِماً)(٢٠٣) خدايا! مرا مسلمان بميران . گويا حضرت يوسف احساس مى كند كه جاه و مقام بيش از هر چيز ديگرى روح انسان را عوض ‍ مى كند و خطر بدعاقبتى در ميان مقامات اجتماعى و سياسى بيشتر است .

در حديث مى خوانيم : هر گاه با شخصى دوست بودى و آن شخص به مقامى رسيد، حتّى اگر يك دهم علاقه قبلى را با تو حفظ كرد باز هم دوست بدى نيست . از اين حديث استفاده مى شود كه از بين رفتن نه دهم و نود درصد دوستى ها بخاطر پست و مقام است .

يكى از نمونه هاى بد عاقبتى كه در قرآن حدود پانزده مرتبه به آن اشاره شده ، آن است كه ابليس به آدم سجده نكرد، با آنكه به فرموده حضرت على عليه‌السلام شيطان شش هزار سال عبادت كرد كه معلوم نيست مراد سالهاى دنيايى (٣٦٥ روز) است يا سالهاى اُخروى كه هر روزش مساوى با پنجاه هزار سال است .(٢٠٤) چنانكه قرآن مى فرمايد: يك روز قيامت مساوى با پنجاه هزارسال است .(٢٠٥)

امّا تمام كارهاى شيطان عبادت بود نه عبوديّت ، قالب بود نه قلب ، روح او تسليم خدا نبود، تكبّر كرد و آن همه عبادت را بر باد داد و اين بهترين نمونه بد عاقبت بودن است كه در قرآن آمده است . يكى ديگر از نمونه هاى بد عاقبتى كه در قرآن و روايات ، داستان بلعم باعورا آن مرد عالمى است كه در زمان حضرت موسى زندگى مى كرد و كارش بقدرى بالا گرفت كه گاهى حضرت موسى از او به عنوان مبلّغ استفاده مى كرد و دعاهايش مستجاب مى شد، ولى بخاطر تمايل به دستگاه فرعون ، منحرف شد و سوء عاقبت پيدا كرد و از مخالفان حضرت موسى شد. ماجراى آن در سوره اعراف بطور خلاصه و فشرده آمده است .(٢٠٦)

# عوامل بدعاقبتى انسان

با دقّت و جستجو در وضع افراد بد عاقبت مى توان علّت شقاوت و بدعاقبتى آنان را پيدا كرد كه ما به چند نمونه از آن اشاره مى كنيم :

١ - تكبّر.

دليل بد عاقبت شدن ابليس همان روح تكبّر او بود كه خدا را نافرمانى كرد وبه آدم سجده نكرد.

٢ - حبّ دنيا.

عشق و علاقه به هر چيزى سبب مى شود كه انسان هنگام جدايى از آن ، دچار حالت بغض و خداى ناكرده سوء عاقبت شود، چنانكه امام صادق عليه‌السلام فرمود: طمع به دنيا، سبب خروج از دين و سوء عاقبت مى شود.(٢٠٧) همان گونه كه دليل بدبختى بلعم باعورايى كه دعاهايش ‍ مستجاب مى شد اين بود كه با پيروى از هوا و هوس در دام شيطان افتاد و تحت تاءثير وعده هاى فرعون و دلبستگى به دنيا، پيامبر خدا حضرت موسى را رها كرده و هوادار طاغوت شد و سرانجام به هلاكت رسيد. قرآن مى فرمايد: (...فاَتبَعهُ الشّيطان ... ولكنّه اءخلَد الى الارضِ واتّبَعَ هَواه )(٢٠٨) شيطان او را بدنبال خود برد و به دنيا و مادّيات دل بست و از هوا و هوس خود پيروى نمود.

٣ - گناه .

قرآن مى فرمايد:( ثمّ كانَ عاقِبَةُ الّذينَ اَساؤ ا السُواى اءن كذّبوا بَآياتِ اللّه و كانوا بها يَستَهزِؤ ن )(٢٠٩) پايان عمر كسانى كه عمل ناروا انجام مى دهند (و گناهان خود را ناچيز شمرده و به فكر توبه و جبران هم نيستند) آن است كه آيات خدا را تكذيب نموده و همه آنها را به باد مسخره مى گيرند.

در روايات متعدّدى سفارش شده است كه بعد از هر گناه توبه اى داشته باشيد، زيرا گناه در روح انسان اثر مى گذارد كه اگر پى گيرى و برداشته نشود اين اثر بيشتر مى شود تا جايى كه تمام دل و روح را عوض مى كند.

٤ - عميق نبودن باورها و اعتقادات .

گاهى ايمان افراد بر اساس فكر و يقين و انتخاب و استدلال نيست ، بلكه ايمان او سطحى و بى اساس است ، قهراً چنين گرايش هايى زود متزلزل شده و با پيدا شدن كوچك ترين مساءله و شكّى ايمانش از دست مى رود و به قول معروف چيزى كه بى اساس و سست باشد، با اندك فشارى از هم جدا مى شود.

قرآن مى فرمايد: گروهى هستند كه هر گاه ما به آنها نعمتى داديم مى گويند: (ربّى اءكرَمَن )(٢١٠) خدا من را دوست دارد و مورد كرامت قرار داده است ، امّا همين كه كمى وضع آنان كم رنگ شد، فورى مى گويند: ( ربّى اءهانَن) (٢١١) خدا به من اهانت كرد! غافل از آنكه تغيير نعمت هاى الهى بخاطر تغيير وضع خودمان است . آرى ، ايمان بعضى (كه متاءسفانه اكثريّت مردم را تشكيل مى دهند) بخاطر آن است كه در يك نوع رفاهى بسر مى برند و هر گاه رفاه رفت ، ايمان آنان هم مى رود. در برابر اين افراد كسانى هستند كه در اعتقادات خود از كوه نيز محكم ترند و در مناجات هايى كه با خدادارند مى گويند: خدايا! حتّى اگر مرا به دوزخ هم بيافكنى در آنجا فرياد مى زنم كه من ترا دوست دارم .(٢١٢) يعنى علاقه من وابسته به رفاه و زمان و مكان نيست .

امام حسين عليه‌السلام پس از شهادت برادران ، عزيزان و اصحاب خود و در حالى كه در گودى قتلگاه به خون آغشته بود به پيشگاه خداوند عرض كرد: الهى رِضاً بِقضائك خداوندا! كشته شدن نمى تواند ميان من و تو جدايى اندازد و علاقه قلبى مرا نسبت به تو كم كند، رضايت من در همين حال نيز به رضايت تو است .

خدايا! به مقام امام حسين عليه‌السلام به همه ما حسن عاقبت مرحمت فرما.

# وصيّت

يكى ديگر از بحث هاى لازم در آستانه مرگ ، بحث از وصيّت است . گر چه وصيّت مخصوص وقت مرگ نيست و بهتر است انسان در اوّلين فرصت وصيّت نامه خود را تهيه كند، لكن چون معمولاً در آستانه مرگ وصيّت مى نمايند و از سوى ديگر آخرين فرصت براى وصيّت كردن آن وقت است ، لذا ما در باره وصيّت جملاتى مى نويسيم :

قرآن مى فرمايد: (كُتِبَ عَلَيكُم اِذا حَضَرَ اَحَدَكُمُ المَوتَ اِن تَرَك خَيراً الوَصيّة لِلوالِدَينِ و الاَقرَبِينَ بِالمَعرُوفِ حَقّاً عَلىَ المتَّقِين )(٢١٣) بر شما لازم شد كه هر گاه مرگ شما فرا رسد و مالى در بساط داشتيد، براى والدين و بستگان وصيّتى شايسته و حكيمانه و عادلانه داشته باشيد، اين وصيّت براى افراد با تقوا لازم است .

گر چه وصيّت كردن مستحب است ، ولى تعبير قرآن با جمله كُتِبَ عليكم آمده و اين عيناً همان تعبيرى است كه در تشريع روزه (٢١٤) بكار برده شده است و تعبيرات قرآن وسفارشات پيشوايان دين آن را تا مرز وجوب پيش برده است .

وصيّت ، به قدرى مهم است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هر كه وصيّت كرده بميرد، گويا شهيد از دنيا رفته و هر كه وصيّت نكرده از دنيا برود، گويا به مرگ جاهليّت و مانند افراد قبل از اسلام مرده است .(٢١٥)

# نقش وصيّت

وصيّت ، نشانه دقّت و اهل حساب و فكر بودن انسان است .

وصيّت ، نشانه احترام به حقوق است .

وصيّت ، ياد مرگ بودن انسان است .

وصيّت ، استمرار بخشيدن به اهداف عالى انسان است .

وصيّت ، پر كردن خلاءهاى اقتصادى افراد محروم است .

وصيّت ، بهره گيرى از چيزهايى است كه يك عمر جمع كرده است .

وصيّت ، راه جبران كارهايى است كه خود در زمان حيات انجام نداده است .

وصيّت ، يادگارى انسان بعد از مرگ و يادبود و زنده كردن ياد خود است .

# شرايط وصيّت

در وصيّت چند مسئله را بايد مورد توجه قرار داد:

١ - در وصيّت تنها توجه به مسائل مالى نباشد، بلكه از قرآن الهام بگيريم كه مى فرمايد: هنگامى كه مرگ يعقوب فرا رسيد، فرزندان خود را فراخواند و از آنان پرسيد: (ما تَعبُدونَ مِن بَعدى) (٢١٦) شما بعد از من چه چيزى را خواهيد پرستيد؟ مشاهده مى فرماييد كه حضرت يعقوب در لحظه مرگ ، به فكر اعتقاد و شناخت توحيدى فرزندان است .

اميرالمؤ منين علىّعليه‌السلام بعد از ضربت خوردن و در آستانه شهادت در اوّلين جمله وصيّت خود، فرزندانش را به تقوا سفارش مى فرمايد.

بنابراين وصيّت نبايد تنها جنبه هاى مالى و مادّى داشته باشد. زيرا توصيه ها و سفارشات انسان در آخرين لحظات زندگى ، براى تمام بستگان از خاطرات فراموش نشدنى است .

٢ - در وصيّت نبايد انسان سوءاستفاده كرده و حقوقى را ضايع كند و بخاطر انتقام ، ناراحتى هاى خود را دفع كند، بلكه بايد مصلحت و عدالت و نياز و ضرورت ها را در نظر بگيرد. زيرا در حديث مى خوانيم : كسى كه در وصيّت خود ظلم كند، مرتكب گناه كبيره شده است .(٢١٧)

٣ - در وصيّت بايد حقوق فرزندان را مراعات كند.

در حديث مى خوانيم كه شخصى تمام اموال خود را (با داشتن فرزندان كوچك ) در راه خدا بخشيد و به هنگام مرگ هيچ چيزى نداشت . همين كه ماجرا را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر دادند، حضرت فرمود: با اين مرده چه كرديد؟ گفتند: او را به خاك سپرده و دفن كرديم . پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اگر زودتر به من خبر مى داديد اجازه نمى دادم در قبرستان مسلمانان او را دفن كنند، چرا او با داشتن كودكان كوچك ، اين چنين وصيّت كرده است ؟

در حديث ديگرى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: گاهى انسان هفتاد سال (تمام عمر) عبادت مى كند، ولى در وصيّت نامه خود، عدالت را مراعات نمى كند و با اين عمل ، خود را اهل جهنّم مى نمايد.(٢١٨)

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ضمن وصيّتى به حضرت على عليه‌السلام فرمودند: كسى كه خوب وصيّت نكند، جوانمرد نيست و شفاعت ماهم شامل او نمى شود.(٢١٩)

آرى ، اسلام ظلم ، بى انصافى و بى عدالتى در وصيّت را به منزله دزدى از مال وارثان مى داند.(٢٢٠)

٤ - به جاى وصيّت ، خود عمل كنيم .

وصيّت استفاده از آخرين فرصت هاست ، ولى اين نبايد تكيه گاه شود و به اميد وصيّت كردن در حال حيات ، به فكر كمك و انفاق نباشيم . زيرا كمك با دست خود، اثر ديگرى دارد.

شخصى وصيّت كرد كه بعد از مرگش انبار خرماى او را در راه خدا انفاق كنند، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به وصيّت او عمل كرد و در آخر يك عدد خرما در انبار بجا ماند. رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اگر اين يك عدد خرما را او با دست خودش مى داد، از وصيّت به يك انبار خرما بهتر بود.

آرى ، از نظر افراد مادّى ، انفاق يك انبار خرما ارزش بسيارى دارد، ولى از نظر اسلام عملى ارزش دارد كه به انسان ارزش و رشد دهد، انبار خرمايى كه باعث رشد و كمال آدمى نگردد و او را بالا نبرد، چندان ارزشى ندارد.

٥ - وصيّت ، وسيله جلب محبّت ديگران است .در روايات سيره امامان معصوم عليهم‌السلام مى خوانيم كه آنان حتّى براى بستگانى كه نسبت به آن بزرگواران بى علاقه بودند، وصيّت كرده و از مال خود به آنان بهره اى مى رساندند و بدين وسيله دوستى و محبّت آنان را به راه و مكتب خود جلب مى نمودند.

٦ - وصيّت ، گاهى واجب است .

در فقه اسلامى آمده است : هر گاه انسانى بدهكار به مردم يا خداوند است و يا امانتى از مردم نزد اوست كه ترس تلف و ضايع شدن آن را دارد، واجب است براى حفظ حقوق مردم ، وصيّت نمايد و شكّى نيست كه اين وجوب ، شامل كسانى كه خمس و زكات و ماليات هاى اسلامى را بدهكارند نيز مى شود.

٧ - مقدار وصيّت . بر پايه احكام اسلامى ، انسان تا يك سوّم مالش را بيشتر نمى تواند وصيّت كند، ولى بخاطر آنكه به سهم وارثان زياد ضرر نرسد و روح آنان از قانون اسلام و آن شخص جريحه دار نشود) بهتر است كمتر از يك سوّم وصيّت نمايد. مثلاً به يك چهارم وصيّت كند.(٢٢١) يعنى اگر از دوازده تومان ، چهار تومان حقّ وصيّت كردن دارد، بهتر است سه تومان آن را وصيّت كند.

البتّه اگر ما يك نگاه عميق و كلى به اين قانون بياندازيم ، مشاهده خواهيم كرد كه اين يك سوّم سرمايه ، تا چه اندازه مى تواند مشكلات اقتصادى خانواده و جامعه ها را حلّ كند.

٨ - وصيّت كردن را به فال بد نگيريم .

شايد دليل آنكه بسيارى از ما وصيّت نامه نداريم اين باشد كه خيال مى كنيم وصيّت كردن به معناى زود مردن و پايان عمر است و آن را به فال بد گرفته و از آن سر پيچى مى نماييم ، امّا اگر آن را يك وظيفه شرعى ، عقلى و عرفى ببينيم ، تخلّف از آن را به خود اجازه نمى دهيم .

٩ - وصيّت بايد حكيمانه باشد.

قرآن در آيه وصيّت ، يك كلمه بسيار پر بار بكار برده و آن كلمه بِالمعروف است . (كُتِبَ عَلَيكُم اِذا حَضَرَ اَحَدَكُمُ المَوتَ اِن تَرَك خَيراً الوَصيّة ... بِالمَعرُوفِ)(٢٢٢) يعنى بايد وصيّت با عقل ، عرف و حكمت هماهنگ باشد.

معمولاً در ميان فاميل افرادى پيدا مى شوند كه از يك سو نياز شديدى به كمك مالى دارند واز سوى ديگر چون از بستگان درجه اوّل و نزديك نيستند، مشمول قانون ارث هم نمى شوند، و بر عكس گاهى افرادى كه سهم ارث دارند كسانى هستند كه از زندگى بسيار خوبى برخوردارند و هيچ گونه نيازى هم ندارند، اگر بطور قانونى برخورد كنيم و به دسته اوّل كه محرومند چيزى نرسد و هر چه هست سهم دسته دوّم شود، دو مساءله بسيار بد پيش ‍ خواهد آمد: ادامه فقر براى گروهى و ثروت اندوزى و تكاثر براى گروه ديگر.

در اينجا لازم است انسان در وصيّت خود، سهمى را براى آن بستگان محروم در نظر بگيرد تا با اين عمل حكيمانه و خداپسندانه ، هم مانع فقر دسته اوّل شود و هم جلو تكاثر دسته دوّم را گرفته باشد. لذا امام باقرعليه‌السلام فرمود: پايان كار كسانى كه به نفع فاميل محرومى كه مشمول قانون ارث نمى شود وصيّت نكند، گناه و معصيت است .(٢٢٣)

# وصيّت هاى نمونه اى

كاش اطلاعات من و فرصت و حوصله شما زياد بود تا نمونه هايى از وصيّت هاى رسول خدا و امامان معصوم عليهم‌السلام را در اينجا بيان مى كرديم ،(٢٢٤) امّا چون اكنون كه اين جملات را مى نويسم شب نوزدهم ماه رمضان و شب ضربت خوردن حضرت على عليه‌السلام است و در جوار حضرت رضاعليه‌السلام هستم ، خوب است به عنوان نمونه چند جمله از وصيّت هايى كه اميرالمؤ منين عليه‌السلام بعد از ضربت خوردن در بستر شهادت به فرزندانش فرموده را بيان كنم آن حضرت در وصيّت خود مى فرمايند:

اُوصِيكُما بِتَقوَى اللّه اى حسن و حسين من ! شما را به تقوا سفارش مى كنم . (آرى ، معمولاً ابتداى هر گونه سفارشى كه امامان ما داشتند، سفارش به تقوا مى باشد و با اين جمله لزوم رابطه انسان با خدا را بيان مى كردند.)

اءلاّ تَبغِيا الدّنيا و اِن بَغَتْكما و لاتَاءسَفا على شى ءٍ مِنها زُوِىَ عَنكما شما دنبال دنيا نرويد، گرچه دنيا به سراغ شما بيايد واگر چيزى از دنيا از دست شما رفت ، تاءسّف نخوريد. (اين دو جمله رابطه انسان با دنيا را بيان مى كند).

وقولا بالحقّ و اعمَلا لِلا جر حقّ بگوييد و براى قيامت و پاداشهاى الهى كار كنيد. (اين جمله خط و هدف را بيان مى كند).

و كُونا لِلظّالِم خَصماً و لِلمَظلومِ عَوناً نسبت به ستمگران دشمن بوده و نسبت به محرومان و مظلومان ياور باشيد. (اين دو جمله بر خورد سياسى ، اجتماعى ، نظامى و اقتصادى را هم در رابطه با قدرتمندان روزگار و هم در رابطه با مستضعفان و مظلومان بيان مى كند).

اُوصِيكُما وَ جَميع وَلَدى و اَهلِى و مَن بَلَغهُ كِتابى بِتَقوَى اللّهِ ونَظمِ اءمرِكم (٢٢٥) من به شما دو فرزندم و هم به ساير فرزندان و خانواده ام و تمام كسانى كه در طول تاريخ نامه من به آنها مى رسد، به تقوا و نظم در كارها سفارش مى نمايم .

توجه داريد كه امام همه مردم جهان را مورد خطاب قرار مى دهد. آرى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من و على پدران اين امّت هستيم (٢٢٦) و پدر امّت بايد به هنگام وصيّت ، همه مردم را مورد توجّه خود قرار دهد.

جالب اينكه امام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تقوا و نظم را در كنار يكديگر آورده است ، يعنى همان گونه كه بايد حقوق الهى را مراعات نمود بايد نوبت ها، اولويت ها، قراردادها را نيز مراعات كرد و هرگونه بى نظمى و هرج و مرج ، در ديدگاه اسلام مردود است و در ادامه حضرت مى فرمايند:

و صَلاحِ ذاتِ بَينِكُم اى فرزندانم و اى امّت مسلمان ! سعى كنيد كدورت ها را از بين خود و جامعه ريشه كن كنيد، زيرا پيامبر فرمود: آشتى دادن ميان دو مسلمان از همه نمازها و روزه هاى (مستحبّى ) شما بهتر است .

آنگاه امام با الفاظ و جملات زيبا و لحن مخصوصى ، همگان را نسبت به يتيمان ، همسايگان ، قرآن ، نماز، حج ، جهاد، حسن روابط و نظارت عمومى ، امربه معروف و نهى از منكر، سفارش فرمودند و در ادامه به عدالت در قضاوت وصيّت نموده و در مورد قاتل خود فرمودند: قاتل من بيش از يك ضربت به من نزده است ، هرگاه من با اين ضربت كشته شدم ، شما نيز بيش از يك ضربت به او نزنيد و مواظب باشيد عصبانيّت ، شما را به كشتار عمومى يا به قطعه قطعه كردن او نكشاند، كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: از مُثله و تكّه تكّه كردن بپرهيزيد، گرچه نسبت به سگ درّنده باشد.(٢٢٧)

عمل به وصيّت آيات و روايات عمل به وصيّت شرعى و صحيح را لازم دانسته و مسئوليّت و گناه تغيير آن را به عهده كسى مى داند كه با شنيدن (و يا ديدن ) وصيّت نامه ، به خاطر هوا و هوس خود، وصيّت نامه را تغيير دهد.

قرآن مى فرمايد:( فَمَن بَدَّلَه بَعد ما سَمِعَه فاِنّما اِثمُهُ علىَ الّذينَ يُبَدِّلونَه )(٢٢٨) هركس بعد از آگاهى از وصيّتى آن را تغيير دهد، شكّى نيست كه گناهش بر آن كسانى است كه تغيير و تبديل مى كنند.

امام باقرعليه‌السلام فرمودند: به وصيّت ها عمل كنيد گرچه براى غير مسلمانان باشد. (البتّه در صورتى كه عمل به وصيّت سبب تقويت كفر و يا تضعيف اسلام نباشد و روشن است كه مسلمان چنين وصيّتى نمى كند)

از نظر فقه اسلامى هرگاه تغيير وصيّت سبب از بين رفتن حق و حقوقى شود، تغييردهنده ، گناهكار و ضامن است و بايد از مال خودش دستور شخص وصيّت كننده را عمل نمايد.(٢٢٩)

# احتضار و لحظه مرگ

لحظه مرگ و احتضار، بسيار حسّاس و خطرناك است ، حتّى خوبان از آن دلهره و وحشت دارند، البتّه منافاتى ندارد كه در عين حالى كه ترس دارند، علاقه به لقاءاللّه نيز داشته باشند. مانند غوّاصى كه به يافتن مرواريد علاقمند است ، امّا از غرق شدن در دريا نيز بيم دارد.

آيات و روايات فراوانى در اين زمينه وارد شده كه ما به گوشه اى از آنها اشاره مى كنيم . زيرا آن حالات از عالم ملكوت و غيب است و ما جز راه وحى راه ديگرى براى كشف آن نداريم .

قرآن مى فرمايد: (و جَائتْ سَكرَةُ المَوتِ بِالحَقِّ ذلِك ما كُنتَ مِنهُ تَحِيد)(٢٣٠) به راستى لحظه گيج كننده مرگ فرارسيد، همان كه از آن فرار مى كردى .

همان گونه كه انسانِ مست نه مى فهمد كه خودش چه مى گويد و نه مى فهمد كه مردم درباره او چه مى گويند، در آن لحظه هم حضور مرگ و دلهره ها از يك سو و جدايى از زن و فرزند و مال و مقام از سوى ديگر، براى او هوشى نگذارده و چنان او را گيج و مبهوت كرده كه قرآن و حديث از آن حالت به لفظ سَكرَة و مستى ياد كرده است . اين تعبير درباره قيامت هم آمده كه مى فرمايد: (...وتَرَى النّاسَ سُكارى و ما هم بِسُكارى ولكنّ عَذابَ اللّهِ شَديدٌ)(٢٣١) اى پيامبر! تو در آن روزى كه زلزله براى به پاشدن قيامت مى شود، مردم را همچون افراد مست مى بينى ، ولى آنان مست نيستند و لكن عذاب خدا سخت تر است ، عذاب بزرگ الهى است كه عقل را از سرشان ربوده است .

قرآن مى فرمايد:( حتّى اِذا جاءَ اَحَدَهُم المَوتَ قالَ رَبّ ارجِعُونِ لَعلّى اءعمَلُ صالِحاً فِيما تَرَكتُ)(٢٣٢) تا اينكه مرگ يكى از آنان فرارسد، از خدا استمداد مى كند و به ماءموران قبض روح مى گويد: مرا برگردانيد تا شايد عمل صالحى (با اموالى كه جمع كرده و اكنون بجا مى گذارم و مى روم ) انجام دهم ، ليكن به اين آرزوها هرگز لباس عمل پوشانده نمى شود و جواب همه اين ناله ها منفى است .

در روايات مى خوانيم كه اين ناله از كسانى است كه ماليات هاى اسلامى و زكات مال خود را نمى پردازند.(٢٣٣)

درقرآن مى خوانيم :( واَنفِقُوا مِمّا رَزَقناكُم مِن قَبلِ اءن يَاءتِىَ اَحَدَكُمُ المَوتَ فَيَقول رَبِّ لولا اَخّرتَنِى الى اءجَلٍ قَرِيبٍ فَاَصَّدّقَ واَكُن مِنَ الصّالِحين )(٢٣٤) تا مرگ به سراغ شما نيامده ، از آنچه به شما داده ايم در راه خدا به ديگران انفاق نماييد و گرنه لحظه مرگ خواهيد گفت : خدايا! آيا نمى شود مرا تا مدّت نزديك و كوتاهى مهلت دهى تا از اموال جمع كرده خود در راه تو صدقه دهم و بدين وسيله از شقاوت ها رهايى يابم و جزو صالحان شوم ؟

در قيامت نيز فرياد التماس ودرخواست مراجعت و برگشت به دنيا بلند است و مى گويند:( فَاْرجِعنا نَعمَلُ صالِحاً)(٢٣٥) خدايا! حالا فهميديم ، ما را به دنيا برگردان تا عمل صالح انجام دهيم .

قرآن كه بهترين كتاب آدم سازى و غفلت زا مى باشد، در سوره قيامت (٢٣٦) مى فرمايد: كلاّ اينقدر دنيا را بر آخرت ترجيح ندهيد، به فكر مردن باشيد همان مرگى كه (اِذا بَلَغَتِ التَّراقِى) چون جان شما از بدن خارج و به استخوان هاى گردن رسد، (وَ قِيلَ مَن رّاق)گفته مى شود: كيست كه اين انسان در حال مردن را نجات بدهد؟ كدام پزشك و دارويى را براى رهايى او از مرگ بياوريم ؟!

(وَ ظَنّ اءنّهُ الفِراقُ )ولى خود انسان مى داند كه هر لحظه و آنى از دنيا و تمام چيزهايى كه يك عمر دنبال آنها دويده و جمع كرده و به آنها دل بسته جدا مى شود، از دوستان و فرزندان و همسر دور مى گردد.

(وَ الْتَفَّتِ السّاقُ بِالسّاقِ ) بخاطر بيرون آمدن روح از بدن ، ساق پاهاى او بهم چسبيده و شدائد جدايى از دنيا و ورود به عالم ديگر در كنار هم او را در فشارى بس ‍ شديد قرار داده است .

توجّه داريد كه قرآن كريم براى اينكه انسان را از وابستگى عميقى كه به دنيا دارد جدا كند، چگونه صحنه هاى جان دادن را ترسيم مى كند.(٢٣٧)

آرى ، تمام گرفتارى ها از غفلت ماست و اگر درباره تلاوت قرآن آن همه سفارش شده براى آن است كه هم افراد با برخورد با اين قبيل آيات توجه پيدا كنند و هم جامعه ها با شنيدن سرنوشت ملّت ها، از خواب غفلت بيدار شوند و راه الهى را طى نمايند. زيرا يكى از نام ها و صفات قرآن تَذكره است ، يعنى قرآن وسيله ياد و توجّه و عامل غفلت زدايى است .

حضرت على عليه‌السلام در نهج البلاغه صحنه مرگ را چنين ترسيم مى فرمايد: انواع گيجى ها و حسرت ها و فراق ها از دنيا و روآوردن به جهان پر خطر ديگر براى انسان پيدا مى شود و در ادامه مى فرمايند:

(فغَيرُ مَوصوفٍ ما نَزَلَ بِهِم )آنچه بر انسان در لحظه مرگ وارد مى شود قابل توصيف نيست .

وقتى مرگ به سراغ انسان مى آيد، اطراف بدن شل مى شود، رنگ مى پرد، زبان مى گيرد و انسان هنوز مى بيند و مى شنود ولى ديگر قدرت حرف زدن ندارد، فكرش هم كار مى كند، ولى در اينكه در تمام عمرش چه كرده است .

(يُفَكِّرُ فيما اءفنى عُمرَه و فيمَ اَذهَب دَهرَه )با خود فكر مى كند كه عمرش را در چه راهى صرف و ايّامش ‍ را در چه مسيرى گذرانده است .

امام مى فرمايد: محتضر در آن لحظه از اموال و ثروتى كه در طول عمرش ‍ جمع كرده ياد مى كند و با خود مى گويد: اين اموال رااز چه راهى بدست آوردم ؟ چرا فكر حلال و حرام آن نبودم ؟ الان گناه و حسابش با من و لذّت و بهره اش با ديگران است .

ماءمور مرگ همچنان روح او را از اعضاى بدنش جدا مى كند، تا زبان و گوش هم از كار مى افتد و فقط چشمانش مى بيند و به اطراف خود نگاه مى كند و تلاش و وحشت وحركات اطرافيان را مشاهده كرده ، ولى نمى شنود و حرفى نمى تواند بزند و در لحظه آخر روح از چشم هم گرفته مى شود و او در ميان خانواده ، دوستان و بستگان همچون مردارى مى افتد و همه از او مى ترسند و از او دور مى شوند و پس از اندكى او را به خاك و به عملش سپرده و همگى برمى گردند.(٢٣٨)

در روايات مى خوانيم : در لحظه مرگ ، مال و فرزندان و عمل انسان براى او مجسّم مى شوند، محتضر به مال توجّهى مى كند، مى بيند جز كفن سهم ديگرى ندارد، توجّهى به فرزندان و همسرش مى كند، ولى آنان هم تا گور او را بيشتر همراهى نمى كنند و تنها عمل اوست كه تا ابد با اوست .

راستى با اين همه آيات و روايات روشن و هشدارهاى پى در پى ، جايى براى غفلت باقى مى ماند؟!

لحظات جان دادن خوبان در اين باره نيز چند آيه و حديث را بيان مى كنيم :

١ - قرآن مى فرمايد:( تَحِيّتُهم يَومَ يَلقَونَهُ سَلامٌ و اَعَدّ لَهم اءجراً كرِيماً)(٢٣٩) به هنگام مرگ و رسيدن به لقاءاللّه ، با نيكوكاران به احترام برخورد شده و با سلام و امنيّت و بشارت به اينكه خداوند براى آنان اجر كريم آماده فرموده است ، وارد برزخ و بهشت مى شوند.

(يا ايّتُهَا النَّفسُ المُطمَئنَّه اِرجِعى اِلى رَبّكَ راضِيَةً مَرضيَّة )(٢٤٠) به آنان گفته مى شود: اى روح آرام ! به سوى پروردگارت برگرد و در مدار بندگان مخصوص من قرار گير و داخل بهشت خودم شو.

در حديثى كه مرحوم علامه طباطبائى در تفسير اين آيه آورده چنين مى خوانيم : مؤ من به هنگام مرگ وحشت دارد، ولى ماءمور قبض روح به او دلدارى داده و مى گويد: چرا مى ترسى ؟! من از پدر به تو مهربان ترم ، چشمانت را باز كن . در اين هنگام مؤ من چشم خود را باز مى كند و قيافه هاى ملكوتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمّه اطهارعليهم‌السلام را مى بيند و سپس از طرف خداوند ندايى مى رسد كه اى روح آرام ! (روحى كه با ياد خدا آرام بودى روحى كه با انتخاب رهبرى معصوم دلگرم بودى و حوادث تلخ و شيرين مسير تو را كج نكرد و قلب تو را به وحشت نيانداخت ) به سوى پروردگارت برگرد و در مدار بندگان مخصوص من قرار گير و داخل بهشت خودم شو.(٢٤١) (لطف خدا در اين كلام غوغا مى كند كه مى فرمايد: بهشت خودم و نمى گويد بهشت ).

(اِنّ الّذينَ قَالوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمّ اسْتَقامُوا تَتَنَزّلُ عَلَيهِمُ المَلائِكَة الاّتَخافُوا وَ لاتَحزَنوا وَاَبشِروا بِالجَنّةِ الّتِى تُوعَدونَ)(٢٤٢) البتّه پاداش كسانى كه گفتند: پروردگار ما خداست و در اين راه استقامت نمودند، اين است كه ملائكه بر آنان نازل شوند و بگويند: اى پايداران راه ايمان ! نه از خطرهاى آينده ترسى داشته باشيد و نه نسبت به گذشته دلهره ، مژده باد شما را به بهشتى كه وعده گاه شماست .

در آيه فوق آمده است : نه خوف داشته باشيد و نه محزون باشيد و اين بخاطر آن است كه خوف ، ترس از خطرات احتمالى آينده است و حزن ، ترس از گذشته تاريك است .(٢٤٣)

در حديثى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه اين نزول فرشتگان و بشارت ها، به هنگام مرگ است .(٢٤٤)

(اَلّذينَ تَتَوفّاهُمُ المَلائِكَةُ طَيِّبينَ يَقُولونَ سَلامٌ عَلَيكُم اُدخُلوا الجَنَّةَ بِما كُنتُم تَعمَلون )(٢٤٥) ملائكه اى كه مسئول گرفتن جان مؤ منان هستند به آن پاكانِ با تقوا مى گويند: سلام بر شما، بخاطر آنكه اعمال نيكويى داشتيد، داخل بهشت شويد.

(اءلا اِنّ اَولياءَ اللّهِ لاخَوفٌ عَلَيهِم و لاهُم يَحزَنُونَ اءلّذينَ آمَنوا وَ كانُوا يَتَّقُون لَهُمُ البُشرى فِى الحَياةِ الدّنيا وَ فِى الا خِرَةِ...)(٢٤٦) آگاه باشيد! براى اولياى خدا ترس و اندوهى نيست ، آنان كه ايمان آورده و تقوا پيشه كرده اند، براى مؤ منان هم در اين دنيا بشارت است و هم در آخرت ... .

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: بشارت در اين آيه ، همان بشارتى است كه در لحظه مرگ از زبان اولياى خدا مى شنود.(٢٤٧)

لحظات جان دادن بَدان در اينجا نيز از كلام قرآن و روايات استفاده مى كنيم ، قرآن آستانه مرگ گنهكاران را چنين ترسيم مى كند:

(اءلّذينَ تَتَوفّاهُمُ المَلائِكَةُ ظالِمى اءنفُسِهِم فَاءلقَوا السّلَمَ ما كُنّا نَعمَلُ مِن سُوءٍ بَلى اِنّ اللّهَ عَلِيمٌ بِما كُنتُم تَعمَلُونَ)(٢٤٨) كسانى كه با كفر و گناه به خود ظلم كرده اند، همين كه با فرشتگان ماءمور قبض روح برخورد مى كنند، خود را باخته و تسليم شده و مى گويند: ما كار بدى نكرده ايم ، ولى جوابى كه مى شنود اين است كه بلى ، شما جنايتكاريد و خداوند به كارتان آگاه است .

آرى ، آدمى كه در تمام عمرش حيله و دروغ كارش بوده ، در لحظه مرگ و قيامت هم آن اخلاقيات خود را از دست نمى دهد و به فرشتگان و خدا هم در حساس ترين لحظات دروغ مى گويد.

(وَ لَوتَرى اِذِ الظّالِمُونَ فِى غَمَراتِ المَوتِ وَالمَلائِكَةُ باسِطُوا اءيدِيهِم اُخرِجُوا اءنفُسَكُمُ اليَومَ تُجزَونَ عَذابَ الهَوْنِ بِما...)(٢٤٩) اى پيامبر! اگر اين ستمكاران را به هنگامى كه در شدائد مرگ و جان دادن فرورفته اند مشاهده كنى ، فرشتگان قبض روح دست گشوده و به آنها مى گويند: جان خود را خارج سازيد كه شما امروز گرفتار مجازات خواركننده اى خواهيد شد.

اين نوع جان دادن بخاطر دو جهت است كه در ادامه آيه نيز بيان شده است :

يكى اينكه بر خدا دروغ بستند.

ديگر اينكه در برابر آيات او سر تسليم فرونياوردند.

در اين آيه بجاى بشارت هايى كه به مؤ منان داده مى شد، تعبير به غَمَرات كه به معناى شدائد فراگير است شده و به جاى اينكه تَوَفّى و جان گرفتن از طرف فرشتگان باشد، ماءموران به او مى گويند: جانتان را بدهيد، كه اين يك نوع تحقير آنان است .

(فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّروا بِهِ فَتَحنا عَلَيهِم اءبوابَ كُلِّ شَى ءٍ حَتّى اِذا فَرِحُوا بِما اُوتُوا اءخَذْناهُم بَغْتَةً...)(٢٥٠) قبل از اين آيه خداوند مى فرمايد: ما براى مردم پيامبرانى فرستاديم ولى آنان مخالفت كردند، آن مخالفان را براى هشدار در شدائد و ناگوارى ها قرار داديم تا شايد از خواب غفلت بيدار شده و به درگاه خدا تضرّع و زارى و توبه نمايند، ولى باز هم سرمستانه بكار خود ادامه دادند، ما راه ديگرى را انتخاب كرديم و آن اينكه : اين مردم فراموشكار و غافل را با انواع شادى ها و نعمت ها سرگرم كرديم تا همين كه مشغول تفريح ، لذّت و كاميابى شدند، ناگهان همه را با قهر خود بگيريم . آرى ، اين راه براى آن دسته از افرادى است كه پيامبران ، هشدارها و حوادث ، هيچ يك آنان را تكان نمى دهد.

(وَلَوتَرى اِذ يَتَوَفَّى الَّذينَ كَفَروا المَلائِكَةُ يَضرِبُونَ وُجوهَهُم و اَدبارَهُم وَ ذُوقُوا عَذابَ الحَرِيقِ)(٢٥١) اى پيامبر! اگر وضع دلخراش و عبرت انگيز كفّار را به هنگامى كه فرشتگان مرگ به صورت و پشت آنان مى زنند و به آنها مى گويند: بچشيد عذاب سوزنده را مشاهده مى كردى ، از سرنوشت رقّت بار آنان آگاه مى شدى .

چنانكه در آيه ديگر مى فرمايد:( فَكَيفَ اِذا تَوَفَّتْهمُ المَلائِكَةُ يَضرِبُونَ وجُوهَهُم وَ اءدبارَهُم )(٢٥٢) چگونه است حال اين جنايتكاران به هنگام جان دادن ، زمانى كه فرشتگان ماءمور جان گرفتن نزد آنان مى آيند و در حالى كه انواع دلهره ها و جدايى ها و خطرات انسان را به وحشت مى اندازد، به جاى دلدارى آنان با سيلى و كتك جان آنها را مى گيرند.

(اِنّ الّذينَ تَوَفّاهُمُ المَلائِكَةُ ظالِمى اءنفُسَهُم قالُوا فِيمَ كُنتُم قالُوا كنّا مُستَضعَفِينَ فِى الاَرضِ قالُوا اءلَم تَكُنْ اءرضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِروا فِيهَا)(٢٥٣) فرشتگان هنگام جان گرفتن افرادى كه هجرت نكرده و به خود ظلم كرده اند، مى گويند: شما در چه حالى بوديد! و چرا در صف كفّار قرار گرفتيد؟ آنها مى گويند: ما در محيط خود در فشار بوديم . امّا فرشتگان اين پاسخ را قبول نكرده و مى گويند: مگر سرزمين خدا پهناور نبود كه (به جايى ديگر) مهاجرت كنيد؟

آرى ، مسلمان همين كه در منطقه اى تحت تاءثير افكار و شرايط غيراسلامى قرار مى گيرد، واجب است براى حفظ عقيده و افكار و ايمان خود هجرت نمايد و نبايد از حيوان پست تر باشد. زيرا مى بينيم گروهى از حيوانات بخاطر ادامه زندگى خود به مناطق مختلف كوچ و به اصطلاح هجرت مى نمايند.

كوتاه سخن آنكه يكى از گفتگوهايى كه فرشتگان در لحظه مرگ با اين افراد بى اراده و تن پرور مى كنند و آنان را شرمنده مى نمايند، انتقاد از هجرت نكردن آنان از محيط گناه است .

آسان جان دادن اكنون كه لحظات جان دادن خوبان و بدان را از نظر قرآن و روايات بيان كرديم ، به چند حديث كه عوامل آسان جان دادن را بازگو مى كند اشاره مى كنيم :

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: مَن كَسى اءخاهُ المؤ مِن كِسوَةً كانَ حَقّا على اللّهِ اءن يَكسوهُ ثياب الجَنَّةِ و اءن يُهَوِّنَ عَلَيهِ سَكراتِ المَوتِ هر كس مؤ من برهنه اى را با لباسى بپوشاند... خداوند مردن را بر او آسان مى كند.(٢٥٤)

در روايت ديگرى آن حضرت فرمودند: هر كس دوست دارد كه سكرات مرگ را بر وى آسان و سبك باشد، صله رحم كند و به پدر و مادر خود نيكى و خدمت نمايد.(٢٥٥)

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: هر كه علاقه به حضرت على عليه‌السلام داشته باشد مردن بر او آسان مى شود.(٢٥٦)

شكّى نيست كه منظور از علاقه و دوستى ، انتخاب راه او و حمايت از خط فكرى و عملى آن رهبر معصوم و پيروى از آن است .

در روايت براى آسان جان دادن مؤ من آمده است كه هنگام مرگ او را به جايى كه هميشه در آنجا نماز مى خوانده ببريد.(٢٥٧)

ملاقات با اولياى خدا مرحوم مجلسى قدّس سرّه ٥٦ حديث درباره اينكه انسان در لحظه جان دادن و مرگ ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حضرت على عليه‌السلام را مى بيند نقل كرده و سپس مى فرمايد: مساءله حضور پيامبر اكرم و ائمّه عليهم‌السلام هنگام جان دادن ، از مسائلى است كه روايات متعدّد و بسيارى درباره آن آمده است و در ميان شيعه از شهرت مخصوصى برخوردار است و هر انسان عاقلى كه بناى لجاجت نداشته باشد، نبايد استبعاد نمايد.(٢٥٨)

مرحوم علاّمه طباطبائى حديثى را در باره ملاقات انسان در لحظه مرگ با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل فرموده و سپس مى فرمايد: مساءله ملاقات انسان با پيامبر اسلام و ائمّه اطهارعليهم‌السلام در حال مرگ از راههاى بسيارى نقل شده است .(٢٥٩)

البتّه در ذيل روايات ، دليل آن حضور هم آمده كه مؤ منان با ديدن قيافه هاى ملكوتى اولياى خدا و با بشارت هايى كه مى دهند، به راحتى حاضر به ترك دنيا وانتخاب جوار آن بزرگواران شده و مردن برايشان آسان مى گردد، امّا آنان كه عمرى در راه خلاف بوده اند، همين كه حضور رهبران آسمانى را مشاهده مى نمايند، برغم هايشان افزوده شده وشرمندگى خاصّى آنان را فرامى گيرد، به خصوص آنكه از طرف آن بزرگواران اشاراتى هم به وضع دلخراش آنان بشود.

# قبض روح و جان دادن

چه كسى انسان را قبض روح مى كند و جان او را مى گيرد، خداوند يا عزرائيل و يا فرشته اى ديگر؟

قرآن گرفتن روح را يكجا به خدا نسبت داده ومى فرمايد:( اللّهُ يَتَوَفَّى الاَنفُسَ حِينَ مَوتِها)(٢٦٠) تنها خداوند به هنگام مرگ جانها را بدون كم وكاست مى گيرد.

در جاى ديگر قبض روح را كار ملك الموت دانسته و مى فرمايد:( قُل يَتَوَفّاكُم مَلَكُ المَوتِ الّذى وُكِّلَ بِكُم) (٢٦١) اى پيامبر! به مردم بگو: جان شما را ملك الموت مى گيرد، همان فرشته اى كه ماءمور گرفتن روح شما شده است .

و در جاى ديگر همين كار را به فرشتگان نسبت داده و مى فرمايد:( تَوَفَّتْه رُسُلُنا)(٢٦٢) فرشتگان فرستاده ما، جان ها را مى گيرند.

اين سه آيه با هم منافاتى ندارند، زيرا ملك الموت هم از طرف خداوند ماءموريّت دارد كه در قرآن نيز با جمله (وُكِّلَ بِكُم) به اين ماءموريّت اشاره شده است ، همان گونه كه فرشتگان هم ماءمور خدا هستند و در قرآن با كلمه رُسُلُنا به اين حقيقت اشاره شده است .

بنابراين قابض ارواح و گيرنده اصلى جان ها خداست و ملك الموت و فرشتگان از طرف خداوند ماءمور اين كارند و طبق فرموده امام صادق عليه‌السلام ملك الموت يارانى از فرشتگان دارد كه در اطراف عالم جان ها را مى گيرند و به عزرائيل عليه‌السلام تحويل داده و او همه را به خداوند تقديم مى نمايد.(٢٦٣)

پس نسبت دادن قبض روح و جان گرفتن ، هم به خدا و هم به ملك الموت و هم به فرشتگان صحيح است ، همان گونه كه نوشتن را مى توان هم به انسان و هم به دست و هم به قلم نسبت داد. زيرا قلم در اختيار دست و دست در اختيار انسان است .

بر فرض ملك الموت يارانى كه به شرق و غرب عالم اعزام كند نداشته باشد، او كه مثل ما موجودى مادّى نيست كه حضورش در يك لحظه در چند مكان ، غيرممكن و يا مشكل ساز باشد.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در شب معراج از ملك الموت پرسيد: چگونه در يك لحظه هم در شرق عالم حاضر مى شوى و هم در غرب ؟ او گفت : تمام دنيا نزد من مثل يك سكّه در كف دست شماست .(٢٦٤)

وظيفه ما بر بالين محتضر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: جمله لااله الاّ اللّه را به كسى كه در حال جان دادن است تلقين نماييد، همانا كسى كه آخرين كلامش اين جمله باشد، داخل بهشت مى شود.(٢٦٥)

امام صادق عليه‌السلام فرمود ابليس ياران خود را ماءمور مى كند كه در لحظه مرگ انسان حاضر شوند و او را به كفر و يا ترديد كشانده و در چنين حالى جان دهد و لذا هر گاه بر بالين افرادى كه در آستانه مرگ هستند حاضر شديد، شهادت به توحيد، لا اله الاّ اللّه و گواهى بر نبوّت ، اءشهَدُ اءنّ مُحمّدا رَسولُ اللّه را آنقدر تكرار و به او تلقين نماييد تا وقتى كه از دنيا برود.

در روايات ديگرى چنين مى خوانيم : علاوه بر شهادت بر توحيد و نبوّت ، گواهى بر امامت امامان معصوم يكى پس از ديگرى نيز به محتضر تلقين شود.(٢٦٦)

البتّه اين گواهى ها بايد بر اساس ايمان و يقين باشد و ما هم بايد بر اساس ‍ مهر و محبّت اين جملات را به او تلقين نماييم .

در كتاب هاى معتبر و رساله هاى عمليّه ، دعايى وارد شده كه مستحبّ است به افراد در حال مردن تلقين شود و آن دعا اين است : الّلهُمَّ اغفِرلِىَ الكَثِيرَ مِن مَعاصِيكَ وَاقبَل مِنِّى اليَسِيرَ مِن طاعَتِك يا مَن يَقبَلُ اليَسيرَ وَ يَعفُو عَنِ الكَثيرِ اِقبِل مِنِّى اليَسِيرَ واعْفُ عَنِّى الكَثيرَ اِنّكَ اءنتَ العَفوُّ الغَفورُ الّلهم ارحَمْنى فَاِنّكَ رَحِيمٌ(٢٦٧)

خدايا! گناهان زياد مرا ببخش و اطاعت هاى كم مرا قبول فرما. اى كسى كه هم كم را مى پذيرى و هم از خطاهاى زياد مى گذرى ! طاعت كم مرا هم بپذير و از خطاهاى زياد من درگذر، تو اهل عفو و بخشش هستى . خدايا! به من رحم كن زيرا تو رحيم و رحم كننده هستى .

به پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر دادند كه زبان مردى در حال احتضار گرفته است و نمى تواند حرف بزند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر بالاى سر او حاضر شد و فرمود: بگو لااله الاّ اللّه ، ولى آن مرد نتوانست بگويد. آن حضرت جمله را تكرار كرد، باز او نتوانست بگويد. آن حضرت به زنى كه بالاى سر آن مرد نشسته بود فرمود: آيا اين مرد مادر دارد؟ آن زن گفت : بله ، من خودم مادرش هستم .

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آيا از فرزندت راضى هستى ؟ گفت : نه ، بلكه از او ناراحتم . آن حضرت فرمود: من دوست دارم كه تو از او راضى شوى ، مادر گفت : به احترام شما راضى شدم .

سپس پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن مرد فرمود: بگو لااله الاّ اللّه . آن شخص به سخن آمده و شهادتين خود را گفت و جان داد.(٢٦٨)

آرى ، رضايت مادر در حساس ترين موارد نقش بسيار مهمّى دارد.

واجب است محتضر و مسلمانى را كه در حال جان دادن است به پشت بخوابانند بطورى كه كف پاهايش رو به قبله باشد، و سفارش شده كه عقائد صحيح اسلامى و گواهى به توحيد و نبوّت و امامت و معاد طورى به او تلقين شود كه بفهمد.

مستحبّ است كسى را كه سخت جان مى دهد اگر ناراحت نمى شود او را به جايگاهى كه معمولاً در آن نماز مى خوانده ببرند. وسفارش شده كه او را تنها نگذارند و افراد جنب و حائض هم نزد او نباشند و از گريه و و زياد حرف زدن نزد او بپرهيزند و هر چه ممكن است نزد او قرآن بخوانند، به خصوص سوره هاى يسَّ و صافّات و احزاب و آية الكرسى .(٢٦٩)

وظايف ما پس از مرگ ديگران پس از مرگ انسان ، بر اطرافيان و ديگر مؤ منان اعمالى واجب است (مانند: تشييع جنازه و غسل و كفن و نماز و دفن ) كه بايد هرچه زودتر و با شكوه تر انجام پذيرد كه در اين مبحث به بعضى آنها اشاره مى كنيم :

# تشييع جنازه

در تشييع جنازه سه مساءله بايد مراعات شود: اوّل احترام به كسى كه از دنيا رفته است ، دوّم تسليت به بازماندگان و سوّم درس عبرت گرفتن تشييع كنندگان .

امام باقرعليه‌السلام فرمود: كسى كه همراه جنازه اى حركت كند، هر دعايى به مرده كند، ملائكه همان دعا را در حقّ او مى نمايند.(٢٧٠)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: هركس بر مرده اى نماز گزارد، خداوند گناهانش را مى بخشد و كسى كه گوشه جنازه مؤ منى را بگيرد، خداوند ٢٥ گناه كبيره او را مى بخشد.(٢٧١)

در روايات مى خوانيم كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هنگام تشييع جنازه ، بسيار محزون و متفكّر بود و با خود گفتگو مى كرد.(٢٧٢)

حضرت موسى عليه‌السلام از خدا پرسيد: پاداش كسى كه جنازه اى را تشييع مى كند چيست ؟ خطاب آمد: فرشتگانم را ماءمور مى كنم كه با پرچم هايى او را از قبر تا بهشت بدرقه كنند.(٢٧٣)

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اوّلين هديه اى مؤ من آن است كه گناهان و لغزشهاى او و تمام كسانى كه به تشييع جنازه اش آمده اند، بخشوده مى شود.(٢٧٤)

در روايت ديگرى فرمودند: به عيادت بيماران برويد و جنازه ها را تشييع كنيد، زيرا آخرت را به ياد شما مى اندازد.(٢٧٥)

همچنين در حديث ديگرى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى خوانيم : خداوند در برابر هر گامى كه براى تشييع جنازه برداشته مى شود، صد ميليون حسنه و ثواب مى دهد و صدميليون لغزش را مى بخشد.

اين همه ثواب به خاطر اثرات سازنده اى است كه يك تشييع جنازه مى تواند داشته باشد. زيرا همراه جنازه بودن ، انسان را به فكر خود مى اندازد، زنگ بيدار باش است ، وسيله كنترل غرائز و هوسهاست ، دل كندن از دنيا و مجسّم كردن پايان همه تلاشهاست ، نورانيّت است ، احترام به شخصيّت مؤ من است ، انقلاب درونى است ، و به خصوص اگر جنازه شهيد باشد كه علاوه بر اينها، تجليل از او تجليل از مكتب ، اسلام ، قرآن و هدف او هم هست .

در حديث آمده است كه حضرت على عليه‌السلام هنگام تشييع جنازه اى صداى خنده اى را شنيد، ناراحت شد و فرمود: گويا مرگ براى غير ماست و آنگاه گلايه هايى را بيان داشت تا آنجا كه فرمود: من تعجّب مى كنم از كسانى كه با چشم خود مرگ را مى بينند، ولى باز هم غافل و فراموشكارند.(٢٧٦)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: هر گاه جنازه اى را تشييع مى كنى ، فرض كن خودت در آن تابوت هستى و التماس مى كنى كه خدايا! مرا به دنيا برگردان ، و تصوّر كن اكنون خداوند تو را برگردانده است ، پس بيانديش چه بايد بكنى .(٢٧٧)

پيام هاى دردناك پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: هنگامى كه افراد كافر و دشمن خدا مى ميرند و به سوى گورستان روانه مى شوند، به اطرافيان خود پيام ها ونداهايى را مى دهند. (پيام هايى كه گوش ملكوتى براى شنيدنش لازم است و امثال ما كه نمى توانيم بشنويم ، بايد پاى سخن پيامبر واهل بيت او عليهم‌السلام بنشينيم تا براى ما بيان نمايند).

آن شخص كافر به اطرافيان خود مى گويد:

من از شيطان گول خوردم ، اودر قالب خيرخواهى وجلوه گرى مرا گمراه كرد.

من از دنيا گول خوردم ، به او دل بستم و اطمينان كردم و از خدا غافل شدم .

من از آدم هاى دوست نما گول خوردم ، آنان مرا رها و خوار كردند.

من از فرزندانم گول خوردم كه براى خوشى آنان دين ودنيايم را تباه كردم .

من از ثروتم گول خوردم و در حق خدا و مردم بخل نموده و انفاق نكردم .

و اكنون من از مدّت طولانى قبر رنج مى برم و ناله ها دارم ... .

قبر، خانه تنگ ، تاريك و وحشتناك است ... .

و در پايان مى گويد: واحَسرَتاه عَلى ما فَرَّطْتُ فِى جَنْبِ اللّه ... اى واى بر من ! حسرت بر من ، بخاطر آن سهل انگارى هايى كه در راه خدا كرده ام ...(٢٧٨)

در حديث ديگرى از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين مى خوانيم :

سوگند به آن قدرتى كه جان محمّد در دست اوست ! اگر مردم جايگاه مردگان را مشاهده مى كردند و گفتارشان را مى شنيدند، او را رها كرده و به حال خودشان اشك ها مى ريختند. زيرا روح آن مرده از بالاى جنازه اش فرياد مى زند و مى گويد: اى اهل و فرزندانم ! دنيا شما را بازى ندهد، همان گونه كه مرا بازى داد، تمام اموالى كه در طول زندگى از حلال و حرام جمع كردم ، براى ديگران گذاردم كه لذّتش براى ديگران و عقاب و مسئوليّتش براى من است . پس از آنچه بر سر من آمده بترسيد و عبرت بگيريد.(٢٧٩)

# غسل ، كفن و دفن

امام رضاعليه‌السلام مى فرمايد: دليل غسل دادن به مردگان اين است كه هم از انواع مرضها و آلودگى هاى قبل از مرگ نظيف شوند و هم ملاقات با ملائكه و اهل آخرت بدون نظافت و طهارت سزاوار نيست .(٢٨٠)

در حديثى ديگرى آن حضرت فرمودند: كفن كردن ميّت براى آن است كه انسان هنگام ملاقات با خداوند، از يك نوع پاكى و نظافت ظاهرى برخوردار باشد و بدن و عورتش پيدا نشود و قيافه برگشته و وحشت آور او بر ناظران پنهان باشد، زيرا ديدن قيافه بدون كفن مرده ، سبب قساوت قلب مى شود. از همه اينها گذشته ، علاقه بينندگان به او محفوظ مى ماند و به او و وصيّت هاى او احترام مى گذارند، ولى اگر مرده بدون كفن باشد، ناظران به صورت يك مردارى پست به او نگريسته و ديگر مقام و شخصيّت و ارزش انسانى براى او و اهداف و وصاياى او قائل نمى شوند.(٢٨١) و اين توهين به مقام مؤ من است .

در روايات سفارش شده است كه پارچه كفن بهتر است همان پارچه و لباسى باشد كه در ايّام حج به عنوان لباس احرام يا در نماز جمعه و ساير عبادت ها مورد استفاده قرار گرفته است .(٢٨٢)

همچنين سفارش شده كه انسان كفن خود را آماده كرده وگاهى به آن نگاه كند تا هم از غفلت بيرون آيد و هم اجر و پاداش ببرد. چنانكه امام صادق عليه‌السلام فرمود: مَن كانَ كَفَنُهُ مَعَه فى بَيتِه لَم يُكتَبْ مِنَ الغافِلِينَ و كانَ ماءجُورا كُلّما نَظَرَ اِلَيهِ(٢٨٣) هر كس كفن خود را در خانه اش داشته باشد، از غافلان نوشته نمى شود و با هر نگاهى كه به آن بياندازد، اجر و پاداش مى برد.

امام رضاعليه‌السلام فرمودند: فلسفه و دليل دفن ميّت آن است كه مردم از بد بويى و فساد و تغيير قيافه مرده ناراحت نشوند، زيرا اگر بدن مرده را دفن نكنند، بدن فاسد شده و باعث شادى دشمنان وناراحتى دوستانش مى شود.(٢٨٤)

# برزخ بقاى روح

دليل عقلى و آيات و روايات همه گواهى مى دهند كه با مردن و پوسيده شدن جسد، لطمه اى به روح وارد نمى شود، بلكه روح ما همچنان باقى است و براى خود استقلال و اصالت دارد. زيرا شخصيّت ما با روح و جان ماست ، نه با بدن و جسد ما. بنابراين اگر يك سيلى در سن ده سالگى به شخصى زده و فرار كرديم آن شخص حتّى اگر ما را در سن هفتاد سالگى پيدا كند، تقاضاى انتقام دارد، هر چند به ديد مادّى خود به او بگوييم : آن سلول هاى دستى كه به صورت شما خورده مربوط به شصت سال پيش است و تاكنون بيش از ده مرتبه تمام آن سلولها عوض شده است ، پس تقاضاى قصاص و انتقام بى مورد است . او در پاسخ ما مى گويد: من كار به جسد و سلول تو ندارم ، تو همان شخصى هستى كه به من سيلى زدى .

اين مثال نشانه آن است كه شخصيّت انسان با تغيير جسم عوض نمى شود، همانند كسى كه با ماشينى سرقت كند و سپس لباس و ماشين خود را عوض كند و پا به فرار بگذارد، هنگام دستگيرى نمى تواند بگويد: ماشين و لباسم عوض شده پس من آن سارق نيستم .

گاهى با جملاتى كه درباره خودمان مى گوييم ، بطور ناخودآگاه اقرار به بقاى روح داريم ، مثلاً در سن پيرى مى گوييم : من در بچگى زياد شرور بودم ، در صورتى كه بدن ما هر چند سال يكبار عوض مى شود، ولى احساس وجدانى ما هيچ عوض نمى شود و ما واقعاً در پيرى خودمان را همان شخص اوّل كودكى مى دانيم و عوض شدن بدن در من بودن من تغييرى نمى دهد.

دليل ديگر آنكه : گاهى سالها پس از مرگ شخصى در حالى كه مى دانيم طبيعتا جسدش در قبر پوسيده شده و از بين رفته است ، ولى او در قالبى سالم به خواب ما مى آيد و مطالب واقعيّت دارى را به ما مى گويد كه بعد از بررسى مى فهميم مو به مو حقيقت دارد و يا گاهى از آينده خبرهايى مى دهد كه بدون كم و زياد واقع مى شود، اين خواب ها كم نيست و نشان ديگرى است كه فعاليّت و آگاهى روح با مردن و پوسيده شدن جسد كارى ندارد، يعنى روح اسير اين بدن نيست ، هنگامى كه اين بدن سالم بود با آن كار مى كرد و زمانى كه متلاشى شد آن روح با كمال استقلال ، بدن ديگرى نظير همين بدن براى خود پيدا مى كند و به آن متّصل مى شود وبه فعاليّت خود ادامه مى دهد.(٢٨٥)

قرآن و روايات نيز عوارض و آفات را براى جسم انسان مى دانند، نه روح او. قرآن در مواردى كه از مردن سخن به ميان آورده ، واژه تَوِفّى را بكار برده كه به معناى گرفتن و دريافت كردن بدون كم و كاست است .( مثلاً اللّه يَتَوفّى الاَنفُسَ حِينَ مَوتِها)(٢٨٦) يعنى خداوند انسان را به هنگام مرگ به تمام شخصيّت و واقعيّتش تحويل مى گيرد و يا آيه (يَتَوَفّاكم مَلَكُ المَوت) (٢٨٧) فرشته ماءمور گرفتن جانها بدون كم و كاست جان شما را تحويل مى گيرد.

در قرآن در باره روح و جان ، چهارده مرتبه تعبير تحويل مى گيريم و تحويل مى گيرد آمده است كه تحويل گرفتن ، نشانه باقى و ثابت بودن روح است . چون جسم و جسد وارد خاك شده و مى پوسد.

دليل ديگر قرآنى بر بقاى روح ، آيات فروانى است كه شامل درود و تحيّت بر مردگان است ، از جمله :

(سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِى العالَمِين )(٢٨٨) سلام بر نوح در طول تاريخ و در ميان همه نسل ها و امّت ها.

(سَلامٌ عَلى اِبراهِيمَ )(٢٨٩) سلام بر ابراهيم .

(سَلامٌ عَلى موسى و هارونَ ) (٢٩٠) سلام بر موسى و هارون .

همچنين روايات متعدّدى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم عليهم‌السلام در زمينه هاى گوناگون بيانگر آن است كه روح انسان با مردن نيست نمى شود، بلكه زنده و باقى و مورد خطاب و لطف الهى يا قهر او قرار مى گيرد كه به چند نمونه از آنها اشاره مى كنيم :

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گاهى به قبرستان آمده و با مردگان سخن مى گفتند.

در حديث مى خوانيم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با دست مبارك خود فاطمه بنت اسد مادر حضرت على عليهما‌السلام را به خاك سپرده و به او تلقين فرمودند.

اساساً روايات تلقين به ميّت ، خود نشانه بقا و درك روح اوست .

جسد كافرانى كه در جنگ بدر هلاك شده بودند، به چاهى انداخته شد و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالاى چاه آنها را صدا زد و با ايشان گفتگو كرد، از آن حضرت پرسيدند: مگر آنها مى شنوند؟ فرمود: شما از آنها شنواتر نيستيد!

حضرت على عليه‌السلام به هنگام دفن رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فاطمه زهرا عليها‌السلام با آنان گفتگو مى كرد.

حضرت على عليه‌السلام در پايان جنگ جمل جسد كعب بن احبار را بلند كرده و با او سخن مى گفت . گفتند: مگر مى شنود؟ فرمود: بله .(٢٩١) در روايات بسيارى آمده است كه ارواح مردگان حتّى صداى پاى تشييع كننده ها را مى شنوند و گاه و بى گاه به اهل و خانه خود توجّه و عنايت دارند و از گناه وارثان رنج مى برند و از كارهاى نيك آنان خرسند مى شوند و در انتظار خيرات آنان هستند.

به علاوه در روايات متعدّدى وارد شده كه رهبران معصوم ما در قبرستان حاضر مى شدند و به اهل قبور سلام كرده و با آنها حرف مى زدند و از آنان سؤ ال مى كردند و به ما نيز سفارش مى كردند كه همان سلام ها را در ورود به قبرستان و با اهل قبور داشته باشيم .(٢٩٢)

مجموع همه آيات و روايات اين سخن را تاءييد مى كند كه با مردن و فناى جسم و جسد انسان ، روح از بين نمى رود و همچنان باقى است و عوارض و آفات جسم ، شامل روح نمى شود.

وجود عالم برزخ قرآن در اين باره مى فرمايد:( وَمِن وَرائِهِم بَرزَخٌ اِلى يَومِ يُبعَثُونَ )(٢٩٣) و از پى آنان تا روزى كه مبعوث شوند، فاصله اى (برزخ ) است .

مراد از عالم برزخ ، عالم قبر است ، عالمى كه انسان در آن يك نوع زندگى خاصّى تا قيامت دارد. اين حقيقت را در آيات قرآن و روايات بسيارى از شيعه و سنّى مى توان مشاهده كرد.(٢٩٤)

برزخ ، دورانى است ميان زندگى دنيا و زندگى آخرت ، دورانى براى مؤ منان و نيكوكاران رهايى از قفس بدن است و براى گناهكاران بس وحشت زا و دلهره آور مى باشد. امام صادق عليه‌السلام فرمود: واللّه ما اءخافُ عَلَيكُم الاّ الْبَرزَخَ و امّا اِذا صارَ الاَمرُ اِلينَا فَنَحنُ اَولى بِكُم به خدا سوگند من جز از حوادث تلخ برزخ ترس ديگرى براى شما ندارم ، زيرا در قيامت ما به شما سزاوارتريم و در آن مرحله ما مى توانيم شما را مشمول شفاعت خودمان كنيم .

آيات متعدّدى در قرآن اوضاع عالم برزخ را بيان مى كند، از جمله آيه ٤٦ سوره غافر كه علامه طباطبائى قدّس سرّه مى فرمايد: آيه به روشنى بر وضع مجرمان در برزخ دلالت مى كند.(٢٩٥) (النّارُ يُعرِضُونَ عَلَيها غُدُوّاً وَ عَشِيّاً وَ يَومَ تَقومُ السّاعَةُ اَدخِلوا آلَفِرعَونَ اءشَدَّ العَذابِ) فرعونيان در هر بامداد و شامگاه بر آتش عرضه مى شوند (و اين سهميه برزخ آن طاغوتيان است و سهم قيامت آنان جمله بعد است كه مى فرمايد:) و آنگاه كه قيامت به پا شود گفته مى شود كه اين فرعونيان را در شديدترين عذاب داخل كنيد.

همان گونه كه مشاهده مى كنيد در شكنجه گاه برزخ عرضه آتش است ، ولى در قيامت ورود در آتش مى باشد. به علاوه امام صادق عليه‌السلام فرمودند: در قيامت عذاب دائمى است و اگر در آيه عرضه آتش در صبح و شب بيان شده ، مربوط به عذاب در برزخ است .(٢٩٦)

و در سوره نوح مى خوانيم :( اُغرِقُوا فَاُدخِلُوا نارا)(٢٩٧) قوم نوح بخاطر خطاهاى زيادى كه داشتند غرق شدند.

مرحوم علاّمه طباطبائى در تفسير اين آيه مى فرمايد: مراد از داخل آتش شدن ، همان آتشى است كه در برزخ است .(٢٩٨)

نكته جالبى كه در اين آيه است آنكه مساءله غرق و آتش در كنار هم آمده است ، آرى اين بدن ها غرق در آب هستند، ولى روح در قالب ديگر در آتش است . همانند كسى كه با اين بدن در فضاى بسيار بزرگى مى خوابد، ولى در عالم خواب و رؤ يا او را در جاى بسيار تنگى فشار مى دهند.

آياتى كه در باره شهدا مى فرمايد: گمان نكنيد كسانى را كه در راه خدا كشته مى شوند مرده اند، بلكه زنده هستند و شادى كنان از نعمت هاى الهى بهره مند مى شوند،(٢٩٩) اين آيات دلالت بر زندگى بعد از مرگ آنان دارد.

در روايات مى خوانيم : گناهكاران همين كه عذاب برزخ را مشاهد مى كنند مى گويند:( رَبَّنا لا تَقُم لَنا السّاعَةَ) (٣٠٠) خدايا! قيامت را براى ما بر پا مكن .

# زندگى برزخى

از آنجايى كه شناخت و دستيابى به عالم برزخ و چگونگى زندگى در آن از توان و علم ما خارج است ، به سراغ آيات و روايات در اين باره مى رويم . البتّه قبل از ورود به بحث ، توجّه به مقدّمه اى لازم است و آن اينكه :

انسان داراى دو بدن است ؛ يكى بدن سنگين و ديگرى بدن سبك ، بدن سنگين همين بدنى است كه در بيدارى با هم زندگى مى كنيم و نياز به غذا و پوشاك دارد و بدن سبك آن بدنى است كه در عالم خواب داريم كه گاهى با هم گفتگو و برخورد داريم .

امّا چرا به آن بدن سبك مى گوييم ؟ زيرا گاهى در دو دقيقه خواب رفتن ، بدن انسان از اين سمت كره زمين به سمت ديگر آن مى رود، در اقيانوس ها شنا مى كند و يا در آسمان ها پرواز مى كند و...، در صورتى كه آن مسافت را اگر بخواهد در بيدارى طى كند، ساعت ها بايد در هواپيما بماند و هرگز در هوا پرواز نمى كند و يا چه بسا اصلاً شنا بلد نباشد. بنابراين ما آن بدن را بدن سبك مى ناميم .

همانند عالم خواب و بيدارى ، در دنيا نيز با جسم وبدن مادى زندگى مى كنيم ، ولى در عالم قبر و برزخ با آن بدن سبك زندگى خواهيم كرد تا اينكه روز قيامت به پا شود و دوباره از ذرّات پوسيده و پراكنده بدن ما، بدن سنگين تشكيل شود و روح بدان برگردد.

# تشبيه خواب و بيدارى و مرگ به رانندگى

گاهى راننده از ماشين بيرون مى آيد و موقّتاً سوار ماشين ديگرى مى شود، ولى موتور و چراغ ماشين اوّل را روشن مى گذارد، در خواب هم راننده اصلى كه همان روح است ، از بدن سنگينى كه در اين منطقه به خواب رفته خارج شده و به بدن ديگرى تعلّق مى گيرد و كارهايى نيز انجام مى دهد، ولى قلب انسان كه همان موتور مى باشد روشن است .

گاهى راننده ماشين را خاموش مى كند و بيرون آمده و سوار ماشين ديگرى مى شود، همانند مرگ كه راننده اصلى (روح ) از بدن خارج و تمام موتور و چراغ (قلب و تنّفس و معده و...) را نيز خاموش مى كند.

آرى هم در خواب و هم در مرگ ، روح ما از اين بدن هجرت مى كند، امّا در خواب ، دوباره روح به بدن بر مى گردد، ولى در مرگ ، روح ديگر به آن بدن برنمى گردد تا روز قيامت .

بنابراين زندگى عالم برزخ مانند زندگى در عالم خواب است ، انواع شادى ها و غم ها، لذّت ها و شكنجه ها را ما در عالم خواب داريم ، همان گونه كه در بيدارى داريم . در برزخ انسان با يك بدن لطيف و سبك و به قول روايات متعدّد(٣٠١) انسان در بدنى همانند بدن دنيايى خود زندگى مى كند.( فِى صُورَةٍ كَصُورَتِه) (٣٠٢) در بدنى همانند همين بدن دنيايى ، كه اگر اهل طاعت بوده از لذّت هاى مادّى و معنوى بهره مند مى گردد و اگر اهل گناه و كفر بوده از انواع عذاب ها مى چشد.

در خواب با بدنى هجرت مى كنيم كه همانند همين بدن سنگين است ، زندگى در برزخ نيز در قالب و كالبدى همانند همين قالب و بدن دنيايى است . چنانكه در حديث مى خوانيم : فِى قالِبٍ كقالِبِه فِى الدّنيا(٣٠٣) يا كَهيئَةِ الاَجسادِ(٣٠٤) زندگى در آن عالم در قالبى است همانند بدن دنيايى كه در اصطلاح به آن بدن ، قالب مثالى مى گويند.

بنابراين در برزخ هم عذاب و فشار قبر و هم شادى ها همه با قالب مثالى و بدن سبك صورت مى گيرد و لذا اگر مرده اى را سوزاندند و خاكسترش را به باد دادند، يا مرده اى را درّنده اى خورد و يا به دريا انداختند و اصلاً براى او قبرى نبود، باز هم فشار و عذاب قبر يا لذّت و شادى خواهد داشت ، چون اين امور مربوط به روح و آن بدن سبك و لطيف است .

ممكن است شما براى بدن سنگينى كه به خواب رفته انواع رختخواب هاى نرم و گرم و لطيف را آماده كنيد، ولى آن شخص در عالم خواب خود را در آتش و يا شديدترين ناگوارى ها ببيند، امّا شما كه بدن سنگين او را مشاهده مى كنيد خيال مى كنيد آرام و راحت است . البتّه تمام اين مثال ها و تشبيهات ، مربوط به عالم برزخ است و حساب قيامت از حساب برزخ جداست .

مرحوم مجلسى مى فرمايد: مساءله بدن سبك و قالب مثالى در برزخ ، در روايات معتبر بسيارى آمده است .(٣٠٥)

سؤ ال قبر امام صادق عليه‌السلام فرمود: مَن اَنكَرَ ثَلاثَةَ اَشياء فَلَيسَ مِن شِيعَتِنا: اَلمِعراجَ وَ المَساءلَةَ فِى القَبرِ وَ الشّفاعَةَ(٣٠٦) هر كه سه چيز را منكر شود، شيعه و پيرو ما نيست : يكى معراج پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، دوّم سؤ ال در قبر و سوّم شفاعت اولياى خدا در روز قيامت است .

مرحوم علاّمه طباطبائى مى فرمايد: انسان در زندگىِ برزخى ، شبيه كسى است كه در دنيا براى رسيدگى اعمالى كه از او سرزده به يك سازمان قضايى احضار و مورد بازجويى و بازپرسى قرار گرفته است و پرونده اش تكميل و در انتظار محاكمه در بازداشت بسر مى برد تا موعد مقرّر فرارسد.(٣٠٧)

از چه مى پرسند؟ امام زين العابدين عليه‌السلام در هر جمعه كه در مسجدالنبى مردم را موعظه مى فرمود، ضمن بياناتشان مواردى را كه انسان در قبر مورد سؤ ال قرار مى گيرد برشمرده و به مردم هشدار مى دادند. از جمله :

١ - اوّلين سؤ ال آن دو فرشته نكير و منكر اين است كه آيا خدا را پرستش مى كردى يا مشرك بودى ؟

٢- از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مكتب و دين و كتاب سؤ ال مى كنند.

٣ - از رهبرى و ولايت مى پرسند كه كدام رهبر (حق يا باطل ) را تقويت و يا تضعيف مى كردى ؟

٤ - از عمر مى پرسند كه در چه راهى صرف كردى ؟

٥ - از مال و درآمدها مى پرسند كه از چه راهى بدست آوردى و در چه راهى مصرف نمودى ؟

سپس امام سجادعليه‌السلام مى فرمودند: خودتان رابراى پاسخگويى به سؤ الات شبِ اوّل قبر آماده نماييد.(٣٠٨)

در روايات ديگرى آمده است كه از دوستى و دوستان هم مى پرسند كه با چه كسى دوست بودى ؟(٣٠٩)

در بعضى روايات مى خوانيم كه در سؤ الات عالم برزخ ، ريشه و دليل عقائد را نيز مى پرسند كه آيا استدلالى بوده است يا تقليدى ؟(٣١٠)

از چه كسى مى پرسند؟ در روايات مى خوانيم : سؤ ال در قبر، تنها از كسانى است كه در درجه والايى از ايمان يا درجه نازلى از كفر باشند، يعنى از كسانى كه حقّاً مؤ من و يا حقّاً كافرند، امّا انسان هاى معمولى در برزخ رها هستند تا روز قيامت فرا رسد.(٣١١)

لذّت يا عذاب در قبر در روايات متعدد آمده است كه بعد از بازجويى ، به نيكوكاران با ايمان گفته مى شود: بخوابيد خوابيدنى كه خوابِ وحشتناك هم در آن نمى بينيد،(٣١٢) خوابى كه انواع كاميابى ها در آن باشد،(٣١٣) و تعبيرات متعدّد ديگرى كه مضمون همه آنها يك نوع استراحت آرام و لذّت بخش است .

امام صادق عليه‌السلام در تفسير آيه :( فاَمّا اِن كانَ مِنَ المُقرّبِينَ فَرَوحٌ وَ رَيحانٌ و جَنَّةُ نَعِيمٌ و اءمّا اِن كانَ مِنَ المُكذّبينَ الضّالِّينَ فَنُزُلٌ مِن حَمِيمٍ و تَصلِيَةُ جَحِيمٍ)(٣١٤) فرمودند: اگر انسانى كه از دنيا رفته از افراد خوب و آبرومند درگاه خدا باشد، پس در رحمت و وسعت و راحتى فَرَوحٌ و رزق رَيحان به سر مى برد. اين پاداش مربوط به برزخ است ، ولى پذيرايى در قيامت جمله بعد است كه مى فرمايد:و جَنّةُ نَعيم بهشت پرنعمت است ، ولى اگر آن شخصى كه از دنيا رفته از كافران لجوجى باشد كه هر حقيقتى را تكذيب مى كنند، وسيله پذيرايى آنها در برزخ آبهاى بسيار داغ( فَنُزُلٌ مِن حَمِيم) و در قيامت هم ورود در آتش دوزخ (وتَصلِيَةُ جَحِيم )خواهد بود.(٣١٥)

در نامه حضرت على عليه‌السلام به فرزندش مى فرمايد: و القَبرُ رَوْضَةٌ مِن رياضِ الجَنّةِ اءو حُفرَةٌ مِن حُفَرِ النّارَ(٣١٦) قبر يا بوستانى از باغهاى بهشت و يا گودالى از گودال هاى آتش دوزخ است .

در بعضى از روايات مى خوانيم كه به انسان مؤ من در عالم برزخ جايگاه بهشتى او را نشان مى دهند و بدين وسيله او را شاد مى نمايند.(٣١٧)

مرحوم مجلسى قدّس سرّه در جلد ٦ بحار بعد از نقل ١٢٨ حديث ، جمع بندى نموده و مى فرمايد: ثواب و عذاب برزخ مورد اتّفاق امّت اسلامى است و روايات از شيعه و سنّى در اين زمينه متواتر است ، سپس عقيده مرحوم خواجه نصيرالدين طوسى و علامه حلّى و شيخ مفيد را در حتمى بودن مساءله عذاب و ثواب قبر بيان فرموده است .

بنابراين مساءله عذاب و ثواب در قبر محال نيست و هر مساءله ممكنى را همين كه گوينده اى راستگو تصديق كرد ما هم بايد قبول كنيم تا چه رسد به اينكه گوينده و خبر دهنده ، آفريدگار جهان و پيامبران و امامان معصوم عليهم‌السلام باشند آن هم در موردى كه موضوع از عالم ديگر باشد.

ياران برزخى در روايات مى خوانيم : بعضى از اعمال انسان مانند نماز، زكات ، حج و روزه و همچنين علاقه هاى قلبى و روابط سياسى انسان (ولايت و رهبرى ) در قيافه هاى بسيار زيبا نزد انسان حاضر شده و مى گويند: ما همان اعمال صالح تو هستيم ، و بدين وسيله انسان را در عالم برزخ شاد مى نمايند.(٣١٨) امّا اگر كافر بميرد، انواع تاريكى ها،فشارها، شياطين و گزندگان همدم او هستند.(٣١٩)

حالات برزخيان با توجه به اينكه پس از جان دادن و در قبر عالم برزخ انسان شروع مى شود، آيا زنده ها مى توانند حالات برزخيان را احساس نمايند؟

در پاسخ مى گوييم : خدايى كه آتش را در دل چوب و درخت مخفى مى كند، مى تواند عذاب قبر را هم در دنياى برزخ از چشم ما مخفى نمايد.

خدايى كه جبرئيل را نزد پيامبرش مى فرستد ومردم او را مشاهده نمى كنند، مى تواند دو فرشته هم براى سؤ ال و عذاب قبر بفرستد و مردم آنها را نبينند.

همان گونه كه انسان در خواب با كاوسى بد زجر مى كشد و مثلا مار و عقرب هايى او را مى گزند و او ناله ها مى زند، ولى ما چيزى در كنار او نمى بينيم و در ظاهر او را آرام مى يابيم ، امورى نيز كه در برزخ مى گذرد چنين است ، يعنى از چشم مادّى ما پنهان است .

# گوشه اى از عوامل عذاب برزخى

در روايات عوامل متعددى براى عذاب برزخى برشمرده شده است از جمله :

١ - سبك شمردن نماز.

٢ - يارى نكردن ضعيفان .

در حديث مى خوانيم كه حتّى بعضى از مردان خدا در برزخ گرفتار مى شوند و همين كه ماءموران برزخ بنا دارند او را تازيانه بزنند، التماس مى كند تا اينكه به يك تازيانه حاضر مى شود. آنها مى گويند: دليل اين تازيانه آن است كه تو يك روز نماز را سبك شمرده و بدون وضو خواندى و همچنين از كنار ضعيفى گذشتى و او را يارى نكردى . آنگاه يك ضربه به او مى زنند كه با آن ضربه ، قبرش در هاله اى از آتش قرار مى گيرد.(٣٢٠)

٣ - غيبت . در حديثى مى خوانيم : يك سوّم عذاب قبر بخاطر غيبت است .(٣٢١)

٤ - سخن چينى .

٥ - بى پروايى در نجاسات .

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: عذاب قبر بخاطر سخن چينى و اجتناب نكردن از ترشحّات نجاست و بول است .

٦ - نافرمانى و كناره گيرى از خانواده و دورى از همسر خود و پاسخ مثبت ندادن به خواسته هاى طبيعى او.(٣٢٢)

٧ - بداخلاقى با خانواده .

سعدبن معاذ يكى از ياران بسيار خوب پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، همين كه از دنيا رفت و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با خبر شد، حضرت بدون لباس رسمى (بدون عبا و كفش ) همراه ياران براى انجام مراسم او حركت كردند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور دادند او را غسل دهند و خودشان ايستادند تا غسل تمام شد، گوشه جنازه سعد را گرفتند تا به محل دفن او رسيدند، آن حضرت شخصا بدن سعد را گرفت و داخل قبر گذاشت و قبر را با خاك و گل با همكارى ياران بسيار محكم مسدود كردند و سپس خاك ريختند تا قبر با زمين مساوى شد.

آنگاه فرمودند: من مى دانم بدن و كفن او مى پوسد، ولى خداوند دوست دارد انسان هر كارى را انجام مى دهد، محكم كارى كرده و درست انجام دهد و سرهم بندى نكند، لذا من لحد را محكم ساختم .

مادر سعد همين كه محبّت و توجّه پيامبر در تشييع جنازه و دفن و ساير مراسم را مشاهده كرد، گفت : اى فرزندم ! بهشت بر تو گوارا باد.

در اين لحظه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى مادر عجله نكن و بهشت را براى او حتمى و قطعى ندان ، فرزند تو بخاطر بد اخلاقى كه در خانه با همسرش داشت ، الان كه دفن شد به فشار قبر گرفتار گرديد.(٣٢٣)

آرى ، امثال سعد هم با آن مقام معنوى كه دارند و كارشان به جايى مى رسد كه پيامبر مى فرمايد: چون ملائكه را پابرهنه در تشييع جنازه او ديدم من هم با سر و پاى برهنه آمدم ، گاهى بخاطر يك سرى نقاط ضعف كه در زندگى خود دارند، گرفتار عذاب و تنبيه مى شوند.

از اين حديث جالب چند درس گرفته مى شود:

١ - بزرگ ترين شخصيّت عالم هستى ، در تشييع جنازه مؤ منى شركت مى كند.

٢ - ملائكه خدا به احترام وفات مؤ من ، به زمين نازل شده و در مراسم تشييع جنازه و دفن او شركت مى نمايند.

٣ - پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: در هر كارى حتّى خاك كردن مردگان ، محكم كارى كنيد.

٤ - زود شخصى را بهشتى يا جهنمى ندانيم .

٥ - در فرهنگ اسلامى يك نوع ارتباط بسيار عميقى بين اعمال و رفتار انسان با ديگران و سرنوشت او ديده مى شود به طورى كه در فشار گذاردن و ناراحت كردن همسر و خانواده در دنيا، سبب فشار و ناراحتى انسان در عالم برزخ مى شود.

٦ - اخلاق مرد و چگونگى برخورد او با خانواده در خانه به قدرى مهم است كه جزاى بد اخلاقى آن حتّى با نزول فرشتگان و توجه خاص رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قابل جبران نيست .

٧ - مبادا با يك سرى برنامه هاى به ظاهر خداپسند و پيامبر پسند و مردم پسند به خود مطمئن شويم ، بلكه بايد هر لحظه در دل خود هراس و بيم داشته باشيم كه ممكن است در لابلاى برخوردها و رفتارها، از ما اعمالى سرزند كه بزرگ ترين عبادت ها نتواند ما را از مهلكه آن برهاند.

# عذاب برزخى مؤ منان

بعضى از مؤ منان در برزخ عذاب مى شوند تا در روز قيامت از هر جهت پاك و پاكيزه و دور از هر گونه كيفرى به بهشت بروند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ضَغطَةُ القَبرِ لِلمُؤ مِنِ كَفّارَةٌ لِما كانَ مِنه مِن تَضيِيعِ النِّعَم (٣٢٤) فشار قبر براى افراد باايمان ، كفّاره گناه اسراف و ضايع كردن نعمت هايى است كه انجام داده است .

گوشه اى از عوامل رفاه و سعادت برزخى ١ - شهادت در راه خدا.

قرآن مى فرمايد:( وَ لاتَحسَبنَّ الَّذِينَ قُتِلوا فِى سَبيلِ اللّهِ اَمواتا بَل اَحياءٌ عِندَ رَبّهِم يُرزَقُون) (٣٢٥) گمان نبريد كسانى كه در راه خدا شهيد مى شوند مرده اند، بلكه نزد خداوند زندگانى هستند كه روزى داده مى شوند.

البتّه اين پاداشها تنها مخصوص شهيدان در جبهه نيست ، زيرا در حديثى امام صادق عليه‌السلام فرمود: اِنّ المَيّتِ مِنكُم عَلى هَذا الاَمرِ شَهِيدٌ قُلتُ: واِن ماتَ عَلى فِراشِه ؟ قال : و اِن ماتَ عَلى فِراشِه حىُّ عِندَ رَبِّه يُرزَقُ همانا اگر كسى از شما با بودن در رهبرى معصوم از دنيا برود، به منزله شهيد است . از حضرت پرسيدند: گرچه در بستر و رختخواب بميرد؟ امام فرمود: بله ، اگر چه در بستر بميرد شهيد و زنده است و نزد خداوند از روزهاى برزخى كامياب مى شود.(٣٢٦)

بنابراين ادامه دادن به راه صحيح و ولايت و پيروى دائمى از امام معصوم و گول حوادث تلخ و شيرين را نخوردن و استقامت كردن در برابر خطوط انحرافى ، خود يك نوع شهادت است ، زيرا شهيد براى پايدارى هدف جان مى دهد و او هم با استقامت و پايدارى در راه هدف ، جان داده است .

٢ - تبليغ دين و آگاه نمودن مردم .

حضرت على عليه‌السلام فرمود: مَن قَوّى مِسكِيناً فى دِينِه ضَعيفاً فى مَعرِفَتِه على ناصِبٍ مخالفٍ فَاَفحَمَه لَقَّنَه اللّهُ يَومَ يُدلى فى قَبرِه ... يَتَحوَّلُ عَلَيهِ قَبرُهُ اءنزَهَ رياضَ الجَنّةِ(٣٢٧) كسى كه افراد مستضعف فكرى را تقويت نمايد و آنها را در برابر مخالفان ما به اسلحه استدلال و بيان مجهّز كند، در برزخ مورد لطف مخصوص خداوند قرار مى گيرد و آن لطف الهى همان تلقين معارف حقّه در قبر است . (جايى كه دست انسان از همه چيز كوتاه است ،) و خداوند قبر او را به صورت بهترين باغ هاى بهشتى در مى آورد.

آرى ، او در زندگى با استدلال و برهان ، عقائد و دستورات دينى را تبليغ و تفهيم اين و آن مى كرد، خداوند هم در جايى بس حسّاس و خطرناك و بدور از همه چيز و همه كس و تنها، عقائد حقّه را به او تلقين مى فرمايد. زيرا پاداش احسان و نيكى جز احسان نيست .( هل جَزاءُ الاِحسانِ الا الاِحسانُ) (٣٢٨)

٣ - مردن در شب و روز جمعه .

طبق بعضى روايات خداوند به احترام شب جمعه و روز جمعه كه ايام شريفى است ، هر گاه كسى در آن شب و روز از دنيا برود مورد لطف قرار داده و عذاب قبر را از او برمى دارد.(٣٢٩)

٤ - اهتمام به نماز و ركوع .

امام باقرعليه‌السلام فرمود: مَن اءتَمَّ رُكوعَهُ لم يُدخِلْهُ وَحشَةَ القَبرِ(٣٣٠) هر كه در نمازش ركوع را درست انجام داده و عجله نكند و توجّه قلبى داشته باشد، خداوند او را از ترس و وحشت در قبر دور مى دارد.

٥ - ولايت و محبّت پيامبر و اهل بيت عليهم‌السلام .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: حُبّى وَ حُبِّ اءهل بيتِى نافِعٌ فى سَبعَة مَواطِنَ اَهوالهُنَّ عَظِيمَة : عِندَ الوَفاةِ و فِى القَبرِ و عِندَ النُّشورِ و عِندَ الكِتابِ و عِندَ الحِسابِ و عِند المِيزانِ و عِندَ الصِّراطِ(٣٣١) محبّت وعلاقه به من و اهل بيتم در هفت جاى بسيار هولناك ، كارساز و نجات بخش است :

الف : هنگام مرگ و حضور فرشته ماءمور قبض روح .

ب : در قبر و هنگام بازجويى در برابر فرشتگان مسئول برزخ .

ج : هنگام زنده شدن مردگان در قيامت .

د: هنگام دادن نامه اعمال و گشودن كتاب اعمال انسان در قيامت .

ه‍ : هنگام حساب و حضور در دادگاه عدل الهى .

و: هنگام سنجش افكار و اعمال با معيار و الگوهاى حق در آن روز.

ز: هنگام عبور از پل صراط.

٦ - صلوات بر محمّد و آل محمّد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: صلوات بر من ، سبب نورانيّت قبر مى شود.(٣٣٢)

٧ - زيارت امام حسين عليه‌السلام .

در روايات مى خوانيم : يكى از پاداشهايى كه خداوند به زائر قبر امام حسين عليه‌السلام مى دهد آن است كه از عذاب و فشارهاى قبر، او را نجات مى دهد.(٣٣٣)

٨ - پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: سه گروه از زنان عذاب قبر ندارند و در قيامت هم با حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام محشور مى شوند:

الف : زنى كه با فقر و تنگدستى شوهر خود بسازد.

ب : زنى كه با بد اخلاقى شوهر، صبر و بردبارى خود را از دست ندهد. (البتّه معناى اين جمله آزاد بودن مرد در رفتار و اخلاق بد نيست ، زيرا چنين مردان بداخلاقى در روايات ، به قهر و عذاب الهى تهديد شده اند).

ج : زنى كه مهريه خود را به شوهرش ببخشد.(٣٣٤) (و بدين وسيله يا بارى از دوش او برداشته و يا امكاناتى براى پيشرفت او تهيه كند.)

٩ - خيرات و هدايا.

يكى از عوامل سعادت و رفاه در برزخ ، هدايايى است كه از دنيا براى او فرستاده مى شود.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: مرده در قبر همچون انسانى است كه در حال غرق شدن است و هر لحظه به انتظار رسيدن كمكى است ، گاهى چشم به دعاى اين و آن دارد و همين كه مى بيند شخصى در حق او و براى نجات او دعاى خير و استغفارى كرد، از اينكه تمام دنيا را به او بدهند شادتر مى شود.

سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اِنّ هَدايَا الاَحياءِ لِلاَمواتِ اءلدّعاءُ والاِستِغفارُ(٣٣٥) از جمله هديه هايى كه مى توانند زنده ها براى مردگان بفرستند، دعا و استغفار براى آنان است .(٣٣٦)

در حديث ديگرى آن حضرت فرمودند: سخت ترين شب ها شب اوّل قبر است كه شما مى توانيد با صدقه دادن ، به مردگان خود ترحّم نماييد و اگر مالى براى صدقه نداشتيد، لااقل دو ركعت نماز بخوانيد و به روح او هديه كنيد.(٣٣٧)

از امام صادق عليه‌السلام پرسيدند: آيا مى توان براى مرده نماز خواند؟ فرمود: بله ، گاهى مرده در فشار است و بخاطر نمازى كه شما هديه او مى كنيد، در رفاه قرار مى گيرد و به او گفته مى شود كه اين تخفيف يا رفاه ، بخاطر نمازى است كه فلان برادر ايمانى براى تو هديه كرده است .

آنگاه حضرت فرمود: اِنّ المَيّتَ لَيَفرَحُ بِالتَّرَحُّمِ عَلَيهِ والاستِغفارِ لَه كما يَفرَحُ الحَىُّ بِالهَدِيَّةِ(٣٣٨) همان گونه كه زندگان با هدايا شاد مى شوند، اهلِ قبور و برزخيان نيز با ترحّم و استغفارى كه نسبت به آنان مى شود، شاد مى گردند.

در روايت ديگر مى خوانيم : هر گاه مسلمانى كار خيرى براى مرده اى انجام دهد، هم آن ميّت از آن بهره مند مى شود و هم كسى كه آن عمل را انجام داده مورد لطف قرار مى گيرد.(٣٣٩)

همچنين خداوند به خاطر اينكه فلان فرزند جادّه اى را براى مردم احداث و يا از يتيمى پذيرايى نموده است ، عذاب قبر را از پدرش برمى دارد.(٣٤٠)

# بهره بردارى از اعمال

حتّى پس از مرگ در روايات متعدّد مى خوانيم : انسان ، پس از مرگ و در عالم برزخ مى تواند از يك سرى كارهايى كه در زمان حيات و به دست خود انجام داده و يا تاءسيس كرده بهره مند شود، از جمله :

١ - فرزند صالحى كه به ياد والدين باشد و در حق آنان دعا واستغفار كند.

٢ - قرآن يا كتابى كه مورد استفاده ديگران قرار بگيرد.

٣ - چاه يا قنات آبى كه ايجاد كرده و مردم از آن بهره مند شوند.

٤ - درختى كه كاشته و مردم بعد از مرگش از آن استفاده مى نمايند.

٥ - تاءسيس يك نظام ، كار و راه خيرى كه بعد از مرگش مردم آن راه و خط و نظام را پذيرفته و در آن سير مى كنند.

٦ - اعمال صالح و خيرى كه به نيابت او انجام مى گيرد. مثلاً به نيابت از او به حج مى روند، يا روزه گرفته و يا انفاق و صدقه اى مى دهند.

٧ - اموالى را كه انسان وقف مى كند، تا مادامى كه آن موقوفات مورد بهره بردارى مردم است ، انسان در برزخ نيز استفاده مى كند.(٣٤١)

# زيارت قبور

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: زُرِ القُبُورَ تُذَكِّرُ بِهَا الا خرِةَ به قبرستان زيارت اهل قبور برويد تا ياد آخرت در شما زنده شود.

و در جمله ديگر فرمودند: زُورُوا مَوتاكُم فَسَلِّموا عَلَيهِم فَاِنّ لَكُم فِيهِم عِبرَةً(٣٤٢) به زيارت مردگان برويد و بر آنان درود و سلام بفرستيد، زيرا اين كار درس عبرتى براى شما مى شود.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: مَن زارَ قَبرَ اءبَوَيهِ اءو اَحدِهما فى كُلّ جُمُعَةٍ غُفِرَ لَه وكُتِبَ عِندَ اللّهِ بارّاً(٣٤٣) كسى كه در هر جمعه به زيارت قبر پدر ومادرش يا يكى از آنان برود، هم گناهش بخشيده مى شود و هم نزد خداوند فرزند نيكوكار به حساب مى آيد. همچنين مى خوانيم : دعا نزد قبر والدين مستجاب است .

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: هر كس قبر مرا زيارت كند، در قيامت ، شفاعت از او بر من واجب مى شود.

حضرت زهرا عليها‌السلام هفته اى يكبار به زيارت قبر حمزه و ساير شهدا مى رفت و براى آنها استغفار و طلب رحمت مى كرد.

امام رضاعليه‌السلام فرمود: اگر به هنگام زيارت قبر مؤ من هفت مرتبه سوره قدر خوانده شود، هم ميّت و هم كسى كه به زيارت او آمده مورد عفوّ و بخشش خداوند قرار مى گيرد.

و در روايات آمده است كه مردگان از زيارت شما مطلّع شده و شاد مى شوند و به شما علاقمند و ماءنوس مى شوند.(٣٤٤)

در آستانه قيامت و حضور در آن دميدن در صور در آستانه بر پايى قيامت ، تمام اهل زمين و آسمان ها مى ميرند. اين حقيقت را قرآن چنين بيان مى كند:( ونُفِخَ فِى الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِى السَّمواتِ ومَن فِى الاَرضِ الاّ مَن شاء اللّهُ ثُمّ نُفِخَ فِيهِ اُخرى فَاِذاهُم قِيامٌ يَنظُرونَ)(٣٤٥) در صور دميده مى شود، پس هر كس در آسمان ها و زمين است از صداى او جان مى دهد، جز آن كسى را كه خدا بخواهد.(٣٤٦) پس از مدّتى (كه خدا مى داند چقدر طول مى كشد) بار ديگر در صور دميده مى شود، ولى با آن صدا مردم زنده مى شوند و از قبرها برخاسته و در انتظار سرنوشت خود هستند.

البتّه دميدن اوّلِ صور كه خداوند با آن جان همه خلائق را مى گيرد تنها در يك آيه آمده ، ولى دميدن دوّم كه با آن جان ها به اجساد برمى گردد، در بيش از ده آيه آمده است .

مساءله دوبار دميده شدن در صور در احاديث شيعه و سنى نيز آمده است .

از امام مى پرسند فاصله ميان اين دو دميدن چقدر است ؟ امام فرمود: علم آن نزد خداوند است .

نظام آفرينش در آستانه قيامت در قرآن ده ها آيه آمده كه مى فرمايد: براى شروع قيامت اين نظام حاكم بر آسمان ها و زمين و ستارگان و درياها بهم خورده و به صورت نظام ديگرى كه مناسب با قيامت باشد در مى آيد.

ما نيز در اينجا آيات و رواياتى را بيان مى نماييم :

در آيات قرآن براى آفرينش آسمان ها و زمين مدّت معيّن قرار داده شده است ، آنجا كه مى فرمايد:( ما خَلَقنَا السّمواتِ والاَرضَ و ما بَينَهُما الاّ بِالحَقِّ واءجَلٍ مُسَمّى )(٣٤٧) ما آسمان ها و زمين و آنچه ميان آنهاست را نيافريديم مگر بر اساس حق ، آن هم براى مدّتى معيّن كه همان روز قيامت است .

در آن روز بساط آسمان در هم پيچيده شده و در زمين تغييرات اساسى داده مى شود، نه تنها زمين و آسمان بلكه خورشيد و ماه و ساير كرات هم براى هميشه در اين نظام نيستند و حركت و نظام آنها هم موقّت و تا مدّت معيّنى است كه بعد از پايان آن مدّت اءجل مُسَمّى ، بساط آنها بر چيده مى شود.( سخّر الشّمس و القَمَر كلُّ يَجرِى لاَجَلٍ مُسَمّى )(٣٤٨)

بنابراين قرآن از ابتدا موقّت بودن اين نظام را با عبارت اءجل مُسمّى به ما گوشزد كرده است و آن اءجل هنگامى است كه قيامت بر پاشود.

خوشبختانه پيش بينى هاى علمى كه براى آينده جهان و نظام موجود شده نيز تا مقدار زيادى در شعاع نظريّه وحى حركت مى كند، گرچه هر گاه نظريّه اى بر خلاف وحى باشد، بيش از يك حدس نيست كه دير يا زود توسط دانشمندان ديگر تكميل و يا تغيير پيدا كرده و به حقايق قرآن نزديك خواهد شد. زيرا هميشه نظريّه خالق و سازنده اشيا، بر ساير نظريّه ها مقدم است ، خدايى كه آسمان ها و زمين و كُرات ديگر را آفريده و گفته اش بر خاسته از علم بى نهايت اوست و هيچ گونه اشتباه ، انحراف ، خطا و تجديد نظر در ذات مقدّسش راه ندارد، بهتر مى داند تاريخ سرآمد و پايان كار آنها چه مدّتى است .

به هر حال برويم سراغ اوضاع طبيعت تا ببينيم سرنوشت آنها چيست ؟ و ابتدا از آسمان ها شروع مى كنيم :

# وضع آسمان ها

قرآن در باره آسمان ها مى فرمايد: سَبعَاً شِداداً(٣٤٩) ما هفت آسمان محكم را براى شما بنا كرديم و در جاى ديگر مى فرمايد:( سَبعَ سَمواتٍ طِباقا)(٣٥٠) ما هفت آسمان را به صورت طبقه طبقه روى هم آفريديم .

آسمان هايى كه به دست قدرت خدا از كجى ها و شكاف ها و ناموزونى ها نگاه داشته شده است .( فَسَوّاهُنَّ سَبعَ سَمواتٍ)(٣٥١)

آسمان هايى كه به صورت يك سقف محفوظ آفريده شده اند،( وَ جَعَلنَا السَّماءَ سَقفاً مَحفُوظاً)(٣٥٢) و به فرمان خداوند برپاست .( ومِن آياتِهِ اءن تَقُومَ السّماءُ و الاَرضَ بِاءمرِه) (٣٥٣)

آسمان هايى كه روزنه و شكافى ندارند. (و ما لَها مِن فُرُوجٍ )(٣٥٤)

آسمان هايى كه در آفرينش آنها نوآورى و ابتكار بسيارى است .( بَدِيعُ السّمواتِ و الاَرضَ )(٣٥٥)

آسمان هايى كه خداوند آنها را بدون پايه هاى قابل ديد (بلكه بايك قدرت نامرئى ) بر افراشته و آفريده است . (...بِغَيرِ عَمَدٍ تَرَونَها...)(٣٥٦)

آسمان هايى كه با ستارگان آرايش داده شده است .( اِنّا زَيَّنّا السَّماءَ الدُّنيا بِزِينِةٍ الكَواكِبَ)(٣٥٧)

آسمان هايى كه تحت حفاظت مخصوص خداوند است .( وَ حَفِظناها مِن كُلّ شَيطانٍ رَجِيمٍ )(٣٥٨)

آرى ، اين آسمان هاى با اين اوصاف در هنگام بر پايى قيامت ، تمام ويژگى هاى خود را از دست مى دهند.

به جاى استحكام ، سست مى شوند. فَهِىَ (يَومَئِذٍ واهِيَة) (٣٥٩)

به جاى انسجام ، گسسته مى شوند. اذا السّماء انشَقّت (٣٦٠)

به جاى آن همه زيبايى ، به صورت دود درمى آيند.( تَاءتِى السَّماءُ بِدُخان )(٣٦١)

به جاى نعمت وآبرسانى ، همچون مس گداخته مى شوند.( يَومَ تَكونُ السَّماءُ كَالمُهْل )(٣٦٢)

به جاى آن همه محكمى كه قابل كجى و شكاف نيست ، شكاف ها برمى دارند.( و اذا السَّماءُ فُرِجَت )(٣٦٣)

به جاى آن همه استوارى ، از جا كنده مى شوند.( واذا السَّماءُ كُشِطَت )(٣٦٤)

به جاى استقرار، حركت وسقوط پيدا مى كنند.( يَومَ تَمورُ السَّماءُ مَوراً)(٣٦٥)

به جاى گستردگى ، همچون طومارى درهم پيچيده مى شوند.( يَومَ نَطوِى السَّماء كطَىّ السِّجِلّ)(٣٦٦)

وضع خورشيد و ماه خورشيدى كه پرنور و حرارت بود.( سِراجاً وَهّاجاً)(٣٦٧)

خورشيدى كه با نورش مورد سوگند خداوند بود. (والشّمسِ و ضُحاها)(٣٦٨)

خورشيد و ماهى كه طبق حساب دقيق بكار خود مشغول بودند.( والشّمسُ و القَمَرُ بِحُسبانٍ)(٣٦٩)

خورشيدى كه در مدار و مدّت و جايگاه ويژه خود در حركت بود.( والشّمسُ تَجرِى لِمُستَقَرٍّلَها)(٣٧٠)

خورشيد و ماهى كه بارها قرآن درباره آنها فرمود: نظامشان موقّت است ، نه دائمى .( كلُّ يَجرِى لا جَلٍ مُسَمّى )(٣٧١)

# در آستانه قيامت

آن اءجل به سر آمده و آن نظام بهم ريخته ، خورشيد و ماه همچون آسمان و زمين دگرگون شده و تمام مدارها و حساب ها و نورافشانى ها و جنب و جوش هايى كه در سايه آن نورها و حرارت ها بوده از بين مى رود، چنانكه قرآن مى فرمايد:( اذا الشَّمسُ كُوِّرَت )(٣٧٢) خورشيد به تاريكى مى گرايد و آن دامن نورانى وگسترده اش همچون طومار و پارچه اى درهم پيچيده مى شود.

ماه هم كه در نور و حركت تابع خورشيد است ، همين كه بساط آسمان و خورشيد بهم خورد، نمى تواند كوچك ترين استقامتى از خود نشان دهد، لذا آن هم نور خودش را از دست مى دهد.( وَ خَسَفَ القَمَرُ)(٣٧٣)

در اين نظام حركت ها طورى تنظيم شده كه كرات آسمانى بهم نمى خورند و اصطحكاكى با هم ندارند، مثلاً خورشيد برخوردى با ماه ندارد،( لاالشَّمسُ يَنبَغى لَها اءن تُدرِكَ القَمَرَ)(٣٧٤) ولى در زمانى كه قيامت به پا شود، اين نظام بهم خورده و خورشيد و ماه هر يك از مدار اصلى خود خارج و در يكجا جمع مى شوند.( وَ جُمِعَ الشّمسُ والقَمَر)(٣٧٥)

وضع ستارگان ستارگانى كه قرآن در باره آن فرموده است :( كلُّ فى فَلَكٍ يَسبَحون )(٣٧٦) هر يك از خورشيد و ماه و ساير ستارگان (٣٧٧) در فلك و مدار مخصوص خود در حركت هستند، در آن روز از مدار خود بيرون آمده و همچون كشيدن زنجير از ميان دانه هاى گردنبند، همه متفرّق مى شوند،( واذا الكَواكِبُ انتَثَرَتْ)(٣٧٨)

آرى ، هر چه در دنيا نظم و حساب بوده در آنجا نثر و از هم پاشيدگى است و هر چه در دنيا نور و زينت داشته اند،( زَيّنّا السَّماءَ الدُّنيا بِمَصابِيحَ)(٣٧٩) در آنجا به تاريكى مى گرايند.( واذا النُّجومُ انكَدَرَتْ)(٣٨٠)

هر چند ستارگان در دنيا راهنمايان بشر بودند و در خشكى و درياها وسيله هدايت و راه يابى و تشخيص قبله و جهت قرار مى گرفتند، (و هوالَّذى جَعَل لَكم النُّجومَ لِتَهتَدوا بِها فى ظُلماتِ البَّرِ و البَحرِ)(٣٨١) امّا به هنگام بر پايى قيامت ، نورشان گرفته و آثار هدايت آنها محو و نابود مى شود.( فاِذَا النُّجومُ طُمِسَتْ)(٣٨٢)

# وضع زمين و كوهها

اين زمينى كه همچون گهواره حركتى آرام بخش دارد و يكى از نعمت هاى بزرگ خداوند نسبت به بندگان همين آرام بودن آن است ، (اءلَم نَجعَلِ الاَرضَ مِهادا)(٣٨٣) به هنگام بر پايى قيامت چنان مى لرزد كه خداوند نام آن را زلزله بسيار بزرگ نهاده است ،( اِنّ زَلزَلَةَ السّاعَةِ شَى ءٌ عَظيم)(٣٨٤) و مى فرمايد:( واذا زُلزِلَتِ الاَرضُ زِلزالَها)(٣٨٥) زمانى كه زمين ، لرزه اى وحشتناك پيدا كند.

اين زمينى كه با كمال راحتى روى آن راه مى رويم و از منابع آن استفاده مى كنيم و روى آن كشاورزى كرده و انواع ساختمان ها را بنا كرده ايم و به قول قرآن كه مى فرمايد:( جَعَلَ لَكُمُ الاَرضَ ذَلولاً)(٣٨٦) زمين براى شما همچون مركب رامى است كه بر پشت آن سوار مى شويد، امّا در آن روز (همچون حيوانى كه چموش و سركش مى شود) ديگر آرام نيست ، بلكه اضطرابى پيدا مى كند كه نه تنها قابل استفاده نيست ، بلكه تمام ساخته ها و بافته ها بر باد مى روند،( يَومَ تَرجُفُ الارضُ)(٣٨٧) روزى كه زمين به اضطراب بسيار شديدى مى افتد، آن روز زمين به شدّت درهم كوبيده مى شود.( كلاّ اذا دُكَّتِ الاَرضُ دَكّاً دَكّا)(٣٨٨)

اين زمينى كه هم تمام نعمت هاى طبيعى آن (نهرها، گياهان ، ساختمان ها و حيوانات و امثال آن ) و هم تلاشهاى شبانه روزى شما آن را زينت كرده بود،(٣٨٩) (اِنّا جَعَلنا ما عَلىَ الاَرضِ زِينَةً لَها)(٣٩٠)، امّا همه اين زينت ها با يك تكان شديد درهم مى ريزد، (واذا رُجَّتِ الاَرضُ رَجّاً)(٣٩١) و هر چه را در خود دفن مى كند، به هنگام قيامت پس داده و بيرون مى اندازد. (وَاَخرَجَتِ الاَرضُ اَثقالَها)(٣٩٢) مرحوم علامه طباطبايى مى فرمايد: بهترين نظريه آن است كه مراد از اثقال همان انسان هاى دفن شده هستند.

همان زمينى كه او را ساكت و بى شعور مى پنداشتيم و هر كارى را روى آن انجام مى داديم ، در روز قيامت سرگذشت ميليون ها سالش را بازگو مى كند و تمام حوادث و خاطراتش را نقل مى كند و براى انسان ها همچون يكى از شاهدان آن روز در مى آيد.( يَومَئذٍ تُحَدِّثُ اَخبارَها)(٣٩٣)

آرى ، بعد از آنكه (با اراده خدا) عصاى بى جان حضرت موسى به صورت افعى جاندار درآمد، مساءله جاندار شدن جمادات ديگر محال و ناشدنى نيست .

در روز قيامت ، (بخاطر آنكه كوهها از جاكنده و قطعه قطعه و سپس به صورت ريگ و پنبه نرم مى شوند،) همه جاى زمين مسطّح و يكنواخت مى شود، هيچ مانع و سدّ و ديوارى ، قطعات آن را از هم جدا نمى كند.( وتَرَى الاَرضَ بارِزَة )(٣٩٤) كوهها كه برداشته شد، قهراً سطح زمين كشيده و بزرگتر به نظر مى آيد. (واذا الاَرض مُدَّت )(٣٩٥)

زمين در آن روز شكافته مى شود وانسان ها از درون آن بيرون مى ريزند،( يَومَ تَشَقَّقُ الاَرضُ)(٣٩٦) همان گونه كه در دنيا زمين شكافته و گياهان و دانه ها از درون آن سر در مى آورند، در قيامت نيز انسان ها از خاك سر برآورده و شتابان بسوى دادگاه الهى حاضر خواهند شد و خلاصه در قيامت زمين غير از اين زمين امروز است و تغييراتى كلّى و اساسى در آن رخ مى دهد. (يَومَ تُبَدَّلُ الاَرضُ غيرَ الاَرضِ)(٣٩٧)

امّا كوهها قرآن در باره وضع كوهها در آستانه قيامت مى فرمايد: آنها در اثر زلزله شديد از جا كنده شده ،( واذا الجِبالُ نُسِفَتْ)(٣٩٨) و حركت مى كنند،( وسُيِّرَتِ الجِبالُ)(٣٩٩) و با شدّت بهم خورده و قطعه قطعه مى شوند. (فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً)(٤٠٠) و سپس آن قطعات چنان بهم مى خورند كه همچون گردهاى پراكنده در مى آيند،( فَكانَتْ هَباءً مُنبَثّاً)(٤٠١) و آنگاه از شن و ماسه نرم تر مى شوند و به صورت پشم زده شده در مى آيند.( وتَكونُ الجِبالُ كَالعِهنِ )(٤٠٢) و خلاصه آن عظمت و سنگينى و بزرگى چنان مى شود كه گويى اصلاً كوهى نبوده و به صورت سراب در مى آيند.( فكانَت سَراباً)(٤٠٣)

اكنون كه دگرگونى هاى زمين ، آسمان ، كرات آسمانى ، خورشيد، ماه و كوهها بيان نموديم ، كمى بنگريم به حال خودمان كه در آن روز بر سر ما چه خواهد آمد؟ و ما را در چه حالى و با چه كسانى احضار مى كنند؟ چه خواهيم كرد و چه خواهيم گفت ؟ و آيا در آن روز تكيه گاه و فريادرسى خواهيم داشت ؟

قرآن مى فرمايد: (اِنَّهم يَرَونَهُ بَعيداً ونَراه قَرِيباً)(٤٠٤) انسان خيال مى كند قيامت دور است ، ولى خيلى نزديك است . در حديث مى خوانيم : همين كه انسان مُرد، قيامتش بر پا مى شود، مگر نه آن است كه عالم قبر و برزخ دروازه ورود به قيامت است ، و مگر فاصله ما وآن دروازه بيش يك دم ونَفَس است .

معاد جسمانى است گروهى تصوّر مى كنند معاد تنها جنبه روحانى دارد، يعنى انسان در قيامت با همين بدن زنده نمى شود و جزاى كار نيك و بد خود را از طريق لذّت ها و كيفرهاى روحى دريافت مى كند، ولى بر خلاف اين تفكّر، قرآن و روايات متعدّد معاد را جسمانى مى دانند، يعنى ذرّات بدن واستخوان هاى پوسيده درون قبرها و اطراف زمين در يك جا جمع شده و در قالبى مانند قالب دنيايى انسان در آمده و دوباره روح به آن برمى گردد و در دادگاه الهى حاضر شده و سپس به كيفر و پاداش اعمال خود خواهد رسيد.

در سه جاى قرآن كريم مى خوانيم : (يَخرُجُونَ مِنَ الاَجداثِ)(٤٠٥) روز قيامت مردگان زنده شده و از قبرها بيرون مى آيند.

قرآن مى فرمايد: مردم در قيامت مى گويند:( مَن بَعَثَنا مِن مَرقَدِنا)(٤٠٦) چه كسى ما را از خوابگاه و قبرمان فراخواند.

در جاى ديگر مى فرمايد: (اِنّ اللّهَ يَبعَثُ مَن فِى القُبُور)(٤٠٧) همانا خداوند كسانى را كه در قبرها هستند، بر مى انگيزد. همچنين مى خوانيم : (واَخرَجَتِ الاَرضُ اَثقالَها)(٤٠٨) زمين سنگينى ها را (از جمله مردگان را از دل خود) بيرون مى اندازد.

راستى اگر معاد مربوط به كيفر و پاداش روح باشد و كارى به جسم نداشته باشد، چرا اين همه آيات قرآن با صراحت از قبر، مَرقد، اَجداث و زمين سخن مى گويد، روح كه در قبر نيست !

علاوه بر آنكه تمام مثال ها و تشبيهاتى كه قرآن در باره امكان معاد و ساده بودن آن و نمونه هاى معاد در طبيعت آورده ، مربوط به معاد جسمانى است .

از همه اينها گذشته ، انكار و ترديد و شبهه و استبعاد كفّار، در مورد زنده شدن روح نبود، بلكه از زنده شدن استخوان هاى پوسيده بود. آنها مى گفتند: (اذا ضَلَلنا فِى الاَرضِ ءاِنّا لَفى خَلقٍ جَديد)(٤٠٩) آيا بعد از آنكه بدن ما در زير خاك پوسيده و ذرّات آن در اين عالم پراكنده و گم شود، باز ما زنده خواهيم شد؟ خلاصه آنكه قرآن گاهى با استدلال و گاهى با بيان نمونه ها، تمام شبهات منكران را پاسخ داده و از نظر قرآن معاد جسمانى است .

كسانى كه معاد را روحانى مى پندارند، نه تنها دليلى ندارند، بلكه بايد صدها آيه قرآن را كه در باره دوزخ ، بهشت ، شهادت اعضا و گفتگوهايى كه در قيامت است ، همه را از مسير ظاهرى و صحيح خود منحرف نمايند و براى آنها توجيهات بى دليلى بر خلاف قرآن و روايات درست كنند.

# شبهه آكل و ماءكول

برخى مى گويند: ما كه مرديم پس از مدّتى بدنمان به خاك تبديل شده و از طريق گياهان ميوه مى شود و آن ميوه غذاى ديگران مى شود، پس ما با چند واسطه پس از مدّتى جزو بدن ديگران مى شويم ، بنابراين چگونه در قيامت اين ذرّات در هم مخلوط شده از هم جدا خواهند شد؟

در پاسخ مى گوييم : اگر تمام بدن ما خاك گردد و سپس ميوه شده و ديگران آن را بخورند، ولى تنها به قدر يك سلول از ما باقى باشد، كافى است كه معرّف تمام شخصيّت ما شده و در قيامت از همان يك سلول بدن ما درست شود، همان گونه كه ما در رحم مادر نيز از يك سلول درست شده ايم .

همانند اينكه شما يك قطعه كوچك درختى را به عنوان قلمه در خاك مى نشانيد كه پس از مدّتى همان قلمه كوچك تبديل به يك درخت تنومند مى شود، يا بعضى كرم ها كه اگر قطعه قطعه شوند، هر قطعه اش يك سر و دُم پيدا كرده و آنگاه يك كرم كامل مى شود.

از همه گذشته ، چگونه باور مى كنيم كه يك موجود ضعيفى مانند انسان بتواند نخ ، پارچه ، بنزين ، لاستيك ، گازوئيل ، قير و روغن را از درون نفت استخراج كند، امّا در توانايى خداوندِ خالق هستى در خارج نمودن ذرّات بدن ما از دل زمين ، شك و ترديد كنيم ؟!

مگر نمى بينيم كه گاو و گوسفند علف مى خورند و خداوند آن را تبديل به شير مى كند، مگر يك قطعه نانى كه ما مى خوريم به صورت گوشت ، استخوان ، خون ، اشك ، چربى ، ناخن و مو و... در نمى آيد، راستى خدايى كه چنين قدرتى دارد، نمى تواند در قيامت ذرّات درهم مخلوط شده را از هم جدا نمايد؟

براى خداوند هيچ كارى آسان تر از كار ديگرى نيست و هيچ چيز براى خدا بزرگ تر از چيز ديگرى نيست و لذا قرآن ، گاهى به خورشيد با آن بزرگى سوگند خورده است : (والشّمسِ و ضُحاها) و گاهى هم به انجير و زيتون ،( والتِّينِ و الزَّيتُونِ)، زيرا براى خداوند آفريدن انجير و خورشيد يكسان است .

كوتاه سخن آنكه جدا شدن ذرّات درهم مخلوط شده ، نياز به علم و قدرت بى نهايت دارد، يعنى هم بايد بداند كه اين ذرّات در كجا و به چه صورتى در آمده است و هم بايد بتواند آن را از هر جا و به هر شكلى هست به صورت اوّل برگرداند و تنها خداوند جامع اين كمالات است .(٤١٠)

# ماجراى حضرت ابراهيم

كه در بحث امكان معاد گذشت ، مى تواند نمونه عملى و پاسخ به يك سرى شبهات در اين مورد باشد.

چگونگى حضور در قيامت قرآن نحوه حاضر شدن انسان در صحنه قيامت را چند نوع بيان نموده است :

گاهى مى فرمايد: انسان تنها مبعوث مى شود،( وكُلُّهم آتِيهِ يَومَ القِيامَةِ فَرداً)(٤١١)

گاهى مى خوانيم : انسان همراه با رهبرى كه در دنيا پذيرفته است مبعوث مى شود،( يَومَ نَدعُوا كُلّ اُناسٍ بِاِمامِهِم) (٤١٢)

و گاهى مى خوانيم : مردم دسته دسته و بطور فوج فوج وارد مى شوند،(فَتَاءتُونَ اَفواجاً)(٤١٣)

دليل اين تفاوت ها آن است كه انسان از نظر فريادرسى تنهاى تنهاست ، يعنى مال ، ثروت ، دوست و فاميل به درد او نمى خورند، واز نظر سرنوشت ، با رهبرى كه انتخاب كرده همراه است ، و از نظر شكل و قيافه ، در ميان گروهى كه همكار و همفكر او هستند خود را مى يابد.

بنابراين ممكن است انسانى در شكل خاصّى و در پشت سر رهبر خويش و در ميان انبوه جمعيّت باشد، ولى فريادرسى نداشته و خود را تنها ببيند.

يكى از ياران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در باره آيه (فَتَاءتُونَ اَفواجاً ) سؤ ال كرد، رسول خدا گريست و فرمود: سؤ ال مهمّى كردى و سپس فرمودند: مردم در قيامت ده گونه محشور مى شوند:

١ شايعه سازان ، به صورت ميمون . ٢ حرام خواران ، به شكل خوك . ٣ رباخواران ، واژگون . ٤ قاضى ناحق ، كور. ٥ خودخواهان مغرور، كر و لال . ٦ عالم بى عمل ، در حال جويدن زبان خود. ٧ همسايه آزار، دست و پا بريده . ٨ خبرچين ، آويخته به شاخه هاى آتش . ٩ عيّاشان ، بدبوتر از مردار ١٠ مستكبران در پوششى از آتش محشور مى شوند.(٤١٤)

در سوره قمر مى خوانيم :( كَاَنَّهُم جَرادٌ مُنتَشِ)(٤١٥) چنان وحشت زده و گيج از قبرها بيرون مى آيند كه مانند ملخ ‌ها درهم مختلط مى شوند.(٤١٦)

در جاى ديگر مى فرمايد: اينها همين كه از قبرها زنده خارج مى شوند، چنان سراسيمه و با سرعت مى دوند كه گويا يك علامت و تابلو مخصوصى را هدف قرار داده و مى خواهند هر چه زودتر خود را به آن برسانند.( يَومَ يَخرُجُونَ مِنَ الاَجداثِ سِراعَاً كاَنّهُم اِلى نُصُبٍ يُوفِضُونَ)(٤١٧)

در آيات متعدّد مى خوانيم : مردگان پس از مبعوث شدن ، با چشم هاى خاشع و اشك آلود به اطراف خود نگاه مى كنند وذلّت عجيبى آنان را با قهر فرامى گيرد. (خاشِعَةً اَبصارُهُم تَرهَقُهُم ذِلَّةٌ)(٤١٨) (تَرهَقُهُم يعنى با قهر فراگرفته است .(٤١٩))

آن روز چنان وحشت آور است كه قرآن مى فرمايد: مردم همچون پروانه ها و پرنده ها گيج و پراكنده هستند.(٤٢٠) شايد ديده باشيد گاهى كه پرندگان زيادى روى درختى نشسته اند، همين كه صدايى بلند شود، همه پرواز مى كنند و به دنبال يك جاى اءمنى هر دسته اى به سوئى پرواز مى كنند و چنان سريع پرواز مى كنند كه گويى جاى مخصوصى را در نظر دارند، ولى چنين نيست ، بلكه آن صدا اينها را به دست و پا انداخته است .

آرى ، در قيامت هم صداى بسيار شديدى پيدا مى شود، القارِعَةُ ما القارِعَة و با اين صدا، اهل محشر حيرت زده و پراكنده شده و هر دسته اى به سمتى مى دوند چنانكه گويا يك هدف خاصّى دارند.

خداوند متعال به پيامبرش مى فرمايد: (وتَرَى النّاسَ سُكارى )(٤٢١) در وقت بر پا شدن قيامت مردم را مست مى بينى ، ولى آنها مست نيستند، بلكه عذاب چنان شديد است كه عقل را از سر آنها ربوده است .

البتّه اين وحشت ها مربوط به افراد گناهكار و كافر است ، افراد با ايمان با آرامش و اطمينان و نور خاصّى در قيامت حضور پيدا مى كنند و هيچ دلهره و وحشتى هم ندارند.( يَسعى نُورُهُم بَينِ اَيدِيهِم )(٤٢٢)

اگر در قرآن مى خوانيم كه در قيامت انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندش فرار مى كند، مربوط به كفّار است .(٤٢٣) وگرنه در همان روز كه روى صورت بعضى غبارها و آثار غم نشسته ،(٤٢٤) آرى در همان روز، افراد نيكوكار با صورت هاى نورانى و خندان در حالى كه پيام هاى بشارت را دريافت كرده اند در صحنه قيامت حضور پيدا مى كنند.( وُجُوهٌ يَومَئذٍ مُسفِرَةٌ ضاحِكَةٌ مُستَبشِرَةٌ)(٤٢٥)

در آن روز حضور در دادگاه الهى اجبارى است و جاى طفره رفتن نيست ، زيرا با هر انسانى ماءمورى است كه او را به جلو مى راند و ماءمور ديگرى بر اعمالش گواهى مى دهد.( كلُّ نَفسٍ مَعَها سائِقٌ و شَهيدٌ)(٤٢٦)

نام ها و اوصاف قيامت مرحوم فيض كاشانى نام هاى قيامت را كه بيش از يكصد نام و وصف است از آيات و روايات بيان نموده است .(٤٢٧) امّا نام ها و اوصافى كه در قرآن آمده ، به اين تربيت است :

(يَومَ تُبْلَى السّرائِر)(٤٢٨) روزى كه پرده ها كنار رود و و اسرار فاش شود.

(يَومَ يَكونُ النّاسُ كَالفَراشِ المَبثُوت )(٤٢٩) روزى كه مردم همانند پروانه هاى پراكنده ، مبهوت ، متفرّق و گيج هستند.

(يَومِ المَوعُود)(٤٣٠) روزى كه تمام انبيا وكتب آسمانى به آن وعده داده اند.

(يَومَ يَفِرُّ المَرءُ من اءخيهِ واُمِّهِ واءبِيه )(٤٣١) روزى كه گرفتارى هاى شخصى انسان به قدرى است كه حتّى از نزديك ترين افراد مى گريزد،از برادر، مادر، پدر، فرزند و همسرش هم فرار مى كند.

(يَومَ يَنظُرُ المَرءُ ما قَدَّمَت يَداه) (٤٣٢) روزى كه انسان به كارهايى كه از پيش براى قيامت خود فرستاده نگاه مى كند و گناهان مجسّم شده خودش را مى بيند.

(و امتازوا اليَومَ ايّهَا المُجرِمون )(٤٣٣) روزى كه به مجرمان خطاب مى شود فاصله بگيريد،( يَومُ الفَصل )(٤٣٤) روز جدايى انسان ها و روز قضاوت و حكم الهى درباره همه انسان ها.

(يَومٌ لايَنطِقون )(٤٣٥) روزى كه مهر سكوت بر لب ها زده و حقّ عذرخواهى هم به كسى داده نمى شود.

(يَومٌ عَسيرٌ عَلَى الكافِرينَ غَيرُ يَسير)(٤٣٦) روز بسيار سخت و دردناك بر كافران و بدون هيچ آسايشى .

(يَومَ يَخرُجونَ مِنَ الاَجداثِ سِراعاً)(٤٣٧) روزى كه همه مردم از قبرها با سرعت بيرون مى آيند.

(يَومُ التَّغابُن )(٤٣٨) روزى كه بسيارى از مردم احساس مى كنند دردنيا باخته اند و كلاه سرشان رفته و خودشان و عمرشان را ارزان بلكه مفت به هدر داده اند.

١ ١(يَومَ لاتَملِك نَفسٌ لِنَفسٍ شَيئا)(٤٣٩) روزى كه هيچ كس مالك هيچ كس نيست و احدى قدرت تصرّف و دخالت در كار ديگرى را ندارد.

١ ٢(يَومَ لايُخزِى اللّهُ النَّبِىَّ والَّذينَ آمَنوا مَعَه) (٤٤٠) روزى كه خداوند، پيامبر و مؤ منان را در آن صحنه خوار نمى كند وآنان در اءمن و در سايه لطف الهى هستند و تمام ناراحتى ها و دلهره ها مربوط به گناهكاران و كافران است .

١ ٣(يَومِ الجَمعِ)(٤٤١) روزى كه همه مردم در آن جمع مى شوند.

١ ٤( يَومَ تَرَى المؤ مِنينَ و المؤ مِناتِ يَسعى نُورُهم بَينَ اَيدِيهِم) (٤٤٢) روزى كه زنان و مردان با ايمان بخاطر اعمال شايسته اى كه انجام داده اند با نور خودشان كه در جلو آنهاست حركت مى كنند.

١ ٥(يَومٍ مَعلومٍ)(٤٤٣) روزى كه مشخّص شده و قطعى و حتمى است .

١ ٦(يَومَ يُدَعُّونَ الى نارِ جَهَنّمَ دَعّاً)(٤٤٤) روزى كه تكذيب كنندگان معاد با شدّت و با عُنف به دوزخ پرتاب مى شوند.

١ ٧(يَومُ الخُروجِ)(٤٤٥) روزى كه از قبرها خارج مى شوند.

١ ٨(يَومَ يَسمَعونَ الصَّيحَة) (٤٤٦) روزى كه صيحه و صداى عجيب را مى شنوند.

١ ٩(يَومُ الخُلُودِ)(٤٤٧) روزى كه هميشگى و جاودانه است (و ديگر مرگ نيست ).

٢٠ (يَومُ الوَعيدِ)(٤٤٨) روزى كه به تهديدات و اعلام خطرهاى انبيا لباس عمل پوشانده مى شود.

٢ ١(يَومٍ عَظيمٍ)(٤٤٩) روزى كه بسيار بزرگ است .

٢ ٢(يَومٍ اَليمٍ)(٤٥٠) روزى كه بسيار دردناك است .

٢ ٣(يَومَ يُعرَضُ الَّذينَ كَفروا عَلىَ النّار)ِ(٤٥١) روزى كه كفّار بر آتش عرضه مى شوند.

٢ ٤( يَومَ لايَنفَعُ الظّالِمينَ مَعذِرَتُهُم )(٤٥٢) روزى كه عذرخواهى ظالمان فايده ندارد.

٢ ٥(يَومَ يَقومُ الاَشهادِ)(٤٥٣) روزى كه شاهدان براى شهادت دادن بپا مى خيزند.

٢ ٦(يَومَ التَّنادِ)(٤٥٤) روزى كه مردم يكديگر را به كمك مى طلبند، ولى چه سود؟

٢ ٧(يَومِ الحِسابِ)(٤٥٥) روزى كه به حساب هاى ريز و درشت رسيدگى مى شود.

٢ ٨(يَومَ التَّلاقِ)(٤٥٦) روزى كه هم انسان ها با يكديگر ملاقات مى نمايند، هم بندگان با خدا، هم اهل آسمان ها با اهل زمين ، هم ظالم با مظلوم و هم انسان ها با اعمالشان ملاقات دارند.(٤٥٧)

٢ ٩(يَومَ الا زِفَة )(٤٥٨) روزى كه نزديك است و شما خيال مى كرديد دور است .

٣٠(يَومَ يَغشاهُمُ العَذابُ مِن فَوقِهِم وَمِن تَحتِ اَرجُلِهِم) (٤٥٩) روزى كه عذاب از بالا و پائين ، كافران را همچون شب فرامى گيرد.

٣ ١(يَومَ لايَنفَعُ مالٌ ولابَنونَ)(٤٦٠) روزى كه مال وفرزند براى انسان بى فايده است .

٣ ٢(يَومَ يَعَضُّ الظّالِمُ علَى يَدَيْه) (٤٦١) روزى كه ظالمان دستان خود را از شدّت پشيمانى به دندان مى گيرند و فرياد مى زنند: اى كاش با فلانى دوست نمى شديم و اى كاش همراه با پيامبر راهى داشتيم !

٣ ٣(يَومَ تَشهَدُ عَلَيهِم اَلسِنَتُهُم واَيدِيهِم واَرجُلُهُم بماكانوا يَعمَلونَ)(٤٦٢) روزى كه نه تنها زبان ، بلكه دست ها و پاها نيز به كردارهاى انسان گواهى مى دهند.

٣ ٤(يَومُ الحَسرَةِ)(٤٦٣) روزى كه انسان حسرت ها و افسوس ها دارد.

٣ ٥(يَومَ تَجِدُ كلُّ نَفسٍ ما عَمِلَتْ مِن خَيرٍ مُحضَراً وما عَمِلَت من سُوء...)(٤٦٤) روزى كه هر فردى عمل خودش را از هر خير و شرّى در برابرش مجسّم مى بيند.

٣ ٦(يَومَ تَبيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسوَدُّ وُجُوه) (٤٦٥) روزى كه صورت هايى سفيد و صورت هايى سياه مى شوند.

٣ ٧(لِيَومٍ لارَيبَ فِيه )(٤٦٦) روزى كه در آن هيچ شكّ وترديدى نيست .

٣ ٨( يَومٌ لابَيعَ فِيهِ و لاخُلَّة )(٤٦٧) روزى كه داد وستدها و روابط براى نجات انسان فايده اى ندارد.

آنچه تاكنون گفتيم ، برخى از مواردى بود كه با لغت و كلمه يوم در قرآن آمده و آيات ديگرى درباره اوصاف قيامت آمده است كه مرحوم فيض آن را بيان نموده است .(٤٦٨)

# گسستن وسائل و رابطه ها

در قرآن مى خوانيم : مردم در قيامت به طور فردى مبعوث مى شوند،(٤٦٩) و مراد از فرد بودن آن است كه هيچ قدرت و نيرويى قادر بر كمك رسانى نيست .(٤٧٠) در توضيح اين حقيقت مى گوييم : تمام اسباب و وسائلى كه در دنيا به كمك انسان مى آيد، در آخرت هيچ گونه كارايى براى او نمى تواند داشته باشد از جمله :

١ - رشوه ، هديه و غرامت .

در دنيا گاهى انسان با هديه و غرامت خود را از گرفتارى نجات مى دهد، امّا در قيامت چنين نيست . قرآن مى فرمايد:( لا يُؤ اخِذ مِنها عَدلٌ)(٤٧١) در قيامت به جاى كفر و بى دينى و گناهان ، بدل و غرامت و بازخريد در كار نيست .

٢ - رابطه وپارتى .

يهود عقيده داشتند كه چون نياكانشان پيامبرند، از اين رابطه و پارتى استفاده كرده و در آخرت از عذاب معاف خواهند بود، امّا قرآن مى فرمايد:( لا يُقبَلُ مِنها شَفاعَة) هيچ شفاعتى در مورد آنان پذيرفته نيست .(٤٧٢)

٣ - عذرخواهى .

در دنيا گاهى عذرخواهى واظهار ندامت وتقاضاى عفو و بخشش مى تواند وسيله نجات باشد، امّا در قيامت هرگز. قرآن مى فرمايد:( لايَنفَعُ الَّذينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُم) (٤٧٣) در قيامت عذرخواهى ستمگران بى فايده است .

٤ - وابستگى و پيوندها:

ستمگرانى كه به واسطه محبّت و وابستگى به معبودهاى غير الهى چند روزى بر مردم ستم كردند، در آخرت تا عذاب الهى را مى بينند، منكر اين پيوند و دوستى ها شده واز معبودها وپيروان خود انزجار مى جويند، قرآن مى فرمايد:( تَقَطَّعت بِهِمُ الاَسبابُ)(٤٧٤) ديگر سودى ندارد، زيرا تمام اسباب در آن روز به كلّى قطع ودستشان از همه جا كوتاه است .

٥ - يارى خواستن .

گاهى انسان در دنيا به خدمتكاران و زيردستان خود كمك كرده و يا فريادرس ديگران بوده و يا به يارى ديگران دلبسته بوده است ، امّا در قيامت هرگز چنين نيست و هيچ كس نمى تواند به نياز زير دست و فرو دست خود پاسخ دهد.( يَومَ لايُغنِى مَولىً عَن مَولىً شَيئاً)(٤٧٥)

٦ - حيله و نيرنگ .

در دنيا گاهى ممكن است كارها با حيله و فريب و توطئه پيش رود، (البتّه براى مدّت كوتاهى ) امّا قرآن مى فرمايد:( يَومَ لايُغنِى عَنهُم كَيدُهُم شَيئا)(٤٧٦) در قيامت هرگز مكر وحيله كوچك ترين اثرى در نجات انسان ندارد.

٧ - فديه

. در دنيا گاهى انسان براى رهايى از زندان و گفتارى ، مايل است كه مال و چيز با ارزشى را به عنوان فداء بدهد، ولى در قيامت هرگز پذيرفته نمى شود.( فَاليَومَ لايُؤ خَذُ مِنكُم فِديَة) (٤٧٧)

آرى ، در آن روز براى رهايى هيچ گونه فدايى پذيرفته نمى شود، هرچند بسيار زياد و بزرگ باشد، زيرا قرآن مى فرمايد: (لَو اءنّ لَهم ما فِى الاَرضِ جَميعاً ومِثلَهُ مَعَه لِيَفتَدوا بِهِ مِن عَذابِ يَومِ القِيامَةِ ما تُقُبِّلَ مِنهُم وَ لَهُم عَذابٌ اَليمٌ)(٤٧٨) اگر فرض كنيد تمام آنچه روى زمين است از اموال و معدن ها وخانه ها، بلكه دوبرابر آن را با خود داشته باشيد و همه آن را براى نجات خود بدهيد، پذيرفته نمى شود. آرى ، در آن روز انسان تنها خودش به گروگان گرفته مى شود.

٨ - مال و فرزند.

در آيات متعدّد قرآن مى خوانيم كه در قيامت مال و فرزند مفيد نيست ،( يَومَ لايَنْفَعُ مالٌ و لا بَنونَ)(٤٧٩) و تنها قلب سالم و عمل صالح كارآيى دارد و به درد انسان مى خورد و به فرموده تفسير الميزان هر گونه ارزش مادّى و اعتبارى كه در دنيا كارگشايى دارد، در آنجا كاربردى نخواهد داشت .

٩ - نسبت و قرابت .

در قيامت خويشاوندى و فاميل نيز كوچك ترين اثرى در نجات انسان ندارد، نه پدر مى تواند فرزندانش را يارى دهد و نه فرزند پدر را.( لا يَجزى والِدٌ عَن وَلَدِهِ و لامَولودٌ هُوَ جازٍ عَن والِدِه شَيئاً)(٤٨٠) و نه بستگان در آنجا كاربردى دارند،( لَن تَنفَعُكُم اَرحامُكُم )(٤٨١) و خلاصه هيچ گونه نَسَب و قرابت و بستگى فاميلى اثرى نخواهد داشت .( فَلا اَنسابَ بَينَهُم )(٤٨٢)

آنها نه تنها به فرياد يكديگر نمى رسند، بلكه بخاطر گرفتارى هاى شخصى ، از يكديگر نيز فرار مى كنند. چنانكه قرآن مى فرمايد:( يوم يَفِرُّ المَرءُ من اءخيه و اُمِّهِ و اءبِيه و صاحِبَتِهِ و بَنِيه )(٤٨٣) روز قيامت روزى است كه انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندانش فرار مى كند.

# حساب و حسابرسى

در قيامت برپايى قيامت و معاد و زنده شدن مردگان و بهم خوردن نظام موجود و تشكيل يك نظام ديگر، به خاطر حسابرسى و رسيدگى به اعمال دنيوى انسان است كه در قيامت مورد پرسش و بازخواست قرار مى گيرد. با توجّه به آيات و روايات در اين زمينه ، مطالبى را بيان مى كنيم :

سؤ ال از همه كس قرآن مى فرمايد: (فَلَنَسئَلَنَّ الَّذينَ اُرسِلَ اِلَيهِم وَلَنَسئَلَنَّ المُرسَلِينَ)(٤٨٤) ما حتماً هم از مردمى كه برايشان پيامبر فرستاده ايم سؤ ال خواهيم كرد و هم از خود انبيا در باره اينكه آيا مطالب را به مردم رسانده اند يا نه ، سؤ ال مى نماييم .

آرى ، سؤ ال در قيامت عمومى است و از همه افراد صورت خواهد گرفت .

سؤ ال از همه اعمال در قيامت از همه اعمال انسان بازخواست و سؤ ال مى شود، (وَلَتُسئَلُنَّ عمّا كُنتُم تَعمَلُون )(٤٨٥) از آنچه انجام داده ايد حتماً بازخواست مى شويد. حتىّ اگر بسيار اندك و ناچيز باشد،( فَمَن يَعمَلْ مِثقالَ ذَرَّةٍ خَيرً يَرَهُ وَمَن يَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ شَرا يَرَه )(٤٨٦) هر كس به هم وزن ذرّه اى (٤٨٧) خير يا شرّى انجام دهد، در روز قيامت همان را خواهد ديد.

البتّه اين آيه قانون كلّى براى كارهاى خير و شرّ است ، ولى در ميان اعمال انسان بعضى از كارها به قدرى عالى است كه حتّى گناهان را به خوبى ها تبديل مى كند و يا بعضى گناهان به قدرى خطرناك است كه سبب مى شود كارهاى خوب هم از بين رفته و حبط گردد.

سؤ ال از هر حالت در قيامت خداوند گناهانى را كه صورت ظاهرى هم ندارد، نظير گناه بزرگ شرك و ريا و يا كتمان حقّ، مورد حساب و سؤ ال قرار خواهد داد.

قرآن در اين باره مى فرمايد:( اِن تُبدوا ما فِى اَنفُسِكُم اءو تُخفُوهُ يُحاسِبكُم بِهِ اللّه )(٤٨٨) اگر آنچه در دل داريد آشكار سازيد يا پنهان كنيد، خداوند طبق آن شما را محاسبه مى كند.

حتّى افكار و نيّات ما را به حساب مى آورد. مثلا اگر به فقيرى كمك كرديم ولى هدف ما خدا نبود، بلكه شهرت طلبى و يا امثال آن باشد، باز هم بخاطر همان هدف و انگيزه مورد سؤ ال قرار مى گيريم .

# محاسبه عمل

در هر كجا حضرت لقمان در ضمن وصاياى خود به فرزندش چنين مى فرمايد:

يا بُنَىَّ اِنَّها اِن تَكُ مِثقالَ حَبَّةٍ مِن خَردَلٍ فَتَكُن فى صَخرَةٍ اءو فِى السّمواتِ اءو فِى الاَرضِ يَاءتِ بِهَا اللّهُ اِنّ اللّهَ لَطيفٌ خَبِيرٌ(٤٨٩)

فرزندم ! هر گاه به مقدار وزن يك دانه خردل هم كار نيك يا بدى انجام دهى ، خواه در آسمان هاى بلند و خواه در قعر زمين و يا در شكاف كوه ها و سنگ ها باشد، خداوند در روز قيامت آن عمل را در برابر تو حاضر كرده و پاداش نيك و بد كارت را خواهد داد.

آرى ، هيچ يك از عوامل خفا و پنهان كارى ، نه ريز بودن كار و نه دور بودن آن و نه پنهانى و نه تاريكى ، مانع علم و آگاهى او نيست . واين بخاطر آن است كه خداوند هم لطيف است و هم خبير، يعنى عالم به امور دقيق و ظريف است .

سؤ ال يا عدم سؤ ال در قيامت تاكنون از آيات استفاده كرديم كه در قيامت از همه كس وهمه اعمال و حالات او سؤ ال خواهد شد، ولى قرآن در يك جا مى فرمايد: (لا يُسئَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ المُجرِمون) (٤٩٠) و در آيه اى ديگر مى فرمايد:( فَيَومَئِذٍ لايُسئَلُ عَن ذَنبِه اِنسٌ و لا جانّ)(٤٩١) كه ما از گناهكاران بازخواست وسؤ ال نمى كنيم ، حال چگونه اين آيات قابل جمع است و چرا يك جا مى فرمايد: سؤ ال در كار است و در جاى ديگر مى فرمايد: سؤ الى در كار نيست ؟

پاسخ : اوّلا آيه اوّل مربوط به قيامت نيست . چون آيه بيانگر داستان قارون و سرانجام هلاكت اوست كه هشدار مى دهد: اى قارون هاى زمان ! تا مهلت داريد به خود آييد و از راه كج خود برگرديد، زيرا هنگام قهر و غضب ما ديگر مهلت توبه و عذرخواهى نخواهيد داشت و ما به هنگام هلاك كردن فاسدان ، از گناهانشان سؤ ال نمى كنيم و فرصت سؤ ال و جوابى براى آنها باقى نمى گذاريم تا آنها براى توبه و توجيه و عذرتراشى و التماس ، تلاش كنند.

ثانيا گاهى سؤ ال براى شناسايى است ، يعنى انسان براى شناخت و آگاهى خود سؤ ال مى كند، كه خداوند متعال از آن بى نياز است و همچنين ملائكه و مؤ منان نيز مجرم و گناهكار را به سيما مى شناسند، چنانكه قرآن مى فرمايد:( يُعرَفُ المُجرِمونَ بِسيماهُم )(٤٩٢)

ثالثا مراحل و توقفگاه هاى قيامت متعدّد است . چنانكه علامه طباطبايى با توجه به روايات مى فرمايد: در قيامت مواقف و توقفگاه ها متعدّد است و انسان در بعضى مراحل مورد سؤ ال قرار مى گيرد و در بعضى ديگر مورد سؤ ال و بازخواست واقع نمى گردد.

بنابراين آياتى كه بيانگر سؤ ال و پرسش در قيامت است ، مربوط به مرحله اى و اين آيات مربوط به مرحله و وقفى ديگر است .(٤٩٣)

پرسش هاى اساسى گرچه سابق بر اين گفتيم كه از تمام اعمال و افكار و حالات انسان سؤ ال مى شود، ولى چون در آيات و روايات نسبت به بعضى مسائل حساسيّت و ويژگى خاصّى در كار است و امامان مردم را به آن موارد بخصوص متوجّه كرده اند، ما هم در اينجا گوشه اى از آن موارد را نقل مى كنيم :

قرآن مى فرمايد:( ثُمَّ لَتُسئَلُنَّ يَومَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ)(٤٩٤) در قيامت حتماً از نعمتى كه به شما داده شده مورد سؤ ال قرار مى گيريد.

در روايات مى خوانيم كه مراد از نعمت در آيه ، ولايت امام معصوم است ،(٤٩٥) علامه طباطبائى مى فرمايد: اگر از نعمت نان و آب هم سؤ ال مى شود به خاطر آن است كه نيرويى كه از اين نعمت ها بايد در راه رضاى خدا و خط پيامبران خدا صرف شود، بجاى خود مصرف شده است يا نه و گرنه نعمت نان و آب به خودى خود مورد سؤ ال قرار نمى گيرد.(٤٩٦) مثلاً پدرى كه براى درس خواندن فرزندش امكاناتى را تهيه كرده و غذا و پوشاك او را تاءمين كرده ، اگر فرزندش درس نخواند، از تمام آن امكانات بازخواست مى شود.

بنابراين سؤ ال از نعمت هاى مادّى و جزئى براى آن است كه چرا اين نعمت ها در راهى كه بايد قرار گيرد كه همان بندگى خدا و اطاعت اولياى معصوم است ، قرار نگرفته و گرنه كسانى كه از نعمت هاى مادّى در راه خدا بهره گرفته باشند، هرگز مورد سؤ ال قرار نخواهند گرفت .

در روايات متعدّد مى خوانيم : در قيامت انسان از جاى خود حركت نمى كند، تا اينكه از عمر، جوانى ، مال ، ولايت و حبّ اهل بيت عليهم‌السلام سؤ ال شود.(٤٩٧)

در قرآن مى خوانيم : (اِنَّ السَّمعَ وَالبَصَرَ والفُؤ ادَ كُلُّ اولئِكَ كانَ عَنهُ مَسئولا)(٤٩٨) هر يك از گوش و چشم و دل ، مورد سؤ ال قرار مى گيرند. گوش از شنيدنى ها و چشم از ديدنى ها و دل از فكر و عقيده .(٤٩٩)

در روايات مى خوانيم كه در قيامت اوّلين سؤ الى كه از انسان مى شود درباره نماز است ، هرگاه نماز قبول شد، ساير اعمال هم مورد قبول قرار مى گيرد و اگر نماز رد شد، ساير اعمال نيز بى اثر مى ماند.(٥٠٠)

در سوره نحل آيه ٥٦ و سوره عنكبوت آيه ١٣ مى خوانيم كه در قيامت از افتراهايى كه در دنيا نسبت به مكتب و دين زده مى شود، سؤ ال مى شود.

در قرآن مى خوانيم كه در قيامت از يك سرى موهوماتى كه بدون دليل به ذات مقدّس خداوند نسبت داده شده ، بازخواست مى شود. مثلاً درباره كسانى كه ملائكه را دختران خدا مى دانستند، مى خوانيم : (سَتُكتَبُ شَهادِتُهُم وَيُسئَلونَ)(٥٠١) ما اين حرفهاى ياوه آنان را ضبط و در قيامت مورد سؤ ال قرار خواهيم داد.

طبق بعضى روايات ، انسان در قيامت حتّى از ظلمى كه به حيوانات نموده است مورد سؤ ال قرار مى گيرد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شترى را ديد كه زير بار بسته شده است ، فرمود: صاحب اين حيوان براى حساب قيامت ، خودش را آماده كند.(٥٠٢)

در قرآن مى خوانيم كه از والدين نسبت به دخترانى كه زنده بگور كرده اند مى پرسند: (وَاِذَا المَوؤ دَةُ سُئِلَت بِاءىّ ذَنبٍ قُتِلَت )(٥٠٣) چرا و به چه گناهى اين اطفال معصوم را كشتيد؟

شايد آيه شامل سقط جنين و كسانى كه در دنياى علم و صنعت ومتمدّن امروز با عمل كورتاژ اولاد خود را سقط مى كنند نيز باشد.

سؤ الات بى جواب در قيامت گاهى سؤ الاتى از انسان مى شود كه از پاسخ آن عاجز است و در واقع اين نوعى عذاب و شكنجه روحى است ، زيرا جز شرمندگى پاسخى براى آنها نيست ، از جمله :

١ - سؤ ال از مشركين .

در آيات متعدّد قرآن مى خوانيم : روز قيامت خداوند از مشركان و كسانى كه اطاعت و پيروى قوانين غير خدا را نموده اند و يا به قدرتى غير از قدرت بى نهايت الهى چشم دوخته بودند، سؤ ال مى فرمايد: اءينَ شُرَكائِى (٥٠٤) كجا هستند كسانى كه شما در دنيا شريك من قرار مى داديد؟

و يا مى فرمايد:( قِيلَ ادعُوا شُركائَكُم فَدَعوهُم فَلَم يَستَجيبُوا لَهم) (٥٠٥) روز قيامت به مشركان گفته مى شود: آن شريك هايى كه براى خدا تصوّر مى كرديد را به فريادرسى خود بخوانيد! آنها هم مى خوانند، ولى پاسخى نمى شنوند.

٢ - سؤ ال از فرصت ها.

يكى ديگر از سؤ الاتى كه در قيامت انسان پاسخى براى آن ندارد اين است كه گناهكاران و كفّار در جهنّم ، مراجعت خود را به دنيا از خداوند درخواست مى كنند و مى گويند: خدايا! ما را از اين آتش نجات بده تا كار صالح انجام دهيم . خداوند در پاسخ مى فرمايد: (اء وَلَم نُعَمِّركُم ما يَتذَكَّرُ فِيه مَن تَذَكَّرَ...)(٥٠٦)

آيا ما به مقدار پند گرفتن شما را عمر نداديم تا هر كه اهل عبرت و پند گرفتن است در آن مدّت پند گيرد؟ ولى انسان در برابر اين سؤ ال پاسخى ندارد، چون مى بيند كه دهها سال عمر كرده و مى توانست تنها در چند دقيقه آن به خود آيد و از انحراف و گناه دست كشيده و توبه كند.

٣ - سؤ ال از پيروى شيطان .

قرآن مى فرمايد: در روز قيامت خداوند از كسانى كه در دنيا فرمان هاى شيطان را پيروى و اطاعت كرده اند، مى پرسد:( اءلَم اءعْهَد اَليكُم يا بَنى آدَمَ اءنْ لاتَعبُدوا الشَّيطانَ)(٥٠٧) آيا با شما عهد نكردم كه بندگى شيطان را نكنيد؟ ولى اين سؤ ال هم پاسخى جز خجالت و شرمندگى ندارد.

حسابگر كيست ؟ امّا در اينكه چه كس و يا چه كسانى در قيامت انسان را مورد محاسبه قرار مى دهند و اعمال او را بررسى مى نمايند؟ با توجّه به آيات وروايات مى گوييم :

الف : خداوند در قيامت حسابگر خداوند است ، خداى عالم و عادل و عزيز كه به احدى ظلم نمى كند و حساب او از هر حسابگر ديگرى كفايت مى كند. (و كَفى بِنا حاسِبِينَ)(٥٠٨) حسابگرى كه مهربان است و به تمام ريز و درشت كار و افكار ما آگاهى دارد،(٥٠٩) حسابگرى كه در يك چشم بهم زدن به حساب همه خلايق مى رسد(٥١٠) و سريع ترين حسابگر است .( و هُوَ اَسرَعُ الحاسِبينَ)(٥١١)

شخصى از حضرت على عليه‌السلام پرسيد: خداوند چگونه اين همه خلائق را حسابرسى مى كند؟ امام فرمود: همان گونه كه همه آنها را روزى مى دهد، به حساب همه آنان نيز مى رسد. پرسيد: چگونه حسابرسى مى كند در حالى كه آنان خدا را نمى بينند؟ حضرت فرمود:( كما يَرزُقهم و لايَرونَه )(٥١٢) همان گونه كه روزيشان مى دهد و آنان او را نمى بينند.

سؤ ال : اگر خداوند سريع الحساب است و در حديث مى فرمايد: به اندازه دوشيدن شير يك حيوان بيشتر طول نمى كشد،(٥١٣) يا به مقدار يك چشم بهم زدن است ، پس چرا در مواردى آمده است كه حساب عدّه اى مانند ثروتمندان يا مسئولان ، مدّت ها به طول مى انجامد؟

پاسخ : طولانى شدن حسابرسى ، به خاطر طولانى بودن جواب و پاسخ به سؤ الات است ، نه بخاطر ضعف حسابگر.

ب : رهبران امّت در روايات مى خوانيم كه خداوند حساب هر امّت را به عهده امام و رهبر آسمانى آن امّت گذارده است ، كه به چند نمونه از آنها اشاره مى كنيم :

امام صادق عليه‌السلام فرمود:( اذا كانَ يَومُ القيامَةِ وَكَّلَنَا اللّهُ بِحِسابِ شِيعَتِنا)(٥١٤) در روز قيامت خداوند متعال حساب شيعيان ما را به خود ما واگذار مى كند.

امام كاظم عليه‌السلام فرمود: حساب مردم با ماست .(٥١٥)

از مرحوم صدوق نقل شده است كه خداوند حساب پيامبران را خود عهده دار شده و حساب جانشينان انبيا را به انبيا و حساب امّت ها را به امامان واگذار مى فرمايد.(٥١٦)

مرحوم علامه طباطبائى در ذيل آيه( اِنَّ عَلَينا حِسابَهُم )(٥١٧) با توجّه به روايات متعدّد از ائمّه معصومين عليهم‌السلام مى فرمايد: حساب هر گروهى مربوط به امام زمان همان گروه است .(٥١٨) چنانكه تفسير صافى نيز ذيل آيه ٤٦ سوره اعراف ، رواياتى را در اين باره بيان فرموده است .

ج : وجدان انسان يكى ديگر از محسابه گران در قيامت ، وجدان انسان است ، چنانكه قرآن مى فرمايد:( كَفى بِنَفسِكَ اليَومَ عَليكَ حَسيباً)(٥١٩) امروز وجدان شمابراى حسابگرى خودتان كافى است .

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: در قيامت انسان آنچنان متذكّر اعمال خويش مى شود كه گويى همين الان انجام داده و فرياد مى زند: (ما لِهذا الكِتابِ لا يُغادِرُ صَغِيرَةً و لا كَبِيرَةً اِلاّ اَحصاها)(٥٢٠) اين چه كتابى است كه ريز و درشت اعمال مرا ضبط كرده است ؟

آرى ، حسابگرى خداوند به قدرى عادلانه و منصفانه است كه وجدان خود ما نيز با يك تذكّر و يادآورى به كرده ها، همان قضاوت را داشته و خود را در دادگاه وجدان محكوم مى كنيم .

# انواع حساب در قيامت

در قيامت هر دسته اى به گونه اى حسابرسى مى شوند:

الف : گروهى خيلى ساده و آسان محاسبه مى شوند.

قرآن مى فرمايد:( فَسَوفَ يُحاسَبُ حِساباً يَسيراً)(٥٢١) از روسفيدان وكسانى كه نامه عملشان را به دست راستشان داده اند، حساب آسان كشيده مى شود.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اگر عطا و بخشش كنى به آن كسى كه او بخل ورزيده و تو را محروم كرده است و رفت و آمد كنى با كسى كه از تو جدا شده و عفو نمايى آن كسى را كه به تو ستم روا داشته است ، در قيامت خداوند بخاطر اين كمالات ، حساب تو را آسان مى گيرد.(٥٢٢)

در حديث ديگرى از امام صادق عليه‌السلام فرمود: اِنّ صِلَةَ الرَّحِمِ تُهَوِّنُ الحِسابَ(٥٢٣) صله رحم در دنيا، سبب آسانى حساب در قيامت است .

ب : گروهى بسيار سخت حسابرسى مى شوند.

قرآن در وصف مردان خدا مى فرمايد: (يَخافُونَ سُوءَ الحِسابِ)(٥٢٤) آنان از حساب هاى سخت قيامت مى ترسند.

راستى مگر خداوند بد حساب است كه آنان از بد حسابى او هراس دارند؟

پاسخ اين سؤ ال را ما در روايات مى يابيم ، آنجا كه مى فرمايد: (انّما يُداقُّ اللّهُ العِبادَ فِى الحِسابِ يَومَ القِيامَةِ عَلى قَدرِ ما آتاهُم مِنَ العُقولِ فِى الدُّنيا )خداوند روز قيامت حساب مردم را طبق ميزان عقلى كه در دنيا داشته اند مورد سؤ ال قرار مى دهد، هر كسى كه در دنيا عقل ودركش بيشتر است در قيامت هم حسابش سخت تر خواهد بود.

آرى ، افراد زيرك كه در دنيا مى توانند از زرنگى خود استفاده ها كنند بايد به فكر حساب هاى سخت خود هم باشند.

امام صادق عليه‌السلام به يكى از ياران كه در گرفتن طلب خود از مردم بسيار سختگير بود فرمود: كسانى كه در دنيا در داد وستدها با مردم سختگير و تنگ نظر باشند، خداوند هم در قيامت با آنان به سختى حساب خواهد كشيد.(٥٢٥)

بنابراين طبق روايات متعدّد،(٥٢٦) معناى بد حسابى در قيامت ، همان دقّت در حساب است ، نه ظلم در آن . زيرا خداوند به هيچ كس ظلم نمى كند.( وَ لايَظلِمُ رَبِّكَ اَحداً)(٥٢٧)

ج : گروهى بدون حساب به دوزخ مى روند.

اينها همان مشركانى هستند كه با ديدن و شنيدن صدها آيه و دليل و معجزه دست از لجاجت خود برنداشتند، بنابراين در قيامت هم وضع آنان روشن است و نيازى به سؤ ال و جواب ندارند. لذا امام سجادعليه‌السلام فرمود: اِنّ اهلَ الشِّركِ لاتُنصَبُ لَهُمُ المَوازِينُ(٥٢٨) براى اهل شرك در قيامت ميزان بر پا نمى شود.

در حديث ديگرى امام رضاعليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى فرمايد كه خداوند تمام بندگانش را به جز مشركان پاى ميزان حساب مى آورد.(٥٢٩)

قرآن نيز به اين حقيقت اشاره كرده و مى فرمايد:( فَلانُقيمُ لَهم يَومَ القِيامَةِ وَزناً)(٥٣٠) ما براى گروهى در قيامت ميزانى به پا نمى داريم ، يعنى آنان وزن و ارزشى ندارند و يا كار خيرى انجام نداده اند و يا با اعمال خلاف خود كارهاى پسنديده خود را نابود نموده اند.

در بعضى روايات مى خوانيم : رهبر ظالم و فاجر و دروغگو و پيرمرد زناكار و ثروتمند بخيل و عالم حسود، بدون حساب به دوزخ مى روند.(٥٣١)

د: گروهى بدون حساب به بهشت مى روند.

در حديث مفصّلى مى خوانيم كه گروهايى در قيامت بدون حساب به بهشت مى روند:

١ - كسانى كه در انجام دستورات الهى و دورى از گناهان استقامت مى ورزند.

٢ - كسانى كه از كنار برخوردهاى بد و نيش و نوش ديگران با بلندنظرى و عفو مى گذرند و اهل كينه و عقده و انتقام نيستند.

٣ - گروهى كه علاقه ها و پول خرج كردن هاى خود را جز در راه محبّت به خدا قرار نمى دهند و در كارهاى خودشان هدفى جز خدا ندارند.(٥٣٢)

چيزهايى كه حساب ندارند در روايات متعدّد مى خوانيم : خداوند متعال در قيامت از نان و غذا و آن پولى كه صرف ازدواج و جهاد و حج مى شود، بازخواست و سؤ ال نمى فرمايد.

# حقّ النّاس

در روايات مى خوانيم : در قيامت بدهكار را احضار مى كنند و كارهاى نيك او را به طلبكار مى دهند تا راضى شود، و اگر بدهكار عمل نيكى نداشت تا بجاى بدهى خود بدهد، گناهان طلبكار را بر گناهان او اضافه مى نمايند و بدين وسيله خداوند قصاص مى فرمايد.(٥٣٣)

حضرت على عليه‌السلام گناهان را به چند دسته تقسيم كرده و فرمودند: ...امّا الّذى لايُغفَرُ فَظُلمُ العِبادِ بَعضُهُم لِبَعضٍ... وَ عِزَّتِى وَ جلالِى لا يَجُوزُنى ظُلمُ ظالِمٍ...(٥٣٤) يك نوع گناه را خدا نمى بخشد و آن ظلمى است كه مردم نسبت به يكديگر مرتكب مى شوند، سپس امام فرمود: خداوند به عزّت و جلال خود سوگند ياد فرموده كه در آن روز هرگز از ظلم ستمگرى چشم پوشى نخواهد كرد، گرچه كم و جزئى باشد. آرى ، درباره حقّ النّاس خداوند با كمال دقّت به حساب ها مى رسد.

حضرت على عليه‌السلام فرمود: خداوند در روز قيامت َليومَ اَحكُمُ بَينَكُم بِعَدلى وَ قِسطِى لايُظلَمُ اليَومَ عِندى اَحدٌ اَليَومَ آخِذُ لِلضَّعيفِ مِنَ القَوىّ بِحَقّه و لِصاحِبِ المَظلَمَةِ بِالمَظلِمَة بالقِصاصِ مِنَ الحَسَناتِ و السّيئاتِ... اِلاّ مَظلَمَةٌ يَهبُها لِصاحِبِها(٥٣٥) امروز در ميان شما به عدالت حكم مى كنم و به هيچ كس در دادگاه من ظلم نمى شود، امروز حقّ ضعيف را از قوى مى گيرم ، امروز به نفع مظلوم از ظالم (يا از طريق گرفتن كارهاى نيك ظالم و قراردادن آن در پرونده مظلوم و يا از طريق برداشتن گناهان مظلوم و اضافه نمودن آنها به گناهان ظالم ) دادخواهى مى كنم . تا اينكه فرمودند: تنها آن دسته از ظالمان امروز نجات مى يابند كه مظلوم و كسى كه به او ظلم كرده اند، از حقّ خودش بگذرد.

گفتگوها در حال حساب امام صادق عليه‌السلام در تفسير آيه( فَلِلّهِ الحُجَّةُ البالِغَة )(٥٣٦) مى فرمايد: روز قيامت به انسان گناهكار خطاب مى شود: آيا مى دانستى كه راه تو كدام بود و وظيفه تو چه بود؟ اگر بگويد: مى دانستم ، از او مى پرسند: چرا عمل نكردى و اگر بگويد: نمى دانستم ، به او گفته مى شود: چرا ياد نگرفتى ؟(٥٣٧)

در حديث ديگرى مى خوانيم : خداوند با وجود حتّى يك نفر صالح و باتقوا كه در يك محلّه و منطقه اى زندگى مى كند، بر ساير افراد آن محل احتجاج كرده و مى فرمايد: مگر فلان مؤ من كه گرفتار كار خلاف نشد، در ميان شما و در همسايگى شما نبود؟ و مگر شما حرف او را نشنيديد و گريه هاى او را در دل شب و اعمالش را در روز نديديد؟(٥٣٨) چراشما مانند او و در راه او نبوديد؟

در دادگاه عدل الهى بعضى براى نجات خود مى گويند: خدايا! تو به ما مال و زيبايى و يا گرفتارى دادى كه وسيله گناه و انحراف ما شد! خداوند در آن هنگام بندگان صالحى را كه مال و زيبايى و يا شدائد و گرفتارى ها آنان را گمراه نكرده به عنوان نمونه شاهد مى آورد و مى فرمايد: مگر حضرت يوسف و مريم زيبايى نداشتند؟ و مگر ايّوب گرفتار سخت ترين بيمارها نشد؟ و بدين نوسيله انسان در دادگاه قيامت محكوم شده و بهانه ها و عذرهايش بى نتيجه مى ماند.

قرآن مى فرمايد: نمونه انسان با ايمان ، زن فرعون است كه در كاخ و دربار فرعون زندگى مى كرد، امّا هرگز به آن نظام و طاغوت آلوده نشد و اراده محكم تر از فولاد او برتمام شرايط محيطى و زمانى و اقتصادى حاكم شد. همان گونه كه نمونه انسان كافر را همسران حضرت لوط ونوح معرّفى مى كند كه در خانه وحى و بر سر سفره وحى و در كنار تربيت كنندگان معصوم آن هم براى مدّتى بس طولانى زندگى كردند، ولى بخاطر آنكه تصميم بر اصلاح و هدايت خود نداشتند، همچنان در كفر باقى ماندند و هنگام قهر خداوند آنان نيز عذاب شدند.

بنابراين در هر زمانى افرادى وجود دارند كه در قيامت برمردم حجّت باشند.

خجالت و شرمندگى امام صادق عليه‌السلام فرمودند: اگر در قيامت و در دادگاه عدل الهى هيچ كيفرى نباشد مگر همين شرمندگى و خجالت در پيشگاه خداوند، سزاوار است كه انسان از خواب و خوراك و استراحت دورى و به حال خود فكر كند.(٥٣٩) گناهانى كه حتّى حاضر نبوده والدين و همسرش بفهمند، روز قيامت در برابر همه خلائق و اولياى خدا نشان داده مى شود. (البتّه در صورتى كه گناه از حدّ بگذرد و توبه نكند و قابل عفو نباشند)

در روايات متعدّدى سفارش شده كه براى رهايى از حساب قيامت ، در دنيا هر شخصى خودش را محاسبه و حسابرسى كند، يعنى در هر شبانه روز چند دقيقه و ساعتى را به فكر در عملكرد خود بپردازد تا اگر كار نيكى انجام داده خدا را شكر كند و اگر كار خلافى مرتكب شده است ، توبه و عذرخواهى و جبران نمايد.

در حديث مى خوانيم : كسى كه خودش را محاسبه كند، خداوند در قيامت دوباره از او حساب نمى كشد و خداوند بالاتر از آن است كه به حساب كسى برسد كه او خود به حسابش رسيده است .

امام كاظم عليه‌السلام فرمود: از ما نيست كسى كه در دنيا از خود غافل باشد و به حساب كار خودش در هر روز رسيدگى نكند.(٥٤٠)

# ثبت و كشف اعمال

يكى از مسائل قيامت ، مساءله كتاب و پرونده هاى انسان است ، كه آيات و روايات بسيارى درباره آن آمده و بيانگر آن است كه تمام اعمال و افكار انسان در دنيا ثبت و ضبط مى شود و در آخرت كشف و نمايان مى گردد، ما در اينجا ابتدا آيات مربوط به ثبت پرونده ها را نقل نموده و سپس آيات كشف آنها را بيان مى كنيم :

ثبت اعمال در دنيا ( اِنَّ رُسُلَنا يَكتُبُونَ ما تَمكُرونَ)(٥٤١) همانا فرشتگان ما تمام انديشه و مكر و توطئه هاى شما را مى نويسند.

( كَلاّ سَنَكتُبُ ما يَقُول )(٥٤٢) بر خلاف تصوّر شما، ما همه گفته ها را مى نويسيم .

( وَ اِنّا لَه كاتِبُونَ)(٥٤٣) ما هر كار خيرى كه افراد با ايمان انجام دهند مى نويسيم .

( ونَكتُبُ ما قَدَّموا وَ آثارَهُم) (٥٤٤) ما هم خودِ اعمال و هم آثار آنها را مى نويسيم .

( وَ كُلُّ شَى ءٍ فَعَلُوهُ فِى الزُّبُر)ِ(٥٤٥) هر كارى كه انجام داده اند، در نامه هاى آنان ثبت است .

( وَ رُسُلُنا لَدَيهِم يَكتُبُونَ)(٥٤٦) فرشتگان ما نزد مردم ، كارهاى آنها را مى نويسند.

(و كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُستَطَرٌ) (٥٤٧) هر كار كوچك و بزرگى كه انجام داده اند، مو به مو ضبط مى شود.

(اَحصاهُ اللّهُ وَ نَسُوهُ)(٥٤٨) خداوند يك يك كار ايشان را به شماره دارد، ولى مردم كرده هاى خود را فراموش نموده اند.

پس از ضبط وثبت اعمال وافكار در دنيا، تمام آنها در قيامت افشا مى شود.

كشف پرونده ها ( وَ اِذَا الصُّحُفُ نُشِرَت )(٥٤٩) روزى كه پرونده هاى اعمال گشوده و بررسى مى شود.

(وَ بَرَزوا لِلّهِ جَمِيعاً)(٥٥٠) در آن روز، همه مردم در برابر دادگاه الهى ظاهر مى شوند و هيچ فرد يا عملى پنهان نيست .

( بَدالَهُم ما كانُوا يُخفُونَ)(٥٥١) در قيامت همه كارهاى مخفى مردم هويدا مى شود.

(يُنَبِّئُوا الانسانُ يَومَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ اَخَّرَ)(٥٥٢) در آن روز انسان هم از كارهايى كه با دست خود انجام داده با خبر مى شود و هم از كارهايى كه تاءسيس كرده (و پس از مرگش مردم در مسير آن كارهاى حقّ يا باطل قرار گرفته اند،) آگاه گشته و در اجر يا كيفر تمام كسانى كه در آن مسير قرار گرفته اند، شريك مى شود.

آيات در زمينه ثبت اعمال در دنيا و كشف آنها در قيامت زياد است و ما به همين اندازه بسنده كرده و به سراغ مساءله تقسيم پرونده ها مى رويم :

نيكوكاران و گنهكاران قرآن مى فرمايد: در روز قيامت تمام انسان ها با توجّه به پرونده آنان ، به دو گروه تقسيم مى شوند:

١ - نيكوكاران كه نامه اعمالشان را به دست راستشان مى دهند.( اَمّا مَن اُوتِىَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ)(٥٥٣) هر كس پرونده اش را به دست راستش دادند، شاد و سعادتمند است .

٢ - گنهكاران كه درباره نامه عمل آنها سه تعبير مختلف در قرآن آمده است :

الف : يك جا در مقابل خوبان كه نامه به دست راستشان است ، مى فرمايد:( وَ اَمّا مَن اُوتِىَ كِتابَهُ بِشمِالِهِ)(٥٥٤) نامه مجرمان به دست چپشان داده مى شود.

ب : در جاى ديگر مى فرمايد: (اُوتِىَ كِتابَهُ وَراءَ ظَهرِه) (٥٥٥) نامه گناهكاران ، از پشت سر به آنها داده مى شود (كه نهايت تحقير آنان است ).

ج : در سوره اسراء بعد از آنكه مى فرمايد: نامه نيكوكاران به دست راستشان داده مى شود، مى خوانيم :( و مَن كانَ فِى هذِهِ اءعمى فَهُوَ فِى الا خِرَةِ اءعمى )(٥٥٦) كسانى كه در دنيا حقائق را نديدند، در آخرت هم نابينا محشور مى شوند.

بنابراين در مورد نامه بدكاران ، سه نوع تعبير متفاوت وجود دارد كه شايد بتوانيم از مجموع اين تعبيرات استفاده كنيم كه مراد از دست راست و دست چپ در آيات قرآن ، سعادت و شقاوت انسان است ، چنانكه مرحوم علامه طباطبائى نيز در كتاب حيات پس از مرگ ، مراد از راست و چپ را حقّ و باطل و سعادت و شقاوت دانسته و فرموده است :

قرآن درباره اينكه مردم به دو دسته خوب و بد تقسيم مى شوند، گاهى مى فرمايد:( اَصحابُ اليَمِينِ و اَصحابُ الشِّمالِ)(٥٥٧) دست راستى ها و دست چپى ها، و گاهى به جاى راست و چپ مى فرمايد: (اَصحابُ المَيمَنَةِ و اَصحابُ المَشئَمَةِ)(٥٥٨) گروه مبارك و گروه نامبارك و گاهى بجاى دست چپ و گروه نامبارك ، گمراهان را نام برده است .(٥٥٩)

در جمع بندى آيات شايد بتوان به اين نتيجه رسيد كه اسم چپ و راست در قرآن ، كنايه از بد و خوب و سعادت و شقاوت باشد و آياتى كه مى فرمايد: نامه عمل خوبان به دست راست و نامه عمل مجرمان را به دست چپ آنها مى دهيم ، داراى معناى ديگرى غير از معناى ظاهرى آن باشد. همان گونه كه در فارسى نيز مى گوييم : فلانى بالا و فلانى پائين است ، يا شمال شهر و جنوب شهرى است ، كه مراد تنها از حيث مكان نيست ، بلكه براى درجه و مقام و شهرت و وضع اقتصادى نيز از آن استفاده مى شود.

شادى يا غم تاكنون بيان كرديم كه تمام كارها در اين جهان توسّط فرشتگانى كه ماءمور ثبت ونوشتن اعمال هستند ضبط مى شود و در قيامت همان پرونده ها ونوشته ها براى انسان گشوده و سبب شادى بعضى و روسياهى گروه ديگرى مى شود.

نامه اعمال كسانى كه اهل ايمان و پيرو ولايت امام حق و عادل هستند، به دست راستشان داده مى شود.( يَومَ نَدعُوا كُلّ اُناسٍ بِامامِهِم فَمَن اُوتِىَ كِتابَهُ بِيَمِينِه فَاولئِك يَقرَؤ نَ كِتابَهُم ولا يُظلَمونَ فَتِيلا)(٥٦٠) روزى كه هر دسته اى در كنار رهبرانى كه در دنيا برگزيده اند محشور مى شوند، در آن روز كسانى كه در خط رهبرى حقّ قرار گرفته اند، نامه اعمالشان به دست راستشان داده مى شود، آنان با اشتياق نامه خود را مى خوانند و كوچك ترين ظلمى به آنان نمى شود.(٥٦١)

آنان هنگامى كه نامه اعمال خود را مى خوانند و لذّت مى برند و از شادى در پوست خود نمى گنجد، فرياد مى زنند: اى مردم ! بياييد نامه مرا بخوانيد و سعادت مرا ببينيد.(٥٦٢)

آرى ، آنان در دنيا به فكر قيامت خود بودند و براى آخرت كشت نمودند و در آخرت نيز به سعادت رسيدند، امّا آنان كه در اين دنيا همچون نابينايان حقيقت را نديدند ورهبران معصوم و عادل را رها كرده و به دنبال رهبرى فرعون ها، قارون ها و طاغوت ها رفتند، در آخرت نيز وضع اسفبارى خواهند داشت و نامه اعمالشان به دست چپشان داده خواهد شد.(٥٦٣)

و در جاى ديگر مى خوانيم : كسانى كه در اثر انحراف و گناه نامه عملشان را به دست چپ آنها مى دهند، غرق در حسرت و غم مى شوند و فرياد مى زنند: اى كاش اين نامه را به من نمى دادند! و اى كاش در همان حال شك وترديد از سرنوشت باقى بودم و نمى دانستم وضعم چيست كه لااقل روزنه اميدى در من بود! واى بر من كه مال و قدرت و سلطنت دنياى من در اين روز نتوانست مرا نجات دهد...(٥٦٤)

# انواع پرونده ها

از آيات قرآن استفاده مى شود كه در روز قيامت براى هر شخصى سه نوع كتاب و پرونده وجود دارد:

١ - فردى ، كه براى هر انسانى يك كتابى است كه مربوط به كارهاى شخصى خودش است . قرآن در اين باره مى فرمايد: (وَ كُلَّ اِنسانٍ اَلزَمناهُ طائَرَهُ فِى عُنُقِه وَ نُخرِجُ لَه يَومَ القِيامَةِ كِتاباً يَلقاهُ مَنشُوراً)(٥٦٥) ما پرونده عمل هر انسانى را به گردنش مى اندازيم و روز قيامت همان نامه عمل را به صورت كتابى كه ريز و درشت كارها در آن ضبط شده ، در برابرش باز مى نماييم .

٢ - گروهى ، كه براى هر امّت و گروهى هم يك كتابى است .( كُلُّ اُمَّةٍ تُدعى اِلى كِتابِها)(٥٦٦) در قيامت هر امّت و گروهى به كتاب مخصوص خود فراخوانده مى شوند. البتّه شايد اين كتاب مربوط به خط فكرى امّت ها باشد.

٣ - همگانى ، كه كتابى كه در آن اعمال تمام مردم يكجا ضبط شده است .(٥٦٧)

مراحل و مواقف طبق روايات متعدد، در قيامت پنجاه توقفگاه داريم كه هر يك از آنها مربوط به يكى از حالات آن روز و يا حالات انسان و مسئوليّت ها و سؤ ال و جواب هاست و مدّت توقّف در هر يك از اين مراحل ، هزار سال است .(٥٦٨)

البتّه اين مدّت براى افراد فاسد و منحرف است ، زيرا طبق حديثى كه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده ، براى مؤ منين مدّت حساب به مقدار انجام يكى از نمازهاى واجب در دنياست .(٥٦٩)

مرحوم مجلسى در جمع بندى روايات و تفسير آيات در اين باره مى فرمايد: به نظر مى رسد كه مدّت حساب كافران معمولى در قيامت هزار سال است ،(٥٧٠) ولى حساب بعضى از كافران كه شايد رهبران كفر و فساد در جامعه باشند، پنجاه هزار سال هم طول مى كشد،(٥٧١) هر چه كفر و ظلم بيشتر باشد، مدّت حساب طولانى تر است ، هر چه ايمان و تقوا هم بيشتر باشد، حساب در آن روز آسان تر خواهد بود.(٥٧٢)

شخصى از حضرت على عليه‌السلام پرسيد: گاهى در آيات قرآن جملات ضد و نقيض به چشم مى خورد، مثلاً در يك آيه مى خوانيم : خداوند در قيامت بر لب و دهان مردم مهر مى زند، ولى در جاى ديگر مى فرمايد: مردم فرياد مى زنند و به يكديگر لعنت مى كنند؟

حضرت در پاسخ فرمود: مراحل و توقفگاه ها در قيامت متعدّد است ، در يك مرحله اجازه سخن گفتن دارند، چنانكه مشركان به دروغ مى گويند:( وَاللّهُ رَبِّنا ما كُنّا مُشرِكينَ)(٥٧٣) به خدا سوگند ما در دنيا مشرك نبوديم ! ليكن آن دروغ سبب مى شود كه مهر بر لب هايشان زده شود و به جاى لب ها، پوست بدن و دست ها و پاها و ديگر اعضاى آنها به گمراهى و گناه آنان گواهى مى دهند.(٥٧٤)

بنابراين در يك زمان و مرحله فرياد و لعنت ودروغ وانكار در كار است ، ولى در مرحله اى ديگر مُهر بر دهان خوردن و سكوت ، پس مراحل و مواقف متعدّد و با هم فرق مى كنند.

دروغگويى در قيامت سؤ ال : مگر در قيامت هم مى توان دروغ گفت ؟

پاسخ : مرحوم علامه در تفسير آيه ١٨ سوره مجادله مى فرمايد: كسانى كه در دنيا با دروغ خوگرفته اند، در قيامت هم نمى توانند از آن خصلت هميشگى خود يكسره دست بكشند و لذا دروغ مى گويند و بر دروغ خود سوگند هم ياد مى كنند،( يَومَ يَبعَثُهُمُ اللّهُ جَميعاً فَيَحلِفُونَ لَه كما يَحلِفُونَ لَكم و يَحسِبُونَ اَنَّهُم عَلى شَى ءٍ)(٥٧٥) روز قيامت كه همه مردم زنده مى شوند، اين گمراهان همانند سوگندهاى دروغى كه در دنيا براى شما ياد مى كردند در آنجا هم براى خدا سوگند دروغ ياد مى كنند و خيال مى كنند كه با اين حيله ها و دروغ ها آنجا هم مى توانند كارى از پيش ببرند.

البتّه كم كم با صحنه هاى قيامت بيشتر آشنا مى شوند و مى بينند كه تمام پرده ها كنار رفته و ديگر جاى خلاف گويى نيست ، لذا در سوره نساء مى خوانيم :( لا يَكتُمُونَ اللّهَ حَدِيثاً)(٥٧٦) در آن روز هيچ چيزى را پنهان نگاه نمى دارند و به همه انحراف ها و گناهان خود با كمال صراحت اقرار مى كنند.

اينها مانند كسانى هستند كه مرتكب كارهايى شده اند، ولى پس از دستگيرى در دادگاه همه چيز را منكر مى شوند و همين كه مدارك و عكس ها و شاهدها همه حاضر شدند و ديدند كه ديگر جاى انكار نيست ، همه چيز را با بيان ساده و روشن اقرار مى كنند.

كوتاه سخن آنكه در قيامت به خاطر وجود همان خصلت دروغ بافى كه در دنيا داشتند، يا به خاطر آشنا نبودن به آن نظام و يا احتمال تاءثير دروغ ، اوّل دروغ هايى مى گويند، ولى چيزى نمى گذرد كه با كنار رفتن پرده ها و حجاب ها همه چيز را اقرار مى كنند.

حساب و جزاى كارهاى انجام نشده در فرهنگ اسلام براى انسان دوگونه حساب و جزا ثبت مى شود:

١ - كارهايى كه خودش انجام داده است .

٢ - كارهايى را كه انجام نداده ، ولى تصميم بر انجام آن داشته است .

توضيح آنكه : بر خلاف قوانين حقوقى اين جهان كه تنها روى كارهاى انجام شده حكم صادر مى كنند و نسبت به افكار و انگيزه ها و آرزوها و نيّت ها عكس العملى نشان نمى دهند، اسلام ، هم براى كارهايى كه انسان انجام داده و هم نسبت به انگيزه و نيّت هايى كه در دل داشته و به مرحله عمل نرسيده حساب باز نموده است ، به طورى كه هرگاه انسانى در مشرق زمين عمل صالح يا فاسدى انجام دهد، هرچند سال ها بلكه قرنها از آن گذشته باشد و ديگرى در مغرب نسبت به انجام آن كار راضى يا ناراضى باشد، در دادگاه عدل الهى به هنگام جزا يا كيفر، پاى او را نيز به ميان مى كشند.

اين رضايت باطنى و پيوند مكتبى ، علاوه بر اينكه يك حقيقت قابل ملاحظه اى در سازندگى انسان است ، از درون نيز نقش مهمّى دارد. زيرا هر لحظه به انسان بد فكر و بد انديشه هشدار مى دهد كه هر گاه راضى به فلان كار زشت باشى ، تو هم در كيفر آن عمل شريك خواهى بود، و همچنين به انسان رشد يافته بشارت مى دهد كه هر گاه در انجام عمل نيك آنگونه كه دلخواه تو بود موفّق نشدى ، خداوند بخاطر آن فكر و آرزوى صحيحى كه داشتى به تو پاداش مى دهد.

براى روشن شدن بيشتر اين مساءله كه پيوند فكرى و مكتبى از نظر اسلام هيچ حدّ و مرز زمانى و مكانى ندارد، آيات و رواياتى را بيان مى كنيم :

١ - قرآن خطاب به يهوديان زمان پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: فَلِمَ قَتَلتُموهُم (٥٧٧) چرا شما پيامبران (همچون يحيى و زكريا عليهما‌السلام) را شهيد كرديد؟ در حالى كه طبق فرموده امام صادق عليه‌السلام فاصله ميان قاتلان آن پيامبران با يهوديان زمان رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پانصد سال بوده است .(٥٧٨)

آرى ، صدها سال پيش اجداد و پدران آنها پيامبرانى را كشته اند، ولى چون آنها از رفتار و عملكرد پدران خود راضى بودند، خداوند آنها را نيز مورد عتاب قرار داده و حتّى نسبت پيامبركشى به آنان مى دهد كه چرا پيامبران را كشتيد؟ و در قيامت هم بايد پاسخ اين كار ناكرده اى را كه راضى به آن بوده اند بدهند.

٢ - قرآن در مورد شتر حضرت صالح كه يكى از نشانه هاى بزرگ الهى و معجزه آن پيامبر بزرگوار بود و آن را تنها يك نفر پى كرد و ازبين برد، مى فرمايد: (فَعَقَروُها)(٥٧٩) همه مخالفان حضرت صالح شتر را كشتند. و اين به خاطر آن است كه همه مخالفان به كار آن يك نفر راضى بودند ولذا همه مردم نيز مورد قهر خداوند قرار گرفتند.

چنانكه حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: ايّهَا النّاسُ! انَّما يَجمَعُ النّاسَ الرّضا و السَّخطُ وانّما عَقَر ناقَةَ ثَمودَ رَجلٌ واحِدٌ فَعَمَّهمُ اللّهُ بِالعَذابِ لمّا عَمّوهُ بِالرِّضا(٥٨٠) اى مردم ! رضايت و خشنودى و ناخوشايندى انسان نسبت به عملى نيز محاسبه مى شود، چنانكه شتر صالح را يك نفر كشت ، ولى چون ديگران بدان رضايت داشتند، خداوند تمام آنان را عذاب فرمود.

٣ - پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هر كس در محلّ گناه (به ناچارى ) حاضر باشد و قلباً مخالف با گناه باشد، گويا غايب است ، ولى هر غايبى كه قلباً راضى به انجام گناه باشد، گويا در آن مجلس حضور داشته است .(٥٨١)

آرى ، حضور و غياب در صحنه گناه و جرم تنها با حضور فيزيكى و جسم و جسد نيست ، بلكه حضور و غياب واقعى همان رضايت يا تنّفر قلبى است .

٤ - حضرت رضاعليه‌السلام فرمود: هر گاه شخصى در مشرق كشته شود، ولى انسانى در مغرب زمين به آن قتل راضى باشد، در نزد خداوند آن انسان راضى هم مانند قاتل ، مجرم شناخته مى شود.(٥٨٢)

٥ - يكى از ياران حضرت على عليه‌السلام بعد از پيروزى در جنگ جمل گفت : اى كاش برادرم بود و پيروزى ما را مى ديد! امام فرمود: اگر دل او با ما باشد، گويا در جنگ و پيروزى ما شريك است . از اين بالاتر اين كه امام فرمود: نه تنها برادر تو، بلكه در اين پيروزى افرادى شريك اند كه هنوز به دنيا نيامده اند.(٥٨٣) (يعنى آيندگان هم اگر راضى به كار ما باشند، نيز با ما شريكند)

٦ - در زيارت عاشورا مى خوانيم : خدا لعنت كند كسانى را كه خبر شهادت امام حسين عليه‌السلام را شنيدند، ولى قلباً راضى بودند و عكس العملى نشان ندادند.

٧ - پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: در قيامت همين كه نامه عمل غيبت كننده را به دستش مى دهند، مى پرسد: چرا كارهاى خير من در آن نيست ؟ به او مى گويند: به خاطر گناه غيبت تو، كار خيرت در پرونده ديگرى ثبت شد، و برعكس در نامه بعضى عباداتى ثبت شده كه هرگز انجام نداده اند، آنها نيز مى پرسند: ما اين اعمال را انجام نداده ايم ؟! ولى پاسخ مى شنوند كه عبادات كسى كه تو را غيبت كرده ، از نامه عملش حذف و در پرونده تو ثبت نموديم .(٥٨٤)

كوتاه سخن آنكه در روز حساب ، ما بايد پاسخگوى يك سرى كارهايى باشيم كه انجام نداده ايم ، ولى راضى به آن بوده ايم و يا با يك سرى گناهان خود سبب انتقال لغزش ديگران به پرونده خودمان شده ايم .

و اينها همه به خاطر همان بينش و ديد اسلامى است كه ميان تمام انسان هادر هر عصر و نسلى يك پيوند مكتبى برقرار نموده و تمام مرزهاى مادّى و منطقه اى و نژادى و زمانى را برداشته است .

اكنون كه ما مى توانيم از راه قلب و راضى بودن وشاد شدن و همدردى و هم فكرى در تمام كارهاى خيرى كه در طول تاريخ و به دست هر انسانى واقع شده شريك باشيم ، حيف است كه تنها خوشى و رفاه امروز خودمان را به حساب آوريم و از داشتن فكر بلند و هدف عالى و نيّت خير و نجات و پيروزى و سعادت همه انسان ها در سراسر جهان در طول تاريخ محروم بمانيم .

به علاوه گاهى كار ما آثارى دارد كه در قيامت بايد پاسخگوى آثار آن هم باشيم . قرآن مى فرمايد:( وَنَكتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُم )(٥٨٥) ما هم كار مردم را كه در دنيا انجام داده اند مى نويسيم و هم آثار خير و شرّى كه آن كارها در برداشته است . مثلاً گاهى با ارشاد خودتان يك نفر را از گمراهى نجات مى دهيد و او هم صدها نفر ديگر را هدايت مى كند، خداوند در قيامت تنها پاداش آن يك نفرى را كه شما بدون واسطه هدايت كرده ايد عطا نمى كند، بلكه هم پاداش او و هم پاداش هدايت كسانى را كه به واسطه او نجات يافته اند به شما مرحمت مى كند، همچنين است آثار گناه وانحراف هاى با واسطه اى كه از انسان سرمى زند.

شاهدان و شاكيان قيامت شهادت و گواهى شاهدان يكى از مسائل مهم در قيامت وجود گواهان مختلف و متعدّد است ، چنانكه قرآن مى فرمايد:( يَومَ يَقومُ الاَشهادُ )روزى كه تمام شاهدان برپا مى خيزند.

گرچه خداوند نيازى به هيچ شاهدى ندارد، ولى انسان داراى چنان خصلتى است كه هر چه حضور ناظران و شاهدان را بيشتر احساس كند، در تربيت و تقواى او مهم تر و مؤ ثّرتر است . براى نمونه به داستان زير توجّه كنيد:

روزى جناب عقيل ، برادر بزرگتر حضرت على عليه‌السلام خدمت حضرت رسيد و تقاضاى سهم بيشترى از بيت المال را نمود، حضرت دست او را گرفت و به نماز جمعه برد و آن جمعيّت انبوه را به عقيل نشان داد و سپس فرمود: از بيت المال سهم بيشترى دادن به تو، يعنى دزديدن از حقّ همه اين مردم ! عقيل با نگاهى به آن جمعيّت ، از درخواست خود پشيمان شد و برگشت .

آرى ، حضور و نظارت مردم و تعداد گواهان و شاهدان هر چه بيشتر باشد، احساس شرمندگى انسان زيادتر مى شود و قهرا همّت بيشترى براى كنترل خود نشان مى دهد، چون گاهى ممكن است انسان در تنهايى كارى را انجام دهد كه در جمع و حضور شاهدان به هيچ وجه حاضر به مطرح كردن آن نيز نباشد.

شاهدان در قيامت از آيات و روايات استفاده مى شود كه در صحنه قيامت و در دادگاه عدل الهى ، حضور شاهدان قطعى و حتمى است ، امّا اين شاهدان چه كسانى هستند؟ در اين مبحث با توجه به آيات قرآن اشاره اى به آنها مى كنيم .

اوّلين شاهد: خداوند درقرآن مى خوانيم :(اِنَّ اللّهَ عَلى كُلِّ شَى ءٍ شَهيِدٍ)(٥٨٦) همانا خداوند بر همه چيز گواه است . براى خداوند اوصاف ديگرى نيز وارد شده كه همگى دلالت بر احاطه و حضور و علم و گواهى خداوند دارند، نظير آيه (اِنَّ اللّهَ كانَ عَلَيكُم رَقيِباً)(٥٨٧) همانا خداوند مراقب شماست ، يا آيه (و كانَ اللّهُ بِكُلِّ شَى ءٍ مُحِيطا)(٥٨٨) خداوند بر هر چيز احاطه و حضور دارد و يا تمام آياتى كه بيانگر علم الهى است .

دوّمين شاهد: انبيا يكى از گواهان ديگر در قيامت ، پيامبران بزرگوار هستند.

قرآن مى فرمايد:( وَجِئنا بِكَ عَلى هولاءِ شَهِيداً)(٥٨٩) ما تو را در قيامت در حالى كه شاهد و گواه مردم هستى ، حاضر مى كنيم .

در جاى ديگر مى خوانيم : (وَ يَومَ نَبعَثُ فِى كُلِّ اُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيهِم مِن اءنفُسِهِم وَ جِئنا بِكَ شَهِيداً عَلى هولاء)(٥٩٠) روزى كه از ميان هر قوم و امّتى شاهدى از خودشان برمى انگيزيم و تو را شاهد بر آنان .

بنابراين در قيامت شاهد هر امّتى ، پيامبر همان امّت خواهد بود و شاهد تمام انبيا، شخص رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

سؤ ال :اگر انبيا در قيامت بر كار مردم گواهى مى دهند، پس چرا در پاسخ سؤ ال خداوند كه مى پرسد: امّت شما چگونه رفتار كردند؟ مى گويند: لاعِلمَ لَنا(٥٩١) ما علمى نداريم . مگر كسى كه علم ندارد مى تواند شاهد باشد؟

پاسخ : اوّلاً: علم انبيا از طرف خداست و از خودشان چيزى نمى دانند.

ثانياً: گاهى شاگرد به استاد و معلّمش مى گويد: من كه علم و قدرتى ندارم ، در واقع اين تعبير نوعى احترام و ادب نسبت به استاد است . بنابراين مراد انبيا، علم آنان در برابر علم خداوند است كه چيزى نيست ، نه آنكه اصلاً علمى ندارند و گرنه چرا طبق فرموده قرآن گاهى از بدرفتارى امّت خود شكايت مى كنند، چنانكه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مهجوريّت قرآن به وسيله امّتش ، به خداوند شكايت كرد. وَ قَالَ الرَّسولُ يا رَبِّ اِنَّ قِومِى اتَّخَذُوا هذَا القُرآنَ مَهجُورا(٥٩٢)

سوّمين گواه : امامان معصوم عليهم‌السلام در قرآن مى خوانيم :( وَ كَذلِكَ جَعَلناكُم اُمَّةً وَسَطاً لِتَكونوا شُهداءَ عَلَى النّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيكُم شَهِيداً)(٥٩٣) و بدين گونه ما شما را يك امّت معتدل و ميانه قرار داديم تا شاهد بر مردم باشيد و رسول خدا هم بر شما شاهد باشد.

با توجه به اينكه همه افراد امّت اسلامى آن عدالت و اعتدال و لياقت و آگاهى لازم براى شهادت و گواهى دادن را ندارند، بنابراين مراد از امّت در آيه بعضى افراد هستند، نه همه مردم . همان گونه كه مدح قرآن درباره كسانى كه با پيامبرند، (اَشِدّاءُ عَلَى الكُفّارِ)(٥٩٤) شامل همه نمى شود، زيرا منافقان نيز با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده اند.

علاوه بر آنكه بسيارى از افراد امّت اسلامى كسانى هستند كه به خاطر فسق و گناه خود، گواهى آنان حتّى براى اندك چيزى آن هم در كوچك ترين دادگاه هاى دنيا ارزشى ندارد، حال چگونه مى توانيم بگوييم كه همه اين افراد لايق شهادت دادن و گواه بودن هستند؟! آن هم در روز بزرگ قيامت و در برابر خداوند! آن هم نسبت به كليه اعمال تمام انسان ها!

بنابراين مراد از امّت ، تنها بعضى افراد امّت هستند كه شرايط لازم براى شهادت بر اعمال تمام مردم را در دادگاه عدل الهى دارند، چنانكه امام باقرعليه‌السلام فرمودند: آن امّت وسط كه شاهدانند، تنها ما هستيم .(٥٩٥)

امام صادق عليه‌السلام پيرامون آيه( فَكَيفَ اِذا جِئنا مِن كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئنابِك عَلى هؤ لاء شَهِيدا)(٥٩٦) فرمودند: در هر دوره و زمانى امامى هست كه گواه و شاهد بر مردم است .(٥٩٧)

چهارمين شاهد: فرشتگان در قرآن مى خوانيم :( وَ جاءَت كُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهيدٌ)(٥٩٨) روز قيامت هر انسانى در پيشگاه عدل الهى حاضر مى شود، در حالى كه در كنار او هم فرشته اى است كه او را به محشر سوق مى دهد و همچنين فرشته اى است كه شاهد كارهاى انجام شده اوست .(٥٩٩)

فرشتگانى كه در قيامت گواه بر اعمال انسانند، ممكن است همان گروه از ماءمورانى باشند كه در دنيا همراه ما بوده و اعمال ما را ضبط مى نمودند و ممكن است ساير فرشتگان باشند.

پنجمين شاهد: زمين قرآن مى فرمايد: (يَومَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخبارَها)(٦٠٠) زمين در قيامت خبرهايش را بازگو مى كند. شهادت زمين در آن روز مى تواند دو گونه باشد:

الف : به وسيله وضع و نظامى است كه پيدا كرده است . همان گونه كه ما به يكديگر مى گوييم : چشم تو شهادت مى دهد كه ديشب خواب نكرده اى و رنگ تو گواه آن است كه ترسيده اى و يا عصبانى و يا شاد شده اى ، همچنين زمين در آن روز دچار زلزله اى بسيار بزرگ مى شود و بعد از كنده شدن و به حركت درآمدن كوهها و بهم خوردن و قطعه قطعه شدن و سپس شن شدن آنها، با ما حرف ها دارد. يعنى وضع و نظام آن روز به ما مطالبى را مى فهماند. همانند دائره هاى تنه درخت پس از بريده شدن كه به ما تاريخ و سن آن را نشان مى دهد و يا نوشته اى كه مقدار اطلاعات و آگاهى نويسنده آن را به ما مى فهماند.

بنابراين مراد از شهادت دادن زمين ، گواهى اوضاع آن است نه گفتگو و كلام .

ب : خداوند با قدرت واراده خود هر گوشه اى از آن را به سخن در مى آورد. همان قدرت و اراده اى كه در دنيا عصاى بى جان موسى را به صورت اژدهايى بزرگ آن هم داراى چشم و دم و نيش در آورد.

آن قدرتى كه در دنيا از موادّ غذايى خاك ، ميوه و از ميوه نطفه و سپس انسان به دنيا مى آورد و آن انسان پس از چندى حرف مى زند، در آن روز نيز اين رشته طولانى را درهم مى پيچد و حركت كُند آن را به صورت يك حركت سريع السير در مى آورد و جمادات بى كلام ، گوينده و ناآگاهان همه آگاه مى شوند.( اِنَّ الدّارَ الا خِرَةِ لَهِىَ الحَيَوانُ)(٦٠١) همانا خانه آخرت جايگاه حيات است ، كه با توجّه به اين معنا، زمين با سخن و كلام گواهى مى دهد.

راستى چگونه ما به راحتى مى پذيريم كه نوار كاستى كه در ضبط قرار گرفت و متّصل به برقى شد با ما سخن بگويد، ولى نوارهايى كه در اين جهان در طول عمر از ما گرفته شده و اكنون به اراده خدا متّصل شده و در جايگاه قيامت قرار گرفته است ، نتواند سخن بگويد!

روايات متعدّد نيز بيانگر آن است كه در روز قيامت ، زمين نيز يكى از شاهدان مى باشد، از جمله :

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به هر منطقه اى كه وارد مى شدند، دو ركعت نماز بجا مى آوردند و مى فرمودند: روز قيامت اين مكان بر نماز ما شهادت مى دهد.(٦٠٢)

و امام صادق عليه‌السلام فرمود: نمازهاى خود را در مكان هاى مختلف بخوانيد، زيرا مكان ها نيز در قيامت بر اعمالتان شهادت خواهند داد.(٦٠٣)

ششمين گواه : وجدان يكى از شاهدان در آن روز، عقل ووجدان بيدار شده انسان است . در قرآن آيات بسيارى آمده كه بارها انسان با كمال صراحت به گناه و انحراف خود اقرار مى كند، اقرارى از عمق جان و از تمام وجود، اقرارى كه شايد از اقرار هر شاهدى پرسوز و گدازتر باشد.

جالب اينكه در آن روز خداوند نيز وجدان را قاضى قرار مى دهد و به انسان خطاب مى فرمايد:( اِقْرَء كِتابَك كَفى بِنَفسِكَ اليَومَ عَلَيكَ حَسِيباً)(٦٠٤) نامه عمل خود را بخوان ، امروز روح وروان تو براى اينكه عليه تو گواهى دهند، كافى است .

آرى ، بر فرض در روز قيامت هيچ دادگاه و حسابگرى هم نباشد، تمام وجود ما بر خودمان گواهى مى دهند و اين براى كيفر و پاداش كافى است ، چنانكه اگر هيچ كس با معتادان سخنى نگويد، همان تنگى سينه و هر يك از سرفه هاى او كه در اثر اعتياد پيدا شده بر عليه او سخن ها دارند.

در مناجات مى خوانيم : خدايا! هرگاه حساب مرا به خود من واگذار كنى ، جزاى خويش را جز قهر و غضب و آتش دوزخ تو چيز ديگرى نمى دانم !

هفتمين شاهد: اعضاى بدن يكى از شاهدها در قيامت ، اعضاى بدن (دست و پا و پوست و زبان ) هستند. قرآن مى فرمايد: ( يَومَ تَشهَدُ عَلَيهِم اَلسِنَتُهُم واَيدِيهِم وَاَرجُلُهُم بِما كانُوا يَعمَلُونَ)(٦٠٥) روزى كه زبان و دست و پاهاى مردم بر آنان گواهى مى دهند.

و گاهى بر دهان مهر خورده و تنها دست و پاها سخن مى گويند، (اَليَومَ نَختِمُ عَلى اَفواهِهِم وَتُكَلِّمُنا اَيدِيهِم وتَشهَدُ اَرجُلَهُم بِمَا كانُوا يَكسِبُونَ)(٦٠٦) روزى كه بر لب هاى آنان مهر مى زنيم و تنها دست آنان با ما حرف مى زند و پاهايشان گواهى مى دهند كه در دنيا به كجاها رفتند و چه كارها كردند.

در آيه ديگر مى خوانيم : (شَهِدَ عَلَيهِم سَمعُهُم واَبصارُهُم وجُلودُهُم بِمَا كانُوا يَعمَلونَ)(٦٠٧) روز قيامت ، گوش و چشم ها و پوست هايشان به آنچه در دنيا عمل كرده اند، گواهى مى دهند.

جالب آنكه انسان كه اين گواهى را از اعضاى خود مى بيند، با كمال ناراحتى و شرمندگى به پوست خود مى گويد:( قالُوا لِجُلودِهِم لِمَ شَهِدتُم عَلَينا)(٦٠٨) چرا و چگونه در اين روز از گناهان رسوا و شرم آورى كه توسّط تو مرتكب شده ام پرده برداشته و گواهى مى دهى ؟! پوست جواب مى دهد:( قالُوا اَنطَقَنا اللّهُ الَّذِى اَنطَقَ كُلَّ شَى ءٍ)(٦٠٩) خداوندى كه همه چيز را به نطق و گفتگو درمى آورد، ما را به گواهى و سخن گفتن وادار نمود.

علامه طباطبائى قدس‌سره در تفسير اين آيات مى فرمايد: شهادت اعضا، زمانى واقعيّت دارد كه هر يك از اعضا در دنيا داراى شعور باشند و از عمل انسان آگاه باشند وگرنه هر گاه در قيامت خداوند به اعضا شعور بدهد و يا در آن روز به آنها آگاهى و صوت بدهد كه شهادت نخواهد بود. زيرا شاهد بايد به هنگام عمل ، هم حاضر باشد و هم عالم باشد تا بتواند ماجرا را دريابد و براى روزى ديگر گواهى بدهد. بنابراين همه اعضاى ما در اين عالم داراى يك نوع آگاهى و شعورند، گرچه نوع آن علم و شعور با علم و شعور ما فرق داشته باشد.(٦١٠)

در جاى ديگر نيز قرآن مى فرمايد: (وَلاتَقْفُ ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمعَ وَ البَصَرَ وَالفُؤ ادَ كُلُّ اولئِكَ كانَ عَنهُ مَسئولاً)(٦١١) از آنچه كه نمى دانى پيروى مكن ، زيرا كه هريك از گوش و چشم و دل تو در روز قيامت مورد سؤ ال قرار مى گيرند.

گرچه بعضى خواسته اند بگويند كه مراد از سؤ ال از چشم و گوش ، سؤ ال از صاحبان چشم و گوش است ، ولى با توجّه به آيات ديگر كه مى فرمايد: در قيامت خود اعضا شهادت مى دهند، هيچ دليلى بر اينكه آيه را بر خلاف ظاهر آن معنا كنيم نداريم .

در حديث مى خوانيم : گواهى اعضا تنها مخصوص افراد فاسق و مجرمانى است كه بايد گرفتار عذاب الهى شوند، و در باره مؤ من اين گواهى ها در كار نيست و تنها نامه عملشان را به دست راستشان مى دهند و آنان شادى كنان ديگران را نيز به خواندن نامه عمل خود ترغيب مى كنند.(٦١٢)

هشتمين شاهد: زمان حضرت على عليه‌السلام فرمود: ما مِن يَومٍ يَمُرُّ عَلى ابنِ آدَمَ اِلاّ قالَ لَه ذلِكَ اليَومُ: اءنَا يَومٌ جَدِيدٌ و اءنَا عَلَيكَ لَشَهِيدٌ... اَشهَدُ لَك بِهِ يَومَ القِيامَةِ(٦١٣) هيچ روزى بر انسان نمى گذرد مگر آنكه آن روز به انسان هشدار مى دهد كه من امروز براى تو روز جديدى هستم و گواه كارهايى خواهم بود كه امروز انجام مى دهى و در روز قيامت به آنها شهادت خواهم داد، بنابراين سعى كن كه از اين روز استفاده كامل كرده و اعمالى را در راه سعادت ابدى خودت انجام دهى .

امام سجادعليه‌السلام فرمود: هذَا يَومٌ حادِثٌ جَدِيدٌ وَهُوَ عَلَينا شاهِدٌ عَتِيدٌ(٦١٤) امروز روز تازه و جديدى است ودر قيامت گواه اعمالى است كه در آن انجام مى دهيم .

نهمين گواه : اعمال از شاهدان در قيامت ، خود اعمال و كردارهاى انسان است كه در برابر انسان مجسّم و نمودار مى شوند. آرى ، همين كه عمل در آن نظام خود را نشان داد، ديگر هيچ راهى براى انكار وجود ندارد.

مساءله تجسّم عمل در قرآن و روايات بسيار مطرح است كه ما به نمونه اى از آنها اشاره مى كنيم :

( يَومَ تَجِدُ كُلُّ نَفسٍ ما عَمِلَت مِن خَيرٍ مُحضَراً)(٦١٥) روزى كه هر كس آنچه كار نيك انجام داده در برابر خود حاضر مى بيند.

( وَ وَجِدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً)(٦١٦) روز قيامت انسان رفتار و كردار دنيايى خود را در برابر خود حاضر مى يابد.

( وَ لاتُجزَونَ اِلاّ ما كُنتُم تَعمَلونَ)(٦١٧) جزايى براى شما نيست ، مگر همان عمل خودتان كه گريبانگير شما مى شود.

( يَحمِلونَ اَوزارَهُم عَلى ظُهُورِهِم )(٦١٨) گناهانى كه در دنيا به صورت كار و انرژى از انسان صادر شده ، در آن روز به صورت بارى بر دوش او سنگينى مى كند.

راه دورى نرويم ، مگر در همين دنيا اهرام مصر و ساختمان ها و كاخ ‌هاى زيباى شاهان ، تجسّم رفاه طلبى و بلندپروازى آنان نيست ؟

در دنيا افراد متموّلى كه تنها به فكر ذخيره كردن پول و ثروت خود هستند و به فرياد محرومان نمى رسند در حالى كه دل صدها فقير از بينوايى و ندارى مى سوزد، در قيامت همان پولها و سكّه ها داغ و به پيشانى و پهلوى زراندوزان گذارده مى شود.(٦١٩) اين سوز در برابر آن سوز.

افرادى كه در دنيا با گرفتن ربا اعتدال جامعه را بهم مى زنند، در قيامت نيز با داشتن يك شكم بزرگ ، اعتدال ايستادن و حركت از آنان گرفته مى شود.(٦٢٠)

امام صادق عليه‌السلام در تفسير آيه ١٧٩ سوره آل عمران مى فرمايد: اموالى كه در دنيا مورد بخل قرارگرفته و ماليات اسلامى آن پرداخت نشده است ، در قيامت به صورت مارى به گردن صاحبش انداخته مى شود.(٦٢١)

كسى كه در دنيا غيبت شخصى را در محلّه اى ديگرى كرده است ، اين زبان درازى و نيش زدن دنيايى ، سبب مى شود در آخرت زبانش از دهان بيرون آمده و به قدرى دراز مى شود كه روى زمين قرار گرفته و مردم آن را لگد كنند و اين يك نوع تجّسم عمل است .

در روايات ما از مساءله تجسّم اعمال بارها سخن به ميان آمده است ، چنانكه شيخ بهائى مى فرمايد: جملاتى كه تنها از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (غير از امامان معصوم عليهم‌السلام ) در باره تجسّم اعمال در قيامت وارد شده ، از بس زياد است كه قابل شماره نيست .(٦٢٢)

بنابراين يكى از شاهدان و گواهان در قيامت ، همان اعمال تجسّم يافته خود ماست ، كه در دنيا صورتى دارد و در آخرت شكل ديگرى به خود مى گيرند.

عذاب قيامت ، نه انتقام است و نه عُقده و نه كيفرهاى قراردادى كه قابل چانه زدن و تخفيفت باشد، بلكه عذاب قيامت عين همان كارهاى دنيايى خود ماست ، چنانكه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

الدُّنيا مَزرِعَةُ الا خِرَة (٦٢٣) دنيا مزرعه آخرت است .

آرى ، خوشه هاى گندم ، همان دانه اى است كه كشاورز كاشته و اين خوشه تجسّم همان عمل اوست .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از مكافات عمل غافل مشو |  | گندم از گندم برويد جو ز جو |

شعراى ما نيز با الهام از معارف اسلامى ، مساءله تجسّم عمل را در اشعار خود آورده اند،(٦٢٤) چنانكه مولوى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى دريده پوستين يوسفان |  | گرگ برخيزى از اين خواب گران |
| گشته گرگان يك به يك خوهاى تو |  | مى درانند از غضب اعضاى تو |
| زآنچه مى بافى همه روزه بپوش |  | زآنچه مى كارى همه ساله بنوش |
| گر ز خارى خسته اى خود كِشته اى |  | در حرير و قزدرى خود رشته اى |
| چون زدستت زخم بر مظلوم رُست |  | آن درختى گشت و زقّوم رُست |
| اين سخن هاى چو مار و كژدمت |  | مار و كژدم مى شود گيرد دمت |

خداوندا!

روز قيامت ما را در برابر آن همه شاهد، روسفيد فرما! و مارادر ترس و ضعف خودمان رها نكن كه راهى براى نجات جز عفو و لطف تو وجود ندارد.

شاكيان در قيامت روز قيامت و در دادگاه عدل الهى ، علاوه بر سؤ الاتى كه از انسان مى شود و شاهدان و گواهان متعدّد شهادت مى دهند، شاكيانى هم هستند كه از انسان شكايت دارند، از جمله :

١ - رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در قرآن مى خوانيم كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روز قيامت نزد خداوند شكايت كرده و مى گويد:( يا رَبِّ اِنَّ قَومِى اتَّخَذوا هذَا القُرآنَ مَهجُورا)(٦٢٥) پروردگارا! امّت من ، قرآن را كنار گذاشته و مهجور كردند.

خدايا! آنان يا قرآن را نخواندند، يا تدبّر نكردند و يا عمل نكردند و يا به ديگران نرساندند.

به جاى اينكه براى زنده ها بخوانند، تنها بر مرده ها خواندند، به جاى اينكه كتاب زندگى و قانون قرار دهند، كتاب تشريفات و سوگند قرار دادند.

به جاى آنكه روبرو قرار دهند، پشت سر گذاردند، به جاى آنكه از آن نور بگيرند، به وسيله آن پول گرفتند.

به جاى آنكه آيات آن را به دل بنشانند، بر كاغذ نوشته وبر سنگ تراشيدند، به جاى آنكه او را حفظ نمايند، فراموش نمودند.

مركز نزول آن مكّه و مدينه ، مركز توطئه شد، قوانين آن تغيير كرد، حدود آن رها شد، توحيد و بندگى حقّ كه به آن امر كرده بود، به اطاعت از طاغوت تبديل شد.

به جاى اينكه تربيت يافتگان آن دشمن خدا را بترسانند، از دشمن خدا ترسيدند، به جاى اينكه با هم متّحد شوند، از هم گسستند و به جاى وارستگى ، به شرق و غرب وابسته شدند.

اطلاعات مسلمانان از حقوق شرق و غرب بيش از آگاهى آنها از آيات حقوقى قرآن بود و قوانين اجتماعى و اخلاقى و اقتصادى آن به كلّى رها شد.

يكى از دانشمندان مى گفت : در مدينه كنار قبر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جمعيّت زيادى را ديدم ، به فكر فرو رفتم و به پيامبر عزيز گفتم : يا رسول اللّه ! آيا از اين مردم راضى هستى ؟ در آن حال قرآنى در دستم بود، عرض كردم : يا رسول اللّه ! من اين قرآن را باز مى كنم ، اگر از اين مردم راضى يا ناراضى هستى يك آيه در سطر اوّل آن باشد كه من از نظر شما درباره مردم با خبر شوم !

قرآن را باز كردم و با كمال تعجّب سطر اوّل اين آيه آمد: (وَقَالَ الرَّسُولُ يا رَبِّ اِنَّ قَومِى اتَّخَذوا هَذا القُرآنَ مَهجُوراً)(٦٢٦)

اين آيه مرا تكان داد و فهميدم كه روح پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از ما ناراضى است .

آرى ، مسلمانانى كه مظلوميّت ميليون ها مسلمان ديگر را در دنيا مى بينند ولى سكوت كرده و خود را سر سپرده ابرقدرت ها قرارداده اند، هرگز مورد رضايت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيستند.

مسلمانانى كه نماز و جماعاتشان وحشت در دل حتّى يك مگس به وجود نمى آورد، تا چه رسد كه فساد را از جامعه هاى كفر بردارد، و مراكز عبادت آنان به بازار و مركز تجارت و كسب در آمد اجناس بيگانگان درآمده است ، چگونه مى توانند قلب رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از خود راضى نمايند؟!

مسلمانانى كه سرانشان به ضعيف زور مى گويند و به قوى باج مى دهند، بازار ربا و بهره در ميانشان رواج دارد، در بعضى كشورها مغازه هاى شراب فروشى باز است ، مسلمانانى كه ترسو، جاهل ، وابسته ، متفرّق ، غافل ، فقير و اسير افكار بيگانگانند، چگونه مى توانند رضاى خدا و رسولش را جلب نمايند؟

آرى ، يكى از شاكيان در قيامت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ّست .

٢ - قرآن يكى از شكايت كنندگان در قيامت ، قرآن كريم است .

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: يَجِى ءُ يَومَ القِيامَةِ ثَلاثَةٌ يَشكُونَ: اَلمُصحَفُ وَالمَسجِدُ وَ العِترَةُ(٦٢٧) روز قيامت سه چيز براى شكايت از مردم به صحنه مى آيد: يكى قرآن ، يكى مسجد و ديگرى اهل بيت عليهم‌السلام

ممكن است قرآن در روز قيامت از دودسته هوادار و مخالف شاكى باشد و در دادگاه عدل خداوند، جلو آنها را بگيرد.

الف : شكايت قرآن از هواداران . شايد شكايت قرآن به اين مضمون باشد: خدايا! با اينكه دستور تلاوت قرآن آمده ،(٦٢٨) ولى بسيارى از مسلمانان حتّى نتوانستند از رو مرا بخوانند.

خدايا! بعضى كه مرا مى خواندند، حقِّ تلاوتم را ادا نمى كردند، يعنى بدون طهارت و وضو و تدبّر به سراغم مى آمدند و يا در تلاوتم عجله مى كردند.(٦٢٩)

خدايا! بعضى آيات مرا مى خواندند و مى فهميدند، ولى عمل نمى كردند.

خدايا! بعضى كه عمل مى كردند، به ديگران نمى رساندند.

خدايا! بعضى در عمل به قرآن حتّى از مخالفان قرآن هم عقب تر ماندند. چنانكه حضرت على عليه‌السلام در وصيّت خود مى فرمايد: مبادا ديگران در عمل به قرآن و استفاده از رهنمودهاى آن از شما مسلمانان جلو باشند.

خدايا! بعضى تنها به آيات عبادى و فردى عمل مى كردند و نسبت به هجرت و جهاد و ايثار و سياست كه در متن آياتم بود، بى اعتنا بودند و به بعضى آيات ايمان مى آوردند و نسبت به بعضى آيات بى تفاوت بودند.

خدايا! بعضى به جاى آنكه مرا قانون بدانند، وسيله نان دانسته و مال التّجاره خود قرار دادند، از خواندن و چاپ كردنم سرمايه اندوزى ها كردند.

خدايا! بعضى كه در فكر و روح خود انحرافى داشتند، آيات متشابه را (كه چند نوع مى توان معنا كرد) دستاويز اهداف خود قرار دادند.(٦٣٠)

خدايا! بعضى به جاى اينكه در تفسيرم از مفسّران واقعى و پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت عليهم‌السلام استمداد نمايند، از سليقه هاى شخصى خود در تفسير آيات كمك مى گرفتند.

خدايا! بعضى مرا وارونه معنا كردند و بعضى خوب مرا شناختند، ولى حقائق مرا ناديده گرفته و كتمان نمودند.(٦٣١)

خدايا! به جاى اينكه مرا براى دل هاى زنده بخوانند،(٦٣٢) بر مردگان خواندند.

خدايا! به جاى آنكه مرا جزو اصيل ترين موادّ درسى قرار دهند، مرا از ميان برنامه هاى درسى و نسل تحصيل كرده جدا كردند.

خدايا! بعضى تنها به هنگام تفاءّل ، استخاره و سوگند به سراغم مى آمدند.

گرچه در حديث شكايت قرآن تنها درباره تحريف و قطعه قطعه كردن آمده است ،(٦٣٣) ليكن آنچه را ما از زبان حال قرآن نقل كرديم يك واقعيّتى است كه از طرف هواداران قرآن بر سر قرآن آمده است .

ب : شكايت قرآن از مخالفان قرآن از مخالفان خود چنين شكايت مى كند:

خدايا! مرا ساخته فكر بشر دانستند.(٦٣٤)

خدايا! مرا افسانه هاى پيشينيان دانستند.(٦٣٥)

خدايا! شنيدن تلاوت مرا ممنوع كردند.(٦٣٦)

خدايا! به آورنده من تهمت سحر و جنون و كِهانت و كذب زدند.(٦٣٧)

خدايا! مرا مى شنيدند، ولى لجاجت كرده و ايمان نمى آوردند.(٦٣٨)

خدايا! هنگامى كه راهى براى انكار من نداشتند، مى گفتند: قرآن ديگرى براى ما بياور و آن را تبديل و تغيير بده .(٦٣٩)

٣ - مسجد يكى از شاكيان در قيامت ، مسجد است .(٦٤٠)

در حديث مى خوانيم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: روز قيامت مسجد به درگاه خداوند از مسلمانان شكايت مى كند و مى گويد: يا رَبِّ عَطِّلُونِى و ضَيِّعُونِى (٦٤١) خدايا! مرا تعطيل و حقّم را ضايع كردند.

با آنكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره رفتن به مسجد فرمود: خداوند براى هر گامى كه به سوى مسجد برداشته شود ده پاداش مى دهد و ده لغزش را مى بخشد و ده درجه مرحمت مى فرمايد،(٦٤٢) باز هم مسجدها خلوت بود.

# اهميّت و جايگاه مسجد

در اينجا به گوشه اى از نقش و آداب مسجد در روايات اشاره مى كنيم :

مسجد، محلّ وحدت واجتماع و كنگره با صفا و مقدّس مسلمانان است .

مسجد، تنها جايى است كه مسلمانان بدون هيچ امتيازى در كنار هم از هر نژاد و با هر زبان قرار مى گيرند.

مسجد، مركز نشر فرهنگ اسلامى و آشناشدن با همفكران و پرس و جو از يكديگر است .

مسجد، اوّلين اقدام رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هنگام هجرت از مكّه به مدينه است .

مسجد، هم مركز رشد مردم ، هم محلّ دادرسى مظلوم ، هم پايگاه تقويت جبهه هاى جنگ و هم مركز بندگى خداوند است .

مسجد، نمودار قدرت اسلام و علاقه مردم به مكتب است .

مسجد، هم نشانگر افراد غايب و بى اعتنا به امّت است و هم نشانگر عاشقان به خداوند است .

مسجد، مكان مقدّسى است كه نجس كردن آن حرام و تطهير آن واجب و انجام هر نوع كارى كه توهين به مسجد باشد، در آن ممنوع است .

حضرت على عليه‌السلام فرمود: در مسجد، انسان هم با مردان خدا روبرو و هم با فرمان خدا آشنا و هم مشمول رحمت خدا مى شود.(٦٤٣)

امّا هرگاه همين مسجد وسيله و مركز توطئه دشمن قرار گيرد، بايد توسّط امام مسلمانان به هر نحوى كه ممكن است از بين برود، گرچه با قيمت خراب كردن آن باشد، همان گونه كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسجد ضرار را خراب كردند.

٤ - رهبران آسمانى از جمله شاكيان در قيامت ، رهبران آسمانى مى باشند.

در حديث مى خوانيم كه روز قيامت اهل بيت پيامبرعليهم‌السلام به عنوان شكايت مى گويند: (يا رَبِّ قَتَلُونَا وَ طَرَّدُونَا وَ شَرَّدُونَا)(٦٤٤) خدايا! ما را كشتند و تبعيد و آواره ساختند.

خدايا! به جاى پذيرفتن رهبرى بر حقّ ما، به سراغ مسرفان و مفسدان و طاغوت ها رفتند.

خدايا! به جاى مودّت و محبّت كه مزد رسالت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، قرن ها بر سر منبرها و در نمازها به ما لعنت مى كردند.

خدايا! مقدسّانِ سبك سر كج فهم (خوارج ) و عيّاشانِ دنياپرست (قاسطين ) و مقام پرستانِ بيعت شكن (ناكثين )، در قالب تديّن و ديندارى با تمام قوا با ما مخالفت كردند.

خدايا! تنها يادگار رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دخترش فاطمه عليها‌السلام بود كه به او سيلى زده و حقّش را غصب نموده و خود و فرزندانش را شهيد كردند.

خدايا! سر مبارك مولود كعبه و وصىّ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت على عليه‌السلام را با شمشير شكافتند و جنازه امام حسن عليه‌السلام را تير باران كردند و بدن امام حسين عليه‌السلام را زير سم اسب رها كردند و عترت او را به اسارت بردند و امامان ديگر را هم در غل و زنجير و زندان و تبعيد ومحاصره به شهادت رساندند و حتّى گنبد و بارگاه هاى برمزار آنان را خراب كردند و بالاخره چنان وضعى پيش آوردند كه به ناچار حضرت مهدى (عجّل اللّه تعالى فرجه ) هم به امر الهى ، از چشم مردم پنهان و غيبت اختيار كردند!

خدايا! سادات و نسل ما و راويان احاديث و علماى ربّانى را تبعيد، زندان و شكنجه كردند و يا به شهادت رساندند.

خدايا! در برابر رهبران معصوم و عالمان واقعى ، آخوندهاى دربارى تراشيدند، و با تهمت ، توهين ، تفرقه ، شايعه و تهديد ياران ، به ما خون دل دادند.

خدايا! كار به جايى رسيد كه نقل احاديث ما كه درهاى معارف ، حكمت و حقايق بود، در يك زمان ممنوع و در زمان ديگر ارتجاع و در عوض نقل افكار شرقى و غربى روشنفكرى به حساب مى آمد.

خدايا!...

بارالها! ما را در روز قيامت از افرادى كه مورد شكايت اين شاكيان هستند، قرار مده .

سيمايى از قيامت ندامتگاه مساءله حسرت و پشيمانى در قيامت ، در آيات و روايات متعدّدى بازگو شده است كه ما نمونه هايى از آن را در اينجا بيان مى كنيم :

چنانكه خوانديم : يكى از نام هاى قيامت ،( يَومَ الحَسرَة) (٦٤٥) است ، يعنى روزى كه مردم در آن حسرت ها دارند، در جمله بعد دليل حسرت آنان را چنين بيان مى كند: (اِذْ قُضِىَ الاَمرُ )بخاطر آنكه كار از كار مى گذرد و پرونده اعمال انسان خاتمه پيدا مى كند و هر يك از اهل بهشت و دوزخ به سرنوشت خود سپرده مى شوند، در آن هنگام مرگ به صورت گوسفند و قوچى ظاهر و در برابر دوزخيان و بهشتيان ذبح مى شود و بدين وسيله به اهل محشر فهمانده مى شود كه ديگر كار تمام شد، اهل بهشت براى هميشه در بهشت واهل دوزخ براى هميشه در جهنّم خواهند بود.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: شَرُّ النَّدامَةِ يَومَ القِيامَة (٦٤٦) ندامت و حسرت در روز قيامت سخت ترين پشيمانى هاست ، زيرا هيچ راهى براى جبران وجود ندارد.

آرى ، هرگونه آرزو در آن روز بيهوده است ، قرآن از قول مجرمين مى فرمايد: (وَ لَو اَنَّ لِى كَرَّةً فَاَكُونَ مِنَ المُحسِنينَ)(٦٤٧) اگر براى من برگشتى به دنيا بود از نيكوكاران مى شدم ، ولى هزار حيف كه ديگر برگشتى در كار نيست .

در جاى ديگر مى گويند:( وَ قَالُوا لَو كُنّا نَسمَعُ اءو نَعقِلُ مَا كُنّا فِى اَصحَابِ السَّعِيرِ)(٦٤٨) اگر ما در دنيا به حرف حقّ گوش داده و اهل فكر و تعقّل بوديم ، امروز به اين وضع گرفتار نمى شديم .

آيات قرآن در اين زمينه زياد است ، در آن روز فريادها بلند است ، گاهى مى گويند: (هَل لَنا مِن شُفَعاءَ)(٦٤٩) آيا كسى هست كه در اين روز بزرگ شفاعت ما را كرده و نجاتمان دهد؟ گاهى فرياد مى زنند:( فَهَل اِلى مَرَدٍّ مِن سَبِيلٍ)(٦٥٠) آيا راهى براى فرار و رهايى هست ؟ گاهى مى گويند:( رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَينَا شِقْوَتُنا)(٦٥١) خدايا! شقاوت بر ما غلبه كرد و ما را از راه تو دور نمود.

و گاهى فرياد مى زند كه اى كاش من خاك بودم !( يَا لَيتَنِى كُنتُ تُراباً)(٦٥٢) آرى ، خاك از ما يك دانه مى گيرد، ولى يك خوشه مى دهد و ما اين همه نعمت هاى خدا را گرفتيم ، ولى كار ارزشمندى انجام نداديم .

البتّه همه جا حسرت و ندامت خود را با داد و فرياد اظهار نمى كنند، بلكه (به نظر مى آيد) ابتدا شرمندگى خود را پنهان مى نمايند، (وَاَسَرُّوا النَّدامَةَ)(٦٥٣) ولى كم كم خجالت و ندامت از پنهانى به صورت آشكار و فرياد درمى آيد.

اين حسرت ها از همان لحظه زنده شدن آغاز مى شود كه مى گويند:( يَا وَيلَنا مَن بَعَثَنا مِن مَرْقَدِنا)(٦٥٤) واى برما! چه كسى ما را از قبرمان بيرون آورد.

در آن روز كارها و زحماتى كه در دنيا براى غير خدا كشيده اند، يكسره تباه و سبب حسرت آنان مى شود.( وَيَراهُمُ اللّهُ اَعمالَهُم حَسَراتٍ)(٦٥٥) و بارها تقاضاى برگشت كرده و مى گويند: (رَبَّنا اَبْصَرنَا وَسَمِعنَا فَارْجَعنا نَعمَلْ صَالِحاً)(٦٥٦) خدايا! حالا ما هوشيار و بينا و شنوا شديم و فهميديم كه انبيا درست گفتند و راه ما كج بوده است ، خدايا! ما را به دنيا برگردان تا عمل صالح انجام دهيم ! ولى اين ناله ها و نعره ها، هيچ سودى ندارد.

اين ناله ها در هر مرحله و صحنه تا لحظه ورود به دوزخ و حتّى بعد از دخول جهنم ادامه دارد، زيرا مى بينيم دوزخيان از قعر جهنّم فرياد زده و مى گويند:( رَبَّنا اَخْرِجنَا مِنها فَاِنْ عُدانَا فَاِنّا ظالِمُونَ)(٦٥٧) خدايا! ما را از اين جهنّمِ سوزان رها فرما و به دنيا برگردان و اگر ما مثل سابق به كارهاى زشت خود ادامه داديم ، پس بى شك ما ظالم هستيم .

چه كسانى حسرت مى خورند؟ ١ - خوبان . روز قيامت حسرت سراسر وجود انسان را فرامى گيرد، حتّى خوبان نيز حسرت مى خورند كه اى كاش در دنيا، اعمال نيك بهتر و بيشترى انجام مى دادند.

٢ - پيروان طاغوت . قرآن مى فرمايد: (يَا حَسْرَتى عَلى مَا فَرَّطْتُ فِى جَنبِ اللّهِ)(٦٥٨) انسان در آن روز مى گويد: دريغا از آنچه در حقّ خدا كوتاهى كردم .

طبق بعضى روايات حسرت در اين آيه مربوط به كسانى است كه رهبران آسمانى و اوصياى پيامبرعليهم‌السلام را رها كرده و به دنبال رهبران فاسق رفتند.

٣ - منكران رسالت . رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ابوذر فرمود: روز قيامت كسانى كه مقام رسالت مرا قبول نكردند، در حال كورى و كرى و در تاريكى هاى قيامت حاضر مى شوند و مى گويند: واى بر ما به خاطر كوتاهى هايى كه در حقّ خداوند مرتكب شديم !

٤ - گويندگان بى عمل . امام باقرعليه‌السلام فرمود: بيشترين حسرت در قيامت از كسانى است كه در كلام وبيان خود از عدالت دم زدند، ولى به آن عمل نكردند.

٥ - افراد تندرو و افراطى نيز به هنگام قيامت حسرت ها دارند.(٦٥٩)

٦ - جاهلان . گروه ديگرى كه در قيامت حسرت مى خورند كسانى هستند كه توانايى تحصيل علم را داشته اند، ولى به دنبال فراگيرى آن نرفته اند.(٦٦٠)

٧ - عالم بى عمل . كسانى كه مردم به خاطر حرف شنوى آنان اهل بهشت شدند، ولى خودشان به خاطر نداشتن عمل اهل دوزخند.(٦٦١)

٨ - اهل همنشينى و مجالست هاى بيهوده . در حديث مى خوانيم : هرگاه گروهى در جلسه اى گرد هم بنشينند و به جاى ياد خدا به حرف هاى بيهوده سرگرم شوند، روز قيامت اين مجلس براى آنان وسيله حسرت خواهد بود.(٦٦٢)

٩ - گناهكاران . در دعا مى خوانيم : اءعُوذُ بِكَ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِى تُورِثُ النَّدَمَ(٦٦٣) خدايا! از گناهانى كه سبب ندامت وپشيمانى من در روز قيامت مى شود به تو پناه مى برم .

١٠ - رياست طلبان . آنان كه براى رياست دنيا دست و پا و حرص مى زنند، روز قيامت گرفتار حسرتى بزرگ خواهند شد.(٦٦٤)

١١ - كسانى كه در دنيا توسط دوستان نااهل دچار انحراف شده اند، در روز قيامت غرق در حسرتند و فرياد مى زنند: (يَا وَيْلَتى لَيْتَنِى لَم اَتَّخِذْ فُلانا خَلِيلاً )واى بر من اى كاش فلانى را براى خودم به عنوان دوست قرار نمى دادم ، و از شدت ناراحتى دو دست خود را در دهان گذارده و به دندان مى گيرد و مى گويد: دوست بد مرا از راه خدا دور و منحرف كرد و اى كاش (به جاى دوستى با فلانى ،) با رسول خدا راهى پيدا مى كردم .(٦٦٥)

١٢ - ثروت اندوزان . از جمله افرادى كه در قيامت بسيار حسرت مى خورند، كسانى هستند كه در طول عمر خود اموالى را چه بسا از راه نامشروع بدست آوردند، ولى مهلت بهره گيرى از آن را نداشته و از دنيا رفته اند و آن اموال به دست كسانى رسيده است كه آنان در راه خدا خرج كرده اند و بدين وسيله صاحب مال به جهنّم رفته ، ولى وارث نيكوكار به بهشت مى رود.(٦٦٦)

امام صادق عليه‌السلام درباره آيه( وَيَراهُمُ اللّهُ اَعمالَهُم حَسَراتٍ)(٦٦٧) فرمود: آيه درمورد كسى است كه در زمان حيات خود، به جمع اموال و ثروت اندوزى پرداخته و به محرومان كمك نكرده است ، پس از مرگ او اگر وارثان در راه خير و مسير الهى صرف كنند، تلاش از صاحب مال ولى پاداش براى وارث است ، و اگر در راه گناه صرف كنند، باز او با بجاگذاردن اين اموال در دست وارث ، گناهكار را يارى كرده در گناهش نيز شريك است و سبب ندامت و حسرتش مى گردد.(٦٦٨)

١٣ - آدم كشى ، رهاكردن بستگان ، نداشتن وصيّت ، بى اعتنايى به حقوق مردم و نپرداختن زكات ، هر كدام وسيله حسرت در قيامت خواهد بود.

بارالها ما را از آن ندامت هاى مخفى و آشكار و از آن حسرت هاى سخت در تمام مراحل نجات بده .

اعترافات مجرمان در قيامت ابتدا به حاشا كردن و دروغ گفتن مى پردازند و خيال مى كنند كه همچون دنيا دروغ و انكار مى تواند وسيله رهايى آنان باشد، (يَومَ يَبعَثَهُمُ اللّهُ جمِيعَاً فَيَحلِفُونَ لَه كَما يَحلِفُونَ لَكُم وَيَحسِبُونَ اَنَّهُم عَلى شَى ءٍ)(٦٦٩) روزى كه خداوند همه مردم را زنده و در دادگاه عدل خود حاضر مى كند، پس سوگندهاى ناحقّ مى خورند كه ما كار خلافى نكرده ايم .

او قيامت را همچون دنيا و خداوند را مانند مردم خيال كرده و همان گونه كه در دنيا با سوگند دروغ مردم را گول مى زد، مى خواهد در قيامت با چنين سوگندهايى خداوند را هم گول بزند.

آرى ، كسى كه يك عمر با دروغ خوگرفته است ، نمى تواند به زودى از عادت خود دست بكشد، ولى اين دروغ ها در ابتداى كار است ، كم كم كه با صحنه هاى قيامت بيشتر آشنا مى شود و پرده ها هم يكى پس از ديگرى كنار مى رود و عمل هاى خلاف هم تجسّم پيدا مى كند و شاهدان و شاكيان فراوان از زمين و زمان و اولياى خدا وحتّى اعضاى بدن او در دادگاه حاضر مى شوند، ديگر جايى براى انكار و دروغ نمى بيند. در آنجاست كه قرآن مى فرمايد: (وَلايَكتُمُونَ اللّهَ حَدِيثاً)(٦٧٠) هيچ مطلبى را پنهان نمى گذارند و هر چه هست مى گويند. لذا در آن روز اعترافات عجيبى دارند كه ما نمونه هايى از آنها را در اينجا نقل مى كنيم :

١ - در روز قيامت همين كه خداوند به مجرمان مى گويد: آيا پيامبران آيات مرا بر شما نخواندند و شما رااز اين روز هشدار ندادند؟ مى گويند(شَهِدنَا عَلى اَنفُسِنا)(٦٧١) بلى ، ما امروز عليه خودمان گواهى مى دهيم .

٢ - كسانى كه در دنيا راه خدا و اولياى او را رها كردند، در قيامت به گناهان خود اعتراف مى كنند.( فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِم) (٦٧٢)

٣ اعتراف به انكار قيامت .( وَ لَو تَرى اِذ وُقِفُوا عَلى رَبِّهِم قَالَ اءلَيسَ هذا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلى وَ رَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِمَا كُنتُمْ تَكفُرُونَ)(٦٧٣) اگر ببينى روزى كه كفّار را در پيشگاه پروردگار نگاهشان مى دارند، خداوند از آنها مى پرسد: آيا اين قيامت حقّ نيست ؟ مى گويند: بلى ، به خدا سوگند قيامت حقّ است . خداوند مى فرمايد: پس به خاطر انكار قيامت و كفرورزيتان در دنيا، اكنون عذاب موعود را بچشيد.

٤ - اعتراف به گناهان . در قيامت كفار مى گويند:( فَاعْتَرَفنَا بِذُنُوبِنا)(٦٧٤) خداوندا! ما به گناهان خود اعتراف كرديم .

٥ - اعتراف به شقاوت خود.( قَالُوا رَبَّنا غَلَبَت عَلَينَا شِقْوَتُنا وَ كُنّا قَوماً ضالِّينَ)(٦٧٥) مى گويند: خداوندا! شقاوت برما غلبه كرد و ما گروهى گمراه بوديم .

٦ - اعتراف به ظلم و غفلت خود.( يَا وَيلَنا قَد كُنَّا فِى غَفْلَةٍ مِن هذا بَل كُنّا ظالِمِينَ)(٦٧٦) واى بر ما! به درستى كه ما از پيش آمدن اين روز در غفلت بوديم ، بلكه نسبت به خود وجامعه ستم كرديم .

هر چه اقرار و اعتراف به گناه در دنيا وسيله عفو و بخشش خداوند است ، در آخرت اين اعترافات جز حسرت و شرمندگى هيچ گونه اثرى ندارد.

اعتراف تنها در دنيا مؤ ثّر است گرچه در اوائل كتاب بحثى پيرامون توبه داشتيم ، ولى در اينجا نيز به مناسبت بحث اعترافات قيامت ، به چند حديث درباره اعتراف به گناه در دنيا اشاره اى مى كنيم :

در دنيا اقرار به گناه ، وسيله عفو و بخشش الهى است ، چنانكه حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: شَافِعُ المُذْنِبِ اِقرَارُهُ(٦٧٧) اعتراف گناهكار، وسيله شفاعت و مورد عفو قرار گرفتن اوست .

در حديث ديگرى آن حضرت مى فرمايد: مَن اِعْتَرَفَ بِالجَرِيرَةِ استَحَقّ المَغفِرَة (٦٧٨) هر كس به درگاه الهى به گناه و خلاف خود اعتراف نمايد، سزاوار عفو و بخشش خداوند است .

گروهى كه به خاطر علاقه به مال و دنيا، از رفتن به جبهه سرپيچى كردند و در جنگ تبوك شركت نكردند، همين كه آياتى از قرآن را در مذمّت دنياپرستانِ رفاه طلب شنيدند، از كار خود پشيمان گرديده و از رسول خدا و مسلمانان شرمنده شدند. آنها به عنوان توبه ، دست از كار و تلاش و زندگى خود برداشته و وارد مسجد پيامبر شدند و خود را به ستون مسجد(٦٧٩) بستند. همين كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جنگ برگشتند و از ماجرا آگاه شدند، فرمودند: آنها به ستون بسته باشند تا خداوند درباره آنان حكم كند.

پس از مدّتى آيه نازل شد (وآخَرُونَ اعتَرَفُوا بِذُنُوبِهِم خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللّهُ اءن يَتُوبَ عَلَيهِم )(٦٨٠) اين افراد به خاطر اعتراف به گناه خود و اعمال خوبى كه در كنار كارهاى خلافشان انجام داده اند، اكنون كه از رفتار ناپسند خود پشيمان هستند، اميد است خداوند توبه آنان را بپذيرد. زيرا خداوند آمرزنده و مهربان است . پس از نزول آيه ، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور دادند آنان را از ستون مسجد آزاد كنند.(٦٨١)

آرى ، اعتراف به گناه نزد خداوند در دنيا، بهترين وسيله براى پذيرش توبه و دريافت عفو الهى است . چنانكه در دعا ومناجات مى خوانيم : خدايا! اگر مرگ من نزديك شده و كار خوبى هم ندارم ، تنها وسيله دريافت لطف و عفو تو را اقرار و اعتراف به گناهان خود قرار مى دهم . و امام سجادعليه‌السلام در صحيفه سجاديّه دعايى دارد به نام دعاى اعتراف به گناهان .

رحمت خدا در قيامت امام صادق عليه‌السلام فرمودند: اِذا كَانَ يَومُ القِيامَةِ نَشَرَ اللّهُ تَبارَكَ وَ تَعالى رَحمَتَهُ حَتّى يَطمَعَ اِبلِيسَ فِى رَحمَتِهِ(٦٨٢) هنگامى كه قيامت فرا مى رسد، خداوند به قدرى رحمت خودش را به روى مردم گسترش مى دهد كه حتّى ابليس در اينكه مورد لطف قرار گيرد به طمع مى افتد.

در سوره فرقان مى خوانيم :( فَاُولئِكَ يُبَدِّلُ اللّهُ سَيِّئاتِهِم حَسَناتٍ)(٦٨٣) خداوند گناهان آنان را به كار نيك و حسنه تبديل مى كند.

در روايات متعدّدى كه در تفسير اين آيه آمده چنين مى خوانيم : روز قيامت گناهان مؤ من بر او عرضه مى شود و از ناراحتى به لرزه مى افتد، ولى به خاطر آنكه او اهل ايمان ، حيا، صدق ، اخلاص ، حسن خلق و در خط رهبرى معصوم و اولياى خدا بوده ، مورد لطف مخصوص قرار مى گيرد و به فرمان خداوند گناهان او به عبادت تبديل مى شود.(٦٨٤)

علاّمه طباطبائى قدس‌سره مى فرمايد: روايات بسيار زيادى از شيعه و سنّى درباره تبديل گناه به كار خير در قيامت وارد شده است .(٦٨٥)

در بعضى روايات نيز مى خوانيم : روز قيامت همين كه گناهكار را به دوزخ مى برند، مى گويد: خدايا! گمان نداشتم مرا بسوزانى ! خداوند مى فرمايد: او را مورد عفو خود قرار دادم ، او را به بهشت ببريد و همان حسنِ ظنّ به خدا، وسيله نجاتش مى شود.(٦٨٦)

ميزان در قيامت يكى از مسائل مهم قيامت كه در قرآن و روايات زياد به چشم مى خورد، مساءله ميزان است .

ميزان ، به معناى وسيله وزن و سنجش است . قرآن مى فرمايد: (وَ اَنزَلْنَا مَعَهُمُ الكِتابَ وَ المِيزَانَ)(٦٨٧) پيامبران با كتاب و ميزان آمدند، يعنى انبيا قانون و ملاك حقّ و باطل و معيارهاى سنجش خير و شرّ را براى مردم آوردند.

ميزان و وسيله سنجش اعمال در قيامت ، لازم نيست مانند ميزان و ترازوهايى باشد كه در دنيا مى بينيم ، زيرا كلمه ميزان مانند كلمه چراغ است ، يعنى همان گونه كه همه چراغ ها در يك نقطه با هم شريكند و آن نور و از بين بردن تاريكى است و كلمه چراغ شامل تمام انواع چراغ هاى قديم و جديد و آينده مى شود، ولى اكنون با لفظ چراغ ، ديگر چراغ هاى گذشته به ذهن نمى آيد و شكل ونوع آن فرق نموده است ، در قيامت نيز ميزان چنين خواهد بود و شكل و نوع و وسيله سنجش آن فرق خواهد كرد.

مرحوم مجلسى (٦٨٨) وعلاّمه طباطبائى (٦٨٩) با توجه به آيات وروايات ، مطالبى را در مورد ميزان بيان كرده اند و ما گوشه اى از آن را به اختصار در چهار عنوان مختلف ، ذكرمى كنيم :

١ - ميزان هاى قيامت همان گونه كه بيان كرديم ميزان ، در حقيقت وسيله سنجش است ، با هر وسيله اى كه باشد. چنانكه وسيله سنجش پارچه ، متر و وسيله سنجش ديوار عمودى ، شاغول و وسيله سنجش خط، خط كش و وسيله سنجش راه ، كيلومتر و وسيله سنجش هوا و دما، هواسنج و دماسنج است ، در قيامت نيز وسيله سنجش عمل انسان ، حقّ است ،( وَ الْوَزنُ يَومَئِدٍ الحَقُّ) (٦٩٠) زيرا اساس آن روز، بر حقّ و حقانيّت است ، حال در هر چه باشد.( ذلِكَ اليَومُ الحَقُّ)(٦٩١)

در روايات متعدّد مى خوانيم : ميزان اعمال ما، پيامبران و امامان معصومند، زيرا آن بزرگواران به مقام والاى انسانيّت رسيده اند و حقّ عمل را از نظر اخلاص و نوع و روش و استمرار آن انجام داده اند و كارهايشان الگو است ، لذا اعمال مردم را با عمل آن بزرگواران مقايسه مى كنند.(٦٩٢)

در زيارتنامه حضرت على عليه‌السلام مى خوانيم : السَّلامُ عَلَيكَ يَا مِيزَانَ الاَعمَالِ(٦٩٣) سلام بر تو اى كسى كه وسيله سنجش اعمال ما در روز قيامت هستى .

٢ - تعدّد ميزان در قيامت چون هر يك از اعمال ما، با نمونه كاملى از نوع خودش سنجيده مى شود، مثلاً نمازها را با نماز كامل و روزه و حجّ و جهاد و گفتار وسخنان ما را با روزه و حج و جهاد و گفتار كامل مى سنجند، بنابراين ميزان ها متعدّد است . لذا قرآن نيز به جاى كلمه ميزان ، كلمه موازين را بكار برده است .( وَ نَضَعُ المَوازِينَ القِسطَ لِيَومِ القِيامَةِ)(٦٩٤)

٣ - ميزان براى همه نيست طبق روايات ، ميزان براى افراد مؤ من است ، امّا مشركان و كسانى كه اعمالشان همچون كف روى آب بى حقيقت است و يا با يك سرى گناهانى كه مرتكب شده اند تمام كارهاى خوبشان را تباه كرده اند، براى آنان وزن و ميزانى نخواهد بود. فَحَبِطَتْ اَعْمالُهُم فَلانُقِيمُ لَهُم يَومَ القِيامَةِ وَزنَاً(٦٩٥)

حضرت على عليه‌السلام فرمود: براى رهبران گمراه كننده نيز وزن و ميزانى در قيامت نخواهد بود، زيرا وضع آنان به قدرى رسوا مى باشد كه نيازى به حساب و كتاب و سنجش ندارند.(٦٩٦)

امام سجادعليه‌السلام مى فرمايد: براى مشركان ترازوى عدل نصب نمى گردد و نامه عملشان نيز در قيامت گشوده نمى شود و مساءله سنجش و حساب و كتاب ، تنها مخصوص مسلمانان است .(٦٩٧)

٤ - عوامل سنگينى ميزان تمام كارهاى خير، ميزان عمل را سنگين و تمام كارهاى شرّ آن را سبك مى كند، ولى در حديث مى خوانيم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اخلاق نيكو در سنگينى عمل صالح از هر خير ديگر مفيدتر است .(٦٩٨)

صراط كلمه صراط، بيش از چهل بار در قرآن استعمال شده است .

چون در روز قيامت ، صراط، تجسّم يافته همان صراط و خطوط فكرى عقيدتى و عملى هر انسان است كه در دنيا براى خود مى پذيرد و يگانه عامل شخصيّت او مى باشد، بدين جهت كمى درباره صراط مستقيم يعنى تنها راهى كه در دنيا مطلوب و راه رسيدن به كمال است ، گفتگو مى كنيم و آنگاه به سراغ صراط در قيامت مى رويم .

راه مستقيم ، يعنى راه راست ، راه حقّ و عدل ، راه انبيا و شهدا و صالحان و صدّيقين (٦٩٩) و راه خدا، (اِنَّ رَبِّى عَلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ)(٧٠٠) راه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اِنَّكَ عَلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ(٧٠١).

راه مستقيم ، بيش از يكى نيست ، ولى راههاى انحرافى زياد است .

راه مستقيم ، راهى است كه نه افراط دارد، نه تفريط.

راه مستقيم ، راهى است كه نه به مسائل فكرى تنها بها مى دهد و نه تنهامسائل عملى را ارزشمند مى داند.

راه مستقيم ، راهى است كه فرد وجامعه را در كنار هم قرار داده وهمچنين جسم و جان ، فكر و عمل ، قيام و توكّل ، عقل و احساس را در كنار هم قرار مى دهد.

راه مستقيم ، هم به مسائل دنيوى توجّه دارد و هم به مسائل اُخروى .

راه مستقيم ، همان دين خداست . قرآن مى فرمايد:( هَدانِى رَبِّى اِلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ دِينَاً قِيَماً)(٧٠٢) به مردم بگو: خداوند مرا به راه مستقيم كه آن مكتب و دينى است كه بر اساس فطرت و عقل پابرجاست ، هدايت فرمود.

راه مستقيم ، همان راه عبوديّت و بندگى خداوند است .( و اءنِ اعبُدُونِى هَذا صِراطٌ مُستَقِيمٌ)(٧٠٣)

راه مستقيم ، همان تمسّك و پيوند با خداوند است .( وَمَن يَعتَصِم بِاللّهِ فَقَد هُدِىَ اِلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ)(٧٠٤) و شكّى نيست كه تمسّك به خداوند، همان پذيرفتن قانون خدا و اطاعت از اولياى اوست ، چنانكه امام صادق عليه‌السلام فرمود: (وَ اللّهِ نَحنُ الصِّراطُ المُستَقِيمُ)(٧٠٥) به خدا سوگند تنها ما راه مستقيم هستيم و بس .

بنابراين ، در ميان صدها و هزاران خطوط انحرافى ، بودن در راه مستقيم به قدرى اهميّت دارد كه واجب است هر مسلمانى لااقل روزى ده مرتبه براى قرار گرفتن خود و ديگران در آن راه ، مصرّانه از خداوند استمداد كرده و بگويد( اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُستَقِيمَ) خداوندا! ما را به راه مستقيم هدايت فرما.

صراط در قيامت در قيامت روى جهنّم پلى است به نام صراط كه از مو باريك تر و از شمشير برّنده تر است .(٧٠٦) و همه مردم بايد از آن عبور نمايند، وبه قول قرآن : (وَاِن مِنكُم اِلاّ وارِدُهَا كانَ عَلى رَبِّكَ حَتْماً مَقِضيّاً ثُمَّ نُنَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً)(٧٠٧) هيچ يك از شما نيست مگر آنكه وارد دوزخ مى شود، اين امرى است حتمى ، ولى افراد باتقوا را نجات مى دهيم و ظالمان را در حالى كه از ضعف و ذلّت به زانو درآمده اند در آن رها مى كنيم .

به فرموده روايات ، عبور از صراط براى مؤمنان همچون برق است و براى گروه ديگرى همچون باد و براى بعضى مانند اسب مى باشد و خلاصه هر كدام ايمان و عمل صالح بيشترى داشته باشند، با سرعت بيشترى عبور مى كنند.(٧٠٨)

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هنگام عبور مؤ منان ، آتش دوزخ سرد و سالم مى شود، چنانكه براى حضرت ابراهيم آتش سرد شد.(٧٠٩)

البتّه عبور مؤمنان از جهنّم و ديدن جهنّميان و جايگاه و صحنه هاى عذاب آنان ، سبب مى شود در مقايسه اى با بهشت ، جايگاه بهشتى خود را بهتر بشناسند و اگر چند روزى در دنيا براى خدا يك سرى سختى ها را تحمّل كردند، سرانجام به كجا رسيده اند.

در حديث مى خوانيم : خداوند هيچ كس را به بهشت نمى برد مگر آنكه او را به جهنّم و عذاب هاى آن آشنا و مشرف قرار مى دهد تا قدر نعمت ها و فضل خدا را نسبت به خودش بداند و نشاط و شادى او بيشتر شود و همچنين احدى را به دوزخ نمى برد مگر آنكه نعمت هاى بهشت را به او نشان دهد تا بيشتر بسوزد و حسرت بخورد.(٧١٠)

# در صراط چه مى گذرد

در روايات متعدّد مى خوانيم : روى اين پل با آن همه دلهره و اضطرابى كه انسان دارد و صحنه هاى آتش پيرامون آن و باريكى راه و لحظه سرنوشت ساز ابدى ، در چند مرحله توقفگاه است كه غير از اولياى خدا كه برق آسا از آن مواقف مى گذرند، ديگران بايد پاسخگو باشند.(٧١١)

امام صادق عليه‌السلام در تفسير آيه( اِنّ رَبِّكَ لَبِالْمِرصادِ)(٧١٢) مى فرمايد: مراد جوابگويى به خداوند در آن عبورگاه است .(٧١٣)

در آن عبور گاه ، از نماز، بستگان ، فاميل ، حقوق مردم وامانت سؤ ال مى كنند، در آنجا نيز افرادى استوارند كه در انتخاب رهبر، دنبال هر شخصى در دنيا نرفته و تنها از رهبرانى پيروى كرده اند كه منتخب خدا و رسول او بوده اند.(٧١٤)

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: لِكُلِّ شَى ءٍ جَوازٌ وَ جَوازُ الصِّراطِ حُبُّ عَلى بن ابيطالب (٧١٥) براى ورود و عبور از هر چيزى ، اجازه لازم است و جواز عبور از صراط در قيامت ، علاقه و اطاعت از اميرالمؤ منين عليه‌السلام است .

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در موارد مختلفى به حضرت على عليه‌السلام فرمود: اَنتَ قَسِيمُ الجَنَّةِ وَ النّارِ(٧١٦) پيروى و محبّت تو سبب بهشت رفتن و انكار و مخالفت با تو رمز دوزخ است . مرحوم علاّمه امينى از احمد حنبل و ابن ابى الحديد و عدّه ديگرى از علماى اهل سنّت نقل كرده كه مساءله عبور از صراط يا سقوط در دوزخ ، وابستگى به حضرت على عليه‌السلام دارد.(٧١٧) يعنى معيار و جواز عبور يا سقوط با پيروى و مودّت آن حضرت يا انكار و بغض آن بزرگوار است .

همچنين حضرت على عليه‌السلام فرمود: اءنَا الصِّراطُ المَمدُودُ بَينَ الجَنَّةِ وَالنّارِ(٧١٨) من آن صراط و راهى هستم كه ميان بهشت و دوزخ كشيده شده است .

اولياى خدا در مناجات خود عبور از صراط را يادآور مى شوند و به درگاه خدا ناله ها دارند. در دعا مى خوانيم : فَواسَواءتاهُ غَداً مِنَ الوُقُوفِ بَينَ يَدَيكَ اِذا قِيلَ لِلمُخِفِّينَ جُوزُوا و لِلمُثقِلِينَ حُطُّوا اءفَمَعَ المُخِفِّينَ اَجُوزُ اءم مَعَ المُثقِلِينَ اَحَطُّ(٧١٩) اى خداى من ! افسوس از فردا كه در پيشگاه تو بايد جوابگو باشم ، روزى كه به مردان سبك بار و باتقوا گفته مى شود: از صراط عبور كنيد، ولى به گناهكاران سنگين بار خطاب مى شود: سقوط كنيد، در اين حال نمى دانم كه من در چه حالى خواهم بود، آيا عبور خواهم كرد يا سقوط؟

# شفاعت

شفاعت ، به معناى در كنار چيزى يا شخصى قرار گرفتن و جفت شدن است .

مثلاً شاگردى در مدرسه نمره كم مى آورد و معلّم حاضر مى شود يكى دو نمره اضافه به او بدهد تا او هم قبول شود، در اينجا نمره ها در كنار هم ، شاگرد ضعيف را نجات مى دهند. يا مثلا نخ باريك توانى ندارد، نخ ‌هاى ديگر با او تابيده و محكم شده و سبب بهره گيرى مى شود و يا مراجعه به پزشك و مصرف دارو، عامل بهبودى بيمار مى باشد.

در مثال هاى بالا جمع شدن نمره ها و نخ ‌ها و پزشك و دارو يك نوع شفاعت و در كنارهم آمدن است .

تنه درخت هم شفاعت مى كند و مواد غذايى را از ريشه گرفته و به شاخه ها و ميوه ها مى رساند. سيم برق هم برق را به لامپ ها مى رساند. و خلاصه در عالم هستى هر يك از نور و حرارت و آب و زمين ، دانه را از مرحله اى به مرحله بالاترى مى رساند، اين بود نمونه هايى از معناى شفاعت در طبيعت .

امّا معناى شفاعت در آخرت آن است كه اولياى خدا، اعمّ از انبيا و امامان و علما و شهدا كه به قلّه هاى تكامل معنوى رسيده اند، دست ضعيفانى (كه انحراف فكرى ندارند، ولى لغزشهاى عملى دارند) را گرفته و آنان را از قهر خدا نجات مى دهند، البتّه شكّى نيست كه مقام شفاعت واجازه آن تنها به دست خداست .

در اينجا سعى مى كنيم ، پرتوى از سيماى شفاعت كه در كتب مختلف مطرح شده است را در قالب پرسش ها و شبهات و پاسخ به آنها بيان نماييم :

# پاسخ به شبهات

سؤ ال ١ : آيا مساءله شفاعت اولياى خدا در قيامت ، قطعى و حتمى است ؟ و آيا قرآن و روايات با صراحت از آن نامى به ميان آورده اند؟

پاسخ : بله ، تمام كتاب هاى مهم اعتقادى شيعه و سنّى مساءله شفاعت را طبق روايات متعدد بيان كرده اند.(٧٢٠) در قرآن بيش از بيست مرتبه از مساءله شفاعت سخن به ميان آمده و مرحوم مجلسى در بحار، ٨٦ حديث در اين باره نقل فرموده است . فخررازى در تفسير آيه (عَس اءن يَبعَثَكَ رَبُّكَ مَقامَاً مَحمُوداً)(٧٢١) مى گويد: همه مفسّران گفته اند: مقام محمودى را كه خداوند در اين آيه به پيامبرش وعده داده ، همان مقام شفاعت اوست .(٧٢٢)

بنابراين از نظر قرآن و روايات ، در اصل شفاعت انبيا و اولياى خدا جاى هيچ گونه ترديد و اختلافى نيست .

سؤ ال ٢ : آيا شفاعت كردن تنها مخصوص پيامبر است ؟

پاسخ : نه ، زيرا در روايات (شيعه و سنّى ) شفاعت را براى علما و شهدا و صالحان بيان كرده اند، تا چه رسد به امامان معصوم عليهم‌السلام .

سؤ ال ٣ : از چه كسانى شفاعت مى شود؟

پاسخ : كسانى كه داراى بينش و عقائد فكرى و رهبرى صحيح باشند و تنها در عمل دچار لغزشهايى شده باشند، مشمول شفاعت شافعان مى شوند. قرآن مى فرمايد: (لايَملِكُونُ الشَّفاعَةَ الاّ مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحمنِ عَهداً)(٧٢٣) تنها كسانى از شفاعت بهره مند مى شوند كه ميان خود و خدايشان پيمانى داشته باشند و خدا و اولياى او و راه آنان را قلباً پذيرفته باشند.

آرى ، كسانى كه در اين دنيا از اولياى خدا و علماى ربّانى پيروى كرده باشند، در آن روز هم مى توانند از آنان بهره گيرند و مشمول شفاعت آن بزرگواران باشند، يعنى بايد بذر شفاعت را در دنيا كاشت تا در آخرت برداشت كرد.

اميرالمؤ منين عليه‌السلام مى فرمايد: اِستَجِيبُوا الاَنبياءَ وَ سَلِّمُوا بِاَمرِهِم وَ اعْمَلوا بِطاعَتِهِم تَدخُلُوا فِى شَفاعَتِهِم دعوت و نداى پيامبران گرامى را بپذيريد و نسبت به فرمان هاى آن بزرگواران تسليم باشيد و عمل شما طبق دستور و فرمان آنان باشد تا در شفاعت آنان وارد شويد.

البتّه رواياتى نسبت به كوتاهى در بعضى از اعمال مهم ، نظير كوتاهى و سبك شمردن نماز آمده است كه شفاعت اولياى خدا شامل حال آنان نمى شود.

سؤ ال ٤ : چرا خداوند مستقيماً گناهكاران را مورد عفو قرار نمى دهد تا نيازى به شفاعت ديگران نباشد؟

پاسخ : اوّلاً: شايد دليل آن كوبيدن روح تكبّر انسان و امربه تواضع در برابر بندگان صالح خدا باشد، همان گونه كه به شيطان امر شد در برابر آدم سجده كند.

قرآن در باره گروهى مى فرمايد: همين كه به آنان گفته مى شد بياييد تا رسول خدا براى شما استغفار و دعا كند، آنان سرهاى خود را به طرف ديگر برگردانده و با تكبّر مخصوصى بى اعتنايى مى كردند.(٧٢٤)

ثانياً: مقام شفاعت از پاداشهايى است كه خداوند به خاطر عبادت و بندگى اولياى خدا به آنان داده است ، نه اينكه كمبودى در عفو خداوند است كه با شفاعت و واسطه شدن مردان خدا جبران مى شود.

ثالثاً: انسان همين كه ديد اولياى خدا مانند انبيا، امامان ، شهدا، علما، صالحان و يا قرآن و... در قيامت اهل شفاعت هستند، سعى مى كند در دنيا خود را به آنان نزديك و از پرتو رهنمودهاى آنان استفاده كند.

از همه گذشته ، عطاكردن مقام شفاعت جاذبه اى در افراد به وجود مى آورد كه اگر به مقام نبوّت و امامت نمى رسند، لااقل خود را به مقام شهدا و صالحان و علما برسانند.

سؤ ال ٥ : آيا مشمول شفاعت شدن ، پاداش و مزد بدون كار و زحمت نيست ؟ اگر قرآن مى فرمايد:( وَ اءنْ لَيسَ لِلاِنسَانِ اِلاّ مَا سَعى )(٧٢٥) پس مزدها بايد بر اساس كار و تلاش باشد و شفاعت كردن از گناهكارى كه بايد به جهنّم برود، مزد دادن بدون كار است و با آيه منافات دارد؟

پاسخ : روز قيامت شفاعت تنها شامل حال كسانى مى شود كه با ايمان و عمل صالح خود توانسته اند سرمايه اى را ذخيره و اعتبارى را كسب نمايند. همان گونه كه در دنيا اگر كسى خوش حساب باشد و مبلغى پول نقد به بازار ببرد، به واسطه اعتبارى كه دارد، مدّت و مبلغى را هم نسيه به او مى دهند، كه در واقع آن نسيه و اعتبار، شعاع همان سابقه و نقدينگى اوست . در آخرت هم بهره بردن از شفاعت ، در حقيقت پرتوى از همان اعمال انجام داده اوست .

بنابراين در شفاعت بايد افراد حركت ها و اعمال صالحى داشته باشند تا مشمول شفاعت اولياى خدا بشوند و اين مزد بدون كار نيست . همان گونه كه در كوهنوردى افراد قوى به كسانى كمك مى كنند كه خود را به دامنه كوه رسانده باشند، نه آنان كه پاى كوه لميده و هيچ حركتى نداشته اند.

سؤ ال ٦ : آيا رحم و لطف شفيعان بيش از خداوند است كه خداوند مى خواهد گناهكاران را عذاب كند، ولى اولياى خدا واسطه شده و نمى گذارند؟!

پاسخ : خير، واسطه ها هم با مقام و دستورى كه از طرف خدا دارند شفاعت مى كنند، و اگر خداوند آن مقام يا اجازه شفاعت را به آنها مرحمت نفرموده بود، احدى حق شفاعت كردن نداشت . بنابراين شفاعت و واسطه گرى آن بزرگواران نيز در حقيقت شعاعى از لطف خداوند است ، قرآن مى فرمايد:( مَن ذَا الّذى يَشفَعُ عِندَهُ اِلاّ بِاِذنِه )(٧٢٦) كيست كه در حضور خدا حق شفاعت داشته باشد، مگر به اذن او.

سؤ ال ٧ : اگر قانون كيفر الهى طبق عدل است ، شفاعت وواسطه گرى چرا؟

پاسخ : اوّلا: هم قانون به كيفر رسيدن گناهكاران حقّ است ، هم دادن مقام عالى شفاعت به اولياى خدا، امّا يكى از آنها بر ديگرى اولويّت داده شده است .

ثانيا: خداوند تنها منتقم نيست ، غفور و رحيم هم هست ، بنابراين هر صحنه اى مى تواند مظهر يكى از صفات الهى باشد. گاهى به عنوان اظهار عدل و انتقام ، گناهكار را كيفر مى دهد و گاهى به واسطه شفاعت ديگران او را مى بخشد، زيرا بخشش هم حق خدا و از صفات اوست .

سؤ ال ٨ : آيا وعده شفاعت و اميد به آن ، گناهكاران را جرى و جسور نمى كند؟

پاسخ : اوّلا: اگر وعده شفاعت و پذيرش آن براى هركس و با هر انگيزه و عملى قطعى بود، شايد عامل جراءت انسان بر گناه مى شد، امّا ايمان به شفاعت در صورتى كه براى انسان معلوم نيست مشمول آن مى شود يا نه ، يا فلان گناه را هم شامل مى شود يا نه ، و يا اين شفاعت قبل از عقوبت ها و قهر الهى است يا بعد از مدّت ها كيفر و شكنجه ، ديگر سبب جراءت بر گناه نمى شود.

مثلاً اگر يكى از بانك ها اعلام كند كه به تعدادى جايزه مى دهد، اين وعده مشتركين در آن بانك را دلگرم و نور اميد مى دهد، ولى جراءت خريد با تكيه به پولى كه از جايزه بدست خواهد آمد را به انسان نمى دهد و هرگز به اميد جوائز احتمالى بانك خريد نمى كند، زيرا نه برنده جايزه معلوم است و نه مبلغ و تاريخ پرداخت آن .

ثانيا: مگر توبه و قبول آن سبب جراءت بر گناه مى شود؟ زيرا توبه هم نور اميد در دل گنهكار مى تاباند، پس بايد توبه هم انسان را جرى كند؟ ولى چنين نيست ، زيرا معلوم نيست خداوند توبه از كدام گناه و از كدام شخص و در كدام شرايطى را مى پذيرد؟

به علاوه شرايط شفاعت چنانكه گذشت باعث رشد افراد است ، نه جراءت بر گناه آنان .

سؤ ال ٩ : چرا در بعضى آيات شفاعت نفى شده است ؟

پاسخ : در دو جاى قرآن مى خوانيم : بترسيد از روزى كه شفاعتى پذيرفته نيست .(٧٢٧) اين خطاب قرآن به يهوديان خودخواهى است كه طبق يك عقيده موهوم خود، خيال مى كردند هرگز به قهر خدا دچار نمى شوند و حتّى اگر عذابى باشد، تنها براى چند روزى است وگرنه نژاد يهود، برترين نژاد و نور چشم نظام آفرينش است و در قيامت نيز مشمول لطف و شفاعت خداوند خواهند بود.

همچنين پاسخ به بت پرستانى است كه عقيده داشتند كه اين سنگ و چوبى كه مى پرستند، شفاعت كننده آنهاست .

بنابراين خداوند براى سركوب اين خرافات و كوبيدن روح خودخواهى يهوديان مى فرمايد: در آن روز هر كسى سروكارش تنها با عمل خودش مى باشد و جاى عوض و رشوه و شفاعت نيست .

آرى ، شفاعت مردان خدا كه به خاطر بندگى حق به مقام محمود رسيده اند كجا و شفاعت سنگ و چوب بى عقل و شعور كجا؟

شفاعت گناهكارانى كه اقرار به گناه و تقصير خود دارند كجا و شفاعت يهوديان خودخواه نژادپرست كجا؟

پس اگر در آياتى مى خوانيم كه شفاعتى نيست ، بايد مورد و زمينه و ويژگى هاى شفاعت كننده و شفاعت شونده را هم درنظر بگيريم .

سؤ ال ١٠ : چه افرادى از شفاعت محرومند؟

پاسخ : قرآن در اين باره يك صحنه بسيار جالبى را از گفتگوى اهل بهشت (در همان حال كه در بهشت هستند) با اهل جهنّم ترسيم نموده و مى فرمايد:

(فِى جَنّاتٍ يَتَسائَلونَ عَنِ المُجرِمينَ) بهشتيان در بهشت با مجرمانى كه در دوزخند سؤ ال و جواب مى كنند. آنان مى پرسند:( ما سَلَكَكُم فِى سَقَر )چه كارى شما را به سوى جهنّم كشانيد؟ و جهنّميان پاسخ مى دهند:

(لَم نَكُ مِنَ المُصَلِّينَ )ما پاى بند نماز نبوديم و در حقّ خدا كوتاهى كرديم .

(وَ لَم نَكُ نُطعِمُ المِسكِينَ) ما حقّ محرومان جامعه را ناديده گرفته و آنان را اطعام نكرديم و طبق حديثى كه ذيل آيه آمده : يعنى ما خمس و زكات نمى داديم .

(وَ كُنّا نَخُوضُ مَعَ الخائِضِينَ )ما همراه ديگران غرق در لهو و لعب بوديم .

(وَ كُنّا نُكَذِّبُ بِيَومِ الدِّينِ حَتّى اَتانَا اليَقِين) برنامه ما انكار روز قيامت بود تا آنكه آن روز فرا رسيد.

(فَما تَنفَعُهُم شَفاعَةُ الشّافِعِين )(٧٢٨) به خاطر اين اعمال ، شفاعت هاى شفيعان شامل حال آنها نشده و فائده به حالشان ندارد.

در واقع سبب محروم ماندن از شفاعت چهار چيز است :

الف : بى اعتنايى به نماز و حق خدا.

ب : بى توجّهى به طبقه محروم جامعه .

ج : سرگرم باطل شدن .

د: لجاجت و نپذيرفتن معاد، با وجود صدها دليل .

سؤ ال ١١ : مگر لطف خدا و اولياى او محدود است كه گروهى حتّى مشمول شفاعت هم نمى شوند؟

پاسخ : بهره گيرى از الطاف خدا تنها مربوط به لطف او نيست ، بلكه بستگى به ظرفيّت ، استعداد و لياقت ما نيز دارد، به چند مثال توجه فرماييد:

نور خورشيد، كمبودى ندارد و خاك به خاطر تيرگى خودش نمى تواند مثل آئينه آن را منعكس كند و اين گناه نور نيست .

آب دريا زياد است ، ولى قطره اى از آن در توپ در بسته نمى رود و اين گناه دريا نيست ، بلكه بسته بودن واستعداد نداشتن توپ او را محروم كرده است .

انسانى كه به خاطر گناهان زياد، روح خود را تيره و درهاى ورودى روحش كه همان چشم و گوش و فكر باشد بسته نگاه داشت ، از فضل خدا محروم مى ماند. قرآن به افرادى كه در كفر و گناه خود لجوج هستند، مى فرمايد:( صُمُّ بُكمٌ عُمىٌ )آنان گويا كر و گنگ و كورند.

اگر پزشكى نتواند مرده اى را زنده كند، ضعف او نيست ، زيرا مرده قابليّت خود را از دست داده است ، چنانكه خداوند به پيامبرش مى فرمايد: اِنَّكَ لاتَسمَعُ المَوتى (٧٢٩) تو قادر نيستى مرده دلان را هدايت و نداى حق را به گوش دل آنان برسانى . در جاى ديگر مى فرمايد: لِيُنذِرَ مَن كانَ حَيّاً(٧٣٠) برنامه هاى تبليغى و ارشادى تو تنها در افرادى مى تواند اثر كند كه زنده دل باشند.

بنابراين علاوه بر لطف الهى ، ظرفيّت و استعداد خود انسان نيز در دريافت شفاعت مهم است .

چند نكته از روايات اسلامى چند مطلب استفاده مى شود:

١ - درجات شفاعت كنندگان يكسان نيست ، بلكه بالاترين مقام براى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سپس انبيا و امامان معصوم عليهم‌السلام ، آنگاه علماى ربّانى و شهدا و ديگران مى باشد و مقدار و حدود شفاعت كردن بستگى به مقام شفاعت كنندگان دارد.

٢ - در جمع بندى ميان روايات به اين نتيجه مى رسيم كه آغاز و افتتاح شفاعت در قيامت ، ابتدا به دست حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آنگاه ديگران است .(٧٣١)

٣ - پيشوايان معصوم ما در مواردى چندين بار با سوگند فرمودند: واللّه ما شفاعت مى كنيم ، واللّه ما شفاعت مى كنيم ... .

٤ - معناى شفاعت آن نيست كه گناهكار حتماً قبل از هر گونه عقوبت مورد لطف قرارگيرد، بلكه گاهى بعد از مدّت ها عذاب و شكنجه مورد عفو قرار مى گيرد، چنانكه در روايتى مى خوانيم : هنگامى كه كفّار و مشركين در كنار خداپرستان گناهكار در دوزخ قرار گرفتند، شروع به نيش زدن كرده و مى گويند: آن ايمان شما به خدا دردى دوا نكرد و عاقبت شما هم مثل ما در دوزخ قرار گرفتيد! خداوند به ملائكه امر مى كند تا آن خداپرستان گناهكار را مورد شفاعت قرار دهند.(٧٣٢)

٥ - شفاعت كردن تنها مخصوص انسان هاى بزرگوار نيست ، بلكه همان گونه كه در نهج البلاغه مى خوانيم : يكى از شفاعت كنندگان در روز قيامت قرآن است ، حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: وَاعلَمُوا اَنَّهُ شافِعٌ وَ مُشَفَّع ... وَاَنَّه مَن شَفَعَ لَهُ القُرآنَ يَومَ القِيامَةِ شُفِّعَ فِيه (٧٣٣) بدانيد كه قرآن شفاعت كننده اى است كه شفاعتش روز قيامت (درباره كسانى كه آن را ياد گرفته و ياد داده و تلاوت كرده و به آن عمل نموده اند) پذيرفته است .

گرچه بعضى مساءله شفاعت قرآن را نوع ديگرى معنا و دست به توجيه زده اند، ولى طبق روايات بسيارى كه در كتاب اصول كافى وارد شده ،(٧٣٤) قرآن همانند ساير اعمال خير، تجسّم يافته و در قيافه يك جوانى بسيار زيبا ظاهر شده و در برابر اهل قيامت عبور مى كند به طورى كه همه فرشتگان و انبيا و مؤ منان خيال مى كنند او يكى از افراد آنان است ، ولى از جلوى همه آنها گذشته و در مقامى والا قرار مى گيرد و آنگاه از هواداران خود شفاعت مى كند و مى گويد: خدايا! فلانى در راه من زجرها كشيد و از من مواظبت نمود، امروز او را از بهترين نعمت ها بهره مند فرما.

جالب اينكه شفاعت قرآن تنها براى نجات از قهر خداوند نيست ، بلكه طبق روايات ، شفاعت براى زياد شدن و ارتقاى مقام و درجه نيز هست .(٧٣٥)

ناله ها واستمدادها در قيامت روزى كه بچه ها به خاطر سختى ها پير مى شوند.(يَومَا يَجعَلُ الوِلدانَ شَيبَاً)(٧٣٦)

روزى كه هيچ معامله و واسطه و رابطه اى در كار نيست .( يَومٌ لابَيعٌ فِيهِ و لاخُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ)(٧٣٧)

روزى كه جز مؤ منان با تقوا، دوستان هم هر كدام براى ديگرى دشمن مى شوند. (الاَخِلاّءُيَومَئِذٍ بَعضُهُم لِبَعضٍ عَدُوُّ اِلا المُتَّقِينَ)(٧٣٨)

روزى كه مجرم حاضر است همه چيز و همه كس فدا شود تا او نجات يابد.( لَواَنَّ لَهُم ما فِى الاَرضِ جَمِيعاً وَمِثلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوا بِه )(٧٣٩)

روزى كه انسان حتّى از نزديك ترين افراد همچون برادر، مادر، پدر، فرزند و همسرش فرار و تنها به فكر نجات خودش مى باشد.( يَومَ يَفِرُّ المَرءُ مِن اَخِيهِ وَاُمِّهِ وَ اَبِيهِ وَصاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ)(٧٤٠)

روزى كه انسان فرياد مى زند راه فرار كجاست ؟ (اءينَ المَفَر) (٧٤١)

و روزى كه از هر كجا مرگ به او رو مى آورد، ولى از مرگ خبرى نيست . وَ ياءتِيهِ المَوتُ مِن كُلِّ مَكانٍ وَما هُوَ بِمَيِّتٍ(٧٤٢)

آرى ، در آن روز ما هستيم و عمل ما، ما هستيم و خدا، ما هستيم و جزا.

در آن روز انسان گناهكار به دست پا مى افتد، چنانكه امام سجادعليه‌السلام در دعاى سحرها ماه رمضان مى فرمايد: به اطراف خود نگاه مى كند، گاهى به راست و گاهى به چپ ، مى بيند هر انسانى كار نيكى كرده در آن روز سبب نجاتش شده ، ولى تنها او دست خالى است . تمام كارهايى كه در دنيا انجام داده يا به خاطر ريا، غرور و عُجب باطل شده و يا به خاطر آنكه بعد از كار نيك گناهى كرده كه آن عمل نيك را از بين برده است ، بسيارى از كارهايى را كه خيال مى كرد خوب است ، الان معلوم شد بد بوده و او نمى دانسته و به قول قرآن : (زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِه )(٧٤٣) كار بد به صورت زيبا جلوه كرده است ،( وَ هُم يَحسِبُونَ اَنَّهُم يُحسِنُونَ صُنعَاً)(٧٤٤) افرادى هستند كه خيال مى كنند نيكوكارند.

در آن روز، گناهكار در بن بست قرار مى گيرد و دست به التماس و استمداد از اين و آن مى زند، در قرآن صحنه هايى از استمداد بيان شده كه ما در اينجا اشاره مى كنيم و از خدا مى خواهيم سبب تذكّرى براى خود و خوانندگان باشد.

الف : استمداد از مؤ منان گناهكاران در قيامت در چند نوبت از مؤ منين استمداد مى نمايند، يك جا مى گويند: اُنظُرُونَا نَقتَبِسْ مِن نُورِكُم قِيلَ ارجِعُوا وَرائَكُم فَالْتَمِسُوا نُوراً(٧٤٥) نگاهى به ما كنيد تا ما از نورى كه نتيجه عمل شما در دنياست بهره مند شويم ، ولى جواب منفى مى شنوند وبه آنان گفته مى شود: برگرديد به دنيا و از آنجا نور بخواهيد. گناهكاران مى گويند: اءلَم نَكُن مَعَكُم (٧٤٦) آيا ما در دنيا (در يك روستا، شهر، كارخانه ، بازار، اداره و...) با شما نبوديم ؟ مى گويند: چرا، جسم ما در يكجا بود، ولى خط فكرى ما، عملكرد و اهداف و رهبر و شيوه زندگى ما دوگونه بود.

در صحنه ديگر گناهكاران از بهشتيان چنين استمداد مى كنند: اَفِيضُوا عَلَينَا مِنَ المَاءِ اءو مِمّا رَزَقَكُمُ اللّهُ قالُوا اِنّ اللّهَ حَرَّمَهُما عَلَى الكافِرِينَ(٧٤٧) اى اهل سعادت ! كمى از آب ها يا آنچه خدا نصيب شما كرده به ما نيز بدهيد، ولى باز جواب منفى مى شنوند و مى گويند: خداوند نعمت هاى بهشت را بر كافران حرام كرده است .

ب : استمداد از مجرمان بيچاره گناهكار كه هر چه استمداد از خوبان مى كند به جايى نمى رسد، تا بالاخره به فكر مى افتد كه گناه خود را به دوش اين و آن اندازد، به افرادى مى گويد:( لَولا اَنتُم لَكُنّا مُؤ مِنِينَ)(٧٤٨) اگر شما در دنيا نبوديد، ما مؤ من مى شديم و راه حق را مى رفتيم ، شما مانع شديد. ولى پاسخى كه مى شنوند اين است :( اءنَحنُ صَدَدنَاكُم) (٧٤٩) آيا ما مزاحم هدايت شما بوديم ؟ چرا با بودن راه و چراغ و چشم سالم ، كج روى را انتخاب كرديد؟

گاهى مى گويند: (اَطَعنَا سَادَتَنا وَ كُبَرائَنا فَاَضَلُّونَا السَّبِيلا)(٧٥٠) خدايا! ما تقصيرى نداريم ، زيرا ما بدنبال بزرگان و رهبران فاسد بوديم كه به اين روز نشستيم ، آنها ما را گمراه كردند و از خدا مى خواهند كه عذاب اين رهبران فاسد را دو برابر قرار دهد، (رَبَّنا آتِهِم ضِعفَينِ مِنَالعَذابِ)(٧٥١)، ولى خداوند مى فرمايد:( لِكُلٍّ ضِعْفٌ)(٧٥٢) نه تنها عذاب بزرگان دو برابر است ، (زيرا هم كج رفتند و هم ديگران را به كج روى كشاندند،) بلكه عذاب شما هم دو برابر است ، زيرا شما هم در واقع دو گناه انجام داده ايد: يكى اينكه كج رفتيد، ديگر اينكه با پيروى خود از رهبران فاسد، آن ستمگران را نيز تاءييد و تشويق كرديد، پس هم مرتكب گناه انحراف شده ايد و هم مرتكب گناه تشويق ظالم .

گناهكاران به رهبران خود مى گويند: (فَهَل اَنتُم مُغنُونَ عَنّا)(٧٥٣) ما كه عمرى پاى پرچم شما و بله قربان گو و تسليم بى چون و چراى شما در دنيا بوديم ، آيا امروز شما مى توانيد درد ما را دوا و عذاب را از ما برطرف كنيد؟! رهبران فاسد مى گويند: (اِنّا كُلُّ فِيهَا)(٧٥٤) مگر نمى بينيد كه ما خودمان نيز در بلاها گرفتاريم .

خلاصه اينكه هر چه گناهكار مى خواهد خودش را برهاند و گناه را به دوش ديگرى (خواه رهبران فاسد يا محيط فاسد) اندازد نمى تواند، زيرا اراده انسان قوى ترين نيرويى است كه مى تواند تمام سيستم ها و نظام هاى غلط را بشكند، انسان ساخته محيط نيست ، بلكه سازنده محيط است ، انسان تنها سنّت پذير نيست ، بلكه سنّت شكن نيز هست ، انسان وابسته به سيستم اقتصادى نيست ، بلكه خود داراى اراده و اختيار است .

قرآن نمونه هاى جالبى مانند همسر فرعون و همسر حضرت نوح و لوط را نقل مى كند كه همسر فرعون با اينكه تنها بود و در خانه فرعون و سرسفره و نان خور و مقهور نظام او بود، ولى با اراده محكم تر از آهن خود، نه فرعون را پذيرفت و نه مقام و طلا و دربار و كاخ او توانست در روحيه او اثر بگذارد و همچنان كه در كاخ بود، به فكر كوخ بود و در رژيم طاغوت ، هوادار سرسخت رهبر آسمانى خود حضرت موسى بود، برعكس همسر نوح و لوط با اينكه سرسفره وحى تغذيه مى شدند و بيشترين تعليمات براى آنها بود، چون نخواستند حق را بپذيرند، از آن سرباز زده ونپذيرفتند.(٧٥٥)

ج : استمداد از شيطان گناهكار در قيامت با ناله و نفرين به فكر مى افتد تا گناه خود را به دوش شيطان اندازد، ولى شيطان هم انحراف او را معلول اراده انسان مى داند و به مجرمان مى گويد: (فَلاتَلُومُونِى وَ لُومُوا اَنفُسَكُم )(٧٥٦) مرا سرزنش نكنيد، بلكه خودتان را ملامت نماييد،

(اِلاّ اءن دَعَوتُكُم فَاستَجَبتُم لِى )(٧٥٧) زيرا من در دنيا كارى به شما نداشتم جز دعوت و وسوسه و اين خود شما بوديد كه دعوتم را پذيرفتيد،

(اِذا مَسَّهُم طائِفٌ مِنَ الشَّيطانِ تَذَكَّرُوا)(٧٥٨) من همين وسوسه ها و دعوت ها را نسبت به بعضى مؤ منان داشتم ، ولى آنها قوى بودند و هوشيار و متذكّر مى شدند.

آرى ، شما خود خانه دلتان را به من داديد و من هم در آنجا سكونت كردم ،( فَهُوَ لَهُ قَرِين )(٧٥٩) وگرنه من نسبت به مردان خدا هيچ گونه تسلّط قهرآميز و سلطنت و اجبار نداشتم .( مَا كانَ لِى عَلَيكُم مِن سُلطانٍ)(٧٦٠)،( لَيسَ لَهُ سُلطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنوا)(٧٦١)

د: استمداد از ماءموران جهنّم گناهكارى كه به هر طرف رو مى كند دست ردّ به سينه اش مى خورد، نه مؤ منان و نه رهبران و دوستان فاسد به او كمك مى كنند و نه شيطان حاضر است گناه او را به عهده بگيرد، از ملائكه و ماءموران دوزخ استمداد مى كند و مى گويد( وَقَالَ الَّذِينَ فِى النّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُم يُخَفِّفْ عَنّا يَوماً مِنَ العَذابِ)(٧٦٢) اى فرشتگان ماءمور جهنّم ! شما كه نزد خدا آبرو داريد از پروردگارتان براى ما بخواهيد كه حتّى اگر يك روز هم شده عذاب ما را تخفيف دهد و به ما ترحّم كند، ما قبول داريم كه عذاب ما هميشگى است ، ولى براى يك روز به ما لطف شود، ما قبول داريم كه عذاب ما نبايد تعطيل شود، ولى تقاضاى تخفيف داريم .

نمى دانم چه مى نويسم و چه مى گويم ، ولى مى دانم كه اين آيات ناله افراد زنده را بلند مى كند و دل را مى لرزاند، به هر حال آن فرشتگان هم جواب منفى مى دهند و مى گويند: (اء وَ لَم تَكُ تَاءتِيكُم رُسُلُكُم بِالبَيِّناتِ... ) (٧٦٣) ساليان دراز در دنيا اين همه تبليغات حق را شنيديد، چرا به فكر نيفتاديد؟

ه‍ : استمداد از خداوند زيانكاران ومكذّبين به آيات خدا كه به شقاوت و گمراهى خود معترفند، با كمال بى شرمى سرانجام به خداوند مى گويند: (رَبَّنا اَخرِجنَا مِنهَا فَاِنْ عُدنَا فَاِنّا ظالِمُونَ ) پروردگارا! ما را از عذاب جهنّم بيرون آور، اگر دوباره خلاف كرديم ظالم و سزاوار دوزخيم ، ولى جواب مى شنوند: (قَالَ اخسَئُوا فِيهَا وَ لاتُكَلِّمُونَ ) دور شويد و حرف نزنيد و خفّه شويد! مگر يادتان رفته كه هرگاه بندگان شايسته در مناجات خود مرا مى خواندند و مى گفتند:( رَبَّنا آمَنّا فَاغْفِرلَنا وَارحَمنَا وَاَنتَ خَيرُ الرّاحِمِينَ )و از من طلب عفو و بخشش مى كردند، شما آنان را به مسخره گرفته و مى خنديديد و همين توهين و مسخره كردن سبب غفلت و بدبختى شما شد.(٧٦٤)

آرى ، آنان كه خود مؤ من واهل دعا نيستند، لااقل مردان خدا را مسخره نكنند.

پاسخ منفى ، بازتاب عمل خود انسان شايد به فكر بعضى اين چنين بيايد كه منصفانه نيست كه گناهكار اين همه استمداد كند و آنطور دست ردّ به سينه اش زده شود، ولى اين قضاوت عجولانه است ، زيرا اگر كمى به عقب برگرديم مى بينيم كه اين گناهكار هم دست ردّ به سينه قرآن ، پيامبران ، امامان ، علما و تمام راهنمايانش زده و آن طرد بازتاب و نتيجه همان لجاجت هاى اوست .

او با هر كسى سخن گفت ، ولى در برابر خدا نمازى نخواند، به هر تار عنكبوتى تكيه كرد، ولى به قدرت خدا توكّل نداشت ، از هر شخصى در برابر هر كارى تشكّر مى كرد، ولى آن همه نعمت ها دل او را با خدا گرم نكرد، با داشتن ده ها و صدها دليل روشن براى فاسد بودن فلان رهبر يا دوست ، به خاطر چند روز كاميابى و هوسرانى دست از اطاعت او برنداشت ، و خلاصه تمام طرد و پاسخ ‌هاى منفى به مجرمان در قيامت ، نتيجه همان دست ردّ وطردى است كه آنها در دنيا نسبت به اسلام و قرآن و اولياى خدا داشته اند.

# سيماى مجرمان و كفّار

از قيامت امثال من چه مى توانند بگويند يا بنويسند، جايى كه حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: نه چشمى ديده و نه گوشى شنيده است ، ما به غيب و عالم ملكوت جز راه وحى راه ديگرى نداريم ، لذا به سراغ قرآن مى رويم و از ميان صدها آيه كه درباره وضع كفّار و مجرمان بيان شده ، بعضى از آيات را به ترتيب اندام انسان بيان و ترجمه كرده و بدان اكتفا مى كنيم :

وضع عقل قرآن مى فرمايد: (وَتَرَى النّاسَ سُكارى وَما هُم بِسُكارى وَلكِنَّ عَذابَ اللّهِ شَديدٌ)(٧٦٥) در وقت زلزله و بپاشدن قيامت مردم را مست و بدون انديشه مى بينى ، ولى در واقع آنها مست نيستند، امّا عذاب خداوند آنقدر شديد است كه هوش از سر آنها ربوده است .

البتّه در كنار اين گيجى و حيرت زدگى ، يك نوع امنيّت و نشاط براى مؤ منان است كه در بخش هاى آينده انشاءاللّه مطرح خواهيم كرد.

وضع پيشانى و چشم ها قرآن مى فرمايد: (يَومَ يُحمى عَلَيها فِى نارِ جَهَنَّمَ فَتُكوى بِها جِباهُهُم وَ جُنُوبُهُم وَ ظُهُورُهُم هذا ما كَنَزتُم لاَنفُسِكُم ...)(٧٦٦) ثروتمندان و زراندوزانى كه از مال و ثروت خود در راه خدا انفاق نمى كنند، در آن روز همان درهم و دينار را داغ كرده و بر پيشانى و پهلو و پشت آنان مى گذارند و به آنان گفته مى شود: اين همان چيزى است كه در دنيا به عنوان دارايى و كنز براى خود ذخيره كرده ايد.

از شدّت ترس و وحشت چشم ها از حركت مى ايستد و به يك نقطه دوخته مى شود،( تَشخَصُ فِيهِ الاَبصارُ)(٧٦٧) يا در آن روز آنان چشمان اشك آلود و خاشعى دارند.( خاشِعَةً اَبصارُهُم )(٧٦٨)

و در آيات ديگرى مى خوانيم كه گناهكارانى در آن روز كورند وهنگامى كه مى پرسند: ما در دنيا چشم داشتيم چرا در اينجا نابينا هستيم ؟ به آنان جواب داده مى شود: همان گونه كه نسبت به آيات ما در دنيا فراموشكار بوديد و چشم از آن فرو مى بستيد، در اينجا هم چشم بسته و فراموش شده هستيد.(٧٦٩)

امام باقرعليه‌السلام در تفسير آيه( مَن كانَ فِى هَذِهِ اَعمى فَهُوَ فِى الا خِرَةِ اَعمى )(٧٧٠) هركه در دنيا نابينا شد در آخرت هم نابيناست ، با بيان جالبى مى فرمايد: كسانى كه آفرينش آسمان ها و زمين و گردش شب و روز و خورشيد و ماه و آن همه نشانه هاى شگفت الهى را ديده ، ولى خدا را نشناخته اند و در عمل مانند كسانى هستند كه گويا هيچ اثرى از خدا نديده و كوردلانى سنگدل همچنان به زندگى حيوانى خود غافلانه ادامه مى دهند، در قيامت هم نابينا محشور مى شوند.(٧٧١) آرى ، كورى آن روز، عكس العمل كوردلى امروز آنهاست .

در روايات مى خوانيم : كسانى كه مستطيع هستند وبايد به حج بروند، ولى آن را به تاءخير مى اندازند، در قيامت كور خواهند بود.(٧٧٢)

در قيامت مراحل و مواقف گوناگونى است كه در بعضى از آنها (مَوقِفُ البُكاء و ايستگاه اشك )، گناهكاران گريه مى كنند، ولى اشكى كه ديگر سودى ندارد و بيدارى وتذكّرى كه ديگر فايده اى ندارد. چنانكه امام صادق عليه‌السلام فرمودند: چه بسا كسانى كه در دنيا از روى لغو و بيهوده زياد مى خندند، در قيامت گريه هاى زيادى خواهند داشت .(٧٧٣)

البتّه امام صادق عليه‌السلام فرمودند: كُلّ عَينٍ باكِيَةٌ يَومَ القيامَةِ الاّ ثَلاثَةٌ: عَينٌ غَضَّتْ عن مَحارِمِ اللّه و عَينٌ سَهَرَتْ فى طاعَةِ اللّهِ و عَينٌ بَكَتْ فى جَوفِ اللَّيلِ مِن خَشيَةِ اللّهِ(٧٧٤) تمام چشم ها در قيامت گريان است ، مگر سه چشم : چشمى كه هنگام ديدن حرام فرو افتد و چشمى كه در اطاعت خدا بيدارى كشد و چشمى كه در دل شب از خوف خدا اشكى بريزد. اين چشمان ديگر تلخى گريه قيامت را به خود نخواهند ديد.

امام رضاعليه‌السلام فرمودند: كسى كه به ياد مصيبت هاى ما بگريد يا ديگران را بگرياند، در قيامت گريان نخواهد بود.(٧٧٥) و نيز روايات متعدّدى كه درباره گريه بر مظلوميّت امامان معصوم عليهم‌السلام بخصوص امام حسين عليه‌السلام وارد شده و همچون پاداشى بر آن مترتّب است .

وضع صورت مجرمان قرآن مى فرمايد( يَومَ تَبيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسوَدُّ وُجُوهٌ)(٧٧٦) روزى كه صورت نيكوكاران سفيد، ولى صورت گناهكاران سياه مى شود.

در جاى ديگر مى خوانيم :( كانّما اُغشِيَت وُجُوهُهُم قِطَعاً مِنَاللّيلِ مُظلِماً)(٧٧٧) گويا قطعه تاريكى از شب صورت گناهكاران را پوشانده است .

و در جاى ديگر مى فرمايد:( وُجوُهٌ يَومَئِذٍ عَلَيهَا غَبَرَةٌ )(٧٧٨) صورت هايى در قيامت است كه روى آنها غبار نشسته است .

لذا به ما سفارش شده هنگامى كه مشغول شستن صورت در وضو هستيم ، يادى از صورت هاى قيامت كنيم و اين دعا را بخوانيم : خدايا! صورتم را سفيد گردان در روزى كه صورت گناهكاران سياه مى شود.

البتّه در برابر اين گروه ، بهشتيان هستند كه صورت هاى نورانى دارند.

وضع بينى مجرمان همان گونه كه در ضرب المثل هاى عربى و فارسى مساءله بينى و دماغ براى عزّت و ذلّت ، بكار مى رود، مثلاً دماغش سوخت يا دماغش را به خاك كشيديم و يا بادى به دماغش كرد و مشابه اين تعبيرات ، در قرآن نيز درباره كسانى كه در برابر انبياى بزرگوار دهن كجى كرده و آيات وحى را داستان هاى بيهوده مى انگارند، مى فرمايد: سَنَسِمُهُ عَلَى الخُرطُومِ(٧٧٩) ما بر خرطوم آنان داغ مى گذاريم . داغ گذاردن بر بينى ، نشانه بزرگ ترين ذلّت و ضعف و بدبختى آنهاست ، چنانكه بجاى بينى ، كلمه خرطوم آمده تا آنان را بيشتر تحقير كند.

وضع دهان و زبان صحنه هاى قيامت يكى دوتا نيست ، بلكه مراحل ، مواقف ، صحنه ها و شرايط مختلفى دارد و گناهكاران در آن روز در هر صحنه اى وضعى دارند؛ در مرحله اى مهر بر دهان آنان زده مى شود، (اَليَومَ نَختِمُ عَلَى اَفواهِهِم )(٧٨٠) يا آنان واژگون و كر و كور و لال محشور مى شوند، (وَنَحشُرُهُم يَومَ القِيامَةِ عَلى وُجُوهِهِم عُميا وَبُكمَاً وَ صُمّاً)(٧٨١) و قادر به گفتگو نيستند، در آن روز به جاى زبان ، ساير اعضاى انسان به گفتگو مى پردازند.

در بعضى مراحل هم التماس ها دارند، گاهى به گمراه كنندگان خود نفرين ها مى كنند، گاهى افسوس و حسرت ها دارند و وعده اصلاح خود را مى دهند.

در برابر اين افسوس و يا سكوت مجرمان ، اهل بهشت فرياد مى زنند: بياييد نامه اعمال ما را بخوانيد و برگ برنده را به دست ما ببينيد. اللّهمّ ارزُقنَا

وضع دست مجرمان قرآن مى فرمايد:( وَيَومَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلى يَدَيهِ...)(٧٨٢) كسانى كه در دنيا دوستان نااهل گرفته اند، روز قيامت دو دست خود را به دهان و به دندان مى گيرند و مى گويند: اى كاش ما با فلانى دوست نمى شديم ! او ما را از ياد خدا غافل و سبب گمراهى ما شد. اى كاش در دنيا من با پيامبر خدا راهى باز كرده بودم !

در روايات مى خوانيم : اين ندامت ها براى كسانى است كه در مساءله رهبرى به سراغ افراد فاسد و فاسق رفته ورهبران معصوم وآسمانى را به خاطر تبليغات دروغين اين و آن و يا هوا و هوسهاى خود و يا خط و حزب خود رها نموده و يا به جاى قوانين الهى ، به سراغ قوانين بشرى رفته و به آنها دلبسته اند.(٧٨٣)

سرافكندگى مجرمان خداوند به پيامبرش مى فرمايد: (وَلَوتَرى اِذِ المُجرِمُونَ ناكِسُوا رُؤ سِهِم عِندَ رَبِّهِم رَبَّنَا اَبصَرنَا وَ سَمِعنَا فَاْرجِعنَا نَعمَلُ صالِحاً اِنّا مُوقِنُونَ)(٧٨٤) اگر ببينى مجرمانى كه معاد را نمى پذيرفتند، همين كه در دادگاه قيامت حضور مى يابند، در مقابل پروردگارشان شرمنده شده و سر به زير انداخته مى گويند: پروردگارا! قيامت را ديديم و پذيرفتيم و حالا گوشمان براى شنيدن حق باز است پس ما را به دنيا برگردان تا عمل صالح انجام دهيم ، همانا ما با ديدن اين صحنه به درجه يقين رسيده و همه چيز را باور مى كنيم .

شرمندگى و خجالت و رسوايى ، از بزرگ ترين شكنجه هاى روحى در دنيا و آخرت است ، زيرا در همين دنيا كه صدها راه براى توبه و جبران باز است ، گاهى كه از انسان سخن و يا عملى سرمى زند، همين كه سند و نوار و يا عكس او را افشا مى كنند، شرمنده شده و حاضر است به زمين فرو رود و تمام هستى خود را فدا كند تا آن لحظه را نبيند.

وضع گردن مجرمان قرآن درباره كسانى كه انبيا و كتاب هاى آسمانى را نمى پذيرند و همچنان به مجادله و لجاجت ادامه مى دهند، اعلام خطر كرده و مى فرمايد:( اِذِ الاَغلالُ فِى اَعناقِهِم )(٧٨٥) آنها بايد به يادآورند روز قيامتى را كه غل ها در گردنشان و با بزرگ ترين نوع ضعف و حقارت به دوزخ كشانده مى شوند.

مساءله غل هاى جهنّمى كه برگردن مجرمان انداخته مى شود در موارد متعدّدى از قرآن بيان شده است .

وضع دل ها گرچه تمام تعبيراتى كه در مورد چشم و لب و دندان گفته شد در حقيقت بازتاب آن دلهره اى است كه در قلب مجرمان است ، ولى قرآن در خصوص دل نيز آياتى را بيان فرموده است ، از جمله مى خوانيم :( مُهطِعِينَ مُقنِعِى رُؤُسِهِم لايَرتَدُّ اِلَيهِم طَرفُهُم وَاَفئِدَتُهُم هَواء)(٧٨٦) با ذلّت سر به آسمان كرده و به طورى حيرت زده مى شوند كه حتّى پلك چشمشان بهم نمى خورد و دل آنها از ترس خالى شده و فرو مى ريزد و به كلّى قدرت و اراده و فكر خود را از دست مى دهند.

و در جاى ديگر مى خوانيم :( قُلُوبٌ يَومَئِذٍ واجِفَة )(٧٨٧) در آن روز دل ها در اضطراب غير قابل وصفى است . انشاالله درباره سيماى بهشتيان خواهيم گفت كه آنان چگونه بدون اضطراب و در اءمن و آرامش خواهند بود.

وضع پهلو و كمر درباره ثروتمندان زراندوزى كه با ديدن محروميّت هاى مردم ، دست از بخل خود برنداشته و همچنان به جمع و ذخيره كردن مال و ترك انفاق در راه خدا سرسختانه به زندگى حيوانى خود ادامه مى دهند، چنين مى خوانيم :( يَومَ يُحمى عَلَيهَا فِى نارِ جَهَنَّمَ فَتُكوى بِها جِباهُهُم وَجُنُوبُهُم وَظُهورُهُم هذا ما كَنَزتُم لاَنفُسِكُم )(٧٨٨) در قيامت همان سكّه هاى اندوخته شده در دنيا را داغ و بر پيشانى و پهلو و كمر زراندوزان مى نهند و به آنها مى گويند:( هَذا مَا كَنَزتُم )اين همان سكّه ها و كنزهاى شماست كه بخل مى ورزيديد و انفاق نمى كرديد.

آرى ، سكّه هايى كه در دنيا دل محرومان را سوزانده ، در آخرت ما را مى سوزاند، صورتى كه در برابر فقير درهم كشيده شده ، در آن روز با فلزّ گداخته درهم كشيده مى شود، پهلويى كه در كنار محرومان قرار نگرفت وكمرى كه به فقرا پشت كرد و با اين قيافه ها دلهايى را سوزاند، در آن روز خواهد سوخت .

به دنبال اين عذاب ها، فرياد و ناله آنان نيز بلند است كه :( مَا اَغنى عَنّى مالِيَه) مال من امروز به فريادم نرسيد،( هَلَكَ عَنّى سُلطانِيَه )(٧٨٩) قدرت و سلطنت از دستم رفت و براى آخرتم كارى نكردم .

نه مال و نه آنچه بدست آورده بود، هيچ يك نتوانست او را از قهر خدا برهاند،( ما اَغنى عَنهُ مالُهُ و ما كَسَبَ)(٧٩٠) زيرا در آن روز مال و فرزند به درد گناهكار نمى خورد. ( يَومَ لايَنفَعُ مالٌ و لابَنُونَ) (٧٩١)

در قرآن چندين نمونه از مالى كه به زمين فرو رفت يا باغ هايى كه سوخت نقل شده تا شايد انسان از دلبستگى به آن برهد.

حضرت موسى به قارون فرمود: ( لاتَنسِ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنيا) (٧٩٢) از اين دنيا بهره هايى كه براى نجات و قيامت و رشد انسانى خودت هست ، فراموش مكن ، ولى پندهاى آن پيامبر بزرگوار سودى نكرد و سرانجام زمين او و اموالش را به درون خود فرو برد.

در مورد باغ دارانى كه بنا گذاشتند از ميوه هاى باغ به محرومان ندهند، مى فرمايد: ما باغشان را يكسره خاكستر كرديم .(٧٩٣)

قرآن براى نجات انسان و دورى از وابستگى و دلبستگى هاى او، بهترين موعظه و پند را داده و شديدترين هشدارها را با بيان هاى گوناگون و رسا و مكرّر آن هم با نمونه هاى مختلف ارائه داده است :

گاهى فرموده : اى انسان ! تو خليفه خدا هستى نبايد به زمين و مال بچسبى .

گاهى فرموده : به ايثارگرانى كه از خود كم گذاشته و به ديگران بخشيدند نگاه كن ، مبادا تو عقب بمانى .

گاهى فرموده : مالى كه در راه خدا بدهى ، مانند دانه اى است كه به صورت خوشه ها آن هم با گندم هاى فراوان بدست مى آيد. بنابراين در انفاق ، تو سود بزرگى بدست مى آورى .

گاهى فرموده : اى انسان ! روزى را كه فقير و نادار بودى فراموش مكن و امروز كه بى نياز هستى غافل مباش .

و گاهى فرموده : ما فرعون ها را غرق و قارون ها را به زمين فروبرديم .

همه اين تذكّرات لطف و رحمت الهى است تا فكر و دل ما را از وابستگى به اين دنيا فانى رها نموده و به ياد قيامت اندازد.

وضع درونى قرآن در اين باره مى فرمايد:( وَ سُقُوا ماءً حَمِيما فَقُطِّعَ اَمعائَهُم )(٧٩٤) در برابر بهشتيانى كه از بهترين شيرها و آب ها و عسل ها و نوشيدنى ها بهره مند مى شوند، به دوزخيان به جاى آب گوارا، آب چنان جوشانى داده مى شوند كه همچون اسيد، اندرون آنان را سوزانده و قطعه قطعه مى كند.

وضع پوست قرآن صحنه اى را از دشمنان خدا در قيامت بازگو مى كند كه اعضاى و پوست انسان عليه او گواهى مى دهد، بعضى از گناهانى كه انسان با پوست بدن كرده از قبيل زنا و لواط و امثال آن و سعى كرده مخفى بماند، در آن روز خود پوست شهادت داده و رسوا مى كند.

مجرمان گويا از شهادت وگواهى پوست خود به شدّت ناراحت و عصبانى شده و پرخاشگرانه به آن مى گويند: چگونه امروز عليه ما سخن گفته و شهادت داديد؟ پوست بدن در پاسخ مى گويد: همان خدايى كه قادر است همه چيز را به گفتگو و نطق درآورد، ما را هم به سخن درآورد.(٧٩٥) غافل از آنكه مگر يك قطعه گوشت زبان ، با گوشت هاى ديگر فرق دارد؟ و مگر براى قدرت بى نهايت خدا به نطق درآوردن چيزى با چيز ديگرى تفاوت دارد؟!

در جاى ديگر مى خوانيم :( كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْناهُم جُلُودا غَيرَها)(٧٩٦) هرگاه پوست هاى بدن گناهكاران بريان شده و بسوزد، ما دوباره پوست هاى نو ديگرى از همان پوست هاى سوخته ساخته و به آنان مى دهيم ، مانند خشتى كه خورد شود و دوباره در قالب ريخته و از همان خاك ها خشت نوى درست شود. چنانكه امام صادق عليه‌السلام در پاسخ به سؤ ال يكى از منكران خدا به نام ابن ابى العوجا كه پرسيد: گناه پوست نو چيست كه عذاب شود؟ فرمود: پوست جديد از همان پوست سوخته است و سپس مثال خشت را بيان فرمودند.

جايگزينى پوست نو به خاطر آن است كه درد سوزندگى كم نشود، زيرا پوست بدن بسيار ظريف و حسّاس است و هنگام سوختن سوزش و زجر فراوانى دارد، ولى هنگامى كه پوست سوخت و آتش به استخوان رسيد، آهسته آهسته درد كم مى شود. قرآن در اين آيه مى فرمايد: ما با دادن پوست جديد، جلو كم شدن و تخفيف درد را مى گيريم .

آرى ، پوست جديد و سوختن آن در هر لحظه ، به خاطر كفر و لجبازى آنها در هر لحظه است ، اگر آنها در دنيا مدام لجبازى نمى كردند، عقوبت آنان نيز كم بود، ولى آنان با ديدن هر نشانه و استدلالى عناد ورزيدند، هر آيه اى نازل شد كفر ورزيدند، لجاجت و تكرار گناه در اينجا، سبب تكرار عذاب در آن دنيا شد.

# چگونگى حضور در قيامت

قرآن مى فرمايد: در قيامت نامه عمل مجرم را به دست چپ او مى دهند آن هم نه از روبرو، بلكه به خاطر تحقير و بى اعتنايى بيشتر، از پشت سر.(٧٩٧) هنگامى كه مجرم پرونده خود را سياه و نامه را به دست چپ خود ديد، كه نشانه دوزخى شدن است ، (وَامّا مَن اُوتِىَ كِتابَهُ بِشِمالِهِ) فرياد مى زند و مى گويد:

(فَيَقُولُ يا لَيتَنِى لَم اُوتِ كِتابِيَه )اى كاش پرونده و كارنامه ام را به من نمى دادند!

(وَلَم اَدْرِ ما حِسابِيَه )اى كاش از كارم بى خبر بودم !

(يا لَيتَها كانَتِ القاضِيَة )اى كاش همان مرگ قبلى مساءله را خاتمه مى داد و ديگر زنده نشده و به اين روزگار برنمى خوردم !

ما اَغْنى عَنّى مالِيَه مال و ثروت هايى را كه تمام عمرم را فداى آنها كردم ، هيچ به دردم نخورد!

(هَلَكَ عَنّى سُلطانِيَه) (٧٩٨) قدرت و سلطنت و مقامى كه در دنيا داشتم به هدر دادم و براى امروزم خيرى ذخيره نكردم !

آنگاه مجرمان را با بدترين وضع وارد دوزخ مى كنند، قرآن مى فرمايد: ( وَتَرَى المُجرِمِينَ يَومَئِذٍ مُقَرِّنِينَ فِى الاَصفَادِ) (٧٩٩) در قيامت مجرمان را با هم در غل و زنجير مى بينى ، مجرمان را در آن روز با غل و زنجيرى كه دستشان به گردنشان بسته شده در يك سلسله طولانى بهم مى بندند و به اين صورت و قيافه در قيامت حاضر مى شوند.(٨٠٠)

آرى ، كسانى كه در دنيا در يك خط فكرى و عملى و در توطئه ها و استعمارها و قراردادهاى خائنانه و ناحق ، دور يك ميز و در يك مدار هستند، آنجا هم در كنار هم و در يك زنجير طولانى به غلّ بسته مى شوند.

دست هايى كه در دنيا در ظلم و تجاوز آزاد بوده بايد در آنجا بسته شود، گردن هايى كه در دنيا گردنكشى كرده و در برابر خدا خم نگشته در آخرت بايد با غل و زنجير خم شود و كسانى كه با اولياى خدا نبوده اند، در آن روز هم رديف دشمنان خدا خواهند بود.

آيا جزاى فكرها و دل هاى بسته كه هيچ گونه پند و اندرزى در آنها رخنه نمى كند، جز با بستگى زبان و دست و گردن مى باشد؟

اين بود گوشه اى از سيماى مجرمان در قيامت ، كه در صورت مقايسه با سيماى نيكوكاران ، جايگاه واقعى انسان مشخص شده و فاصله ميان دو گروه و راه سعادت و كمال معلوم مى گردد.

# جهنّم و عوامل جهنّمى شدن

پس از ترسيم قيافه مجرمان و دوزخيان ، در اين مبحث با توجه به آيات و روايات ، كمى نيز درباره جهنّم و چگونگى آن سخن مى گوييم :

در قرآن يكصد وچهل وپنج مرتبه اسم آتش و نار برده شده و به همين عدد هم اسم بهشت و جنّت ، يكصد و پانزده مرتبه نام دنيا و به همين عدد نام آخرت به ميان آمده ، و اين به خاطر آن است كه يك كتاب تربيتى كه هدفش هدايت مردم به راه مستقيم است بايد تربيت شدگان خود را ميان خوف و رجا و متعادل نگاه دارد، هرگاه يكى از جهات بيم يا اميد در انسانى بيشتر شود، خطر سقوط او را تهديد مى كند.

در تاريخ مى خوانيم كه در صدر اسلام افرادى پس از آيات دوزخ ، وحشت زده شده و از شدّت اندوه ، دنيا، كار، همسر، فرزند و معاشرت با ديگران را رها كرده و به بيابان رفته و مشغول دعا و گريه و ناله مى شدند، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنها را دعوت و دستور مراجعت به زندگى و معاشرت مى دادند و ضمن انتقاد از روش آنان مى فرمودند: دين من دين انزوا و گوشه گيرى نيست ، چنانكه قرآن مى فرمايد:( ربّنا آتنا فى الدّنيا حسنةً و فى الا خرة حَسنةً و قنا عذاب النّار)(٨٠١) يعنى هم نيكى وزيبايى هاى دنيا را از خدا بخواهيدو هم حسنات آخرت را.

براى بردن مجرمان به دوزخ خطاب مى رسد:( خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الجَحِيمُ صَلُّوهُ)(٨٠٢) اى ماءموران عذاب ، اين جنايتكاران را بگيريد و به او دستبند بزنيد سپس به دوزخ پرتابش كنيد.

شايد از خداى ارحم الرّاحمين اين قهر باور كردنى نباشد، ولى در جهان به ظاهر متمدّن امروز، عدّه اى همچون مردم مسلمان افغانستان و فلسطين ، تحت سلطه و ستمگرى زورگويان و قدرت هاى بزرگ و يا با حمايت هاى آنان با مخرّب ترين سلاحها، مظلومانه كشته مى شوند و يا از خانه و كاشانه خود آواره مى گردند، شما قضاوت كنيد كه آيا جزاى اين جنايتكاران جز آتش است ؟ آيا بر دستى كه با فشار دكمه اى صدها بى گناه را به خاك و خون مى كشد غُل نزنند؟ و آيا در جزاى پرتاب موشك او را به دوزخ پرتاب نكنند؟

# درهاى جهنّم

قرآن مى فرمايد( لَها سَبعَةُ اَبوابٍ لِكلِّ بابٍ مِنهُم جُزءٌ مَقسُومٌ)(٠٣) دوزخ هفت در دارد و براى ورود از هر درى ، گروه معينى از مجرمان تقسيم شده كه از همان در به دوزخ پرتاب مى شوند.

شايد عدد هفت اشاره به بسيارى درها باشد، همان گونه كه در آيه ٢٦ سوره لقمان مى خوانيم : اگر آب هفت دريا مركّب شود و با آن ، كلمات خدا نوشته شود، آبها تمام مى شود ولى كلمات خدا تمام نمى شود، كه مراد از هفت دريا تنها عدد هفت نيست ، بلكه درياهاى زياد است .

اين درها براى تشريفات نيست ، بلكه به خاطر اصناف جنايتكاران است .

(در عين حال هميشه لطف خداوند بيشتر از غضبش است ، زيرا درهاى ورودى بهشت هشت در است .(٨٠٤))

در احاديث مى خوانيم : جهنّم هفت طبقه است كه روى هم قرار گرفته است و هر طبقه اى مخصوص گروهى است .(٨٠٥)

در پايين ترين و سخت ترين طبقات جهنّم منافقان جا دارند، چنانكه قرآن مى فرمايد:( المُنافِقِينَ فِى الدَّرَكِ الاَسفَلِ مِنَ النّارِ)(٨٠٦) زيرا منافقان به خاطر مصونيّتى كه از اظهار اسلام خود دارند، در ميان مؤ منان عامل نفوذى براى كفّار بوده و سخت ترين ضربه را در طول تاريخ به اسلام و مسلمين زده اند.

در اينكه چه گروهى و از كدام در و به كدام طبقه دوزخ سرازير مى شوند، رواياتى آمده است ،(٨٠٧) كه به دليل اختصار، از بيان آنها صرف نظر مى كنيم .

# وضع جهنّم و آتش

گرچه بحث از دوزخ و شدائد آن در متن وحى و آيات و روايات معصومين عليهم‌السلام آمده است ، امّا بنا ندارم با طرح اين بحث شما را ماءيوس و دلسرد كنم ، لذا در آينده نزديكى انشاءالله پيرامون بهشت و نعمت هاى جاودان آن نيز سخنى خواهم گفت .

از خداوند مى خواهم اين سطرها كه بيان قرآن و ترجمه و تفسير آن است ما را از غفلت بيرون آورد و دل ما را از علاقه افراطى به دنيا و هوسها دور سازد و لااقل گاهى هم ياد معاد وروز قيامت باشيم .

امّا حالات و وضع آتش جهنّم .

١ - قرآن براى جهنّم يك خروش و حالت عصبانى و قهرى بيان كرده و مى فرمايد: (سَمِعُوا لَها تَغَيُّظا وَ زَفِيراً)(٨٠٨) دوزخيان از راه دور صداى دلخراشى را از دوزخ مى شنوند.

٢ - دوزخ گرچه به خودى خود به قدرى بزرگ است كه هرگاه به او گفته شود: (هَل اِمتَلاَت) آيا پُر شدى ؟ او در پاسخ مى گويد: (وَتَقُول هَل مِن مَزِيدٍ) (٨٠٩) آيا باز هم چيزى هست ؟ ولى با اين همه وسعت و بزرگى ، قرآن از آن به( مَكاناً ضَيِّقاً)(٨١٠) تعبير فرموده است ، يعنى جاى دوزخيان بسيار تنگ است ! چنانكه در روايتى جهنم را به ديوار بسيار بزرگى تشبيه كرده كه در آن ميخ ‌هايى را مى كوبيم ، با اينكه ديوار بسيار بزرگ و ضخيم است ، ولى جايگاه هر ميخى تنگ است ، دوزخ هم با همه بزرگى و وسعتش ، براى دوزخيان بسيار تنگ است .

٣ - دوزخ ماءمورانى دارد كه قرآن عدد آنها را نوزده بيان فرموده است ، (عَلَيهَا تِسعَةَ عَشَرَ)(٨١١) جالب اينكه همين عدد را وسيله آزمايش كفّار قرار داده و فرموده ما اين تعداد را ماءمور دوزخ و به مردم ابلاغ كرديم تا ببنيم عكس العمل آنها به هنگام شنيدن اين عدد چيست ؟ آيا مى پذيرند يا بهانه آورده و خواهند گفت : چرا تعداد آنها كم است و چرا لااقل بيست نشد و... به هرحال در برابر اين بيان سه گروه عكس العمل نشان مى دهند:

الف : گروهى كه اين عدد را تحقير و مسخره مى كنند. (منافقان )

ب : گروهى از يهوديان و مسيحيان كه با اين عدد در كتاب هاى خودشان ماءنوس بوده اند، به اسلام گرايش پيدا مى كنند.

ج : گروهى از مسلمانان همين كه گرايش اهل كتاب را ديدند، نسبت به قرآن خود مطمئن تر مى شوند.

ولى ماءموران پذيرايى اهل بهشت شماره و عدد ندارند، آن قدر زيادند كه گاهى هزاران فرشته فقط آنان را استقبال مى كنند.

٤ - قرآن در توصيف ماءموران جهنّم مى فرمايد: (عَلَيهَا مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لايَعصُونَ اللّهَ ما اءمَرَهُم و يَفعَلُونَ مايُؤ مَرونَ)(٨١٢) آنان بسيار با خشونت و قدرت و قاطعيّت طبق همان فرمان خدا بدون هيچ گونه كم و كاستى مشغول عذابند و به استمدادها و ناله ها و نعره هاى دوزخيان كوچك ترين توجّهى نمى كنند، ولى فرشتگان ماءمور بهشت با جمله سَلامٌ عَلَيكُم طِبتُم فَاْدخُلُوها خالِدِينَ(٨١٣) بهشتيان را استقبال نموده و به آنان خوش آمد مى گويند.

٥ - وضع دوزخ طورى است كه نسبت به كفّار احاطه دارد و همه را فرا مى گيرد. در قرآن چند مرتبه اين حقيقت با جمله (اِنَّ جَهَنَّمَ لَمحِيطَةٌ بِالكافِرِينَ)(٨١٤) بيان شده است .

همچنين در سوره كهف مى خوانيم : (اَحاطَ بِهِم سُرادِقُها)(٨١٥) سراپرده ها و شعله هاى جهنّم همه جاى كفار را در برگرفته و مى پوشاند.

چنانكه در جاى ديگر مى خوانيم :( لَهم مِن جَهَنَّم مِهادٌ وَمِن فَوقِهِم غَواشٍ)(٨١٦) براى كفّار لجوج بسترهايى از آتش دوزخ كه روى آنها پوشش هايى از همان آتش است ، قرار داده و از آنان پذيرايى مى نماييم .

٦ - دوزخيان در آتش آه و زوزه مى كشند.( لهم فيها زفير وشهيق ).(٨١٧)

٧ - آتش دوزخ شعله و فوران دارد.( وَ هِىَ تَفُورُ)(٨١٨)

٨ - آتش دوزخ هرگز به سردى نمى گرايد، (لايُخَفَّفُ عَنهُم )(٨١٩) زيرا هرگاه به سوى خاموشى برود، خداوند او را شعله ور مى كند. (كُلَّما خَبَت زِدنَاهُم سَعِيراً)(٨٢٠)

٩ - عذاب دوزخ بسيار پرمايه و چند لايه است . (وَمِن وَرائِهِ عَذابٌ غَلِيظٌ)(٨٢١)

١٠ - در دوزخ مرگ نيست ،( لايُقض عَلَيهِم فَيَمُوتُوا)(٨٢٢) و عذاب هاى مرگ آور هر لحظه دوزخيان را به هلاكت و نابودى و مرگ مى كشاند، ولى از مرگ خبرى نيست .( وَياءتِيهِ المَوتُ مِن كُلِّ مَكانٍ و ما هُوَ بِمَيِّت )(٨٢٣)

امّا اهل بهشت تا ابد در انواع نعمت هاى الهى ودر كنار اولياى خدا در لذّتند.

١١ - شعله هاى دوزخ مثل شمشير به صورت مجرمان كشيده مى شود.( تَلفَحُ وُجُوهَهُم النّارُ)(٨٢٤) لَفح به معناى ضربه شمشير است .

١٢ - از سوز و حرارت آتش ، پوست صورت دوزخيان جمع و لب ها از هم باز و دندان ها آشكار مى شود. (وَهُم فِيهَا كالِحُونَ)(٨٢٥) مانند سرگوسفندى كه آن را روى آتش مى گيرند تا موهاى او از بين برود، امّا قيافه بهشتيان همه جوان ، شاد، زيبا و معطّر است .

١٣ - علاوه بر آتش ، سايه اى از دود سياه نيز همه را فرا مى گيرد. وَ ظِلٍّ مِن يَحمُومٍ(٨٢٦)

١٤ - آتش دوزخ شعله مى كشد، (اِنّها لَظّى ) (٨٢٧) ولى در بهشت درختان سر به فلك مى كشند.

١٥ - آتش طورى است كه به سراغ كنزاندوزان و سرمايه داران كافر مى رود، (تَدعُوا مَن اَدبَرَ وَتَوَلّى و جَمَعَ فَاَوعى )(٨٢٨) همچون موشك هايى كه با هدايت قبلى به سراغ هواپيماهاى دشمن مى رود. آرى آتش به سراغ كسانى مى رود كه به دعوت الهى پشت كردند و اموالى را جمع و ذخيره كرده و به محرومان جامعه توجّهى ننمودند.

١٦ - آتش دوزخ جرقه هايى دارد به بزرگى كاخ ،( تَرمِى بِشَرَرٍ كَالقَصرِ)(٨٢٩) ولى براى بهشتيان قصرهايى زيبا از جواهرات آماده است . در سوره مرسلات كه آياتى از دوزخ را بيان مى فرمايد ده مرتبه مى گويد: (وَيلٌ يَومَئِذٍ لِلمُكَذِّبِينَ )واى بر تكذيب كنندگان (از خطرات آن روز).

١٧ - جهنّم و آتش آن در محل سرپوشيده اى است كه نمى توان از آن اندكى نجات پيدا كرده و فرار كرد،( عَلَيهِم نارٌ مُؤ صَدَةٌ)(٨٣٠) ولى براى بهشتيان محدوديّت مكانى نيست ، بلكه وسعت بهشت به اندازه وسعت زمين و آسمان هاست .

١٨ - آتش دنيا اوّل بيرون و پوست را مى سوزاند بعد استخوان و گوشت را، ولى آتش دوزخ باطن را همچون ظاهر مى سوزاند، (الَّتىِ تَطَّلِعُ عَلىَ الاَفئِدَة )(٨٣١) و اساساً هيزم آن انسان و سنگ است ، (وَقُودُهَا النّاسُ وَالحِجارَةُ) (٨٣٢)

آتش دوزخ آتشى بر جان و جسم ، بر باطن و ظاهر است ، آتش دوزخ غير از سوزندگى ، شكننده و كوبنده هم هست . ( وَ ما اَدراك مَا الحُطَمَة نارُ اللّهِ المُوقَدَة) (٨٣٣)

١٩ - لباس دوزخيان نيز از آتش است ، (لَهُم ثِيابٌ مِن نار) (٨٣٤) ودر جاى ديگر مى خوانيم : (سَرابِيلُهُم مِن قَطرانٍ) (٨٣٥) پيراهن دوزخيان از مادّه اى سياه رنگ ، بدبو، قابل اشتعال ، اسيدگونه ، خشن و تيره است ، ولى لباس بهشتيان از حريرى نرم و نازك و لطيف و زيورهاى آنان از بهترين جواهرات خواهد بود.

٢٠ - علاوه بر همه عذاب ها، تازيانه ها و گرزهايى است كه بر سر آنان كوبيده مى شود. ( وَ لَهُم مَقامِعُ مِن حَدِيدٍ) (٨٣٦)

٢١ - غذاى دوزخيان چيزى نظير خار خُشك و جانگداز است كه آنان را نه سير مى كند و نه فربه . قرآن مى فرمايد: ( لَيسَ لَهُم طَعامٌ اِلاّ مِن ضَرِيعٍ لايُسمِنُ و لايُغنى مِن جُوعٍ) (٨٣٧) ولى براى اهل بهشت بهترين ميوه ، غذا، نوشيدنى ، شير، عسل ، گوشت و پرنده و... آماده است .

آيات و روايات در اين باره زياد است كه پرداختن به آنها سبب طولانى شدن بحث مى شود و ما به همين اندازه اكتفا مى نماييم ، علاوه بر آنكه در آينده گوشه اى از سيماى بهشت را در آيات و روايات بيان خواهيم كرد.

# ياد دوزخ و قيامت

دليل آنكه اين همه قرآن به مساءله معاد و صحنه هاى آن توجه كرده آن است كه ياد قيامت عالى ترين اثر تربيتى را در انسان دارد. تمام جنايت ها از كسانى سر مى زند كه به قول قرآن روز قيامت را فراموش كرده اند،( نَسُوا يَومَ الحِسابِ) (٨٣٨) چنانكه خداوند به كم فروشان مى فرمايد: (اَلا يَظُنُّ اولئِكَ اَنَّهُم مَبعُوثُونَ لِيَومٍ عَظِيم) (٨٣٩) آيا كم فروشان نمى دانند كه براى روز بزرگى در محضر عدل الهى زنده مى شوند و بايد جوابگوى اعمال خود باشند؟

خداوند نيز براى تربيت اين قبيل انسان هاى مجرم و غير مجرم و پيشگيرى از گناه يا ترك گناه ، از اهرم توجه به معاد استفاده مى كند، در هر روز كه ما نماز مى خوانيم با گفتن جمله( مالِكِ يَومِ الدِّين )بايد فكر خودمان را به معاد توجّه دهيم .

حضرت على عليه‌السلام درباره حمّام رفتن مى فرمايد: خوب جايى است حمّام ، زيرا آب داغ آن ما را به ياد قيامت و آتش مى اندازد.(٨٤٠)

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در دعاى مجير هشتاد و شش مرتبه با جمله اَجِرنا مِنَ النّارِ يا مُجِير كه به معناى پناهم بده از آتش اى خداى پناه دهنده است ، ما را به دورى از آتش دوزخ توجّه داده اند، چنانكه در پايان هر بند از دعاى جوشن كبير نيز رهايى از آتش را از خداوند مى خواهيم . خلّصنا من النّار يا ربّ

و حضرت على عليه‌السلام در مسجد كوفه و ديگر جاها يك يك اوضاع خطرناك قيامت را به زبان آورده و از خداوند امنيّت را درخواست مى كند، الّلهُمَّ اِنّى اَسئَلُك الاَمانَ يَومَ لا يَنفَعُ مالٌ وَ لابَنون ... اَسئلُكَ الاَمانَ يَومَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلى يَدَيه ...

مساءله قيامت مساءله اى است كه امامان ما در نماز همين كه به جمله (مالك يَوم الدّين )مى رسيدند آن قدر آنرا تكرار مى كردند كه نزديك بود جان به جان آفرين تسليم كنند.(٨٤١) چنانكه در مورد امام صادق عليه‌السلام مى گويند: آن قدر اين جمله را در نماز تكرار مى فرمود كه بعضى حوصله شمارش آن را نداشتند.(٨٤٢)

خلاصه قيامت روزى است كه به فرموده حضرت على عليه‌السلام از گرمى ، عرق تا دهن مردم مى آيد و چنان درفشارند كه هر كجا جاى پايى براى ايستادن پيدا كنند، خوشحال مى شوند.(٨٤٣) روزى كه تاريك و داغ و تنگ و وحشت آور است و انواع ناله ها و نعره ها به گوش مى رسد، روزى كه هيچ قدرتى به دست هيچ كس نيست ،( لِمَنِالمُلكُ اليَومَ لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ) (٨٤٤) امروز قدرت براى كيست ؟ براى خداوند قهار. كجا هستند كسانى كه ادّعاى خدايى و الوهيّت مى كردند؟

# گوشه اى از علل عذاب در قرآن و روايات

به بعضى از علل عذاب هاى آخرت اشاره شده است و ما در اينجا به قسمتى از آنها اشاره مى كنيم :

الف : علل عذاب در قرآن ١ - ايمان نداشتن به خدا و فكر محرومان جامعه نبودن .

در قرآن مى خوانيم : (اِنَّهُ كانَ لايُؤ مِنُ بِاللّهِ العَظِيمِ و لايَحُضُّ عَلى طَعامِ المِسكِينِ) (٨٤٥) در قيامت به ماءموران عذاب خطاب مى شود: بگيريد اين مجرم را و به دست او دست بند بزنيد و به دوزخ ببريد، زيرا او به خداى بزرگ ايمان نياورد و به فكر محرومان نبود و حتّى ديگران را به آن تشويق نكرد.

٢ - ايمان به معاد نداشتن ، پاى بند نماز نبودن و در ياوه سرايى و لهو و لعب ها غرق شدن .

قرآن مى فرمايد: ( قالُوا لَم نَكُ مِنَ المُصَلِّينَ وَ لَم نَكُ نُطعِمُ المِسكِينَ وَ كُنّا نَخُوضُ مَعَ الخائِضِينَ وَ كُنّا يُكَذِّبُ بِيَومِ الدِّين ) (٨٤٦) بهشتيان از دوزخيان مى پرسند چه شد كه شما به جهنّم رفتيد؟ آنان مى گويند: ما اهل نماز نبوديم و ايمان به قيامت نداشتيم و نسبت به محرومان بى تفاوت بوديم و در باطل غرق شديم .

٣ - آيات و احكام خدا را مسخره كردن و به دنيا مغرور شدن .

قرآن مى فرمايد: ( وَ ماءواكُمُ النّارُ وَما لَكُم مِن ناصِرِينَ ذلِكُم بِاَنّكُم اتّخَذتُم آياتِ اللّهِ هُزُواً وَ غَرَّتكُم الحَياةُ الدُّنيا فَاليَومَ لايُخرَجُونَ مِنهَا وَلاهُم يُستَعتَبُونَ) (٨٤٧) جايگاه شما آتش است و هيچ ياورى براى شما نيست ، زيرا آيات خدا را مسخره مى كرديد و دنيا شما را مغرور كرد، بنابراين امروز گرفتار آتش شديد شده و از آن نيز بيرون نخواهيد رفت و عذرتان هم پذيرفته نيست .

٤ - ارتكاب گناه و نپذيرفتن دعوت انبيا.

قرآن مى فرمايد: (مِمّا خَطِيئاتِهِم اُغرِقُوا فَاُدخِلُوا ناراً) (٨٤٨) قوم نوح چون دعوت او را نپذيرفتند و مرتكب انواع خطاها شدند، در دنيا غرق و سپس وارد آتش شدند.

٥ - خيانت به اولياى خدا.

در سوره تحريم مى خوانيم : ( فَخانَتاهُما فَلَم يُغنِيا عَنهُما مِنَ اللّهِ شَيئاً وَ قِيلَ ادخُلاَ النّارَ مَعَ الدّاخِلِينَ) (٨٤٩) همسران حضرت نوح و لوط خيانت كردند و آن دو پيامبر بزرگوار نيز با وجود مقام پيامبرى نتوانستند آنها را نجات دهند و لذا همراه ساير دوزخيان حكم به دخول در آتش آن همسران خائن صادر شد.

٦ - سرمايه اندوزانى كه متكبّرانه با حق برخورد مى كنند.

قرآن مى فرمايد: ( تَدعُوا مَن اَدبَرَ وَتَوَلّى وَجَمَعَ فَاَوعى ) (٨٥٠) آتش به سراغ آن گروهى رود كه به نداى حق پشت كرده و اموالى را جمع و ذخيره مى نمايند.

و خلاصه دليل قهر خدا در آن روز همين بى تفاوتى هاى آنها در دنياست ، زيرا خودشان مى گويند: ( لَو كُنّا نَسمَعُ اَو نَعقِلُ ما كُنّا فى اَصحابِ السَّعِيرِ) (٨٥١) اگر ما نسبت به حقّ فكر باز گوش شنوايى داشتيم ، امروز در ميان دوزخيان نبوديم .

دلائل رفتن به دوزخ زياد است كه ما به همين اندازه اكتفا مى كنيم .

ب : علل عذاب در روايات در روايات متعدّدى نيز به علل عذاب دوزخيان اشاره شده است كه به گوشه اى از آنها اشاره مى كنيم :

در حديث مى خوانيم : كسانى كه با بناى ساختمان هاى زيبا خودشان را در جامعه مطرح مى كنند، در قيامت گرفتار همان بناها خواهند بود.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در يك حديث طولانى فرمودند:

كسى كه به يك وجب از زمين همسايه خيانت كند، روز قيامت آن قطعه تا اعماق زمين به صورت طوقى به گردنش انداخته مى شود.

كسى كه اهل گناه زنا و لواط باشد، بدبوتر از مردار به دوزخ مى افتد.

كسى كه به همسرش ظلم كرده و مهريّه او را نپردازد، در قيامت مانند زناكاران محشور گشته و مورد سؤ ال قرار مى گيرد و از پاداش كارهاى نيك او كاسته و بدين وسيله حق همسرش پرداخت مى شود.

كسى كه همسران متعدّد دارد، اگر ميان همسران خود به عدالت رفتار نكند در قيامت به دست او غُل و دستبند مى زنند.

كسى كه به مسلمانى سيلى بزند، با عذاب قيامت استخوان هايش خرد مى شود.

كسى كه با سخن چينى ونيش زبان ميان مسلمانان را بهم بزند، در قيامت با نيش مارگزيده مى شود.

كسى كه با مال وثروت خود به محرومان و فقرا فخرفروشى كرده و آنها را تحقير كند، همچون مورچه ، خوار وكوچك محشور وبه دوزخ مى افتد.

كسى كه در دنيا به زنان و مردان پاكدامن نسبت زنا و لواط بدهد، خداوند تمام كارهاى خير او را نابود كرده و با وضع سخت و اسفبارى به دوزخ پرتاب مى شود، مگر اين نسبت به عنوان شهادت وبا شرايط آن در نزد قاضى عادل باشد.

كسى كه در دنيا به جاى اين همه نوشيدنى هاى گوارا و لذيذ، از شراب استفاده كند، در قيامت به او از مايعات سمّى آتش زاى بدبو مى نوشانند.

كسانى كه اهل احتكارند يا به مشروبات حرام خو گرفته اند يا عامل اغفال و گول زدن دختران و پسرانند، در يك وادى جداگانه اى در دوزخ پذيرايى مى شوند.

كسانى كه با شايعه ها، گواهى ها و شهادت هاى ناحق و پرونده سازى هاى دروغ باعث سقوط افراد در جامعه مى شوند، در قيامت به زبانشان آويخته و در قعر دوزخ در كنار منافقان قرار مى گيرند.

كسانى كه با ريخت وپاش وسفره هاى رنگين در جامعه طاغوت تراشى كرده و خودشان را مطرح كنند، همان غذا آتش هايى مى شود ودرون آنها را مى سوزاند.

كسانى كه با تلاوت قرآن در جامعه خودشان را مطرح مى كنند، در قيامت با روى سياه محشور مى شوند.

كسانى متكبّرند، در قيامت در قيافه هاى بسيار ريز لگدمال مى شوند.

كسانى كه مردم از ترس به آنها احترام مى گذارند، از بدترين مردم در قيامت خواهند بود.

كسانى كه حتّى با گفتن كلمه اى در قتل بى گناهى شريك شوند، در قيامت بخشى از خون آن بى گناه به دامن آنها قرار داده مى شود.

كسانى كه دنيا را بر آخرت و دنياپرستان را بر مردان خدا ترجيح دهند، در قيامت كور محشور مى شوند.

كسانى كه منافقانه با مردم برخورد كرده و دو رو و دوزبانه باشند، در قيامت دو زبان از آتش به آنها داده مى شود.

كسانى كه مال ديگران را به ناحق تصاحب كنند، گويا در قيامت قطعه اى از آتش را به دهن فرو برده اند.

كسانى كه (نعوذباللّه ) مرتكب زنا يا لواط يا ساير لذّت هاى شهوانى غيرمشروع شوند، لگامى از آتش به دهن آنها زده مى شود و در درّه هاى آتش انداخته مى شوند.(٨٥٢)

آرى ، با توجّه به اين روايت و روايت هاى ديگر، بيشتر عذاب هاى قيامت مربوط به ناديده گرفتن حقوق مردم و جامعه است و از طرفى تمام تجاوزات به مال ، ناموس ، آبرو و جان انسان هاى بى گناه ، يك عامل اصلى بيشتر ندارد و آن نداشتن ايمان به معاد است ، واگر مردم طبق وحى و كتاب هاى آسمانى به قيامت ايمان بياورند و قهر و عقوبت خدا را باور داشته باشند و پاى خود را از اين همه مفاسد كنار بكشند، در دنياى ما ديگر ترس ، فقر، قلدرى ، توهين و نفاق و تجاوز و جنايتى به چشم نخواهد خورد.

تمام دادگاه ها، دادگسترى ها، قضات ، حقوق دانان ، روان شناسان ، جامعه شناسان ، مصلحان و بشردوستان دنيا بايد راهى كه مى روند تجديد نظر نمايند و ريشه اصلى مفاسد را در دنيا بررسى كنند كه آن نبود تقواست ، سپس به عامل پيدايش تقوا كه همان ايمان به حضور خدا و حضور در دادگاه قيامت و ايمان به كيفر و پاداش خداوند است ، بيشتر توجه نمايند، ولى افسوس كه جهانيان راه اصلى را گم كرده اند.

عذاب هاى روحى و روانى آنچه تاكنون درباره وضع دوزخ و كيفر مجرمان گفته شد مربوط به عذاب هاى جسمى آنان بود، ليكن در قيامت نوع ديگرى از عذاب وجود دارد كه ناگوارى آن كمتر از عذاب هاى جسمى نيست و آن عذاب هاى روحى است كه در آيات و روايات به آن اشاره شده است ، از جمله :

١ - مؤ منان به آنها مى خندند،( فَاليَومَ الَّذِينَ آمَنوا مِنَ الكُفّارِ يَضحَكُونَ) (٨٥٣) زيرا در دنيا كافران آنها را مسخره كرده و به آنها مى خنديدند. ( اِنَّ الَّذِينَ اَجرَمُوا كانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنوا يَضحَكون) (٨٥٤) آرى ، جواب مسخره كردن و خنده كافران در دنيا، خنديدن به آنها در قيامت است .

٢ - خداوند با آنها حرف نمى زند،( وَ لا يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ يَومَ القِيامَة ... ) (٨٥٥)

٣ - با خطاب تحقيرآميز با آنها سخن گفته مى شود. ( ذُقْ اِنّكَ اَنتَ العَزِيزُ الكَرِيمُ) (٨٥٦) بچش مزه عذاب و قهر خدا را كه همانا عمرى در شخصيّت موهومى زندگى كردى و خود را انسانى نمونه ، كم نظير، عزيز و كريم مى پنداشتى !

# سيماى بهشت و بهشتيان

در بحث دوزخ قيافه مجرمان را بيان كرديم كه چگونه پس از آنكه نامه اعمال به دست چپشان داده شد، روسياه و سرافكنده و خيره و حيرت زده و مهر بر دهن خورده و به غل و زنجير كشيده شده و غبارآلود و اشك ريزان و در تاريكى و فشار و عرق ريزان محشور مى شوند، اكنون به شرح سيماى بهشت و بهشتيان مى پردازيم .

حوض كوثر در قيامت قبل از ورود به بهشت ، نيكوكاران و پيروان خط نبوّت و امامت ، به دست مبارك رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤ منين عليه‌السلام از حوض كوثر سيراب خواهند شد.

بيش از يكصد حديث در اين زمينه در كتاب هاى بحار(٨٥٧)، الغدير(٨٥٨)، كنزالعُمّال (٨٥٩) وتفاسير شيعه وسنّى كه درباره سوره كوثر گفتگو كرده اند وارد شده وساقى حوض كوثر حضرت علىّ بن ابيطالب عليهما‌السلام معرّفى شده است .

در حديث ثقلين كه متواتر و مورد اتّفاق شيعه و سنّى است ، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آخرين لحظات عمر شريفشان فرمودند: من از ميان شما مى روم ، ولى دو چيز گرانبها ميان شما مى گذارم : يكى قرآن و ديگرى اهل بيت من و سپس فرمودند: اين دو هرگز از يكديگر جدا نمى شوند تا در كنار حوض به من ملحق شوند.

كسانى كه خود را از راهنمايى وهدايت پذيرى قرآن وپيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و منسوبين آن بزرگوار محروم كرده باشند، در قيامت نيز از بهره مند شدن از آن آب گوارا كه مقدّمه ورود به بهشت است ، محروم خواهند ماند و كسانى كه از علوم و هدايت آنان برخوردار شده اند آنجا هم از عنايات آن بزرگواران بهره مند خواهند شد.(٨٦٠)

# ورود به بهشت

چنانكه گذشت ، مؤ منان نيكوكار به هنگام مرگ و زنده شدن در قيامت و دخول به بهشت ، فرشتگان با آنان برخورد با كرامت و جالبى داشته و با سلام به آنان خيرمقدم مى گويند و پذيرايى از آنها شروع مى شود، تَحِيَّتُهُم يَومَ يَلقَونَهُ سَلامٌ(٨٦١) و خداوند با جملاتى از قبيل (اِرجِعى اِلى رَبِّكَ راضِيَةً مَرضِيَّة )(٨٦٢) اى روح هاى پاك ! به سوى پروردگارتان برگرديد و در زمره بندگان خالص قرار گيريد و در بهشت خودم جاى گيريد، و به آنها مى فهماند آنچه از اين به بعد مى بينند، سرور و شادى و مورد رضايت خواهد بود.

اين خطاب ها و برخوردها، هر نوع دلهره و غم و اندوه جدايى از دوستان و بستگان را آسان مى كند و طبق روايات متعدّد، مقدّمات ورود به بهشت و پذيرايى در بهشت از همان ابتداى رحلت انسان شروع مى شود كه اولياى خدا را در لحظه جان دادن بالاى سر خود مى بيند و مرگ را مثل گل بو مى كند و همانند كندن لباس كثيف و پوشيدن لباس تميز از دنيا به عالم برزخ وارد مى شود، نيكوكاران برزخى كه از پيش در انتظار او بودند، آمدنش را به يكديگر مژده مى دهند، (وَيَستَبشِرونَ بِالَّذِينَ لَم يَلحَقُوا بِهِم )(٨٦٣) و زندگى برزخى او با انواع لذّت ها و در همسايگى مردان خدا سپرى مى شود و نوبت به قيامت مى رسد، روزى كه همه چيز دگرگون و عقل ها مبهوت و چشم ها خيره و نفس ها در سينه حبس مى شود و قيافه ها به صورت هاى مختلف درمى آيد و اسباب وحشت به قدرى زياد است كه همه از يكديگر مى گريزند و به فكر خود مى باشند، در آن صحنه تنها مؤ منان هستند كه از همه اين ناراحتى ها درامانند،( وَ هُم مِن فَزَعٍ يَومَئِذٍ آمِنُون )(٨٦٤) و با نوشيدن آب كوثر وارد بهشت مى شوند.

در برابر دوزخيان كه با گرزها و زنجيرهاى آتشين پذيرايى مى شوند، در بهشت فرشتگان رحمت از هر سو بر آنان وارد شده و تبريك و تهنيت گفته و اداى احترام مى نمايند، قرآن مى فرمايد: (وَالمَلائِكَةُ يَدخُلُونَ عَلَيهِم مِن كُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَيكُم بِما صَبَرتُم فَنِعمَ عُقبَى الدّار)(٨٦٥)

جالب اينكه فرشتگان در مراسم تبريك و سلام دليل اين همه لطف از جانب خدا را هم بيان نموده و مى گويند:( سَلامٌ عَلَيكُم بِماصَبَرتُم )سلام بر شما به خاطر آن صبر و پشتكارى كه در دنيا در برابر طاغوت ها و هوسها داشتيد.

آرى ، مؤ منان در عمر چند ساله خود، از گناه و انواع حرام ها دورى كردند و به انجام واجبات و نماز و روزه پرداختند و هر نوع سختى و رنج هجرت و آزار و ايثار را تحمّل كردند، ولى هر چه بود چند روزى بيشتر نبود و گذشت و به قول معروف : (ذَهَبَ العَناءُ وَ بَقِىَ الاَجرُ اِنَّ رَبِّكَ لَبِالمِرصاد) سختى ها تمام شد، ولى پاداشها همچنان باقى است ، همانا خداوند در كمينگاه است تا به آن وعده ها وفا نمايد.

اين مؤ منان از عذاب خدا درامانند، زيرا آنان تنها خدا را مى پرستيدند (نه دنيا، زور، پول ، شهوت و شكم و...) و هدفشان تنها راضى كردن خدا بود نه اين و آن و نه شرق و غرب و در مسائل سياسى هم جز در خط رهبرى معصوم و يا كسانى كه منصوب آن بزرگواران بودند دنبال ديگرى نرفتند، و شكّى نيست كه به اين قبيل افراد از قبل وعده امنيّت از عذاب داده شده بود، زيرا كه در حديث طلايى امام رضاعليه‌السلام آمده است : لا اِلهَ اِلاّ اللّه حِصنى فَمَن دَخِلَ حِصنِى اءمِنَ مِن عَذابى (٨٦٦) هر كه خالصانه تمام معبودهاى پوشالى و موهومى را كنار بزند و خداى يگانه را پرستش كند، از عذاب درامان است ، البتّه آن حضرت در ادامه فرمودند: توحيد شروطى دارد كه از جمله آنها پيروى از امام معصوم است .

و در حديث ديگرى مى خوانيم : ولاية علىّبن ابيطالب حِصنِى فَمَن دَخِلَ حِصنِى اءمِنَ مِن عَذابى (٨٦٧) پذيرفتن رهبرى حضرت على عليه‌السلام قلعه محكم و دژ الهى است كه هر كس در آن داخل شود، از عذاب الهى در امان خواهد بود.

بنابراين ايمان و پذيرش ولايت زمينه دريافت امنيّت الهى است .

دليل آنكه هم توحيد و هم پذيرفتن رهبرى حضرت على عليه‌السلام هر دو با يك تعبير به عنوان دژهاى محكم بيان شده آن است كه امام معصوم ما را به توحيد راهنمايى مى كند و توحيد خالص هم ما را به رهبر الهى حواله مى دهد و خط سير انسان در هر دو يكى است ، به خلاف رهبران طاغوتى كه ما را به سوى خود و ستايش و تملّق از خودشان دعوت مى كنند و از خدا دور مى نمايند.

كوتاه سخن آنكه مؤ منان در آن روز بهت آور و خطرناك بيمى ندارند، زيرا خداوند مى فرمايد( يا عِبادِ لاخَوفٌ عَلَيكُم اليَومَ و لااَنتُم تَحزَنُونَ)(٨٦٨) اى بندگان من ! در مورد ناگوارى هاى احتمالى ترسى به خود راه ندهيد و در مورد ناراحتى هاى قطعى هم محزون نباشيد.(٨٦٩)

درهاى بهشت امام باقرعليه‌السلام مى فرمايد: اِنّ لِلجَنَّةِ ثَمانِيَة اَبوابٍ(٨٧٠) براى بهشت هشت باب است و درهاى بهشت بيشتر از درهاى جهنّم كه هفت در است ، لها سبعة ابواب (٨٧١) مى باشد، زيرا راه نجات و قرب به خدا بيشتر و لطف و رحمت او نيز از غضب و عدلش بيشتر است .

بر بالاى درهاى بهشت شعارهاى جالبى نوشته شده است ازجمله :

(الصَّدَقَةُ بِعَشرَةٍ وَالقَرضُ بِثَمانِيَة عَشَ)(٨٧٢) صدقه دادن ده حسنه دارد، ولى وام دادن هيجده پاداش دارد، چون در صدقه ، گيرنده حقارتى احساس مى كند كه در وام گرفتن آن ناراحتى را كمتر دارد.

بر سر بعضى درها خط رهبرى و نام رهبرانى كه واسطه فيض و ارشاد الهى بوده اند ضبط شده است .

تعدّد درهاى بهشت به خاطر ازدحام يا زيبايى و امثال آن نيست ، بلكه به خاطر آن است كه هر گروهى با توجّه به راهى كه رفته اند از درب مناسب وارد شوند و يا در مقام معلوم و در جاى خود قرارگيرند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: براى بهشت درى است به نام باب المجاهدين كه رزمندگان ، مسلّحانه وارد مى شوند و ملائكه به آنان خوش آمد مى گويند.(٨٧٣)

در حديث ديگرى مى خوانيم كه نام يكى از درهاى بهشت ريّان است كه تنها روزه داران از آن وارد مى شوند.(٨٧٤)

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: اِنّ لِلجَنَّةِ باباً يُقالُ لَهُ المَعرُوفُ لايَدخُلُهُ اِلاّ اهلُ المَعرُوفِ(٨٧٥) براى بهشت درى است به نام معروف كه اهل معروف از آن در وارد مى شوند.

در بعضى روايات نام هاى ديگرى نيز براى درهاى بهشت بيان شده است ، از جمله : باب البَلاء كه به خاطر صبر در برابر مشكلات و مصائب است ، چنانكه قرآن مى فرمايد:( سَلامٌ عَلَيكُم بِما صَبَرتُم) (٨٧٦) و همچنين باب الرَّحمة ، باب الصَّبر و باب الشُّكر.(٨٧٧)

البتّه درهاى بهشت باز و آماده ورود بهشتيان است .( مُفَتِّحَةً لَهُمُ الاَبوابَ)(٨٧٨)

بزرگى بهشت وسعت و بزرگى بهشت به مقدار پهنه آسمان ها و زمين است ، قرآن مى فرمايد: (جَنَّةٍ عَرضُهَا السَّمواتِ وَ الاَرضَ)(٨٧٩) يا (جَنّةٍ عَرضُها كَعَرضِ السَّماءِ وَ الاَرضِ)(٨٨٠) و بهشتيان در آن آزادنه رفت و آمد دارند.

شايد بعضى خيال كنند اين وسعت به چه درد مى خورد؟ اگر ما را در گوشه اى از بهشت جا بدهند كافى است ! ولى نبايد فراموش كنيم هنگامى كه در شكم مادر بوديم اگر از ما سؤ ال مى شد: در دنيا چقدر جا لازم داريد؟ مى گفتيم : كمى از اين جايى كه هستيم بزرگتر و روشنن تر، امّا همين كه بدنيا آمديم ، خانه هاى معمولى ما را قانع نمى كند و كار انسان به جايى مى رسد كه حتّى كره زمين نيز براى او تنگ مى شود و به فكر تسخير كرات آسمانى مى افتد.

علاوه بر اينكه عالم قيامت با دنيا بسيار فرق دارد، آنجا خانه ابدى است و همه خلائق حاضرند و قدرت انسان ، كاميابى ها، خواسته ها، تمايلات و مهمانان او چندين برابر است ، از همه گذشته هر جايى را مناسب با خودش مى سنجند و خداى بزرگ براى روز بزرگ بايد پاداش بزرگ بدهد.

در حديث مى خوانيم : جايگاه ساده ترين افراد بهشت به قدرى بزرگ است كه هرگاه جنّ و انس بر او وارد شوند، جا و وسيله پذيرايى (بدون آنكه سهمى از كسى كم شود) براى همه هست .(٨٨١)

هواى بهشت نسيم بهشتى بسيار مطبوع و دلربا و ملايم است ، قرآن مى فرمايد: (لايَروْنَ فِيهَا شَمساً وَلا زَمهَرِيراً)(٨٨٢) در بهشت ، نه خورشيدى ديده مى شود تا از گرمى آن ناراحت شوند و نه زمهرير و هواى بسيار سردى در كار است كه از سرماى آن رنج ببرند.

در مورد هواى بهشت همين بس كه قرآن سى و شش مرتبه فرموده است :( جَنّاتٌ تَجرِى مِن تَحتِهَا الاَنهار) باغ هايى كه شاخه هاى آن برهم گردن نهاده و در پاى درختانش نهرهاى آب زلال جارى است ، درختانى كه خشك شدن و فاسد شدن و كهنه شدن ندارند و انواع مختلف آنها در آنجا هست كه در قرآن نيز نام بعضى آنها آمده است :( فِى سِدرٍ مَخضُودٍ) در سايه درخت هاى سدر بى خار هستند، (وَ طَلحٍ مَنضُودٍ) و در كنار درختان موزى (٨٨٣) كه ميوه هاى آن روى هم قرار گرفته است .

درختانى كه در سايه هاى دائمى هستند و با حرارت و آفتاب لطافت آنها از بين نمى رود، (وَ ظِلٍّ مَمدُودٍ )و در كنار آب جارى مى باشند. (وماءٍ مَسكوب )(٨٨٤)

علاوه بر آن هواى لطيف ، آهنگ هاى دلربايى نيز در آنجاست كه به گفته روايات متعدّد توسط حوريان و درختان نواخته مى شود، ولى با مفاهيم بسيار عرفانى كه شامل حمد و تقديس خداوند متعال است .(٨٨٥)

# بهشت محل كاميابى

بر خلاف آنكه در دوزخ همه نوع زجر و شكنجه وجود دارد، در بهشت همه نوع لذّت و رفاه و آسايش در اختيار بهشتيان است ، قرآن مى فرمايد: (فِيهَا ما تَشتَهِيهِ الاَنفُسُ وَتَلَذُّ الاَعيُنُ)(٨٨٦) يعنى هر آنچه را انسان ميل و اراده كند و هرچه چشم از آن لذّت مى برد، همه در اختيار اوست .

اين آيه با همه كوتاهى خود به قدرى جامع است كه اگر تمام نويسندگان و گويندگان در تمام عمر خود در اوصاف بهشت بگويند يا بنويسند، در اين جمله كوتاه جا دارد و همه را شامل مى شود.

نعمت هاى دنيا هر چه عالى باشد، بالاخره انسان سير شده و نسبت به كاميابى از آنها به حالت بى تفاوتى مى رسد، مثلاً منظره هاى ديدنى براى كسانى جالب است كه هنوز نديده باشند، ولى براى ساكنان آن منطقه ديگر چندان لذّتى ندارد و عادّى شده است ، امّا ديدنى هاى بهشت و نعمت هاى آن كسل كننده نيست و از نشاط انسان نمى كاهد، بلكه تا ابد لذّت بخش است و كاميابى ها همچنان باقى است ، البتّه شايد اين امر به خاطر تنوّع و تغييرات پى در پى در آنها باشد كه بهشتيان از آن خسته و سير نمى شوند، چنانكه قرآن مى فرمايد: ( لَهُم ما يَشاؤ نَ فِيهَا وَلَدَينَا مَزِيد) (٨٨٧) آنچه بهشتيان بخواهند در بهشت وجود دارد و اضافه و زائد بر آن نيز در اختيار ماست .

بهشت قابل وصف نيست خداوند مى فرمايد: براى هيچ كس قابل تصوّر نيست كه ما براى سحر خيزان نيايشگر چه مقام و نعمت هايى را كه سبب روشن شدن چشم آنان است ، پنهان و ذخيره كرده ايم ،( فَلا تَعلَمُ نَفسٌ ما اُخفِىَ لَهُم مِن قُرَّةَ اَعيُنٍ) (٨٨٨)

چنانكه در كتاب هاى آسمانى گذشته مى خوانيم كه خداوند مى فرمايد: ( اءعدَدتُ لِعِبادِى ما لا عَينَ رَاءَت وَلا اُذُنَ سَمِعَت وَلا خَطَرَ بِقَلبِ بَشَرٍ) (٨٨٩) براى بندگان صالح خود چيزهايى را آماده كرده ام كه نه چشمى ديده و نه گوشى شنيده و نه به فكر انسانى آمده است .

# نعمت هاى ابدى

بارها قرآن مساءله پايدار بودن نعمت هاى بهشتى و بهشتيان را بيان فرموده و با جمله (خالِدِينَ فِيهَا) به ما گوشزد كرده است كه بهشتيان ديگر به هيچ عنوان از بهشت خارج نمى شوند.

در جاى ديگر مى فرمايد:( اُكُلُها دائِمٌ)(٨٩٠) ميوه هاى بهشتى نه فصلى و موسمى است و نه آفت زده مى شود كه در مدّتى اصلاً نباشد، يا مى فرمايد: (لامَقطُوعَةٍو لامَمنُوعَةٍ)(٨٩١) ميوه هاى بهشت نه گاه بيگاه همچون ميوه هاى دنيا قطع مى شود و نه انسان از خوردن آن منعى دارد، امّا در دنيا گاهى ميوه هست ، ولى تهيّه آن مشكل است ، يا از ما دور است ، يا بى اشتها هستيم ، يا هنوز نارس و نامطبوع است ، يا براى معده ما قابل هضم نيست ، يا آلوده و فاسد است ، يا تيغ دارد، يا ما از خوردن آن منع شده ايم ، يا عوارض دارد و امثال آن ، به هر حال در آيه فوق مى فرمايد: ميوه هاى بهشت هميشه هست و هيچ وقت براى هيچ يك از بهشتيان هيچ گونه منعى در كار نيست و عوارضى هم ندارد.

در قرآن مى خوانيم :( اِنّ هَذا لَرِزقُنا ما لَه مِن نَفادٍ)(٨٩٢) اين نعمت ها روزى ماست كه به بهشتيان عطا مى كنيم و هيچ كمبود وتمام شدن هم براى آنها نيست .

ميوه ها و نعمت هاى بهشتى فراوان بوده ،( وَ فاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ)(٨٩٣) و تمام آنها قابل زيادن شدن هستند،( وَ لَدَينا مَزِيدٌ)(٨٩٤) يعنى علاوه بر خواسته هاى اهل بهشت ، نزد ما زيادتر هم هست ، بالاتر از خواسته يا تفكّر آنان ، بهتر و عالى تر از آنچه آنان بخواهند. (اللّهم ارزقنا بحقّ محمّدٍ و اهل بيته صلوات اللّه عليهم اجمعين )

# بهشت سراى اءمن

قرآن مى فرمايد: (اِنَّ المُتَّقِينَ فى مَقامٍ اءمِينٍ)(٨٩٥) افراد باتقوا در قيامت در جايگاهى ثابت (و از هرگونه تغيير، انتقال ، شيطنت ، بيمارى ، مرگ ، كمبود، آفات و ناگوارى ) درامانند.

و در جاى ديگر مى فرمايد: (اءلَّذِينَ آمَنوا وَلَم يَلبِسُوا اِيمانَهُم بِظُلمٍ اُولئِكَ لَهُم الاَمنُ)(٨٩٦) كسانى كه ايمان آوردند و ايمان خود را با شرك به خدا و پيروى از رهبرى هاى باطل آلوده نكردند، در قيامت درامانند.

در قرآن مى خوانيم ( لَهُم دارُالَّسلامِ عِندَ رَبِّهِم )(٨٩٧) در قيامت براى حق طلبان ، در پيشگاه پروردگارشان خانه سلامت وجود دارد.

صورت بهشتيان درباره شادابى قيافه ها و صورت بهشتيان قرآن مى فرمايد:

(وُجُوهٌ يَومَئِذٍ مُسفِرَةٌ)(٨٩٨) در آن روز صورت هايى درخشان و سفيد دارند.

(وُجُوهٌ يَومَئِذٍ ناضِرَةٌ اِلى رَبِّها ناظِرَةٌ)(٨٩٩) صورت هاى شاداب و زيبا كه به الطاف الهى چشم دوخته اند.

(وُجُوهٌ يَومَئِذٍ ناعِمَةٌ)(٩٠٠) صورت هايى كه در روز قيامت از انواع نعمت ها بهره مند هستند.

(ضاحِكَةٌ مُستَبشِرَةٌ)(٩٠١) اهل بهشت در آن روز هولناك خندان هستند و به نعمت هاى الهى بشارت داده شده اند.

آرى ، صورت هايى كه در برابر عظمت خدا به خاك ماليده شده و در جبهه هاى جنگ با خون آغشته شده و در دل شب با اشك شسته شده و با شنيدن ظلم ها درهم كشيده شده و با ديدن آثار خدا به توحيد رسيده است ، آن روز بايد اين چنين خندان و منوّر باشند.

# افتخار و دعوت از ديگران

قرآن مى فرمايد: همين كه پرونده مسرّت بخش خوبان را به دست راستشان مى دهند و مى بينند هر چه هست كمال و سرافرازى و بندگى و اطاعت خداوند است ، از شادى ديگران را دعوت مى كنند و فرياد مى زنند:

(هاؤُمُ اقرَاءوا كِتابِيَه )اى اهل محشر! بياييد كتاب مرا بخوانيد.

(اِنِّى ظَنَنتُ اَنّى مُلاقٍ حِسابِيَه) من در دنيا مى دانستم كه چنين روزى هست و به فكر حسابم بودم و از كارهاى حرام دورى كردم و الا ن تمام وجودم را شادى فرا گرفته است .

(فَهُوَ فى عِيشَةٍ راضِيَةٍ )او در يك زندگى شادى آفرين و رضايت بخشى است .

(فى جَنَّةٍ عالِيَةٍ)(٩٠٢) در بهشتى عالى مقام زندگى مى كند و از ميوه ، غذا، نوشيدنى و نعمت هاى بهشتى بهره مى برد.

و اين همه به خاطر آن اعمال صالحى است كه در گذشته داشته اند.

# برادرى و صفا

بر خلاف دوزخيان كه يكديگر را ملامت مى كنند و به گفته قرآن هر دسته اى كه به دوزخ پرتاب مى شود به گروه ديگر همفكر خود نفرين و لعنت مى كند،( كُلَّما دَخَلَتْ اُمَّةٌ لَعَنَت اُختَها)(٩٠٣)، در بهشت هيچ گونه كدورت و كينه در كار نيست ، قرآن مى فرمايد: (وَنَزَعنَا ما فى صُدُورِهِم مِن غِلٍ)(٩٠٤) ما هرگونه دشمنى و حسادت و كينه (٩٠٥) را از دل آنان برداشته و همه را صميمى و برادروار بر تخت هايى كه روبروى يكديگر است ، جا مى دهيم .

دورى از لغو و بيهودگى در آنجا ديگر دروغ ، ناسزا، زخم زبان ، تمسخر، تهمت و ياوه گويى نيست ،( لايَسمَعُونَ فِيهَا لَغوا اِلاّ سَلاماً)(٩٠٦) شنيدنى ها تنها سلام است ، يعنى جملاتى است كه از سلامت روح و فكر و زبان و رفتار برمى خيزد.

در جاى ديگر مى خوانيم :( لا يَسمَعُونَ فِيهَا لَغواً وَ لا تَاثِيماً)(٩٠٧) در بهشت نه گفتار لغوى مى شنويد و نه نسبت گناه به يكديگر مى دهند.

در سوره نباء مى خوانيم ( لايَسمَعُونَ فِيهَا لَغواً وَ لا كِذّابا)(٩٠٨) نه گفتار بى اثر مى شنوند و نه نسبت دروغ بهم مى دهند، گفته هاى آنجا همه از واقعيات و از يك صفاى خاصى ريشه مى گيرد.

لباس ها و زيورها اهل بهشت با دست بندهايى از طلا زينت داده شده اند و علاوه بر آن زيورهايى از لؤ لؤ دارند،( يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِن اَساوِرَ مِن ذَهَبٍ و لُؤ لُؤ ا)(٩٠٩) و در آيه ديگر دست بندهايى از نقره را ذكر كرده : (و حُلُّوا اَساوِرَ مِن فِضَّةٍ)(٩١٠) لباس آنان سبزرنگ و از حرير نازك (سندس ) و حرير ضخيم (استبرق ) است ،( وَيَلبِسُونَ ثِياباً خُضراً مِن سُندُسٍ و اِستَبرَقٍ)(٩١١) جالب اينكه اين لباس ها كهنه شدن ندارند و در آنجا ديگر سختى و درد سر و خستگى در كار نيست ، (لايَمَسُّنا فِيهَا نَصَبٌ و لايَمَسُّنا فِيهَا لُغُوبٌ)(٩١٢)

ماءموران پذيرايى براى پذيرايى از بهشتيان قرآن مى فرمايد: (وَيَطُوفُ عَلَيهِم وِلدانٌ مُخَلَّدونَ اِذا رَاءيتَهُم حَسِبتَهُم لُؤ لؤ اً مَنثُوراً)(٩١٣) پسران زيباروى هميشه شاداب و جوان كه همچون دانه هاى پراكنده لؤ لؤ آنان را مى بينى ، دور بهشتيان در رفت و آمدند.

خوردنى هاى بهشت از انواع ميوه هايى كه ميل دارند انتخاب مى كنند(. وَفاكِهَةٍ مِمّا يَتَخَيَّرونَ)(٩١٤)

دست يابى به ميوه ها بسيار آسان و شاخه هاى ميوه در دسترس آنان قرار مى گيرد.( قُطوفُها دانِيَة )(٩١٥)

از همه نوع ميوه در اختيار آنان است . (وَلَهُم فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَراتِ)(٩١٦)

از گوشت لذيذ پرنده ها هر چه و از هر نوع و در هر وقت بخواهند موجود است . (وَلَحمِ طَيرٍ مِمّا يَشتَهُونَ)(٩١٧)

آشاميدنى ها در بهشت انواع نهرها موجود است ، از جمله :

الف : نهرهاى آب زلالى كه هرگز آلوده و تغيير پيدا نمى كند.

(اَنهارٌ مِن ماءٍ غَيرِ آسِنٍ)

ب : نهرهايى از شير كه هرگز مزه آن عوض نمى شود.

(وَ اَنهارٌ مِن لَبَنٍ لَم يَتَغَيَّر طَعمَه)

ج : نهرهايى از عسل كه تصفيه شده اند. (وَاَنهارٌ مِن عَسَلٍ مُصَفّى)

د: نهرهايى از شراب كه بهره گيران از آن لذّت ها مى برند.

(وَ اَنهَارٌ مِن خَمرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبِينَ)(٩١٨)

تفاوت شراب دنيا و شراب بهشت ١ - شراب دنيا نجس و به قول قرآن رجس است ،(٩١٩) امّا شراب بهشت پاك و پاكيزه است .( شَراباً طَهُوراً)(٩٢٠)

٢ - شراب دنيا عامل فتنه و دشمنى است ، چنانكه شيطان با شراب و قمار ميان مردم دشمنى ايجاد مى كند،(٩٢١) امّا شراب بهشت هيچ گونه كينه و كدورتى نمى آورد، بلكه برادرانه روبروى هم بر تخت ها تكيه زده و شادند.

٣ - شراب دنيا ضررش بيش از منافع آن است ، ولى شراب بهشتيان همه اش نفع است .

٤ - شراب دنيا زوال عقل ومستى مى آورد، امّا شراب آخرت حتّى ضرر غير محسوس ندارد.( لا فِيهَا غَولٌ)(٩٢٢) (غَول ، هلاكت مرموزانه وناخودآگاه است )

٥ - شراب دنيا ياوه گويى مى آورد، ولى در شراب بهشتى چنين نيست .( لايَسمَعُونَ فِيهَا لَغواً وَ لاكِذّاباً)(٩٢٣)

٦ - شراب دنيا گيج كننده و دردسرآور و سبب انواع امراض مى شود، امّا شراب بهشتيان گيج كننده نيست و هيچ گونه دردسرى از آن برنمى خيزد. (لايُصَدَّعونَ عَنها و لا يُنزِفون )(٩٢٤)

ظرف ها و نهرها آن ليوان ها و ظرف هايى را كه اهل بهشت براى آشاميدن استفاده مى كنند طورى است كه سرد و خوشبو مى كند، قرآن مى فرمايد: (يَشرِبُونَ مِن كَاءسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً)(٩٢٥)

در تفسير الميزان مى خوانيم : كافور يك ضرب المثلى است براى خنكى و خوشبويى و كلمه كاءس نيز به معناى ظرف آب است ، بنابراين خود ظرف هاى آب از مادّه اى سرد و خوشبو كننده ساخته شده اند.

چشمه ها و نهرهاى بهشتى در اختيار ساكنان آنجاست كه به هر سويى بخواهند مسير را با يك اشاره اى عوض يا چشمه و نهرى را احداث مى نمايند و در احداث نهر و چشمه هيچ گونه زحمتى نمى كشند، فقط اراده مى كنند. لَهُم ما( يَشاؤ نَ فِيهَا)(٩٢٦)، لذا قرآن درباره چشمه ها و نهرهاى بهشت مى فرمايد: (يُفُجِّرونَها تَفجِيراً)(٩٢٧) يعنى خود بهشتيان چشمه ها را احداث و زمين هاى بهشت را با اراده اى كه خدا به آنان داده مى شكافند.

در آيه ديگر مى خوانيم : آشاميدنى هاى اهل بهشت با زنجبيل معطّر شده و از ظرف هايى كه به روشنى نقره است استفاده مى نمايند و ماءموران پذيرايى از آب هاى گوارا آنقدر در ظرف هاى زيبا مى ريزند كه متناسب با ميل آنان باشد، نه كمتر و نه زيادتر.

در جاى ديگر مى فرمايد: (يُطافُ عَلَيهِم بِكاءسٍ مِن مَعِينٍ بَيضاءَ لَذَّةٍ لِلشّارِبِينَ لافيها غَولٌ ولاهم عَنها يُنزِفُونَ)(٩٢٨) ماءموران زيبا صورت بهشتى با جام هاى پر از شراب روشن وسفيد كه لذّت بخش است و هيچ گونه ضرر ومستى در آن نيست ، گرد بهشتيان مى چرخند تا هرگاه ميل داشته باشند بهره گيرند.

در هر جمله آن لطيفه اى است ؛ جام پر، روشنى رنگ ، سفيدى آن ، لذّت بردن ، مستى و ضرر نداشتن كه در آشاميدنى هاى دنيا معمولاً اين همه اوصاف در يك آشاميدن هرگز جمع نمى شود.

در جاى ديگر مى فرمايد:( يُسقَونَ مِن رَحِيقٍ مَختُومٍ خِتامُهُ مِسكٌ)(٩٢٩) ظرف هاى شراب صاف و خالص و دربسته و مهر خورده است ، همين كه اهل بهشت از آن ميل فرمودند، در پايان بوى مشك در خود احساس مى نمايند.

از لذّت هاى معنوى كه همراه اين همه لذّات مادى است ، اينكه آن نعمت ها همه از طرف پروردگار است ،( وَ سَقاهُم رَبُّهُم شَراباً طَهُوراً)(٩٣٠) شرابى كه از طرف خدا باشد از يك لذّت معنوى برخوردار است كه آن ديگر قابل بيان نيست .

خوردنى ها و آشاميدنى هاى بهشت در ظرف هايى بسيار خوش منظر و زيبا مى باشد، قرآن مى فرمايد: (يُطافُ عَلَيهِم بِصِحافٍ مِن ذَهَبٍ و اَكوابٍ)(٩٣١) ماءموران پذيرايى در بهشت با طَبَق ها و كوزه هاى طلا كه مملوّ از بهترين غذاها و آشاميدنى ها است برگرد اهل بهشت آماده خدمت و پذيرايى هستند.

اين همه لطف و كاميابى كجا و آن دوزخى كه هر چه سوخته مى شوند پوست نو روئيده مى شود كجا؟

همسران بهشتى در قرآن بارها درباره همسران بهشتى و ويژگى هاى آنان سخن به ميان آمده است ، قرآن مى فرمايد( وَعِندَهُم قاصِراتُ الطَّرف )(٩٣٢) زنان بهشتى ، غير از شوهران خود به ديگرى چشمى ندارند و نسبت به آنان نيز با چشمى مستانه و عاشقانه نگاه مى كنند.

آن زنان ، هم عاشق شوهران خود هستند و هم تناسب سنّى با آنها دارند.( عُرُباً اَترابا)(٩٣٣)

آن همسران همچون لؤ لؤ زيبا و دست نخورده هستند، (وَ حُورٌ عِينٌ كاَمثَالِ اللُؤ لُؤِ المَكنُون )(٩٣٤) و هر وقت همسران نزد آنان مى آيند، آنها را باكره مى يابند.( فَجَعَلناهُنَّ اَبكاراً)(٩٣٥)

پستان آن زنان برآمدگى كمى داشته و تازه رسيده است ، (وَكَواعِبَ اَترابا)(٩٣٦) و به اين همسران احدى دست نزده است .( لَم يَطمِثهُنَّ اِنسٌ قَبلَهُم وَ لا جانّ)(٩٣٧)

اين همسران محفوظ و عفيف هستند، نه مبتذل . (حُورٌ مَقصُوراتٌ فِى الخِيام )(٩٣٨) حوريه هايى كه در خيمه ها منتظرند، به قدرى زيبا هستند كه گويا ياقوت و مرجانند،( كاَنَّهُنَّ الياقُوتُ وَالمَرجانُ)(٩٣٩) از همه زيبايى هاى ظاهرى كه بگذريم از نظر كمالات لايق بهشت و بهشتيان هستند و از هر گونه كجى و انحراف و نقطه ضعف پاكند.( لَهُم فِيهَا اَزواجٌ مُطَهَّرَة )(٩٤٠)

عدد اين حوريه ها زياد است و لذا در حديث مى خوانيم كه در قيامت توان بدنى انسان در كاميابى ، به اندازه صد نفر مى شود.

علّت اينكه درباره زنان بهشتى بيشتر سخن گفتيم ، به خاطر اهميّتى است كه دارند، چنانكه در حديث مى خوانيم : ما تَلَذَّذَ النّاسُ فِى الدُّنيا وَالا خِرَةِ بِلَذَّةٍ اَكثَرَ لَهُم مِن لَذَّةِ النِّساء(٩٤١) بهترين نعمت هاى مادّى در دنيا و آخرت ، كاميابى از همسران زيباست . همان گونه كه بهترين لذّت معنوى ، تجلّى و رضوان خدا و طرف سخن خدا قرار گرفتن است .

راستى اين نعمت كجا و آن شكنجه هاى دوزخيان كجا كه هر گاه تشنه مى شوند و آبى مى طلبند مايعى همچون فلّز گداخته به آنان داده مى شود كه پوست صورت آنان را بريان مى كند،( يُغاثُوا بِماءٍ كالمُهلِ يَشوِى الوُجُوهَ)(٩٤٢)

نمونه هاى ديگر همان گونه كه گفتيم قرآن در مساءله قيامت چيزى فروگذار نكرده است و بيش از هزار آيه در اين زمينه است و حق هم همين است ، زيرا زندگى ابدى انسان ها در آنجاست و ايمان به آن تعيين كننده زندگى اين جهان هم هست ، لذا در بيان اوصاف دوزخ و بهشت كه عامل بيم و اميد و قوى ترين وسيله تربيت است ، آيات زيادى است كه باز هم چند نمونه از آن را بيان مى كنيم :

در بهشت تخت هاى بلند و عالى قرار داده شده است .( فِيها سُرُرٍ مَرفُوعَة )(٩٤٣)

در آنجا ظرف هاى زيبا از طلا و نقره چيده شده است . (واَكوابٍ مَوضُوعَة )(٩٤٤)

در بهشت پشتى و تكيه گاه ها در كنار هم به نحو مخصوصى گذارده شده است . (وَنُمارِقُ مَصفُوفَة )(٩٤٥)

در آنجا فرشهاى بسيار عالى گسترده شده است . (وَ زَرابِىُّ مَبثُوثَة) (٩٤٦)

براى بهره بردن از ميوه ها زحمت چيدن هم ندارند، زيرا شاخه هاى ميوه در اختيار و به اراده آنها نزديك مى شود، (و ذُلِّلَت قُطوفُها تَذلِيلاً)(٩٤٧) اگر ايستاده يا نشسته يا خوابيده باشند ميوه ها در تسخير ايشان و شاخه ها به اراده آنان و در اختيارشان است .

در قرآن دنيا با آن همه درياها، معدن ها، درختان ، به كالاى كم بها تعبير شده است ، ولى بهشت را ملك كبير مى خواند، (وَاِذا راءيتَ ثَمَّ راءيتَ نَعِيماً وَ مُلكاً كَبيراً)(٩٤٨) اى پيامبر! هنگامى كه به بهشت نگاه كنى نعمت ها و ملك و پادشاهى بزرگى را خواهى ديد.

از نمونه هاى ديگر نعمت ها كه بارها در قرآن از آن سخن به ميان آمده است مساءله روبروى هم قرار گرفتن اهل بهشت است ، تخت ها و جايگاه آنان طورى است كه در حال استراحت كه تكيه داده اند، همديگر را مى بينند، (على سُرُرٍ مَوضُونَة مُتَّكِئِينَ عَلَيها مُتَقابِلينَ)(٩٤٩) بر تخت هايى كه از طلا و نقره بافته و ساخته شده تكيه مى زنند در حالى كه در برابر يكديگر و از ديدن نعمت ها و جايگاه ها و اُنس بهم لذّت ها مى برند.

# لذّت هاى معنوى

تاكنون آنچه از نعمت هاى بهشت از قبيل باغ و هوا و تخت و غذا ونوشيدنى و همسر و... گفتيم گوشه اى از لذائذ مادّى آن بود، ولى مهم تر از همه آنها لذائذ روحى و معنوى است .

در همين دنيا اگر كسى از تمام لذّت هاى مادّى برخوردار باشد، ولى حسود باشد، كينه داشته باشد، مردم از او ناراحت باشند، كسى به او سلام نمى كند، در اين صورت تمام لذّت ها براى او زهر مى شود، چون يكى از نعمت هاى بزرگ خداوند نعمت محبوبيّت است ، نعمت كنار اولياى خدا بودن است ، نعمت صفاى دل است ، راستى دل نورانى كه در آن بخل ، كينه ، دشمنى ، حسد، شرك و تكبّر و امثال آن نباشد، قابل مقايسه با كاخ ، باغ ، همسر، مركب و... نيست .

لذّت هاى معنوى بهشت بالاتر از نعمت هاى مادّى است و آيات و روايات بسيارى در اين زمينه وارد شده است و ما به قسمتى از آنها اشاره مى كنيم :

بهشتيان با قلبى پاك و دور از هرگونه كينه و كدورت زندگى مى كنند.( وَنَزَعنَا ما فِى صُدُورِهِم مِن غِلٍّ)(٩٥٠)

در ميان مردان خدا و در جوار قرب خداوند هستند. (فَادْخُلِى فِى عِبادِى وَ ادخُلِى جَنَّتِى )(٩٥١)

خداوند پيام سلام براى ايشان هديه مى كند. (سَلامٌ قَولاً مِن رَبٍّ رَحِيمٍ)(٩٥٢)

فرشتگان از هر سو بر آنان وارد شده و تبريك مى گويند. (وَالمَلائِكَةُ يَدخُلُونَ عَلَيهِم مِن كُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَيكُم بِما صَبَرتُم) (٩٥٣)

عشق به خدا تمام وجودشان را گرفته و از عمق جان شكر مى كنند.( وَآخِرُ دَعواهُم اءنِ الحَمدُلِلّهِ رَبِّ العالَمِينَ)(٩٥٤)

آرى ، در همين دنيا لذّات معنوى بسيار است ، حلّ مسائل علمى و فهميدن آن لذّت دارد، مناجات با حضور قلب لذّت دارد، گفتگو با بزرگان لذّت دارد، همسايگى بزرگان لذّت دارد، گاهى مشاهده مى شود كه عكس گرفتن در كنار بزرگان لذّت دارد، وقتى كنار هم بودن در عكس و همجوارى خانه ها لذّت داشته باشد، پس پيام سلام از ذات مقدّس الهى و فرشتگان او و هم نشينى با پيامبران و امامان و اولياى الهى ، چه لذّتى خواهد داشت !

در حديث مى خوانيم : خداوند به بهشتيان مى فرمايد: بالاتر از همه نعمت ها و كاميابى ها همان محبّت من نسبت به شما و رضايت من از شماست .(٩٥٥) چنانكه در قرآن مى خوانيم :( وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ اَكبَرُ ذَلِك هُو الفَوزُ العَظِيمُ)(٩٥٦) رضايت و خشنودى خداوند از بهشتيان به مراتب از بهشت و نعمت هاى آن بزرگتر است واين همان فوز و رستگارى بزرگ است .

در حديث مى خوانيم : اِنّ اَطيَبُ شَى ءٍ فِى الجَنَّةِ و اءلَذَّهُ حُبُّاللّهِ وَالحُبُّلِلّهِ (٩٥٧) لذيذترين و دل پسندترين نعمت هاى بهشت ، محبّت خداوند و دوست داشتن براى خداوند است .

در آيات آخر سوره قمر مى خوانيم :( اِنَّ المُتَّقِينَ فِى جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ فِى مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُقتَدِرٍ )افراد باتقوا در باغ هاى بهشت و نهرها و در جايگاه صدق ، (جايگاهى كه لغو و كذب و خلافى در آن نيست ،) جايگاهى پسنديده زندگى مى كنند، آن هم در پيشگاه خداوند قادر.

مساءله زندگى در كنار رحمت مخصوص خداوند، چيزى نيست كه بتوان آن را بيان و توصيف كرد، گرچه ما در هر حال در حضور خدا هستيم ، ولى حضورى كه در قيامت است از ويژگى خاصّى برخوردار است ، چنانكه گاهى انسان در خانه خودش نماز مى خواند، گاهى در مسجد، گاهى در مكّه و مسجدالحرام ، همه مكان ها از آنِ خداست ، امّا شرافت آنها فرق دارد.

گاهى شخصى پولى مى فرستد تا ما غذا تهيه كنيم ، گاهى به غذا فروش سفارش مى كند كه براى ما غذا بياورد، گاهى ما را به منزلش مى برد تا غذا بدهد، گاهى ما را در كنار خودش مى نشاند و غذا مى دهد، گاهى با دست خودش ظرف ما را غذا مى كند و گاهى غذا را به دهان ما مى گذارد، در هر صورت او به ما غذا داده ، ولى مراتب لطف و محبّت او در غذارسانى ها با هم فرق دارد.

ما در دنيا و آخرت در حضور او و در سر سفره نعمت هاى او هستيم ، اما در قيامت صحنه و مقام و حضور چيز ديگرى است ،( وَ سَقاهُم رَبُّهُم شَراباً طَهُوراً)(٩٥٨) در قيامت پروردگارشان از شراب پاك به آنان مى نوشاند.

همين دور بودن از فضاى گناه ، لغو، دروغ وخيانت ها، بهترين لذّت معنوى است و همچنين نداشتن هيچ غم وحُزنى از جمله نعمت هايى است كه اهل بهشت به آن اعتراف كرده و خدا را شكر مى كنند ومى گويند: (اءلحَمدُلِلّهِ الّذى اَذهَبَ عَنَّا الحَزَن)َ(٩٥٩) خدا را شكر كه ما را از حزن ها رهانيد و به بهشت وارد فرمود.

يكى ديگر از نعمت هاى روحى آن است كه بستگان مؤ من و نيكوكارانى كه در دنيا با هم بودند، در آنجا نيز بهم ملحق مى شوند، (اَلحَقنابِهِم ذُرِّيَّتَهُم )(٩٦٠) ما ذرّيه نيكوكاران را كه در خط ايمان باشند (گرچه به درجه پدران خود نرسيده باشند،) به خاطر لذّت بيشتر پدران به آنان ملحق مى كنيم تا در كنار هم لذّت بيشترى داشته باشند.(٩٦١)

چنانكه مهاجرانى كه به شهرى يا كشورى هجرت مى كنند، همين كه در كنار هم منزل مى گيرند ديگر مساءله غربت و هجرت را فراموش كرده و گويا در شهر خودشان هستند، يا انسان در مسافرت همين كه يكى از همشهريان يا همسايگان خود را ديد خوشحال شده و لذّت مى برد كه اين خود يك نوع لذّت روحى و عاطفى و معنوى است .

يكى ديگر از الطاف الهى به اهل بهشت آن است كه خداوند به آنان مى فرمايد:( اِنَّ هَذا كانَ لَكُم جَزاءً وَكانَ سَعيُكُم مَشكُوراً) (٩٦٢) اين نعمت ها پاداش كار و اجر سعى و تلاش خودتان است . در صورتى كه جزاى كارهاى نيك و چند ركعت نماز و چند روز روزه و حج و انفاق و امثال آن اين همه نيست ، زيرا مال و جان و توفيق ما همه از خداوند است ، عبادات ما همچون ساختمانى است كه آجر، آهن ، سيمان ، گچ ، در و پنجره و مصالح آن همه از خدا مى باشد، ولى در عين حال او خانه را به قيمت چند برابر از ما بخرد! راستى انسان در برابر اين همه لطف شرمنده مى شود.

فرض كنيد انسان بى پناه و دربندى را از غرق شدن نجات داده و او را و آزاد كرديد، سپس به او رانندگى ياد داده و ماشين زيبايى را هم براى كار در اختيارش گذاشتيد و براى او همسر و مسكن هم تهيه كرديد، ولى او كه نجات و آزادى و كار و زندگى خودش را از شما مى داند گاه و بيگاه براى تشكّر به ديدن شما بيايد، بعد شما بخاطر همين ملاقات باز هم كرايه ماشين و پول بنزين را چند برابر به او بدهيد، در اينجا به او جز شرمندگى چه حالى دست مى دهد.

البتّه شكّى نيست كه تمام اين مثالها كوتاه و نارساست ، به قول مولوى : خاك بر فرق من و تمثيل من و لطف خدا بيش از وصف و توصيف كردن است ، نتوان وصف تو گفتن كه تو در وصف نيايى .

او كار ما را به ده برابر تا هفتصد برابر و بيشتر پاداش مى دهد،( مَن جَاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشرُ اَمثالِها)(٩٦٣)

او كار كم ما را هم مى پذيرد،( فَمَن يَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَيراً يَرَه) (٩٦٤)

او كار ناقص و معيوب را هم قبول مى كند، چنانكه در دعاى بعد از نماز مى خوانيم : اِلهِى اِن كانَ فِيهَا خَلَلٌ اءو نَقصٌ مِن رُكوعِها اءو سُجُودِها فَلاتُؤ اخِذنِى و تَفَضَّل عَلىَّ بِالقَبولِ و الغُفرانِ(٩٦٥) خدايا! هرگاه در ركوع و سجود نماز من نقص و عيبى است ، ناديده گرفته و نمازم را بپذير و مرا مورد لطف و مغفرت قرار ده .

او كارهاى زيباى ما را براى ديگران آشكار مى كند، ولى زشتى ها را مى پوشاند. يا مَن اَظهَرَ الجَمِيلَ وَسَتَرَ القَبِيحَ(٩٦٦)

# درجات بهشت در قرآن

از بهشت به كلماتى از قبيل (جَنّاتُ عَدنٍ)(٩٦٧) و (جَنّاتُ الفِردَوسِ)(٩٦٨) تعبير شده ، كلمه عَدن به معناى استقرار است ، معدن يعنى جايى كه ذخايرى در آن استقرار يافته است ، فردوس به باغ هاى بسيار بزرگ به گونه اى كه مزاياى تمام باغ ها را دارد گفته مى شود.

در حديث مى خوانيم لِكُلِّ شَى ءٍ ذَروَةٌ و ذَروَةُ الجَنَّةِ الفِردَوسُ براى هر چيزى قلّه اى است و قلّه بهشت فردوس است و در روايات آمده كه هرگاه از خداوند چيزى خواستيد فردوس آرزو كنيد، زيرا كه فردوس وسط بهشت و در بلندترين نقطه آن قرار دارد و تمام نهرهاى بهشت از آنجا سرچشمه مى گيرد.(٩٦٩)

در روايات نقل شده است : كسانى كه به خاطر خدا و در راه خدا همديگر را دوست بدارند و يا به ديدن يكديگر بروند، كاخ ‌هاى مخصوصى به تعداد هفتادهزار در اختيارشان قرار مى گيرد.(٩٧٠)

در بعضى از روايات براى سحرخيزان و كسانى كه در زندگى سختى ها ديده و تحمّل كرده اند، روزه داران ماه رجب ، رهبران عادل ، اطعام كنندگان ، كسانى كه در گفتگو نيش و بدزبانى نداشته باشند، افرادى كه حتّى حاضرند بر ضرر خودشان حق را بپذيرند و اهل ايثار و صله رحم و سلام كردن باشند و يا كسانى كه به خاطر تاءمين زندگى زن و فرزند مشكلات زندگى را تحمّل مى كنند، براى همه آنان كاخ ‌ها و باغ ها و درجات ويژه اى در نظر گرفته شده است (٩٧١) چنانكه قرآن مى فرمايد: (وَ لِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلوا)(٩٧٢)

# كليدهاى بهشت

١ - صبر.

با اينكه قرآن در مدح اولوالالباب چند نوع كمال نقل كرده ، ولى در پايان آنها مى فرمايد: (سَلامٌ عَلَيكُم بِما صَبَرتُم) به خاطر صبر وپشتكارى كه آنان در دنيا در برابر انجام عبادات و تحمّل مشكلات در راه حق داشتند، فرشتگان از هر سو بر بهشتيان وارد شده و سلام مى كنند.(٩٧٣)

همچنين در اواخر سوره فرقان كه سيمايى از بندگان شايسته خدا را ترسيم كرده و اوصاف زيادى را برمى شمارد، در پايان مى فرمايد: (اُولئِك يُجزَونَ الغُرفَةَ بِما صَبَروا)(٩٧٤) پاداش اينها غرفه هاى بهشت است ، زيرا صبر كردند.

همان گونه كه درباره اولياى خدا حضرت على و فاطمه و حسن و حسين و فضه خادمه آنان (صلوات اللّه عليهم اجمعين ) كه غذاى افطار خود را سه شب پى در پى به مسكين و يتيم و اسير داده و با آب افطار كرده و اين چنين ايثار نمودند(٩٧٥) مى خوانيم : (وَجَزاهُم بِما صَبَروا جَنَّةً وَ حَرِيراً)(٩٧٦)

صبر و پشتكار اگر باشد انسان در ايمان و عمل صالح و تقوا هم موفّق مى شود، زيرا در حديث آمده كه صبر به منزله سر در بدن است ،(٩٧٧) كه اگر نباشد ايمان هم متزلزل و عمل صالح هم بى دوام خواهد بود و لذا اگر صبر را اوّلين عامل و قبل از ايمان و عمل و تقوا بيان كرديم ، جاى دورى نرفته ايم .

٢ - ايمان و عمل صالح .

در آيات بسيارى آمده است كه بهشت پاداش كسانى است كه ايمان به خدا آورده و كارهاى خوب و عمل صالح انجام داده اند.(٩٧٨)

٣ - تقوا.

قرآن مى فرمايد:( اِنَّ المُتَّقِينَ فِى جَنّاتٍ وَ عُيونٍ)(٩٧٩) تنها افراد با تقوا هستند كه در بهشت و از چشمه هاى جارى آن بهره ها مى برند.

٤ - پيروى از فرمان خدا و پيامبر.

قرآن مى فرمايد: (وَمَن يُطِعِ اللّهَ وَرَسولَهُ يُدخِلهُ جَنّاتٍ تَجرِى مِن تَحتِهَا الاَنهارُ)(٩٨٠) خداوند كسانى را كه پيرو قانون او و فرمان پيامبرش باشند به بهشت وارد مى كند، آن بهشتى كه در پاى درختانش نهرهاى آب جارى است . همچنين در آخرين آيه سوره بيّنه كه نام بهشت را مى برد مى فرمايد: (ذَلِك لِمَن خَشِىَ رَبَّه )اين بهشت براى كسانى است كه از قهر خدا در برابر تخلّفات بهراسند.

٥ - انقلابيون و مهاجران در راه خدا.

گروه ديگرى كه وارد بهشت مى شوند، انقلابيون صادق و خالص و مهاجران و آوارگان در راه خدا مى باشند. قرآن مى فرمايد:( فَالَّذِينَ هاجَروا وَ اُخرِجُوا مِن ديارِهِم و اُوذُوا فى سَبِيلِى و قاتَلُوا وَ قُتِلُوا لاُكَفِّرَنَّ عَنهُم سَيِّئاتِهِم وَ لاُدخِلَنَّهُم جَنّاتٍ تَجرِى مِن تَحتِهَا الاَنهارُ)(٩٨١) مهاجران آواره و آزار كشيده اى كه در راه خدا اذيّت شدند و با دشمنان خدا به جنگ برخاسته و شهيد شدند، همانا ما گناهانشان را بخشيده و به بهشتى كه باغ ها و جويبارها دارد وارد مى كنيم .

٦ - روح پاك .

قرآن در اين باره مى فرمايد:( يَومَ لايَنفَعُ مالٌ و لا بَنُونَ اِلاّ مَن اَتَى اللّهَ بِقَلبٍ سَلِيمٍ)(٩٨٢) روزى كه مال و فرزند به درد انسان نمى خورد و تنها وسيله نجات او قلب سليم است .

براى آشنايى و شناخت قلب سالم و روح پاك ، ابتدا شناخت بيمارى هاى آن و دورى از آنها لازم است ، يعنى قلب سليم ، ثمره جهاد اكبر و مبارزه با نفس و امراض نفسانى است . لذا قرآن درباره منافقان و شهوت رانان و بهانه گيران با جمله (فى قُلُوبِهِم مَرَضٌ)(٩٨٣) از نداشتن قلب سالم آنان سخن به ميان آورده است .

روحى كه تسليم خدا نيست و به غير خدا تكيه مى كند و انواع كينه ها، قساوت ها، خودخواهى ها، حسدها و شك ها و شرك ها و... را در خود مى پذيرد سالم نيست ، كسانى كه مى خواهند به بهشت روند بايد در يك مبارزه بى امان با هوسهاى خود برآيند و روح خود را از همه آلودگى ها دور سازند و خودساخته اى والا باشند، قرآن براى كسانى كه داراى اين امراض هستند، يك رهنمود بسيار عالى دارد، آنجا كه مى فرمايد: (وَ جاءَ بِقَلبٍ مُنِيبٍ)(٩٨٤) بهشت براى افرادى است كه اهل توبه باشند آنان كه حالت توبه و انابه اى دارند كه عامل نزديك شدنشان به بهشت است .

بنابراين عامل بهشتى شدن ، يا قلب و روح سالم است و يا قلب و روحى كه اگر منحرف شد توبه كرده و برگردد.

٧ - توجه به تربيت خانواده .

در قرآن مى خوانيم : بهشتيان درباره دليل بهشت رفتن خود از يكديگر سؤ ال مى كنند، (وَ اَقبَلَ بَعضُهُم عَلى بَعضٍ يَتَسائَلُونَ)(٩٨٥) و در پاسخ مى گويند: ما درباره رفتار و كردار و تربيت خانواده و اولاد خود توجّه كامل داشتيم و مى ترسيديم كه مبادا به انحراف و كج روى فكرى يا عملى كشيده شوند، ولذا با اخلاق و موعظه و توجّه ، فرزندان خوبى تربيت كرديم .(٩٨٦)( قالُوا اِنّا كُنّا قَبلُ فى اَهلِنا مُشفِقينَ)(٩٨٧)

٨ - جهاد و شهادت .

اگر آخرين فرصت هاى عمر انسان در جهاد در راه خدا صرف شود، اهل بهشت است ، چنانكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: مَن خَتَمَ لَهُ بِجِهادٍ فى سبيلِ اللّه و لو قَدرَ فَواقِ ناقَةٍ دَخَلَ الجَنَّةَ(٩٨٨) كسى كه به قدر دوشيدن شير شتر از پايان عمرش در جهاد صرف و با جهاد به لقاءاللّه رود بهشتى است .

خواننده عزيز! يك بار ديگر دو بخش دوزخ و بهشت را مطالعه فرمائيد، اين ما و اين سرنوشت هر يك از ما، بدانيم بهشت رفتن خيلى مشكل نيست ، زيرا هم درهاى بهشت بيشتر است و هم لطف خدا بر قهر او مقدّم است ، راه توبه هم براى همه باز است .

بخشى از عمر ما تمام شده و اين چند روز ديگر كه هست (اگر باشد)، چند لقمه نانى و چند ليتر آبى و يك آمد و رفتى بيش نيست ، اگر به گذشته خود نگاه كنيم مانند خوابى بيشتر نبوده ، باقى عمر هم همينطور زود مى گذرد، اين دو موش سياه و سفيد (شب و روز) دائماً طناب عمر ما را مى جوند، دير يا زود چند نخ ديگر جويده و ما رها مى شويم ، يا به قعر دوزخ مى افتيم و يا به سوى بهشت روانه مى شويم .

دنيا كم است ، زود گذر است ، امانت است ، بى وفاست ، لذّت كاميابى آن با تلخى فراقش نمى ارزد، يك دقيقه خنده آن مخلوط با ساعت ها گريه است ، هيچ كس مرگ را انكار نمى كند، يكى از امامان معصوم عليهم‌السلام هنگامى كه مردم مشغول دفن كردن و خاك ريختن بر مرده اى بودند، فرمود: دنيايى كه آخرش اين است چه خوب است كه انسان از اوّل دل به او نبندد و قيامتى كه اوّلش قبر است چه خوب است كه انسان به فكر آن باشد.

قرآن بارها هشدار مى دهد كه آيا ما قبل از شما افراد و امّت هايى كه حتّى از شما قوى تر بودند را هلاك نكرديم ؟ و حضرت على عليه‌السلام فرياد مى زند: كجا هستند شاهان و ستمگران ؟ همه با آن قدرت و جبروتى كه داشتند رفتند.

ما هر چه مال دنيا را جمع كنيم بيشتر از قارون و هر چه زور داشته باشيم بيشتر از فرعون نخواهيم داشت ، همه رفتند و ما هر دقيقه يك قدم به مرگ نزديك مى شويم ، در حديث آمده كه تعجّب است از بهشتى كه داوطلبان آن خواب و از دوزخى كه فراريان آن غافلند.

كمى فكر كنيم كه چرا بيش از هزار آيه قرآن درباره معاد است ، چرا در سخنان معصومان و دعاهاى آنان بيشتر به مسئله معاد توجه شده است ؟ و چرا اكثر خطبه هاى حضرت على عليه‌السلام سفارش به تقوا شده ، چرا تنها ملاك قبولى عمل تقواست ؟ و چرا عمل افراد بى تقوا قبول نمى شود؟ و چرا هر روز در نماز بايد جمله( مالِكِ يَومِ الدِّينِ) را بگوييم ؟

چرا امامان ماعليهم‌السلام در نماز آن قدر جمله ( مالِكِ يَومِ الدِّينِ) را تكرار مى كردند تا از هوش مى رفتند، چرا حضرت على عليه‌السلام در دعاى كميل و امام سجادعليه‌السلام در مناجات ها آن قدر اشك مى ريزند، چرا امام حسين عليه‌السلام در بيابان عرفات در روز عرفه بقدرى گريه مى كند كه ريگ زمين از اشك آن بزرگوارتر مى شود، مگر چه خبر است كه اين همه قرآن و پيامبر و امامان ناله ها و گريه ها دارند؟

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اگر آنچه من از قيامت مى دانم شما هم خبر داشتيد بسيار گريه مى كرديد و از خنده خود مى كاستيد و به كوهها رفته و تضرّع و زارى ها داشتيد. و يا فرمودند: اگر مى دانستيد كه بعد از مرگ چه خبر است به خاطر لذّت ، غذا نمى خورديد.

عيب ما اين است كه علم به معاد داريم ، امّا يقين نداريم ، يك بدهكار كه به منزل مى آيد به تمام خانواده بدهكارى فرداى خود را خبر مى دهد و همه مى فهمند، امّا چون هنوز باور نكرده اند و به رسوايى قرض يقين ندارند، به بستر رفته و مى خوابند، ولى پدر تا صبح در عذاب و فكر است كه فردا ماءمور جلب مى رسد و آبروى من در بازار ريخته مى شود، اگر به گفته هاى قرآن در مورد معاد باور داشته باشيم ، بايد حداقل هر شبانه روز چند دقيقه اى به فكر قيامت خود باشيم .

قرآن مى گويد: پرونده هاى شما در برابر همه مردم باز خواهد شد، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از شما شكايت خواهد كرد، اعمال شما مجسّم و قهر خدا حاضر و حساب شما دقيق و راه شما باريك و قيافه ها دگرگون و راه نجات بسته و اسرار شما كشف و...مى شود، كدام جادّه اى را سراغ داريد كه هزار تابلو خطر زده باشند، ولى رانندگان ، مست و مشغول گفتگو و تخمه شكستن باشند و به سرعت گاز بدهند و نسبت به اين همه هشدار بى تفاوت باشند؟

براستى هر خواب و بيدارى ما، هر بهار و پائيز طبيعت و فراق و جدايى عزيزان در هر زمان ، نشانه اى براى توجه دادن به معاد است . آيا اين همه نشانه براى توجه ما كافى نيست ؟ با كمى فكر درمى يابيم كه ياد معاد نقش بسيار سازنده اى دارد، ريشه تمام مفاسد و بدى ها، فراموش كردن قيامت است . چنانكه قرآن علّت بدبختى و بدعاقبتى گناهكاران را فراموش كردن قيامت مى داند.( ...بِما نَسُوا يَومَ الحِسابِ)(٩٨٩)

البتّه اين را هم بدانيم كه كمى توجّه و تقوا و بندگى خدا، تمام مشكلات را حل مى كند و مردن را مانند بو كردن گُل مى كند و در آن صورت اوّل مرگ ملاقات با لطف خدا و همسايه شدن با اولياى خدا و روز قيامت روز امنيّت و شادى و بهشت جاودانه مى شود، اينك اين گوى و اين ميدان .

محرومان از بهشت قرآن مى فرمايد: (لايَدخُلُونَ الجَنَّةَ حَتّى يَلِجَ الجَمَلُ فِى سَمِّ الخِياطِ)(٩٩٠) كافران و مشركان به بهشت نمى روند، مگر زمانى كه شتر از سوراخ سوزن رد شود، يعنى هرگز اين دو گروه وارد بهشت نخواهند شد، زيرا هرگز شتر از سوراخ سوزن رد نمى شود.

علاوه بر آن در روايات مى خوانيم كه گروه هاى ذيل نيز از بهشت محرومند:

سخن چين ، دائم الخمر، بى غيرت ، غيبت كننده ، منّت گذار، بخيل ، قاطع رحم ، پيرزناكار، ثروت اندوز بخيل ، تندخو و بداخلاق ، پرخور و ستمگر و كسى كه حق مردم را ندهد، كسى كه منطق خدا يا رهبر حق را ردّ كند، كسى كه در حكومت به مردم حيله نمايد و....(٩٩١)

# جاودانگى و خلود

يكى از عواملى كه هر شيرينى را به تخلى مى كشاند، فكر نابودى و فساد و از بين رفتن است ، مثلاً حسابدران و ماءموران بانك كه هر لحظه هزاران و ميليون ها تومان پول را در دست مى چرخانند لذّت نمى برند، زيرا مى دانند در لحظه ديگر از دستشان گرفته مى شود، تمام لذّت هاى دنيا نيز تمام شدنى است ، قرآن مى فرمايد:( ما عِندَكُم يَنفَدُ وما عِندَاللّهِ باقٍ)(٩٩٢) آنچه نزد شماست نابود شدنى و آنچه نزد خداست ابدى است .

آرى ، فكر فراق لذّت كاميابى را از بين مى برد، ليكن لذائذ بهشت ابدى است ، بارها قرآن درباره تمام بهشتيان و بسيارى از دوزخيان مساءله خلود و ابديّت نعمت ها و عذاب ها را با صراحت اعلام فرموده است .

در خلود و دوام نعمت ها جاى هيچ شبهه اى نيست ، زيرا لطف خدا بى نهايت و نامحدود است و تا زمان بى نهايت مى تواند انسان هاى مؤ من را مشمول همه نوع الطاف خود قرار دهد، تنها دو نكته وسؤ ال قابل تاءمّل است :

اوّل اينكه هم درباره اهل بهشت و هم درباره اهل دوزخ ، در كنار جمله (خالِدِينَ فِيها)، جمله (ما دامَتِ السَّمواتِ والاَرضِ)(٩٩٣) آمده است ، يعنى تا آسمان ها و زمين پابرجاست ، نعمت هاى بهشت و عذاب هاى دوزخ هم باقى و برپاست ، آيا اين محدوديّت نيست ؟

در پاسخ آن مى گوييم : زمين و آسمان قيامت ، غير از زمين و آسمان دنياست ، زيرا طبق آيات فراوان (چنانكه در بخش هاى نخستين اشاره كرديم ،) در آستانه قيامت زمين لرزه اى شديد پيدا مى شود، كوهها از جا كنده و نور خورشيد تمام شده و ستارگان برهم ريخته و آسمان ها در هم پيچيده و نظام موجود بكلى دگرگون مى شود، امّا زمين وآسمان در قيامت به شكل ديگرى است ونظام خاصّى دارد، آنجا ديگر تغيير وتباهى ، گرمى وسردى موسمى ، لرزه وتزلزل ، بهم ريختگى و درهم پاشيدگى در كار نيست ، با توجّه به اين مطلب اينكه قرآن مى گويد: تا زمين و آسمان برپاست دوزخيان در جهنّم و بهشتيان نيز در نعمت ها بسر مى برند، به معناى ابديّت و جاودانگى است .

جالب اينكه بدنبال آيه در توصيف بهشت مى خوانيم : (عَطاءً غَيرَ مَجذُوذ)(٩٩٤) يعنى عطايى است كه هرگز گسسته و قطع نمى شود.

دوّمين سؤ ال اين است كه چرا يك لحظه گناه ، عذاب دائمى داشته باشد؟ چرا فردى به خاطر چند سال گناه ، تا ابد در عذاب بسوزد؟!

بعضى در پاسخ مى گويند: مراد از خلود دوام نيست ، بلكه طولانى بودن است ، امّا اين حرف قابل قبول نيست ، زيرا گاه و بيگاه در كنار كلمه خلود در قرآن ، كلمه ابداً نيز آمده است .(٩٩٥)

بعضى ديگر مى گويند: تا دوزخى هست آنها هم هستند، ولى بالاخره آتش خاموش مى شود. مثل اينكه مى گويند: فلانى زندانى دائم است ، يعنى تا نفس داشته باشد بايد در زندان بماند، ولى عاقبت عمر انسان به پايان مى رسد.

اين سخن نيز با آيات قرآن از قبيل آيه (كُلمّا خَبَت زِدناهُم سَعِيراً)(٩٩٦) هرگاه دوزخ به سردى و خاموشى مى گرايد ما آن را شعله ور مى سازيم ، و آيه (كلّما نَضِجِت جُلُودهُم بَدَّلناهُم جُلودا غَيرَها)(٩٩٧) هرگاه پوست انسان ها مى سوزد ما پوست نو به آنان مى دهيم ، سازگار نيست .

نمى دانم چرا عدّه اى اين همه دست به توجيه زده و بى جهت تلاش مى كنند، مگر در همين دنيا گاهى به خاطر يك دقيقه عملى سالها رنج و عذاب آن را نمى چشيم ؟ مثلا شما اگر در يك لحظه با چاقو چشم خود را كور كنيد، تا پايان عمر در سختى و نابينايى مى سوزيد، راننده در يك لحظه غفلت چندين مسافر را براى هميشه دست و پاشكسته بجا مى گذارد، در تمام كشورها زندانيانى به چشم مى خورند كه تا ابد زندان هستند در حالى كه جرم يا توطئه يا سوء قصد آنان در مدّتى كوتاه بوده است .

# تجسّم عمل ، نشان ابديّت

بهترين نشان ابديّت در قيامت ، مساءله تجسّم عمل است ، در اينجا ما بيان مرحوم شهيد مطهرى را كه در كتاب عدل الهى آمده است بطور بسيار فشرده با توضيحى از خودمان بيان مى كنيم .

ايشان مى فرمايد: گاهى جزا قراردادى است كه قابل كم و زياد كردن است ، ولى گاهى جزا طبيعى و يا عينى است كه هيچ قابل تخفيف و تغيير نيست ، مثلا جزاى طبيعى كسى كه شراب خورده ، مستى است كه جاى هيچ شك و چانه زدن نيست ، يا مثلا شما در يك لحظه مقدار زيادى نمك را در خميرى ريخته و تحويل نانوا مى دهيد. او خمير شور شما را به تنور زده و پس از دقايقى نان شور به شما تحويل مى دهد، شما اين نان شور را ميل مى كنيد و به دنبال آن تشنه شده مقدار زيادى آب مى نوشيد و كم كم به سردرد و ناراحتى هايى گرفتار مى شويد، در اين مثال ، نان شور عين همان خمير شور است و جزاى يك لحظه نمك ريختن شما مدّت ها زجر است ، ولى هيچ قابل كم و زياد كردن هم نيست .

در قيامت نيز اعمال و صفات تجسّم يافته و كسى را كه از توبه و شفاعت و عفو دور افتاده و خود را از قابليّت انداخته عذاب مى كند و ابديّت عذاب نتيجه اعمال خود اوست .

به علاوه پاره اى گناهان جز عذاب دائمى هيچ كيفر ديگرى نمى تواند داشته باشد، كسى كه با بدعت گذارى ، افراد يا نسل هايى را براى ابد منحرف كرده و يا كسى كه مانع رشد و سعادت و حق پذيرى ديگران شده و يا كسى كه جلو رهبران حق يا نداى حق را گرفته است و آنان را خانه نشين و صداى آن بزرگواران را در گلو خفه و اموال مردم را به يغما برده و بهترين استعدادها و لياقت ها و اموال را به هدر داده است ، نه گناه كوچكى انجام داده و نه گناه مقطعى است ، بنابراين ما بايد آثار هر گناه را نيز بررسى كنيم .(٩٩٨)

اگر علماى يهود ونصارى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را همچون فرزندانشان مى شناختند؛ (يَعرِفُونَهُ كمايَعِرفُونَ اَبنائَهُم )(٩٩٩)، حق را كتمان نمى كردند و با صراحت به يهوديان و مسيحيان اعلام مى كردند كه آن پيامبر موعودى كه در تورات و انجيل به ما وعده داده شده همين حضرت محمّد است و بدين وسيله مانع ايمان آنان نمى شدند، امروز ميليون ها نفر يهودى و مسيحى گمراه نداشتيم .

آرى ، گاهى يك دقيقه سكوت ، نسل هايى را براى قرن ها به انحراف مى كشد، ما گناه را نبايد از نظر ساعات بررسى كنيم ، بلكه از راه آثار ونقش آن در تاريخ و نسل ها بايد بررسى كنيم ، راستى شما چرا عقربى را كه يك دفعه نيش مى زند براى هميشه او را نابود مى كنيد، لابد مى گوييد: عقرب اگر بماند تا ابد مى گزد. بعضى انسان ها نيز چنين مى باشند چنانكه در حديث مى خوانيم : جنايتكار بايد تا ابد در عذاب باشد، زيرا او همچون عقرب شده كه اگر مهلت يابد جنايت مى كند و تا ابد مردم را مى گزد.

همان گونه كه صدام و رژيم بعثى عراق كه با تجاوز به جمهورى اسلامى ايران و بمباران و موشك باران بسيارى از مردم بى دفاع و مسلمان ما را به شهادت رساند و يا مجروج و معلول نمود، امّا همين كه رزمندگان اسلام شجاعانه در برابر او ايستادند و مجبور به عقب نشينى و شكست شد، ادعاى صلح طلبى كرد كه رهبر انقلاب فرمود: بايد صدام و حزب كافر در عراق از بين برود، زيرا اگر او كمى مهلت يابد دوباره حمله مى كند.

آرى ، انسانى كه از گرگ درّنده تر و از موش دزدتر و از روباه حيله گرتر و قلبش از سنگ سخت تر شده است ، كيفرى جز عذاب دائم ندارد و چون جنايت جزو حالات و روحيّات و ذاتش شده ، آن خباثتِ ذات به صورت قهر دائم در قيامت تجسّم يافته و از او جدا نخواهد شد.

جاودانگى ، لطف الهى است آيا در بهشت و جهنّم بودن ، هميشگى است و هيچ كس نمى تواند انسان را از آن خارج كند؟

پاسخ : اوّلاً؛ خلود وابديّت تنها براى تمام بهشتيان است ، امّا همه اهل جهنّم در آن براى هميشه نيستند، زيرا گروه هايى بعد از مدّتى عذاب وشكنجه مشمول شفاعت و عفو قرار مى گيرند.

ثانيا؛ معناى خلود اين نيست كه خداوند نتواند مؤ منان را از بهشت بيرون كند و لذا در ادامه آيه جمله (الاّ ما شاءَ رَبّك )(١٠٠٠) در كنار خلود و تداوم قهر يا لطف خدا آمده است .

بنابراين خداوند قدرت دارد كه هر كارى را انجام بدهد، امّا چون بر خود لازم كرده و قول داده كه بهشتيان را در بهشت جاودانه قرار دهد، پس بهشتيان در بهشت جاودانه خواهند ماند.

آنچه بر خداوند لازم است خداوند در قرآن بعضى كارها را بر خودش واجب كرده گرچه قدرت بر انجام ندادن آن را هم دارد، ولى بخاطر حكمت و عدالت يا وعده اى كه داده قطعاً عمل مى فرمايد از جمله :

١ - هدايت مردم . (اِنّ عَلَينَا لَلهُدى )(١٠٠١)

٢ - رحمت و لطف .( كَتَبَ عَلى نَفسِهِ الرَّحمَة )(١٠٠٢)

٣ رزق و روزى . (عَلَى اللّه رِزقُها)(١٠٠٣)

٤ - حفظ قرآن از تحريف . (و اِنّا لَهُ لَحافِظُون )(١٠٠٤)

٥ - يارى و نجات مؤ منان .( كانَ حَقّاً عَلَينا نَصرُالمُؤ مِنِينَ)(١٠٠٥)،( كَذلِك حَقّا عَلَينا نُنجِ المؤ مِنِينَ)(١٠٠٦)

در اين قبيل آيات خداوند وظائف و حقوقى را بر خودش لازم فرموده ، ولى قدرت او محدود نيست و با اينكه مى تواند خلاف آن را انجام دهد، ولى خلف وعده نمى كند.

# پايان نامه

خداوندا! عمر ما را فداى راه خودت و پايان آن را شهادت در راه احياى دين خودت قرار بده .

خداوندا! ما را از اهل حسرت و خسارت در روز قيامت قرار مده .

خداوندا! ما را در شناخت راه خودت و عمل به آن و دعوت به آن توفيق عنايت فرما.

خداوندا! ما را مشمول الطاف خود در دنيا و آخرت بفرما.

خداوندا! در روزى كه نامه ها باز مى شود و پرده ها كنار مى رود، ما را شرمنده نفرما.

خداوندا! اوّلِ مرگ را اوّلِ راحتى ما و روز قيامت را روز سرافرازى ما قراربده .

خداوندا! به هر چه به ما عطا فرموده اى بركت عنايت فرما.

خداوندا! ما را از غافلين از معاد و قيامت قرار مده .

خداوندا! ما را در هر خيرى كه در طول تاريخ در هر كجاى عالم انجام مى شود، شريك قرار بده .

خداوندا! قلب مبارك حضرت مهدى (عجّل اللّه تعالى فرجه ) را براى هميشه از ما راضى فرما.

خداوندا! نسل و ذرّيه ما را بهترين يار اسلام قرار بده .

خداوندا! روزى حلالِ دائمِ بى منّت ، نصيب ما بفرما.

خداوندا! رزمندگان اسلام را پيروز و خدمت گزاران به جمهورى اسلامى را تاءييد و توطئه ها را خنثى و توطئه گران را نابود بفرما.

آمين يا ربّ العالمين

# پی نوشتها

١-سوره نجم ، آيه ٤٢.

٢-سوره جاثيه ، آيه ٢٤.

٣-مانند اداى احترام به قبر مائو و يا دسته گلهايى كه بر سر قبر استالين ها مى گذارند.

٤-نهج البلاغه ، خطبه ١٤٧.

٥-سوره ذاريات ، آيه ٥٦.

٦-سوره مؤ منون ، آيه ١١٥.

٧-سوره حج ، آيه ٦٥.

٨-سوره زلزال ، آيات ٧ ٨.

٩-سوره مدّثر، آيه ٣٨.

١٠-سوره اسراء، آيه ٣٦.

١١-سوره توبه ، آيه ١٢٠.

١٢-سوره فاطر، آيه ٩.

١٣-سوره ق ، آيه ١١.

١٤-سوره يس ، آيه ٧٨ ٧٩.

١٥-بعضى نام آن پيامبر را چيزى ديگرى گفته اند، ولى معروف همان عُزير است .

١٦-سوره بقره ، آيه ٢٥٩.

١٧-سوره بقره ، آيه ٢٦٠.

١٨-سوره اسراء، آيه ٤٩.

١٩-سوره اسراء، آيه ٥١.

٢٠-سوره روم ، آيه ٢٧.

٢١-سوره زلزال ، آيه ١ ٢.

٢٢-سوره اعراف ، آيه ٢٩.

٢٣-سوره واقعه ، آيه ٦٢.

٢٤-سوره طارق ، آيه ٥ ٨.

٢٥-سوره قيامت ، آيه ٤٠.

٢٦-سوره ق ، آيه ١٥.

٢٧-سوره اسراء، آيه ٩٩.

٢٨-سوره مريم ، آيه ٦٧.

٢٩-سوره ص ، آيه ٢٨.

٣٠-سوره قلم ، آيه ٣٥.

٣١-سوره سجده ، آيه ١٨.

٣٢-سوره جاثيه ، آيه ٢١.

٣٣-سوره تغابن ، آيه ٢.

٣٤-سوره يوسف ، آيه ٢٣.

٣٥-سوره صافات ، آيه ١٠٣.

٣٦-سوره انسان ، آيه ٨.

٣٧-سوره سجده ، آيه ١٦.

٣٨-سوره ذاريات ، آيه ١٨.

٣٩-سوره روم ، آيه ٤١.

٤٠-سوره رعد، آيه ٣٤.

٤١-سوره طه ، آيه ١٢٧.

٤٢-سوره سجده ، آيه ٢١.

٤٣-سوره حج ، آيه ٩.

٤٤-سوره فصلت ، آيه ١٦.

٤٥-سفينة البحار بقى .

٤٦-سوره آل عمران ، آيه ١٤٨.

٤٧-سوره غافر، آيه ٥١.

٤٨-سوره نحل ، آيه ٦١.

٤٩-سوره فاطر، آيه ٤٥.

٥٠-سوره يس ، آيه ١٢.

٥١-سفينة البحار سن ؛ بحار، ج ٢، ص ٢٦١.

٥٢-به كتاب عدل نوشته مؤ لّف مراجعه كنيد.

٥٣-سوره انعام ، آيه ١٠١.

٥٤-سوره سجده ، آيه ٧.

٥٥-سوره رعد، آيه ٨.

٥٦-سوره انعام ، آيه ١٢.

٥٧-سوره بقره ، آيه ٢٩.

٥٨-سوره اسراء، آيه ٧٠.

٥٩-سوره صافّات ، آيه ٦.

٦٠-سوره ذاريات ، آيه ٤.

٦١-سوره نازعات ، آيه ٥.

٦٢-نهج البلاغه ، خطبه ١٠٨.

٦٣-سوره آل عمران ، آيه ١٩١.

٦٤-سوره مؤ منون ، آيه ١١٥.

٦٥-سوره قيامت ، آيه ٣٦.

٦٦-سوره بقره ، آيه ١٥٦.

٦٧-سوره جاثيه ، آيه ٢٢.

٦٨-سوره مدّثر، آيه ٣٨.

٦٩-سوره لقمان ، آيه ١٦.

٧٠-سوره زلزال ، آيه ٨.

٧١-سوره ق ، آيه ٤.

٧٢-سوره عنكبوت ، آيه ١٩ ؛ ق ، آيه ٤٤ و تغابن ، آيه ٧.

٧٣-سوره مريم ، آيه ٢٠.

٧٤-سوره مريم ، آيه ٣٠.

٧٥-سوره فيل ، آيه ٤.

٧٦-سوره بقره ، آيه ٦٠.

٧٧-سوره مائده ، آيه ١١٠.

٧٨-سوره هود، آيه ٧٢.

٧٩-سوره قصص ، آيه ٩.

٨٠-سوره مطفّفين ، آيات ٤ ٥.

٨١-آزمايش اين بود كه فرمانده به هواداران خود فرمود: در مسير جنگ خداوند شما را با يك نهر آب آزمايش مى كند، يعنى شما به عنوان آزمايش براى مدّتى مورد امتحانى قرار مى گيريد كه نبايد (جز بسيار كمى ) از آن بنوشيد و هر كدام نوشيديد از لشكريان من نيستيد، لكن اين لشكر تشنه همين كه به نهر آب رسيدند، جز افراد كمى همه سر بر آب نهادند و بطور كامل نوشيدند و بدين وسيله از آزمايش الهى مردود بيرون آمدند.

٨٢-سوره بقره ، آيه ٢٤٩.

٨٣-سوره بقره ، آيات ٢٤٤ ٢٥١.

٨٤-سوره توبه ، آيه ٣٨.

٨٥-سوره اعراف ، آيه ١١٣ و شعراء، آيه ٤١.

٨٦-يعنى دست راست را با پاى چپ و يا دست چپ را با پاى راست قطع مى كنم و اين بدترين نوع شكنجه است .

٨٧-سوره طه ، آيه ٧.

٨٨-سوره شعراء، آيه ٥٠.

٨٩-تمام ماجرا در سوره اعراف ، آيات ١١٢ ١٢٦ و سوره شعراء، ٣٧ ٥١ و سوره طه ، ٥٦ ٧٢ بيان شده است .

٩٠-نهج البلاغه فيض الاسلام ، كلام ٢١٥.

٩١-سوره انسان ، آيات ١٠ ٢٢.

٩٢-سوره مدّثر، آيه ٤٤.

٩٣-سوره مطفّفين ، آيه ٣٤.

٩٤-سوره تحريم ، آيه ١١.

٩٥-غررالحكم .

٩٦-سوره زمر، آيه ٩.

٩٧-سوره روم ، آيه ٧.

٩٨-بحار، ج ٦، ص ١٣٣.

٩٩-بحار، ج ٦، ص ١٣٥.

١٠٠-نهج الفصاحه ، كلام ٩٣٤.

١٠١-نهج الفصاحه ، كلام ٤٤٤.

١٠٢-بحار، ج ٦، ص ١٣٦.

١٠٣-غررالحكم ، موت .

١٠٤-غررالحكم ، موت .

١٠٥-نهج البلاغه فيض الاسلام ، خطبه ١٨١.

١٠٦-غررالحكم .

١٠٧-نهج البلاغه فيض الاسلام ، ص ٩٢٦.

١٠٨-نهج البلاغه فيض لاسلام ، ص ١٢٧.

١٠٩-غررالحكم .

١١٠-سوره قيامت ، آيه ٥.

١١١-سوره جاثيه ، آيه ٢٤.

١١٢-سوره تغابن ، آيه ٧.

١١٣-سوره سجده ، آيه ١٠.

١١٤-سوره مؤ منون ، آيه ٣٥ و ٨٢، نمل ، آيه ٦٧، صافّات ، آيه ١٦ و ٥٣، ق ، آيه ٣ و واقعه ، آيه ٤٧، البتّه با اندكى اختلاف .

١١٥- زندگى جاويد، شهيد مطهرى ، ٤٥.

١١٦-مولوى .

١١٧-سوره اسراء، آيه ٥١.

١١٨-سوره جاثيه ، آيه ٢٥.

١١٩-سوره دخان ، آيه ٣٦.

١٢٠-سوره قمر، آيه ١.

١٢١-سوره هود، آيات ٦٤ ٦٨.

١٢٢-سوره اسراء، آيات ٩٠ ٩٣.

١٢٣-سوره اسراء، آيه ٩٩.

١٢٤-سوره واقعه ، آيه ٦٠.

١٢٥-سوره ملك ، آيه ٢.

١٢٦-نهج الفصاحه ، كلام ٢٦٤٥.

١٢٧-محجّة البيضاء، ج ٨، ص ٢٥٥.

١٢٨-محجّة البيضاء، ج ٨، ص ٢٥٥.

١٢٩-محجّة البيضاء، ج ٨، ص ٢٥٥.

١٣٠-محجّة البيضاء، ج ٨، ص ٢٥٥.

١٣١-محجّة البيضاء، ج ٨، ص ٢٥٥.

١٣٢-سفينة البحار، ج ٢، ص ٥٥٣.

١٣٣-بحار، ج ٦، ص ١٥٣.

١٣٤-بحار، ج ٦، ص ١٥١.

١٣٥-بحار، ج ٦، ص ١٥٥.

١٣٦-بحار، ج ٦، ص ١٥٢.

١٣٧-سوره نمل ، آيه ٨٠ و روم ، آيه ٥٢.

١٣٨-نهج البلاغه ، خطبه ٨٥.

١٣٩-نهج البلاغه ، حكمت ٣٣٦.

١٤٠-مناجات خمسة عشر.

١٤١-سوره بقره ، آيه ١٧٩.

١٤٢-نهج البلاغه فيض الاسلام ، خطبه ٥١.

١٤٣-نهج البلاغه ، حكمت ١٥٤.

١٤٤-سوره آل عمران ، آيه ١٦٩.

١٤٥-سوره آل عمران ، آيه ١٩٥.

١٤٦-سوره نساء، آيه ٧٤.

١٤٧-سفينة البحار، موت .

١٤٨-سوره توبه ، آيه ٩٢.

١٤٩-وسائل الشيعه ، ج ١١، ص ٨.

١٥٠-نهج البلاغه ، خطبه ٢٣٢.

١٥١-بحار، ج ٦، ص ١٢٩.

١٥٢-معاد فلسفى ، ص ١٧٩.

١٥٣-نهج البلاغه فيض الاسلام ، حكمت ٧٤.

١٥٤-سوره جمعه ، آيه ٧.

١٥٥-البتّه ما معتقديم امامان از هر گونه گناه معصوم هستند و اين مناجات ها به خاطر توجّه خاصى است كه آن بزرگواران داشته اند و هميشه تمام عالم و خودشان را در حضور خدا مى دانند و قهراً چنين ايمان و ديدى سبب مى شود كه حتّى انسان از كارهاى حلال هم در محضر خدا احساس شرمندگى كند و ممكن است به خاطر تعليم و ارشاد ديگران به آداب و چگونگى دعا كردن باشد.

١٥٦-بحار، ج ٦، ص ١٢٧.

١٥٧-سوره بقره ، آيه ١٩٧.

١٥٨-نهج الفصاحه ، كلام ٣١٩.

١٥٩-سوره توبه ، آيات ١١٧ ١١٨.

١٦٠-سوره توبه ، آيه ١١٨.

١٦١-غررالحكم .

١٦٢-بحار، ج ٦، ص ٣٥.

١٦٣-سوره بقره ، آيه ١٦٠.

١٦٤-سوره آل عمران ، آيه ٨٩، نور، آيه ٥ و نحل ، آيه ١١٩.

١٦٥-سوره نساء، آيه ١٤٦.

١٦٦-سوره توبه ، آيه ٥ و ١١.

١٦٧-سوره فرقان ، آيه ٧١، طه ، آيه ٨٢ و مريم ، آيه ٦٠.

١٦٨-سوره طه ، آيه ٨٢.

١٦٩-تفسير شُبّر.

١٧٠-سوره نوح ، آيات ٣ ٤.

١٧١-سوره بقره ، آيه ٢٧١.

١٧٢-سوره آل عمران ، آيه ١٩٥.

١٧٣-سوره نساء، آيه ٣١.

١٧٤-براى توضيح بيشتر به كتاب گناه شناسى نوشته مؤ لّف مراجعه شود.

١٧٥-سوره هود، آيه ١١٤.

١٧٦-البتّه گاهى هم كار بد، كارهاى خوب را خنثى و به اصطلاح حبط مى كند.

١٧٧-سوره تغابن ، آيه ١٧.

١٧٨-سوره انفال ، آيه ٢٩.

١٧٩-سوره غافر، آيه ٣.

١٨٠-سوره بقره ، آيه ٢٢٢.

١٨١-سوره غافر، آيات ٨٤ ٨٥.

١٨٢-سوره نساء، آيه ١٨.

١٨٣-سوره مائده ، آيه ٣٤.

١٨٤-سوره هود، آيه ٣.

١٨٥-سوره فرقان ، آيه ٧٠.

١٨٦-سوره هود، آيه ٥٢.

١٨٧-سوره نوح ، آيات ١٠ ١٢.

١٨٨-محجّة البيضاء، ج ٧، ص ٩.

١٨٩-بحار، ج ٦، ص ٢٠.

١٩٠-معانى الاخبار، ص ٣٤٥.

١٩١-المراقبات ، خطبه شعبانيه .

١٩٢-اصول كافى ، ج ٢، ص ٤١٧.

١٩٣-مفاتيح الجنان ، دعاى ابوحمزه ثمالى .

١٩٤-دعاى سحر ماه رمضان ودعاى عديله .

١٩٥-سوره نساء، آيه ١٣٧ و منافقون ، آيه ٣.

١٩٦-سوره آل عمران ، آيه ٨.

١٩٧-تفسير نورالثقلين ، ج ٢، ص ٥٤٠.

١٩٨-سوره ابراهيم ، آيه ٢٧.

١٩٩-سوره آل عمران ، آيه ١٩٣.

٢٠٠-سوره اعراف ، آيه ١٢٦.

۱۳

در سر زمين تبوک

٢٠١-سوره بقره ، آيه ١٣٢.

٢٠٢-سوره آل عمران ، آيه ١٠٢.

٢٠٣-سوره يوسف ، آيه ١٠١.

٢٠٤-نهج البلاغه ، خطبه ١٩٢(قاصعه )

٢٠٥-سوره معارج ، آيه ٤.

٢٠٦-سوره اعراف ، آيه ١٧٥.

٢٠٧-سفينة البحار، طمع .

٢٠٨-سوره اعراف ، آيه ١٧٦.

٢٠٩-سوره روم ، آيه ١٠.

٢١٠-سوره فجر، آيه ١٥.

٢١١-سوره فجر، آيه ١٦.

٢١٢-دعاى كميل .

٢١٣-سوره بقره ، آيه ١٨٠.

٢١٤-سوره بقره ، آيه ١٨٣.

٢١٥-وسائل الشيعه ، ج ١٣، ص ٣٥٢.

٢١٦-سوره بقره ، آيه ١٣٣.

٢١٧-وسائل الشيعه ، ج ١٣، ص ٣٥٩.

٢١٨-سفينة البحار.

٢١٩-وسائل الشيعه ، ج ١٣، ص ٣٥٧.

٢٢٠-وسائل الشيعه ، ج ١٣، ص ٣٥٦.

٢٢١-كافى ، ج ٧، ص ١١.

٢٢٢-سوره بقره ، آيه ١٨٠.

٢٢٣-وسائل الشيعه ، ج ١٣، ص ٣٥٥.

٢٢٤-شما مى توانيد جهت مطالعه وصاياى آنان به بحار (از جلد ٤٢ تا جلد ٤٨ و جلد ٧٨) و همچنين وصاياى حضرت على عليه‌السلام در نهج البلاغه مراجعه فرماييد.

٢٢٥-نهج البلاغه ، نامه ٤٧.

٢٢٦-بحار، ج ١٦، ص ٩٥.

٢٢٧-نهج البلاغه ، نامه ٤٧.

٢٢٨-سوره بقره ، آيه ١٨١.

٢٢٩-تفسير نمونه ، ج ١، ص ٤٥٣.

٢٣٠-سوره ق ، آيه ١٩.

٢٣١-سوره حج ، آيه ٢.

٢٣٢-سوره مؤ منون ، آيات ٩٩ ١٠٠.

٢٣٣-تفسيرالميزان ، ج ١٥، ص ٧٩.

٢٣٤-سوره منافقون ، آيه ١٠.

٢٣٥-سوره سجده ، آيه ١٢.

٢٣٦-سوره قيامت ، آيه ٢٦ ٢٩.

٢٣٧-در سوره واقعه از آيه ٨٣ به بعد نيز به مساءله جان دادن اشاره شده است .

٢٣٨-نهج البلاغه ، خطبه ١٠٩.

٢٣٩-سوره احزاب ، آيه ٤٤.

٢٤٠-سوره فجر، آيات ٢٧ ٢٨.

٢٤١-تفسيرالميزان ، ج ٢٠، ص ٤١٦.

٢٤٢-سوره فصّلت ، آيه ٣٠.

٢٤٣-تفسير الميزان ، ج ١٧، ص ٤١٥.

٢٤٤-تفسير الميزان ، ج ١٧، ص ٤٢٠.

٢٤٥-سوره نحل ، آيه ٣٢.

٢٤٦-سوره يونس ، آيات ٦٢ ٦٤.

٢٤٧-تفسير الميزان ، ج ١٠، ص ١٠٠.

٢٤٨-سوره نحل ، آيه ٢٨.

٢٤٩-سوره انعام ، آيه ٩٣.

٢٥٠-سوره انعام ، آيه ٤٤.

٢٥١-سوره انفال ، آيه ٥٠.

٢٥٢-سوره محمّد، آيه ٢٧.

٢٥٣-سوره نساء، آيه ٩٧.

٢٥٤-سفينة البحار.

٢٥٥-سفينة البحار.

٢٥٦-بحار، ج ٧، ص ٢٢١.

٢٥٧-كافى ، ج ٣، ص ١٢٥.

٢٥٨-بحار، ج ٧، ص ٢٢١.

٢٥٩-تفسير الميزان ، ج ١٠، ص ١٠٠.

٢٦٠-سوره زمر، آيه ٤٢.

٢٦١-سوره سجده ، آيه ١١.

٢٦٢-سوره انعام ، آيه ٦١.

٢٦٣-بحار، ج ٦، ص ١٤٤.

٢٦٤-تفسيرصافى ، ذيل آيه ١١ سوره سجده .

٢٦٥-محجّة البيضاء، ج ٨، ص ٢٦٢.

٢٦٦-محجّة البيضاء، ج ٨، ص ٢٦٣ ؛ بحار، ج ٦، ص ١٩٥.

٢٦٧-محجّة البيضاء، ج ٨، ص ٢٦٥ ؛ بحار، ج ٦، ص ١٩٥ وتوضيح المسائل امام مساءله ٥٣٧.

٢٦٨-محجّة البيضاء، ج ٨، ص ٢٦٥.

٢٦٩-توضيح المسائل ، احكام محتضر.

٢٧٠-سفينة البحار، شيع .

٢٧١-سفينة البحار، شيع .

٢٧٢-سفينة البحار، شيع .

٢٧٣-بحار، ج ٧، ص ٢٠٨.

٢٧٤-وسائل الشيعه ، ج ٢، ص ٨٢١.

٢٧٥-نهج الفصاحه ، كلام ١٩٩٣.

٢٧٦-بحار، ج ٦، ص ١٣٦.

٢٧٧-وسائل الشيعه ، ج ٢، ص ٨٨٣.

٢٧٨-بحار، ج ٦، ص ٢٥٨.

٢٧٩-بحار، ج ٦، ص ١٦١.

٢٨٠-وسائل الشيعه ، ج ٢، ص ٦٧٩.

٢٨١-وسائل الشيعه ، ج ٢، ص ٧٢٥.

٢٨٢-وسائل الشيعه ، ج ٢، ص ٧٣٢.

٢٨٣-وسائل ، ج ٢، ص ٧٥٦.

٢٨٤-وسائل الشيعه ، ج ٢، ص ٨١٩.

٢٨٥-البتّه روايات درباره آن بدنى كه روح ما به آن ملحق شده و به فعاليّت ادامه مى دهد توضيح داده اند كه در صفحات آينده مطرح خواهيم كرد.

٢٨٦-سوره زمر، آيه ٤٢.

٢٨٧-سوره سجده ، آيه ١١.

٢٨٨-سوره صافّات ، آيه ٧٩.

٢٨٩-سوره صافّات ، آيه ١٠٩.

٢٩٠-سوره صافّات ، آيه ١٢٠.

٢٩١-بحار، ج ٦، ص ٢٥٥.

٢٩٢-مجموعه روايات در تفسير الميزان ، (ج ١، ص ٣٩٦) آمده است .

٢٩٣-سوره مؤ منون ، آيه ١٠٠.

٢٩٤-تفسيرالميزان ، ج ١٥، ص ٧٢.

٢٩٥-تفسير الميزان ، ج ١٧، ص ٣٥٤.

٢٩٦-بحار، ج ٦، ص ٢٨٥.

٢٩٧-سوره نوح ، آيه ٢٥.

٢٩٨-واگر مراد آتش قيامت باشد بايد جمله اَدخِلوا (فعل ماضى ) را به معناى سَيَدخلون (فعل مضارع ) بگيريم . تفسير الميزان ، ج ٢٠، ص ١٠٩.

٢٩٩-سوره بقره ، آيه ١٥٤ و آل عمران ، ١٦٩

٣٠٠-تفسير نورالثقلين ، ج ٤، ص ٥٣٣.

٣٠١-بحار، ج ٦.

٣٠٢-بحار، ج ٦، ص ٢٤٤.

٣٠٣-كافى ، ج ٣، ص ٢٤٥.

٣٠٤-كافى ، ج ٣، ص ٢٤٥.

٣٠٥-بحار، ج ٦، ص ٢٧١.

٣٠٦-بحار، ج ٦، ص ٢٢٣.

٣٠٧-شيعه در اسلام ، ص ١٠١.

٣٠٨-بحار، ج ٦، ص ٢٢٣.

٣٠٩-بحار، ج ٦، ص ٢٦٠.

٣١٠-بحار، ج ٦، ص ٢٦٣.

٣١١-بحار، ج ٦، ص ٢٣٥.

٣١٢-بحار، ج ٦، ص ٢٣٧

٣١٣-بحار، ج ٦، ص ٢٦٢.

٣١٤-سوره واقعه ، آيات ٨٨ ٩٤.

٣١٥-تفسير الميزان ، ج ١٩، ص ٢١٧.

٣١٦-بحار، ج ٦، ص ٢١٨.

٣١٧-بحار، ج ٦، ص ٢٣٧.

٣١٨-بحار، ج ٦، ص ٢٣٤.

٣١٩-بحار، ج ٦، ص ٢٢٤.

٣٢٠-بحار، ج ٦، ص ٢٢١.

٣٢١-بحار، ج ٦، ص ٢٤٥.

٣٢٢-بحار، ج ٦، ص ٢٢٢.

٣٢٣-بحار، ج ٦، ص ٢٢٠.

٣٢٤-بحار، ج ٦، ص ١٦٩.

٣٢٥-سوره آل عمران ، آيه ١٦٩.

٣٢٦-بحار، ج ٦، ص ٢٤٥.

٣٢٧-بحار، ج ٦، ص ٢٢٨.

٣٢٨-سوره الرّحمن ، آيه ٦٠.

٣٢٩-بحار، ج ٦، ص ٢٣٠.

٣٣٠-بحار، ج ٦، ص ٢٤٤.

٣٣١-بحار، ج ٧، ص ٢٤٨.

٣٣٢-بحار، ج ٩٤، ص ٧٠.

٣٣٣-كامل الزيارات ، ص ١٤٣، حديث ٣.

٣٣٤-مواعظالعدديه ، ص ٧٥.

٣٣٥-محجّة البيضاء، ج ٨، ص ٢٩١.

٣٣٦-البتّه در روايات ، به خيرات ديگرى نيز اشاره شده است .

٣٣٧-سفينة البحار، صلاة .

٣٣٨-محجّة البيضاء، ج ٨، ص ٢٩٢.

٣٣٩-محجّة البيضاء، ج ٨، ص ٢٩٢.

٣٤٠-سفينة البحار، طريق و ولد.

٣٤١-مجموعه روايات در بحار، ج ٦، ص ٢٩٣ و تسلية الفؤ اد، ص ١٣٤ آمده است .

٣٤٢-محجة البيضاء، ج ٨، ص ٢٨٩.

٣٤٣-وسائل الشيعه ، ج ٢، ص ٨٧٨ .

٣٤٤-مجموعه روايات در محجّة البيضاء، ج ٨، ص ٢٨٩ ٢٩٠ آمده است .

٣٤٥-سوره زمر، آيه ٦٨.

٣٤٦-در اينكه مراد از اين استثنا چه كسانى هستند؟ نظريه هاى مختلفى بيان شده كه در تفسير الميزان علامه طباطبايى قدّس سرّه با ردّ تمام آنها و با توجّه به روايات مى فرمايد: با صداى صور، تمام بدن ها مى ميرند و ارواح زنده مى مانند.

٣٤٧-سوره احقاف ، آيه ٣.

٣٤٨-سوره لقمان ، آيه ٢٩، فاطر، آيه ١٣ و زمر، آيه ٥.

٣٤٩-سوره نباء، آيه ١٢.

٣٥٠-سوره نوح ، آيه ١٥.

٣٥١-سوره بقره ، آيه ٢٩.

٣٥٢-سوره انبياء، آيه ٣٢.

٣٥٣-سوره روم ، آيه ٢٥.

٣٥٤-سوره ق ، آيه ٦.

٣٥٥-سوره بقره ، آيه ١١٧ ؛ انعام ، ١٠١.

٣٥٦-سوره رعد، آيه ٢.

٣٥٧-سوره صافّات ، آيه ٦.

٣٥٨-سوره حجر، آيه ١٧.

٣٥٩-سوره الحاقّه ، آيه ١٦.

٣٦٠-سوره انشقاق ، آيه ١.

٣٦١-سوره دخان ، آيه ١٠.

٣٦٢-سوره معارج ، آيه ٨.

٣٦٣-سوره مرسلات ، آيه ٩.

٣٦٤-سوره تكوير، آيه ١١.

٣٦٥-سوره طور، آيه ٩.

٣٦٦-سوره انبياء، آيه ١٠٤.

٣٦٧-سوره نباء، آيه ١٣.

٣٦٨-سوره شمس ، آيه ١.

٣٦٩-سوره الرّحمن ، آيه ٥.

٣٧٠-سوره يس ، آيه ٣٨.

٣٧١-سوره رعد، آيه ٢.

٣٧٢-سوره تكوير، آيه ١.

٣٧٣-سوره قيامت ، آيه ٨.

٣٧٤-سوره يس ، آيه ٤٠.

٣٧٥-سوره قيامت ، آيه ٩.

٣٧٦-سوره انبياء، آيه ٣٣.

٣٧٧-تفسيرالميزان ، ج ١٧، ص ٩٤.

٣٧٨-سوره انفطار، آيه ٢.

٣٧٩-سوره فصّلت ، آيه ١٢.

٣٨٠-سوره تكوير، آيه ٢.

٣٨١-سوره انعام ، آيه ٩٧.

٣٨٢-سوره مرسلات ، آيه ٨.

٣٨٣-سوره نباء، آيه ٦.

٣٨٤-سوره حج ، آيه ١.

٣٨٥-سوره زلزال ، آيه ١.

٣٨٦-سوره ملك ، آيه ١٥.

٣٨٧-سوره مزّمل ، آيه ١٤.

٣٨٨-سوره فجر، آيه ٢١.

٣٨٩-تفسيرمجمع البيان ، ج ٦، ص ٤٥٠.

٣٩٠-سوره كهف ، آيه ٧.

٣٩١-سوره واقعه ، آيه ٤.

٣٩٢-سوره زلزال ، آيه ٢.

٣٩٣-سوره زلزال ، آيه ٣.

٣٩٤-سوره كهف ، آيه ٤٧.

٣٩٥-سوره انشقاق ، آيه ٣.

٣٩٦-سوره ق ، آيه ٤٤.

٣٩٧-سوره ابراهيم ، آيه ٤٨.

٣٩٨-سوره مرسلات ، آيه ١٠.

٣٩٩-سوره نباء، آيه ٢٠.

٤٠٠-سوره الحاقّه ، آيه ١٤.

۱۴

در سر زمين تبوک

٤٠١-سوره واقعه ، آيه ٦.

٤٠٢-سوره معارج ، آيه ٩.

٤٠٣-سوره نباء، آيه ٢٠.

٤٠٤-سوره معارج ، آيات ٦ ٧.

٤٠٥-سوره يس ، آيه ٥١، قمر، آيه ٧ و معارج ، آيه ٤٣.

٤٠٦-سوره يس ، آيه ٥٢.

٤٠٧-سوره حج ، آيه ٧.

٤٠٨-سوره زلزال ، آيه ٢.

٤٠٩-سوره سجده ، آيه ١٠.

٤١٠-جهت توضيح بيشتر در مورد صفات خداوند، به كتاب توحيد مؤ لّف مراجعه فرماييد.

٤١١-سوره مريم ، آيه ٩٥.

٤١٢-سوره اسراء، آيه ٧١.

٤١٣-سوره نباء، آيه ١٨.

٤١٤-تفاسير مجمع البيان و صافى .

٤١٥-سوره قمر، آيه ٧.

٤١٦-تفسير الميزان ، ج ١٩، ص ٦٤.

٤١٧-سوره معارج ، آيه ٤٣.

٤١٨-سوره قلم ، آيه ٤٣.

٤١٩-مفردات راغب .

٤٢٠-سوره قارعه ، آيه ٤.

٤٢١-سوره حج ، آيه ٢.

٤٢٢-سوره حديد، آيه ١٢.

٤٢٣-سوره عبس ، آيات ٣٤ ٣٦.

٤٢٤-سوره عبس ، آيه ٤٠.

٤٢٥-سوره عبس ، آيات ٣٨ ٣٩.

٤٢٦-سوره ق ، آيه ٢١.

٤٢٧-محجّة البيضاء، ج ٨، ص ٣٣١.

٤٢٨-سوره طارق ، آيه ٩.

٤٢٩-سوره قارعه ، آيه ٤.

٤٣٠-سوره بروج ، آيه ٢.

٤٣١-سوره عبس ، آيات ٣٤ ٣٥.

٤٣٢-سوره نباء، آيه ٤٠.

٤٣٣-سوره يس ، آيه ٥٩.

٤٣٤-سوره مرسلات ، آيه ١٣، ١٤ و٣٨.

٤٣٥-سوره مرسلات ، آيه ٣٥.

٤٣٦-سوره مدّثر، آيه ١٠.

٤٣٧-سوره معارج ، آيه ٤٣.

٤٣٨-سوره تغابن ، آيه ٩.

٤٣٩-سوره انفطار، آيه ١٩.

٤٤٠-سوره تحريم ، آيه ٨.

٤٤١-سوره شورى ، آيه ٧.

٤٤٢-سوره حديد، آيه ١٢.

٤٤٣-سوره واقعه ، آيه ٥٠.

٤٤٤-سوره طور، آيه ١٣.

٤٤٥-سوره ق ، آيه ٤٢.

٤٤٦-سوره ق ، آيه ٤٢.

٤٤٧-سوره ق ، آيه ٣٤.

٤٤٨-سوره ق ، آيه ٢٠.

٤٤٩-سوره احقاف ، آيه ٢١.

٤٥٠-سوره زخرف ، آيه ٦٥.

٤٥١-سوره احقاف ، آيه ٢٠.

٤٥٢-سوره غافر، آيه ٥٢.

٤٥٣-سوره غافر، آيه ٥١.

٤٥٤-سوره غافر، آيه ٣٢.

٤٥٥-سوره ص ، آيه ١٦.

٤٥٦-سوره غافر، آيه ١٥.

٤٥٧-تفسير الميزان ، ج ١٧، ص ٣٣٧.

٤٥٨-سوره غافر، آيه ١٨.

٤٥٩-سوره عنكبوت ، آيه ٥٥.

٤٦٠-سوره شعراء، آيه ٨٨.

٤٦١-سوره فرقان ، آيه ٢٧.

٤٦٢-سوره نور، آيه ٢٤.

٤٦٣-سوره مريم ، آيه ٣٩.

٤٦٤-سوره آل عمران ، آيه ٣٠.

٤٦٥-سوره آل عمران ، آيه ١٠٦.

٤٦٦-سوره آل عمران ، آيه ٩.

٤٦٧-سوره بقره ، آيه ٢٥٤.

٤٦٨-محجّة البيضاء، ج ٨، ص ٣٣١.

٤٦٩-مريم ، ٩٥.

٤٧٠-تفاسير مجمع البيان و الميزان .

٤٧١-سوره بقره ، آيه ٤٨.

٤٧٢-البتّه شفاعت مردودى كه در اينجا گفته شده همان توقّعات نابجاى يهود به خاطر وابستگى فاميلى با پيامبران است وگرنه شفاعتى كه مورد قبول و پذيرش خداوند قرار گيرد، در آيات و روايات متعدّد آمده است كه در بحث هاى آينده مطرح مى شود.

٤٧٣-سوره روم ، آيه ٥٧.

٤٧٤-سوره بقره ، آيه ١٦٦.

٤٧٥-سوره دخان ، آيه ٤١.

٤٧٦-سوره طور، آيه ٤٦.

٤٧٧-سوره حديد، آيه ١٥.

٤٧٨-سوره مائده ، آيه ٣٦.

٤٧٩-سوره شعراء، آيه ٨٨.

٤٨٠-سوره لقمان ، آيه ٣٣.

٤٨١-سوره ممتحنه ، آيه ٣.

٤٨٢-سوره مؤ منون ، آيه ١٠١.

٤٨٣-سوره عبس ، آيات ٣٤ ٣٦.

٤٨٤-سوره اعراف ، آيه ٦.

٤٨٥-سوره نحل ، آيه ٩٣.

٤٨٦-سوره زلزال ، آيه ٧.

٤٨٧-ذرّه به موجودات بسيار ريزى گفته مى شود كه در شعاع آفتابى كه از روزنه اى باريك مى تابد، به چشم مى خورند.

٤٨٨-سوره بقره ، آيه ٢٨٤.

٤٨٩-سوره لقمان ، آيه ١٦. نظير اين آيه در سوره انبياء آيه ٤٧ نيز آمده است .

٤٩٠-سوره قصص ، آيه ٧٨.

٤٩١-سوره الرّحمن ، آيه ٣٩.

٤٩٢-سوره الرّحمن ، آيه ٤١.

٤٩٣-تفسيرالميزان ، ج ١٩، ص ١٢١.

٤٩٤-سوره تكاثر، آيه ٨.

٤٩٥-بحار، ج ٧، ص ٢٧٢.

٤٩٦-تفسيرالميزان ، ج ٢٠، ص ٤٩٩.

٤٩٧-بحار، ج ٧، ص ٢٥٨.

٤٩٨-سوره اسراء، آيه ٣٦.

٤٩٩-تفسير صافى .

٥٠٠-بحار، ج ٧، ص ٢٦٧.

٥٠١-سوره زخرف ، آيه ١٩.

٥٠٢-بحار، ج ٧، ص ٢٧٦.

٥٠٣-سوره تكوير، آيات ٨ ٩. موؤ دة به دختر زنده بگور شده گفته مى شود.

٥٠٤-اين تعبير چهارمرتبه در قرآن آمده است : نحل ، ٢٧، قصص ، ٦٢ و٧٤ و فصّلت ، ٤٧.

٥٠٥-سوره قصص ، آيه ٦٤.

٥٠٦-سوره فاطر، آيه ٣٧.

٥٠٧-سوره يس ، آيه ٦٠.

٥٠٨-سوره انبياء، آيه ٤٧.

٥٠٩-سوره كهف ، آيه ٤٩.

٥١٠-تفسيرمجمع البيان ، ذيل آيه ٢٠٢ بقره .

٥١١-سوره انعام ، آيه ٦٢.

٥١٢-نهج البلاغه ، كلام ٣٠٠.

٥١٣-تفسير مجمع البيان .

٥١٤-بحار، ج ٧، ص ٢٦٤.

٥١٥-بحار، ج ٧، ص ٢٧٤.

٥١٦-بحار، ج ٦، ص ٢٥١.

٥١٧-سوره غاشيه ، آيه ٢٦.

٥١٨-تفسيرالميزان ، ج ٢٠، ص ٤٠٣.

٥١٩-سوره اسراء، آيه ١٤.

٥٢٠-سوره كهف ، آيه ٤٩.

٥٢١-سوره انشقاق ، آيه ٨.

٥٢٢-تفسير مجمع البيان ، ذيل آيه .

٥٢٣-بحار، ج ٧، ص ٢٧٣.

٥٢٤-سوره رعد، آيه ٢١.

٥٢٥-بحار، ج ٧، ص ٢٦٦.

٥٢٦-بحار ج ٧، ص ٢٦٦ به بعد.

٥٢٧-سوره كهف ، آيه ٤٩.

٥٢٨-بحار، ج ٧، ص ٢٥٩.

٥٢٩-بحار، ج ٧، ص ٢٦٠.

٥٣٠-سوره كهف ، آيه ١٠٥.

٥٣١-ميزان الحكمه ، حساب .

٥٣٢-بحار، ج ٧، ص ١٧١.

٥٣٣-بحار، ج ٧، ص ٢٧٤.

٥٣٤-بحار، ج ٧، ص ٢٦٥.

٥٣٥-بحار، ج ٧، ص ٢٦٨.

٥٣٦-سوره انعام ، آيه ١٤٩.

٥٣٧-بحار، ج ٧، ص ٢٨٥.

٥٣٨-بحار، ج ٧، ص ٢٨٥.

٥٣٩-بحار، ج ٦٨، ص ٣٦٥.

٥٤٠-جامع السعادات ، ج ٣، باب محاسبه .

٥٤١-سوره يونس ، آيه ٢١.

٥٤٢-سوره مريم ، آيه ٧٩.

٥٤٣-سوره انبياء، آيه ٩٤.

٥٤٤-سوره يس ، آيه ١٢.

٥٤٥-سوره قمر، آيه ٥٢.

٥٤٦-سوره زخرف ، آيه ١٢.

٥٤٧-سوره قمر، آيه ٥٣.

٥٤٨-سوره مجادله ، آيه ٦.

٥٤٩-سوره تكوير، آيه ١٠.

٥٥٠-سوره ابراهيم ، آيه ٢١.

٥٥١-سوره انعام ، آيه ٢٨.

٥٥٢-سوره قيامت ، آيه ١٣.

٥٥٣-سوره الحاقّه ، آيه ١٩.

٥٥٤-سوره الحاقّه ، آيه ٢٥.

٥٥٥-سوره انشقاق ، آيه ١٠.

٥٥٦-سوره اسراء، آيه ٧٢.

٥٥٧-سوره واقعه ، آيه ٢٧ و ٤١.

٥٥٨-سوره واقعه ، آيات ٨ ٩.

٥٥٩-سوره واقعه ، آيه ٩٢.

٥٦٠-سوره اسراء، آيه ٧١.

٥٦١-فَتيل به نخ بسيار باريكى كه در وسط هسته خرما قرار دارد، گفته مى شود.

٥٦٢-سوره الحاقّه ، آيات ١٩ ٢٣.

٥٦٣-تفسيرالميزان ، ج ١٣، ص ١٧.

٥٦٤-سوره الحاقّه ، آيات ٢٥ ٢٩.

٥٦٥-سوره اسراء، آيه ١٣.

٥٦٦-سوره جاثيه ، آيه ٢٨.

٥٦٧-تفسيرالميزان ، ج ١٣، ص ٣٤٨.

٥٦٨-تفسيرالميزان ، ج ٢٠، ص ٨٠ ؛ بحار، ج ٧، ص ١٢٦.

٥٦٩-بحار، ج ٧، ص ١٢٣.

٥٧٠-با توجّه به آيه ٥ سوره سجده .

٥٧١-با توجّه به آيه ٥ سوره معارج .

٥٧٢-بحار، ج ٧، ص ١٢٨.

٥٧٣-سوره انعام ، آيه ٢٣.

٥٧٤-بحار، ج ٧، ص ٣١٤.

٥٧٥-سوره مجادله ، آيه ١٨.

٥٧٦-سوره نساء، آيه ٤٢.

٥٧٧-سوره آل عمران ، آيه ١٨٣.

٥٧٨-تفسير الميزان ، ج ٤، ص ٨٥.

٥٧٩-سوره هود، آيه ٦٥.

٥٨٠-نهج البلاغه ، خطبه ٢٠١.

٥٨١-وسائل الشيعه ، ج ١١، ص ٤٠٩.

٥٨٢-تفسير نمونه ، ج ٩، ص ١٥٩.

٥٨٣-نهج البلاغه ، خطبه ١٢.

٥٨٤-جامع السعادات ، ج ٢، ص ٢٣٦.

٥٨٥-سوره يس ، آيه ١٢.

٥٨٦-سوره حج ، آيه ١٧.

٥٨٧-سوره نساء، آيه ١.

٥٨٨-سوره نساء، آيه ١٢٦.

٥٨٩-سوره نساء، آيه ٤١.

٥٩٠-سوره نحل ، آيه ٨٩.

٥٩١-سوره مائده ، آيه ١٠٩.

٥٩٢-سوره فرقان ، آيه ٣٠.

٥٩٣-سوره بقره ، آيه ١٤٣.

٥٩٤-سوره فتح ، آيه ٢٩.

٥٩٥-تفسيرصافى ، ذيل آيه ١٤٣ سوره بقره .

٥٩٦-سوره نساء، آيه ٤١.

٥٩٧-تفسير صافى ، ذيل آيه .

٥٩٨-سوره ق ، آيه ٢١.

٥٩٩-تفسير الميزان ، ج ١٨، ص ٣٧٩.

٦٠٠-سوره زلزال ، آيه ٤.

۱۵

در سر زمين تبوک

٦٠١-سوره عنكبوت ، آيه ٦٤.

٦٠٢-تفسير الميزان ، ج ٦، ص ٣٣٧.

٦٠٣-علل الشرايع به نقل از حيات پس از مرگ علامه طباطبائى قدّس سرّه .

٦٠٤-سوره اسراء، آيه ١٤.

٦٠٥- سوره نور، آيه ٢٤.

٦٠٦-سوره يس ، آيه ٦٥.

٦٠٧-سوره فصّلت ، آيه ٢٠.

٦٠٨-سوره فصّلت ، آيه ٢١.

٦٠٩-سوره فصّلت ، آيه ٢١.

٦١٠-تفسيرالميزان ، ج ١٧، ص ٤٠٢.

٦١١-سوره اسراء، آيه ٣٦.

٦١٢-كافى ، به نقل از تسلية الفؤ اد، ص ١٨١.

٦١٣-تفسير نورالثقلين ، ذيل آيه ٢١، سوره ق .

٦١٤-صحيفه سجاديه ، دعاى ششم .

٦١٥-سوره آل عمران ، آيه ٣٠.

٦١٦-سوره كهف ، آيه ٤٩.

٦١٧-سوره يس ، آيه ٥٤.

٦١٨-سوره انعام ، آيه ٣١.

٦١٩-سوره توبه ، آيه ٣٥.

٦٢٠-سوره بقره ، آيه ٢٧٥.

٦٢١-تفسير نورالثقلين ، ج ١، ص ٣٤٣.

٦٢٢-مصابيح الانوار، ج ٢، ص ٢٥٣.

٦٢٣-عوالى اللا لى ، ج ١، ص ٢٦٧.

٦٢٤-عدل الهى ، شهيد مطهرى ، ص ٢٥٣.

٦٢٥-سوره فرقان ، آيه ٣٠.

٦٢٦-سوره فرقان ، آيه ٣٠.

٦٢٧-بحار، ج ٧، ص ٢٢٢.

٦٢٨-سوره مزّمل ، آيه ٢٠.

٦٢٩-در قرآن درباره تدبّر و طهارت هركدام سفارش ها شده است .

٦٣٠-سوره آل عمران ، آيه ٧.

٦٣١-سوره بقره ، آيه ١٧٤.

٦٣٢-سوره يوسف ، آيه ٢.

٦٣٣-وسائل الشيعه ، ج ٣، ص ٤٨٤.

٦٣٤-سوره نحل ، آيه ١٠٣.

٦٣٥-سوره انعام ، آيه ٢٥.

٦٣٦-سوره فصّلت ، آيه ٢٦.

٦٣٧-سوره طارق ، آيه ١٣.

٦٣٨-سوره سباء، آيه ٣١.

٦٣٩-سوره يونس ، آيه ١٥.

٦٤٠-بحار، ج ٧، ص ٢٢٢.

٦٤١-وسائل الشيعه ، ج ٣، ص ٤٨٤.

٦٤٢-وسائل الشيعه ، ج ٣، ص ٤٨٣.

٦٤٣-وسائل الشيعه ، ج ٣، ص ٤٨٠.

٦٤٤-وسائل الشيعه ، ج ٣، ص ٤٨٤.

٦٤٥-سوره مريم ، آيه ٣٩.

٦٤٦-نهج الفصاحه ، كلام ١٨١٠.

٦٤٧-سوره زمر، آيه ٥٨.

٦٤٨-سوره ملك ، آيه ١٠.

٦٤٩-سوره اعراف ، آيه ٥٣.

٦٥٠-سوره شورى ، آيه ٤٣.

٦٥١-سوره مؤ منون ، آيه ١٠٦.

٦٥٢-سوره نباء، آيه ٤٠.

٦٥٣-سوره يونس ، آيه ٥٤.

٦٥٤-سوره يونس ، آيه ٥٢.

٦٥٥-سوره بقره ، آيه ١٦٦.

٦٥٦-سوره سجده ، آيه ١٢.

٦٥٧-سوره مؤ منون ، آيه ١٠٧.

٦٥٨-سوره زمر، آيه ٥٦.

٦٥٩-غررالحكم ، ندم .

٦٦٠-نهج الفصاحه ، جمله ٣٠٥.

٦٦١-نهج الفصاحه ، جمله ٣٠٥.

٦٦٢-وسائل الشيعه ، ج ٤، ص ١١٨٠.

٦٦٣-سفينة البحار، ندم .

٦٦٤-معجم احاديث نبوى ، ج ٦، ص ٣٩١.

٦٦٥-سوره فرقان ، آيات ٢٦ ٢٩.

٦٦٦-غررالحكم ، خسر.

٦٦٧-سوره بقره ، آيه ١٦٦.

٦٦٨-تفسيرصافى ، ج ١، ص ١٥٧.

٦٦٩-سوره مجادله ، آيه ١٨.

٦٧٠-سوره نساء، آيه ٤٢.

٦٧١-سوره انعام ، آيه ١٣٠.

٦٧٢-سوره ملك ، آيه ١١.

٦٧٣-سوره انعام ، آيه ٣٠.

٦٧٤-سوره غافر، آيه ١١.

٦٧٥-سوره مؤ منون ، آيه ١٠٥.

٦٧٦-سوره انبياء، آيه ٩٧.

٦٧٧-غررالحكم ، الاقرار.

٦٧٨-غررالحكم ، الاقرار.

٦٧٩-همان ستون توبه و يا ستون ابولبابه در كنار مرقد پيامبر صلاى اللّه عليه و آله ّست .

٦٨٠-سوره توبه ، آيه ١٠٢.

٦٨١-تفسيرنمونه ، ج ٨، ص ١١٥.

٦٨٢-بحار، ج ٦٤٣، ص ٢٣٦.

٦٨٣-سوره فرقان ، آيه ٧٠.

٦٨٤-تفاسير نورالثقلين ، ج ٤، ص ٣٣ و صافى ، ج ٢، ص ٢٠٥.

٦٨٥-تفسيرالميزان ، ج ١٥، ص ٢٦٩.

٦٨٦-تسلية الفؤ اد، ص ١٧٩.

٦٨٧-سوره حديد، آيه ٢٥.

٦٨٨-بحار، ج ٧، ص ٢٤٢.

٦٨٩-تفسير الميزان ، ج ٩، ص ٧.

٦٩٠-سوره اعراف ، آيه ٧.

٦٩١-سوره نباء، آيه ٣٩.

٦٩٢-بحار، ج ٧، ص ٢٤٩.

٦٩٣-زيارت حضرت على عليه‌السلام در ميلاد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

٦٩٤-سوره انبياء، آيه ٤٧.

٦٩٥-سوره كهف ، آيه ١٠٥.

٦٩٦-تفسيرصافى ، ذيل آيه ١٠٥ سوره كهف .

٦٩٧-حيات پس از مرگ ، علامه طباطبائى .

٦٩٨-بحار، ج ٧، ص ٢٤٢.

٦٩٩-سوره نساء، آيه ٦٩.

٧٠٠-سوره هود، آيه ٥٦.

٧٠١-سوره زخرف ، آيه ٤٣.

٧٠٢-سوره انعام ، آيه ١٦١.

٧٠٣-سوره يس ، آيه ٦١.

٧٠٤-سوره آل عمران ، آيه ١٠١.

٧٠٥-تفسير نورالثقلين ، ج ١، ص ١٧.

٧٠٦-تفسير نورالثقلين ، ج ٥، ص ٥٧٢.

٧٠٧-سوره مريم ، آيات ٧١ ٧٢.

٧٠٨-تفسير نورالثقلين ، ج ٣، ص ٣٥٣.

٧٠٩-تفسير نورالثقلين ، ج ٣، ص ٣٥٤.

٧١٠-تفسير نورالثقلين ، ج ٣، ص ٣٥٤.

٧١١-بحار، ج ٨، ص ٦٧.

٧١٢-سوره فجر، آيه ١٤.

٧١٣-بحار، ج ٨، ص ٦٥.

٧١٤-بحار، ج ٨، ص ٦٩.

٧١٥-بحار، ج ٣٩، ص ٢٠٢.

٧١٦-تنها مرحوم مجلسى ٣٢ حديث در بحار، ج ٣٩، آورده است .

٧١٧-الغدير، ج ٣، ص ٢٩٩.

٧١٨-علم اليقين ، ج ٢، ص ٩٦٦.

٧١٩-ضمن دعائى كه در مسجد زيد خوانده مى شود مفاتيح الجنان .

٧٢٠-معجم المفهرس لاحاديث النبوى ، از صحاح ستّه و غيره ، ماده شفع .

٧٢١-سوره اسراء، آيه ٧٩.

٧٢٢-تفسيركبير، ذيل آيه .

٧٢٣-سوره مريم ، آيه ٨٧.

٧٢٤-سوره منافقون ، آيه ٥.

٧٢٥-سوره نجم ، آيه ٣٩.

٧٢٦-سوره بقره ، آيه ٢٥٥.

٧٢٧-سوره بقره ، آيه ٤٨ و ١٢٣.

٧٢٨-سوره مدّثر، آيات ٤٠ ٤٨.

٧٢٩-سوره نمل ، آيه ٨٠.

٧٣٠-سوره يس ، آيه ٧٠.

٧٣١-تفسير الميزان و سنن ابن ماجه ، ح ٤٣٠٨.

٧٣٢-بحار، ج ٨، ص ٣٦٢.

٧٣٣-نهج البلاغه ، خطبه ١٧٥.

٧٣٤-اصول كافى ، ج ٢، ص ٥٩٦.

٧٣٥-اصول كافى ، ج ٢، ص ٥٩٨.

٧٣٦-سوره مزّمل ، آيه ١٧.

٧٣٧-سوره بقره ، آيه ٢٥٤.

٧٣٨-سوره زخرف ، آيه ٦٧.

٧٣٩-سوره رعد، آيه ١٨.

٧٤٠-سوره عبس ، آيه ٣٤.

٧٤١-سوره قيامت ، آيه ١٠.

٧٤٢-سوره ابراهيم ، آيه ١٧.

٧٤٣-سوره فاطر، آيه ٨.

٧٤٤-سوره كهف ، آيه ١٠٤.

٧٤٥-سوره حديد، آيه ١٣.

٧٤٦-سوره حديد، آيه ١٤.

٧٤٧-سوره اعراف ، آيه ٥٠.

٧٤٨-سوره سباء، آيه ٣١.

٧٤٩-سوره سباء، آيه ٣٢.

٧٥٠-سوره احزاب ، آيه ٦٧.

٧٥١-سوره احزاب ، آيه ٦٨.

٧٥٢-سوره اعراف ، آيه ٣٨.

٧٥٣-سوره ابراهيم ، آيه ٢١ و غافر، آيه ٤٧.

٧٥٤-سوره غافر، آيه ٤٨.

٧٥٥-سوره تحريم ، آيه ١١.

٧٥٦-سوره ابراهيم ، آيه ٢٢.

٧٥٧-سوره ابراهيم ، آيه ٢٢.

٧٥٨-سوره اعراف ، آيه ٢٠١.

٧٥٩-سوره زخرف ، آيه ٣٦.

٧٦٠-سوره ابراهيم ، آيه ٢٢.

٧٦١-سوره نحل ، آيه ٩٩.

٧٦٢-سوره غافر، آيه ٤٩.

٧٦٣-سوره غافر، آيه ٥٠.

٧٦٤-سوره مؤ منون ، آيات ١٠٦ ١١١

٧٦٥-سوره حج ، آيه ٢.

٧٦٦-سوره توبه ، آيه ٣٥.

٧٦٧-سوره ابراهيم ، آيه ٤٣.

٧٦٨-سوره قلم ، آيه ٤٣ و. معارج ، آيه ٤٤.

٧٦٩-سوره طه ، آيات ١٢٥ ١٢٦.

٧٧٠-سوره اسراء، آيه ٧٢.

٧٧١-تفسير نورالثقلين ، ج ٣، ص ١٩٦.

٧٧٢-تفسيرنورالثقلين ، ج ٣، ص ١٩٦.

٧٧٣-وسائل الشيعه ، ج ٨، ص ٤٨٠.

٧٧٤-وسائل الشيعه ، ج ١١، ص ١٧٩.

٧٧٥-بحار، ج ٤٤، ص ٢٧٨.

٧٧٦-سوره آل عمران ، آيه ١٠٦.

٧٧٧-سوره يونس ، آيه ٢٧.

٧٧٨-سوره عبس ، آيه ٤٠.

٧٧٩-سوره قلم ، آيه ١٦.

٧٨٠-سوره يس ، آيه ٦٥.

٧٨١-سوره اسراء، آيه ٩٧.

٧٨٢-سوره فرقان ، آيه ٢٧.

٧٨٣-تفسيرنورالثقلين ، ج ٤، ص ١٢.

٧٨٤-سوره سجده ، آيه ١٢.

٧٨٥-سوره غافر، آيه ٧١.

٧٨٦-سوره ابراهيم ، آيه ٤٣.

٧٨٧-سوره نازعات ، آيه ٨.

٧٨٨-سوره توبه ، آيه ٣٥.

٧٨٩-سوره الحاقّه ، آيات ٢٨ ٢٩.

٧٩٠-سوره مسد، آيه ٢.

٧٩١-سوره شعرا، آيه ٨٨.

٧٩٢-سوره قصص ، آيه ٧٧.

٧٩٣-سوره كهف ، آيات ٢٢ ٤٢.

٧٩٤-سوره محمّد، آيه ١٥.

٧٩٥-سوره فصّلت ، آيه ٢١.

٧٩٦-سوره نساء، آيه ٥٦.

٧٩٧-سوره انشقاق ، آيه ١٠.

٧٩٨-سوره الحاقّه ، آيات ٢٥ ٢٩.

٧٩٩-سوره ابراهيم ، آيه ٤٩.

٨٠٠-كلمه اصفاد جمع صفد به معناى غل و زنجير و مُقَرِّنِين يعنى با هم .

٨٠١-سوره بقره ، آيه ٢٠١.

٨٠٢-سوره الحاقّه ، آيات ٣٠ ٣١.

٨٠٣-سوره حجر، آيه ٤٤.

٨٠٤-تفسير نورالثقلين ، ج ٤، ص ٥٠٥.

٨٠٥-تفسيرنورالثقلين ، ج ٤، ص ٥٠٤.

٨٠٦-سوره نساء، آيه ١٤٥.

٨٠٧-تفسيرنورالثقلين ، ج ٤، ص ٥٠٤.

٨٠٨-سوره فرقان ، آيه ١٢.

٨٠٩-سوره ق ، آيه ٣٠.

٨١٠-سوره فرقان ، آيه ١٣.

٨١١-سوره مدّثر، آيه ٣٠.

٨١٢-سوره تحريم ، آيه ٦.

٨١٣-سوره زمر، آيه ٧٣.

٨١٤-سوره توبه ، آيه ٤٩ وسوره عنكبوت ، آيه ٥٤.

٨١٥-سوره كهف ، آيه ٢٩.

٨١٦-سوره اعراف ، آيه ٤١.

٨١٧-سوره هود، آيه ١٠٦.

٨١٨-سوره ملك ، آيه ٧.

٨١٩-سوره نحل ، آيه ٨٥.

٨٢٠-سوره اسراء، آيه ٩٧.

٨٢١-سوره ابراهيم ، آيه ١٧.

٨٢٢-سوره فاطر، آيه ٣٦.

٨٢٣-سوره ابراهيم ، آيه ١٧.

٨٢٤-سوره مؤ منون ، آيه ١٠٤.

٨٢٥-سوره مؤ منون ، آيه ١٠٤.

٨٢٦-سوره واقعه ، آيه ٤٣.

٨٢٧-سوره معارج ، آيه ١٥.

٨٢٨-سوره معارج ، آيات ١٧ ١٨.

٨٢٩-سوره مرسلات ، آيه ٣٢.

٨٣٠-سوره بلد، آيه ٢٠.

٨٣١-سوره همزه ، آيه ٧.

٨٣٢-سوره بقره ، آيه ٢٤.

٨٣٣-سوره همزه ، آيات ٥ ٦.

٨٣٤-سوره حج ، آيه ١٩.

٨٣٥-سوره ابراهيم ، آيه ٥٠.

٨٣٦-سوره حج ، آيه ٢١.

٨٣٧-سوره غاشيه ، آيات ٦ ٧.

٨٣٨-سوره ص ، آيه ٢٦.

٨٣٩-سوره مطفّفين ، آيات ٤ ٥.

٨٤٠-وسائل الشيعه ، ج ١، ص ٣٦١.

٨٤١-تفسيرنورالثقلين ، ج ١، ص ١٦.

٨٤٢-تفسيرنورالثقلين ، ج ١، ص ١٦.

٨٤٣-نهج البلاغه فيض الاسلام ، ص ٣٠٠.

٨٤٤-سوره غافر، آيه ١٦.

٨٤٥-سوره الحاقّه ، آيات ٣٣ ٣٤.

٨٤٦-سوره مدّثر، آيات ٤٠ ٤٦.

٨٤٧-سوره جاثيه ، آيات ٣٤ ٣٥.

٨٤٨-سوره نوح ، آيه ٢٥.

٨٤٩-سوره تحريم ، آيه ١٠.

٨٥٠-سوره معارج ، آيات ١٧ ١٨.

٨٥١-سوره ملك ، آيه ١٠.

٨٥٢-بحار، ج ٧، ص ٢١٣.

٨٥٣-سوره مطفّفين ، آيه ٣٤.

٨٥٤-سوره مطفّفين ، آيه ٢٩.

٨٥٥-سوره بقره ، آيه ١٧٤.

٨٥٦-سوره دخان ، آيه ٤٩.

٨٥٧-بحار، ج ٨، ص ١٦.

٨٥٨-الغدير، ج ٢، ص ٣٢١.

۱۶

در سر زمين تبوک

٨٥٩-كنزالعمّال ، ج ١٤، ص ٤١٥.

٨٦٠-كنزالعمال ، ج ١٤، ص ٤١٧.

٨٦١-سوره احزاب ، آيه ٤٤.

٨٦٢-سوره فجر، آيه ٢٨.

٨٦٣-سوره آل عمران ، آيه ١٧٠.

٨٦٤-سوره نمل ، آيه ٨٩.

٨٦٥-سوره رعد، آيات ٢٣ ٢٤.

٨٦٦-بحار، ج ٣، ص ١٣.

٨٦٧-سفينة البحار، ولى .

٨٦٨-سوره زخرف ، آيه ٦٨.

٨٦٩-خوف درباره خطرات احتمالى و حزن در مورد ناراحتى هاى قطعى مى باشد. تفسير الميزان ، ج ١٨، ص ١٢٨.

٨٧٠-تفسير نمونه ، ج ١٠، ص ١٩٤.

٨٧١-سوره حجر، آيه ٤٤.

٨٧٢-بحار، ج ٨، ص ١٨١.

٨٧٣-بحار، ج ٨، ص ١٨٦.

٨٧٤-بحار، ج ٨، ص ١٩٤.

٨٧٥-بحار، ج ٨، ص ١٥٦.

٨٧٦-سوره رعد، آيه ٢٤.

٨٧٧-تفسير نورالثقلين ، ج ٤، ص ٥٠٧.

٨٧٨-سوره ص ، آيه ٥٠.

٨٧٩-سوره آل عمران ، آيه ١٣٣.

٨٨٠-سوره حديد، آيه ٢١.

٨٨١-بحار، ج ٨، ص ١٢٠.

٨٨٢-سوره انسان ، آيه ١٣.

٨٨٣-بعضى طلح را درختى مى دانند كه سايه بسيارمرطوب و خنكى دارد.

٨٨٤-سوره واقعه ، آيات ٢٨ ٣١.

٨٨٥-بحار، ج ٨، ص ١٩٦ ؛ كنزالعمال ، ج ١٤، ص ٤٨٨.

٨٨٦-سوره زخرف ، آيه ٧١.

٨٨٧-سوره ق ، آيه ٣٥.

٨٨٨-سوره سجده ، آيه ١٧.

٨٨٩-بحار، ج ٨، ص ١٩١.

٨٩٠-سوره رعد، آيه ٣٥.

٨٩١-سوره واقعه ، آيه ٣٣.

٨٩٢-سوره ص ، آيه ٥٤.

٨٩٣-سوره واقعه ، آيه ٣٢.

٨٩٤-سوره ق ، آيه ٣٥.

٨٩٥-سوره دخان ، آيه ٥١.

٨٩٦-سوره انعام ، آيه ٨٢.

٨٩٧-سوره انعام ، آيه ١٢٧.

٨٩٨-سوره عبس ، آيه ٣٨.

٨٩٩-سوره قيامت ، آيات ٢٢ ٢٣.

٩٠٠-سوره غاشيه ، آيه ٨.

٩٠١-سوره عبس ، آيه ٣٩.

٩٠٢-سوره الحاقّه ، آيات ١٩ ٢٤.

٩٠٣-سوره اعراف ، آيه ٣٨.

٩٠٤-سوره اعراف ، آيه ٤٢.

٩٠٥-كلمه غِل به معناى نفوذ مخفيانه است و چون حسد و كينه ، مرموزانه در روح انسان اثر مى گذارند، غِل گفته شده است و شايد به ساير صفات زشت نيز بتوان غِل گفت .

٩٠٦-سوره مريم ، آيه ٦٢.

٩٠٧-سوره واقعه ، آيه ٢٥.

٩٠٨-سوره نباء، آيه ٣٥.

٩٠٩-سوره فاطر، آيه ٣٣.

٩١٠-سوره انسان ، آيه ٢١.

٩١١-سوره كهف ، آيه ٣١.

٩١٢-سوره فاطر، آيه ٣٥.

٩١٣-سوره انسان ، آيه ١٩.

٩١٤-سوره واقعه ، آيه ٢٠.

٩١٥-سوره الحاقّه ، آيه ٢٣.

٩١٦-سوره محمّد، آيه ١٥.

٩١٧-سوره واقعه ، آيه ٢١.

٩١٨-سوره محمّد، آيه ١٥.

٩١٩-سوره مائده ، آيه ٩٠.

٩٢٠-سوره انسان ، آيه ٢١.

٩٢١-سوره مائده ، آيه ٩١.

٩٢٢-سوره صافّات ، آيه ٤٧.

٩٢٣-سوره نباء، آيه ٣٥.

٩٢٤-سوره واقعه ، آيه ١٩.

٩٢٥-سوره انسان ، آيه ٥.

٩٢٦-سوره ق ، آيه ٣٥.

٩٢٧-سوره انسان ، آيه ٦.

٩٢٨-سوره صافات ، آيات ٤٥ ٤٧.

٩٢٩-سوره مطفّفين ، آيات ٢٥ ٢٦. رحيق ، يعنى شراب صاف و خالص .

٩٣٠-سوره انسان ، آيه ٢١.

٩٣١-سوره زخرف ، آيه ٧١.

٩٣٢-سوره صافّات ، آيه ٤٨ و ص ، آيه ٥٢.

٩٣٣-سوره واقعه ، آيه ٣٧.

٩٣٤-سوره واقعه ، آيه ٢٣.

٩٣٥-سوره واقعه ، آيه ٣٦.

٩٣٦-سوره نباء، آيه ٣٣.

٩٣٧-سوره الرّحمن ، آيه ٥٦.

٩٣٨-سوره الرّحمن ، آيه ٧٢.

٩٣٩-سوره الرّحمن ، آيه ٥٨.

٩٤٠-سوره نساء، آيه ٥٧.

٩٤١-وسائل الشيعه ، ج ١٤، ص ١٠.

٩٤٢-سوره كهف ، آيه ٢٩.

٩٤٣-سوره غاشيه ، آيه ١٣.

٩٤٤-سوره غاشيه ، آيه ١٤.

٩٤٥-سوره غاشيه ، آيه ١٥.

٩٤٦-سوره غاشيه ، آيه ١٦.

٩٤٧-سوره انسان ، آيه ١٤.

٩٤٨-سوره انسان ، آيه ٢٠.

٩٤٩-سوره واقعه ، آيات ١٥ ١٦.

٩٥٠-سوره اعراف ، آيه ٤٣.

٩٥١-سوره فجر، آيات ٢٩ ٣٠.

٩٥٢-سوره يس ، آيه ٥٨.

٩٥٣-سوره رعد، آيه ٢٤.

٩٥٤-سوره يونس ، آيه ١٠.

٩٥٥-بحار، ج ٨، ص ١٤١.

٩٥٦-سوره توبه ، آيه ٧٢.

٩٥٧-بحار، ج ٦٩، ص ٢٥١.

٩٥٨-سوره انسان ، آيه ٢١.

٩٥٩-سوره فاطر، آيه ٣٤.

٩٦٠-سوره طور، آيه ٢١.

٩٦١-تفسيرالميزان ، ج ١٩، ص ١٠.

٩٦٢-سوره انسان ، آيه ٢٢.

٩٦٣-سوره انعام ، آيه ١٦٠.

٩٦٤-سوره زلزال ، آيه ٧.

٩٦٥-تعقيبات مشتركه نماز.

٩٦٦-دعاى ماه رجب .

٩٦٧-درقرآن يازده مرتبه اين تعبير آمده كه تمام آن در مورد بهشت است .

٩٦٨-سوره كهف ، آيه ١٠٧.

٩٦٩-تفسير الميزان ، ج ١٣، ص ٤٣٣.

٩٧٠-بحار، ج ٨، ص ١٣٢.

٩٧١-بحار، ج ٩٧، ص ٤٧ ؛ ج ٧٤، ص ٩٠ ؛ ج ٧٦، ص ٢ و ج ٨١، ص ١٩٤.

٩٧٢-سوره انعام ، آيه ١٣٢.

٩٧٣-سوره رعد، آيات ١٩ ٢٤.

٩٧٤-سوره فرقان ، آيه ٧٥.

٩٧٥-تفسيرصافى ، ج ٢، ص ٧٧.

٩٧٦-سوره انسان ، آيه ١٢.

٩٧٧-ميزان الحكمه .

٩٧٨-از جمله : سوره بقره ، آيه ٢٥، نساء، ٥٧، ابراهيم ، ٢٣، حج ، ١٤، و كهف ، ١٠٧.

٩٧٩-سوره حجر، آيه ٤٥ و ذاريات ، آيه ١٥.

٩٨٠-سوره نساء، آيه ١٣.

٩٨١-سوره آل عمران ، آيه ١٩٥.

٩٨٢-سوره شعراء، آيات ٨٨ ٨٩.

٩٨٣-سوره بقره ، آيه ١٠.

٩٨٤-سوره ق ، آيه ٣٣.

٩٨٥-سوره طور، آيه ٢٥.

٩٨٦-تفسيرالميزان ، ج ١٩، ص ١٣.

٩٨٧-سوره طور، آيه ٢٧.

٩٨٨-مستدرك الوسائل ، ج ٣، ص ٢٤٢ به نقل از ميزان الحكمه .

٩٨٩-سوره ص ، آيه ٢٦.

٩٩٠-سوره اعراف ، آيه ٤٠.

٩٩١-ميزان الحكمه .

٩٩٢-سوره نحل ، آيه ٩٦.

٩٩٣-سوره هود، آيات ١٠٧ ١٠٨.

٩٩٤-سوره هود، آيه ١٠٨.

٩٩٥-سوره نساء، آيه ١٦٩ ؛ تغابن ، آيه ٩ ؛ طلاق ، آيه ١١ و جنّ، آيه ٢٣.

٩٩٦-سوره اسراء، آيه ٩٧.

٩٩٧-سوره نساء، آيه ٥٦.

٩٩٨-براى توضيح بيشتر به پاسخ ششم از اين سؤ ال كه چرا در آخرت جزا داده مى شويم نه در دنيا، مراجعه فرماييد.

٩٩٩-سوره بقره ، آيه ١٤٦ و انعام ، آيه ٢٠.

١٠٠٠-سوره هود، آيه ١٠٧ و ١٠٨.

١٠٠١-سوره الليل ، آيه ١٢.

١٠٠٢-سوره انعام ، آيه ١٢.

١٠٠٣-سوره هود، آيه ٦.

١٠٠٤-سوره حجر، آيه ٩.

١٠٠٥-سوره روم ، آيه ٤٧.

١٠٠٦-سوره يونس ، آيه ١٠٣.

فهرست مطالب

[سخن ناشر 2](#_Toc51691319)

[مقدّمه مؤلف 3](#_Toc51691320)

[خصوصيّات اين كتاب 4](#_Toc51691321)

[جايگاه معاد 6](#_Toc51691322)

[نمونه هاى ديگر براى امكان معاد 13](#_Toc51691323)

[دليل اوّل معاد: عدل خدا 19](#_Toc51691324)

[انتخاب ، معيار ارزش در اسلام 22](#_Toc51691325)

[كيفر در دنيا 25](#_Toc51691326)

[پاداش در دنيا 27](#_Toc51691327)

[سفره اى همراه با پزشكى دلسوز. 33](#_Toc51691328)

[با يك آيه فقيه شد 37](#_Toc51691329)

[نقش معاد در توجّه به محرومان 48](#_Toc51691330)

[آثار ياد موت و معاد 52](#_Toc51691331)

[انگيزه هاى انكار معاد 58](#_Toc51691332)

[سيمايى از مرگ و جان دادن 63](#_Toc51691333)

[معناى توبه 74](#_Toc51691334)

[مراحل توبه 76](#_Toc51691335)

[شرايط و انواع توبه 79](#_Toc51691336)

[برخورد با گناهكار 87](#_Toc51691337)

[حسن عاقبت و سوء عاقبت 88](#_Toc51691338)

[عوامل بدعاقبتى انسان 92](#_Toc51691339)

[وصيّت 95](#_Toc51691340)

[نقش وصيّت 96](#_Toc51691341)

[شرايط وصيّت 97](#_Toc51691342)

[وصيّت هاى نمونه اى 101](#_Toc51691343)

[احتضار و لحظه مرگ 104](#_Toc51691344)

[قبض روح و جان دادن 115](#_Toc51691345)

[تشييع جنازه 120](#_Toc51691346)

[غسل ، كفن و دفن 123](#_Toc51691347)

[برزخ بقاى روح 125](#_Toc51691348)

[زندگى برزخى 131](#_Toc51691349)

[تشبيه خواب و بيدارى و مرگ به رانندگى 132](#_Toc51691350)

[گوشه اى از عوامل عذاب برزخى 138](#_Toc51691351)

[عذاب برزخى مؤ منان 141](#_Toc51691352)

[بهره بردارى از اعمال 146](#_Toc51691353)

[زيارت قبور 147](#_Toc51691354)

[وضع آسمان ها 150](#_Toc51691355)

[در آستانه قيامت 152](#_Toc51691356)

[وضع زمين و كوهها 154](#_Toc51691357)

[شبهه آكل و ماءكول 159](#_Toc51691358)

[ماجراى حضرت ابراهيم 161](#_Toc51691359)

[گسستن وسائل و رابطه ها 168](#_Toc51691360)

[حساب و حسابرسى 171](#_Toc51691361)

[محاسبه عمل 173](#_Toc51691362)

[انواع حساب در قيامت 181](#_Toc51691363)

[حقّ النّاس 184](#_Toc51691364)

[ثبت و كشف اعمال 188](#_Toc51691365)

[انواع پرونده ها 193](#_Toc51691366)

[اهميّت و جايگاه مسجد 215](#_Toc51691367)

[در صراط چه مى گذرد 232](#_Toc51691368)

[شفاعت 234](#_Toc51691369)

[پاسخ به شبهات 235](#_Toc51691370)

[سيماى مجرمان و كفّار 251](#_Toc51691371)

[چگونگى حضور در قيامت 261](#_Toc51691372)

[جهنّم و عوامل جهنّمى شدن 263](#_Toc51691373)

[درهاى جهنّم 265](#_Toc51691374)

[وضع جهنّم و آتش 266](#_Toc51691375)

[ياد دوزخ و قيامت 271](#_Toc51691376)

[گوشه اى از علل عذاب در قرآن و روايات 273](#_Toc51691377)

[سيماى بهشت و بهشتيان 279](#_Toc51691378)

[ورود به بهشت 281](#_Toc51691379)

[بهشت محل كاميابى 287](#_Toc51691380)

[نعمت هاى ابدى 289](#_Toc51691381)

[بهشت سراى اءمن 291](#_Toc51691382)

[افتخار و دعوت از ديگران 292](#_Toc51691383)

[برادرى و صفا 293](#_Toc51691384)

[لذّت هاى معنوى 301](#_Toc51691385)

[درجات بهشت در قرآن 306](#_Toc51691386)

[كليدهاى بهشت 307](#_Toc51691387)

[جاودانگى و خلود 314](#_Toc51691388)

[تجسّم عمل ، نشان ابديّت 317](#_Toc51691389)

[پايان نامه 321](#_Toc51691390)

[پی نوشتها 322](#_Toc51691391)

[فهرست مطالب 347](#_Toc51691392)